سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

«کاربرگه فهرست نویسی منابع چاپ سنگی»

شماره ثبت: ۲۳۹۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷٫۴۱۷۲ م ۲۸۱ ح ۱۳۲۱ مرجع ☐

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: حق الیقین

شرح پدیدآور:

کاتب: محمدعلی بن ملامحسن تاریخ کتابت: ۱۳۲۱ ق

محل نشر: [تهران] ناشر: کارخانه سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۲۱ ق

صفحه شمار: ۲۸۹ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۳۲x ۱۹٫۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☑ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: نامعلوم تاریخ ثبت:

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. شیعه -- اصول دین. ۲. شیعه -- عقاید. ۳. احادیث شیعه.

شناسه افزوده: الف. محمدعلی بن ملامحسن، کاتب. ب. عنوان.

فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: ۸۶/۷/۱۴

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
اهدائی نامعلوم
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

هو المتعال
مخفی نماناد

چون نسخه
شریفه حق الیقین
از تالیفات جناب آخوند ملا محمد باقر
مجلسی اعلی الله مقامه مکرر ما قشده بود
و نسخه متعدد بطبع رسیده بود و قدری قلم
از بیمولاتی مباشرین و بد از نسخه شریفه
در توحید خیلی اشکال است صحت نداشته باشد
لهذا از خوش بختی مطالعه کنندگان نسخه خطی بدست
آمد که در زمان خود مجلسی علیه الرحمة نوشته
شده بود و بنظر شریف خود ایشان
رسیده بتوسط عمدة العلماء
الحاج میرزا رضا

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۶۸۸۶۳
تاریخ اردیبهشت ۷۷

هذا کتاب حق الیقین
من تألیفات الفاضل الکامل الباذل
فخر المحققین علامه المجلسی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف
العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی
اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** چنین گوید خاکسار شکسته زبان و بینوای کم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین که بر صحایف قلوب و صفایح الواح
طالبان منهاج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردید که حقتعالی اشیا را عبث
نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفرینش است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج
بمعارج بهشت عالی و درجات متعالیه نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردد و بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت
رساند و از اخبار و آیات بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول
در ابتدای تکلیف چیزیکه بر مکلف واجب است تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند ارکان دین را ممهد ساختند و قلیلی را که از ناقص
چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفاء نموده اند و قدرا از درکات سافله گمان بدر نه
غالبه یقین و اذعان نگذاشته اند اگر این فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی اکثر مطالب عالیه را بتبیانات وافیه و دلایل
کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در دین یا قلت بضاعت یا وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت
ادراک آنها انتفاع بسیاری حاصل نیست لهذا این فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه
را به بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نمایم بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسید و مسمی بحق الیقین
گردید چون از برکات عهد حضرت دوران و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه
ملایک سپاه ظل الله سید سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف بی پایان مهبط فیوضات سبحانی وارث
میراث سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان [illegible] نونهال گلستان مرتضوی
[illegible] معدلت و داد و شعار [illegible] مهد قواعد علا [illegible] سلطان

غالبه در چند باب مرتب میشود **باب اول** در اثبات وجود حقتعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات
وجود حقتعالی و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارهها و بادها و ابرها
و باران و نهرها و دریاها و کوهها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود و غرائب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده یقین میداند
که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچ گونه نقص در ذات و صفات
او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینمائیم **دلیل
اول** آنکه هر مفهومی که آدمی تعقل آن مینماید یا آنستکه نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن آن در خارج
واجب است و آنرا واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او محالست بودن او و آنرا ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست
بودن او و نه ممتنع است بودن او و آنرا ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود
میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد
در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخصند و عدم بر مجموع آنها روا است
هم چنانچه زید بی علت محال است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میآید و آن ببدیهه عقل محالست هم چنانچه زید
بی علت محالست هم چنین موجود شدن آن مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد
زیرا که بدیهیست که چیزیکه خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند بود و موجودیکه خارج از جمیع ممکنات است واجب
الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجودی البته موجود هست و اگر گویند که هر یک از اجزاء علت علت وجود دیگری است الی غیر
النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزاست جواب گوئیم که هر یک بشرط وجود علتی لازم است وجود شی اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن
است هر گاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم میآید **دلیل دوم** بعضی از محققین گفته اند چنانکه تواتر در
محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا چنین و همه غلط کنند پس هر گاه جمیع
انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص برا او روا
نیست البته این کثرت علم بهم میرسد که این جماعت بسیار اتفاق نکرده اند بر کذب یا این عقول کامله اتفاق بر غلط
نکرده اند ایضا اتفاق ایشان دلیل بر اینستکه این معتقدات بدیهی اند یا اگر نظریند لا بد اینها واضح است بمحض کمی اخطار
اذعانیست و این دلیل در نهایت متانت است **دلیل سیم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیا ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را
اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را بینا کردن و ماه را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از
سنگ کوچک جاری کردن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای
اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالیست که از تفکر در غرائب صنع الهی در
آفاق و انفس ظاهر میگردد و حقتعالی در اکثر قرآن مجید باین اشاره فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهیست و همه
عقول بر آن مفطور اند چنانچه حقتعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند
که خدا آفریده است و باز فرموده است أفی الله شک فاطر السموات والارض یا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین
است ایضا فرموده استکه دین حق فطرت خداستکه مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث
گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند نه اقرار بصانع و بعینه بر این معنی اینستکه همه
خلق در وقت بلا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند
که خدای یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال
اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدأ اند اما باطنا بتحقیق ثبوت وجود او معترف و معترفند لهذا اختلاف در وجود مبدأ از هیچ
عاقل معتد بهی مروی نیست و توضیح کلام در این مقام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حقتعالی از آن بزرگ و
بزرگوار تر استکه بکنه ذات متعالی عقل عبور کند اما بواسطه رابطه اضافه که میان مالک و عبید متحقق است بجهه علاقه
اضافه رحمت غائیه که زلال نوال از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت از آن ذات مقدس بسر چشمه جاری و روانست جبلت و
طبیعت مخلوقات مفطور و مجبول است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدمات و وقوع وقایع و وقت اضطرار
سیوف روی استغاثت بدرگاه ذات خود میآورند بتوجه طبیعی که تامل و تکلف در آن نیست و از این جهت این حالت

مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و از غایت عجز حیوانات عجم در گاه عروض خوف
گرسنگی ایشان در حال استیلاء و هراس بجنبش دم از این قبیل است و لهذا طوائف مختلفه امم متخالفه که در هر عهد و اوان بوده اند
در هر دین و زمان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقلی مروی نیست بلکه محال الخلاف احوال دواب و ضاع او است و فخر رازی نقل کرده
است که در بعضی از ازمنه خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان
مستجاب نشد آن شخص گفت رو نمودم بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میآید
و چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و آنقدر
بارید که غدیر مملو گردید آن آهو آب خورد و سیراب گردید و برگردید و صاحب رساله اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده
اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان میکنند و طلب باران میکنند از صلحای نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را
دیدم که بچه خود را شیر داد من متوجه او شدم بچه را گذاشت گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه را بدست من دید
مضطرب شد و سر بسوی آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد من در ان گودال افتادم و بچه
از دست من رها شد مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست
پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **فصل دوم** در انکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدی
است و عدم بر او محال است همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر اینه محتاج بصانع
دیگر خواهد بود و واجب الوجود صانع عالم نخواهد بود تا آنکه وجود او واجب و لازم ذات او است و محال است که از او
منفک شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است **فصل سیم** در
انکه حق تعالی قادر و مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت
در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد می تواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا
را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیاء
بی اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانکه خود فرموده
است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و بدلیل بر این
مضامین آنست که مذکور شد اتفاق کرده اند ارباب عقول باقوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بصانع عالم روا نیست و چنین امری
بابدیهیت یا نظری است که معتقد ما نیز را شبهه نیست **فصل چهارم** در انکه خداوند عالم عالم است بهمه معلومات و تغییری در علم او نیست
و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میداند آنچه در ابد الآباد بهم میرسد جمیع اشیا
مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابانها و نفسهای حیوانات نزد علم او هویداست زیرا
که خالق همه چیز او است یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد باندک
تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و ثابت است که مجرد بهمه چیز عالم و بینا است دیگر آنکه هم چنانچه همه
ممکنات اثر وجود او بیند علم آنها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد چنانچه
مقدس او اشاره بهمه این دلائل در سه کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را انکسیکه
همه چیزها را آفریده است و او است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل یا الغیب بجمیع موجودات حافظ و خالق
و مربی همه او است و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و اجزا را نا است خفا باین امور و کسیکه بنظر تامل کند در غرائب صنع خالق
عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال
آن و در ترتیب بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بر یکدیگر و آلات ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس ظاهره
و باطنه که چندین هزار رساله حکما در آنها فکر کرده اند و حکما ابعاد هر یک نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند یقین میکند
که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید
دانست که علم او ازلی و ابدی است و او غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خواب است
در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه او از
امور قبیحه ثابت شد عصمت حضرت پیغمبران و اوصیا ایشان ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله پس باید صفات کمالیه با اثبات

ثابت میشود

میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا در این مقام کلام را بسط ندادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است
بانچه شنیدنیست از آوازها و آنچه دیدنی است از دیدنیها بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشد و بدون آنکه
او را آلت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها بوده باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد
بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او بر اینها موقوف بوجود اینها نیست
بلکه پیش از وجود اینها و بعد از بر طرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم
بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما
میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیفات الهی است از قبیل مسموعات و
مبصرات است این دو صفت را از صفت مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان
بطاعت بوده باشد و بعضی اینها را صفت زاید بر صفت علم میدانند و ذکر آنها ثمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی
حی است یعنی زنده است و مراد از حی صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت
حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون
آنکه صفت وجودی عارض او گردد و حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی
کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن
آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلیکه باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم و بعد از آن فائده
از برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب
مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمیکه حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت
برای نظام عالم اصلح است سبب وجود آن میشود در آن وقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم بصلاح
اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن
بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از ممکنات حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر
میشود و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او
را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و
ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی میاورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح آسمان و ملائکه میخوانند
و وحی میاورند و ایجاد در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا مینماید و تکلم از صفات ذاتیه الهی نیست که قدیم باشد بلکه
از صفات فعل و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بمعانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و
اصوات در هر چه خواهد دارد و اینها صفت قدیم اند و چون این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای
بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب سماوی
است همه حادث است و علم حق تعالی باینها قدیم است و این غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطلست **نهم** آنکه
که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است
دروغ مصلحت آمیز که ما را روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مقصود خود را براستی دفع
کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع مسلمین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع
افعال و اقوال و کتب الهیه مشحون است باین و از جمله ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس
او است باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قائم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است
چنانچه در ما ذات هست و صفت قدرت موجودی است که عارض آن ذات شده است و در حقیقت ذات مقدس او قائم
مقام جمیع صفات است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق
چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد
تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید
که واجب الوجود محل حوادث باشد و این محال است چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال

خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است فَمَن وَصَفَه فَقَد قَرَنَه وَمَن قَرَنَه فَقَد ثَنّاه فَقَد جَزَّاه وَمَن جَزّاه فَقَد جَهِلَه یعنی هر که وصف کند خدا را به صفات زائده پس بتحقیق که مقارن کرده است او را با صفات بعضی هر که مقارن کرده خدا را با صفات دهر پس اعتقاد کرده بود و خدا و با دوئی در ذات خدا قائل شده و هر که اعتقاد کرده خدا را صاحب جزو ها دانسته و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال شناختن خدا آنستکه او را یکتا بداند و کمال یکتا دانستن او آنستکه صفات زائده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و وجوب و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون بعضی از این صفات بر بعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات دیگر هست در عدد آنها خلاف کرده اند همه برمیگردد باینچه مذکور شد **باب دوم** در بیان صفاتیستکه حقتعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است مبحث **اول** آنستکه او یکتا است و شریکی ندارد نه در خدائی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستش چنانکه کفار مکه بتها را شریک کرده بودند و پرستش و سجده کردند و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمیشود هر گاه نعدد دو که خدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد و صنعت بدایع منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط آن اجزا با یکدیگر بمنزله یک شخص است و هم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیکبدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محققان گفته اند که اگر کسی بدیده بصیرت و اعتبار بگشاید که سر و پای عالم را باید از مشتبه آنکه عالم در و خانه است تا آنکه منتهای عالم جسمانیست همه را یک سلسله مشتبک منتظم ببیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بجای خود مربوط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع متعدده منحصر نیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجود همه یکی است چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصنوع صور مختلفه است بسبب متافرت و متاکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن منتظم و متمسک معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزاء عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لَو کانَ فیهِما آلِهَةٌ اِلّا اللّهُ لَفَسَدَتا مبنی از آنست و اهل اعتبار را در تنبیهی کافیست که اِنَّ فی خَلقِ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ وَاختِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الاَلبابِ تمام شد سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع بدیهی و فطری است وحدت او نیز بدیهی است و همگی و ببک الله دارند و معنیم یک درگاه هند اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است اکثر ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند که نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده حادثست و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت میکنند و شبهات واهیه ایشان را هرچا هلی بشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که اگر خدای دیگر میبود باید که او هم رسولان بسوی تو میفرستاد و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت عباد خود بفرستد خلق را هدایت کند و اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز یا بیک پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قدرت مطلقه و مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد نفی آن ضروری دین اسلام است

دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکان و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنستکه اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدن و عناصر اربعه و یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنکه جزو نداشته باشد و حقتعالی بسیط مطلق است و او را جزو نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست **سیم** آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ البَصیرُ و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقاد بعضی از غلات دارند که حضرت رسول و ائمه هدی را آفرید و خلق عالم را با ایشان واگذاشت کفر است و خالق چیزی بغیر از افعال بندگان او است **چهارم** آنستکه صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است آنچه توهم میکنند که بر خدا این وارد شده است مأول است بادراک بدیده دل چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده او را دیدها بمشاهده دیدن ندیده است و دلها بحقیقتهای ایمان و بینایی دیده اند آنستکه کنه ذات و صفات کمالیه خدای عالم بغیر او کسی نمیداند پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عَرَفناکَ حَقَّ مَعرِفَتِکَ یعنی نشناختیم تو را چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار او است و فرموده است لا تُدرِکُهُ الاَبصارُ وَهُوَ یُدرِکُ الاَبصارَ وَهُوَ اللَّطیفُ الخَبیرُ یعنی ادراک نکند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او را نمیکند چه جای دیده سر بنابر این حواس ظاهره ادراک او نتوانند کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنستکه جناب قدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و بیداری و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ معقولات متغیره نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است و مجمل سخن در این باب آنستکه آنچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حقتعالی پیش از عروض این صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و هیچ حال نقص بر او روا نیست اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که در ازل حق تعالی خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص او لازم آید بلکه آنچه صفات کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدرت از ذات و هرگز از حقتعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعالی باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید در این روز باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است هم چنین زید را نتوان گردن هر گاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او و چنانچه خواهد بود نه کمال او و چنانچه گفته اند که صفت ذات آنستکه حق تعالی با موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنستکه باین صفت و بضد آن موصوف تواند بود و اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و هم چنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر همه ممکن هست و عجز را هیچ نسبت باو نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان را آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و زنده کردن موصوف کرده و بر میرانیدن موصوف کرده است و بکیر را غنی و دیگری را فقیر کرده است و هیچ یک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و خیر محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خود قابلیت

ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اما زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل و خواهد بود بکل مصالح
و مصالح کل بلاد نسبت بآن باران رحمت که چون میبارد بر همه چیز یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در بعضی
زمین گل و سنبل میروید و در بعضی زمین خار بهم میرساند و ظاهر میگرداند و در بعضی زمین اشجار و اثمار و در بعضی آبها و انهار
بعمل میآورد و در یک خانه آبادان میگرداند و در بعضی ویران و همه از یک باران است هرچه هست از نقصان قابلیات است اما
اینست ورنه شرح نور بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست **ششم** آنکه جناب مقدس
حق تعالی را نامهای بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید
او را باین نامها و اسما بسیار که در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد
است نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند مخلوق و حادث اند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین او است
و این سخن هذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که بر این قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بی معنی
کافر است و هر که عبادت نام کند و معنی هر دو را با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت نکند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق می
کنند خدا را بیگانگی پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و
فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خدا است و خدا در او حلول
کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص و خفت اند و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند
که حق تعالی عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود همهٔ این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و
ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان بیزاری کرده
اند بر ایشان لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین جمعی از ایشان را [illegible] **هشتم**
آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی
اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که
آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدا دارد و از منتهی وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و
این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیان است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب
بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبرهٔ خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه و جواب شبههٔ فلاسفه
و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفات ثبوتیه که
متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است **مبحث اول** آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است
و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب است و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آن را بکند
مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح و ثواب
و مذمت و عقاب بآن جهت میگردد گاه هست بدیههٔ عقل همه کس میداند مانند آنکه راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی
که ضرر رساند و گاه است که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم
بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن
و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزهٔ روز آخر ماه رمضان و قبح روزهٔ روز اول ماه شوال و اشاعره اهل سنت
میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرده حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرده قبیح
شود پس اگر بفرض امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از
حکم عقل بنا بر روایات و آیات و اخبار بسیار ظاهر است **مبحث دویم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محال
است که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا غافل از قبح آن فعل است یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج
است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما عبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم آید بنا بر
دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق سبحانه و تعالی محال است پس قبیح از او صادر نمی
تواند شد **مبحث سیم** آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند یعنی نه بر فعل آنها

و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله
بر این قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همهٔ افعال بندگان خدا است و بندگان در آنها مطلقا اختیار
ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میگرداند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که آن بنده اراده
آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود این فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه **وجه اول** آنکه
ما بدیههٔ عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ما است و حرکتی که
باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد
باید اصلا فرق نباشد میان این افعال اما وجه دویم آنکه حق تعالی امر کرده است و وعدهٔ ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت
و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال العباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان
ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید که برو فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نمی
آوردی یا بگوید که بآسمان برو و بزند که چرا نرفتی و آیا لایق است که فعل قبیح بر خدا روا بینند و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت
را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد باین سبب در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جاهای از قرآن
میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **وجه سیم** آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مطیعان بارگاه احدیت
کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح
و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و این بر خدا محال است و بدان که در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که
ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشند بلکه امر بین امرین است و اکثر
گفته اند مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسباب همه از خدا است مانند اعضا
و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خدا است و امر بین الامرین که در حدیث
وارد شده است اینست **مؤلف گوید** که حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال العبید زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه
و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه و مدخلیت در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن
او را بخود دخلیت در فعل معاصی اما هیچیک بحد جبر نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و مضطر باشد در فعل یا ترک
مانند آنکه آقائی که دو غلام داشته باشد هر دو را بیک فعل امر کند مثل آنکه هر دو را بگوید که فردا بروید و فلان متاع
را هر یک از برای من بخرید هر یک این کار را بکنید صد دینار با او میدهم و هر که نکند ده تازیانه با او میزنم اگر به همین
اکتفا بکند در باب هر دو و یکی بکند یکی نکند آن که کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق تازیانه است و اگر یک
غلام فرمانبردارتر است و خدمات بیشتر کرده است او را دوست میدارد بعد از آنکه هر دو را این تکلیف کرد و حجت را تمام
کرد او را بعنایات میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعام
میفرستد الطاف زیاده نسبت با آن غلام میکند و فردا این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد
و او را صد تازیانه بزند کسی او را مذمت نمیکند زیرا که این غلام در کردن مجبور نشده است و نه او در نکردن و هر دو
اختیار کرده اند و حجت بر هر دو تمام است بنظر مدخلیت حق سبحانه و تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم می
شود بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کردن که تا در غایت اشکال و محل لغزش اقدام است و نهی
بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **وجه چهارم** آنست که لطف حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف
امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان
و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها **وجه پنجم** آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل
عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد لیکن غرض در افعال
عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره
گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و اخبار بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه اعتقاد دارند
که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که باید افعال
الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضروری نیست و ظاهر آنست که تفکر در این مسئله نیز ضروری نیست **باب چهارم** در

مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** آنکه امامیه اعتقاد دارند که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است باجماع شیعه نصوص متواتره وارد شده است که جمیع انبیا از اول تا آخر عمر معصوم‌اند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در اینباب ادله عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی الهی جایز نیست والا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر امور از عادیات و عبادات نیز سهو و نسیان اکثر علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده‌اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته‌اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول در نماز عصر یا ظهر سهو کرد در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد گفته‌اند برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و دیگر اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و اخبار آنرا که در اینباب واقع شده حمل بر تقیه کرده‌اند باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست لیکن حق تعالی لطفی چند در باب او میکند که او باختیار خود ترک معصیت میکند قوه عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه میرسد که محبت جناب قدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یابد پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود گرداند و غیر آنچه رضای محبوب در آنست بر گرد خواطرش نگردد و اگر احتمال معصیتی در خواطر درآید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و باید شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب و ناظر است مرتکب معصیت گردد و با اسباب معصیت از او صادر نتواند شد اگر چنین باشد که جمعی گمان کرده‌اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار بسیار که موهم صدور معصیت از انبیاست که متضمن خطای ایشانست ما ولست از ارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلالت مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده‌اند و وجوه دیگر دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده‌ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده‌اند از قصص انبیا که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته‌اند از برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده‌اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده‌اند و اخبار رد آنها از طرق اهل بیت بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده‌ام این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و بآنها اعتماد و اعتقاد نباید کرد **مقصد دوم** طریق ثبوت حقیت پیغمبران معجزات است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانچه گفته‌اند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او از او کسی قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشد و بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود آن معجزه نیست مثل آنکه صنایع غریبه و حیل از ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید روز طلوع آفتاب معجزه من آنست که الحال آفتاب طلوع کند و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامت گویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هر گاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا مرا برای هدایت شما بر دنیای خلایق فرستاده دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من فلان مرده را زنده میکند با اینکه زنده میکند و در همان ساعت امر واقع شود البته مبدا آنرا او دانسته گوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه میکند چنانچه بیان کرده‌ایم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت او قبیح است پس اگر خدا اغوای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است چنانکه معلوم شد باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب مدعی میکند چنانچه نقل کرده‌اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد برای کوری دعا کرد روشن شد او کوری را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند که محمد آب دهان مبارک را در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه پر آب دهن انداخت خشک شد اکثر معجزه مکذبه میخوانند **مقصد سوم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم

همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت بآنها محتاجند و باید بصفات کمالیه موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت و عفت رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رغبت بصلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و قبح خلقی و خلقی و امراضی که موجب تنفر خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها نباید باشد و از قبح در نسب و ولدالزنا نباید باشد و شبهه نباید باشد در پدر او نیز نباید باشد بلکه صنعتهای دنی نداشته باشد مثل جولائی و حجامی و حمامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیز خوردن در میان بازارها و در دکانها و در راه رفتن و امثال آنها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده‌اند و در بعضی سخن هست و پیدا است پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول بوده‌اند همه مسلمان بوده‌اند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد اما نسبت بپیغمبران دیگر اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد من ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قائم نشده و بعضی اخبار که در باب احوال حضرت خضر و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف در این باب اولیست **مقصد چهارم** در آنکه علمای امامیه اتفاق کرده‌اند بر آنکه انبیا و ائمه افضل‌اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته‌اند میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید بمجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیا ایشان بر حقند و آنچه در قرآن مجید واقع شده است نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده است مانند آدم و شیث و هود و ادریس و نوح و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس و اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجبست و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد و ایشان را اولوا العزم نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت است بعد از آن حضرت ابرهیم از سایر انبیا افضل است فرق میانه نبی و رسول بوجوه مختلفه ذکر کرده‌اند بعضی گفته‌اند که رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آنست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته‌اند که رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته‌اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسمند پیغمبری بود که بر خود مبعوث شده است بر دیگری مبعوث نبوده و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک نمیدیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبری دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم بود و پیغمبری بود که در خواب میدید و صدا میشنید و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس و آنکه در خواب ببیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری نیز ببیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب ببیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را نمی‌بیند و رسول آنست که صدا را میشنود و در خواب ملک را میبیند و در بیداری هم میبیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی‌بیند بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این باب اولیست **مقصد پنجم** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است دلیل پیغمبری او آنست که دعوی پیغمبری نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قائلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد احصا است بلکه جمیع اقوال و احوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و از متواترترین معجزات آنحضرت است و تقریرش آنست که در هر زمان پیغمبری مبعوث شد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان موسی چون مدار بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال اینها را داد که قوم او و از ایشان بمثل آنها عاجز بودند با آنکه در آن فن ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حقتعالی معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را باو کرامت فرمود که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود

ودر زمانیکه حضرت رسالت پناه محمد مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بر آنها فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید ایشان عاجز شدند نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قرآن بیاورید نتوانستند ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی بیاورند با آن حرصیکه در تکذیب آنحضرت داشتند و آنکه بجنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن گردیدند و آنچه از ایشان خواسته بودند بیاورند اگر قادر بودند البته میآوردند با وفور فصحاء در میان عرب و علماء و دانایان در میان اهل کتاب و در زمان بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس عمل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حقتعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم میآمد و آن قبیح است بر حقتعالی و اثبات بقبیح محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب و ستاندهای ایشان مینمود که ایشان نمیتوانستند نمود اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنستکه اعجاز آن از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر عجمی که قرآن را میشنود امتیاز آن را از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیح واقع میشود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه میآویختند چون آیهٔ وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند نوشتههای خود را آوردند و پنهان کردند **وجه دوم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید هیچ جا این نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نیابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **وجه سیم** عدم اختلاف چنانکه حقتعالی فرموده است وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا یعنی قرآن اگر از نزد غیر خدا میبود هر آینه مییافتند در او اختلاف بسیار زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود البته میشود که شامل بر تناقض و اختلاف بسیار باشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نوبت بنوبت بنویسند کاتبان مخالف و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که فصاحت و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگرش فصیح نیست و اگر یک بیت غالب بیت دیگر و ابیات اگر یکجزوش در نهایت فصاحت بود جزو دیگرش لهو و باطل و بیمزه است و کلامی که از اول تا آخر در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست **وجه چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانیه زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمی فرمودند و مسافرت ببلاد دیگر ننمود که طلب علم کنند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهیه فکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعد از فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علماء جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند وجه **پنجم** از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه علما و حکما در رسالهها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر کرده اند که در هر باب هر چند علماء زمان و عقلاء جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند کرد و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیمتر نمیباشد **وجه ششم** از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بود و دیگران را خصوصا اهل مکه را بر آنها اطلاع نبود و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بیخبر خصوصا اهل

کتاب نتوانستند تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصهها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود و خبر بسیاری از اسرار ایشان ظاهر کرده اند مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحتی مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کرده است مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در حیوة القلوب ذکر کرده ام **وجه هفتم** از جهت خواص سورها و آیاتکه هست و آنکه شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع بلیات نفسانی و وساوس شیطانی و امان از مخاوف ظاهری و باطنی دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سورهای قرآنی هست بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر مشتهیات نفسانی زیاده از آنستکه صاحب انکار آن نماید یا غافلی از آن مجال تامل باشد **وجه هشتم** از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حقتعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنستکه احصا توان کرد و آن بر دو قسم است **قسم اول** آنستکه در بسیاری از آیات که بهمه خبر داده است آنچه کافران و منافقان در خانهها خود میگفتند و بهریک براز و پنهان مذکور میساختند و یا در خواطر خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند میشنیدند و میگفتند که اینک جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام **قسم دوم** آنستکه در بسیاری از آیات که بهمه خبر داده است امور آینده که غیر خدا از آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان کم شده است و در هر شهر خوار و ذلیل تر از اهل روزگارند و بعد از ایشان مشهورند خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و برگشتن آنحضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم بر کبرای عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت و بعضی از آنها معجزات بدین شریف و آن بیست معجزه است از اتباع و اولاد آنحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت گفتند و خبر دادن از عداوت یهود و امر گذاشتن و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور است **نوع دویم** در بیان جملهای از سایر معجزات حضرت بدانکه حقتعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن بآنحضرت کرامت کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان نمود زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است و بعضی از آن معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است **معجزه اول** آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین منیرش انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد **معجزه دوم** بوی خوش آنجناب بود چنانچه هر وقت آنجناب از راهی میرفتند تا دو روز یا سه روز هر که از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن راه رفته از عطر او و عرق آن جناب را جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطر دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند کفی آب در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد **معجزه سیم** آنکه چون در آفتاب ایستاده یا راه میرفت او را سایه نبود **معجزه چهارم** آنکه هر گاه با کسی راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بیشتر و گردن از او بلندتر مینمود **معجزه پنجم** آنکه ابر پیوسته در آفتاب بر سر او سایه میافکند و با او حرکت میکرد **معجزه ششم** آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر اینها بر آنحضرت نمی نشست **معجزه هفتم** آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید **معجزه هشتم** آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت میدانست **معجزه نهم** آنکه هر گز بوی بد بمشام آنحضرت نرسید **معجزه دهم** آنکه آب دهان بهر چاهی میافکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارک او بهر طعامی که میرسید با برکت میشد از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر کرده چنانچه از برغاله و یکصاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرده **معجزه یازدهم** آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت **معجزه دوازدهم** آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید **معجزه سیزدهم** مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد **معجزه چهاردهم** آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند **معجزه پانزدهم** آنکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد

شانزدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده
و پاک از آلایش خون و غیره متولد شد در وقت ولادت از پا بر آمدند نه از سر چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از
او لایح و فایح گردید جهان را معطر کرد پس روی بکعبه بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرده و اقرار
نمود بوحدانیت خدا و برسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد
و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن میآمد و کسی آنرا نمیدید بلکه
زمین مامور بود که آنرا فرو برد بیستم آنکه هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر نمیشد و راهوار میشد بیست و یکم آنکه در
قوه کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر سنگ
و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند در طفولیت باد گهوارهٔ آنحضرت را میجنبانید
بیست و سیم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم
آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست
نگاه نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما
معجزات دیگر آنحضرت بر چند قسم است قسم اول معجزات ولادت با سعادت آنحضرتست خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده
اند که در شب میلاد اکثر الاسعاد آنحضرت شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و با تیر شهاب از آسمانها ظاهر شد چنین
آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد
و طاق کسری که پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میان شکست و تا
زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر اینها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب را و جاری شد و دریاچه
ساوه که او را میپرستیدند خشک شد الحال بجای آن نمکست که نزدیک کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود میپرستیدند
در آنشب خاموش شد و رود خانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آنشب از طرف حجاز ساطع شد
و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آنروز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح صفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادة آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت
با حوریان نازل شدند با ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و از برای حضرت آمنه شربتها از بهشت
آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر کردند و مهر
نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض
کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر آنحضرت سلام کردند و در ساعت ولادت آنحضرت چهار رکن کعبه
معظم از زمین جدا شد بجانب حجره مقدس بسجده افتاد و غرایب لاتحصی و معجزاتی که در آنحالت و بعد از آن در ایام نشو و نما
ظاهر شد زیاده از حد عد و احصا است و برخی در حیوة القلوب مذکور است قسم دوم معجزاتی که متعلق باموری سماویه و
علویه است در بیان است اول از آنها شق القمر است که حق تعالی فرموده اقتربت الساعة و انشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت
و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند و حضرت بانگشت اشاره با نمود
بعد از آن دو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آنشب چنین دیدند که دو نیم شد باز بهم
پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت خانه کعبه افتاد و نیمی بکوه ابو قبیس دیگر دوم رد شمس برگردیدن آفتاب است خاصه و عامه
بسندها زیاده از حد احصا است از اسما بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین را از برای کاری فرستاده
بود و بعد از آنکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد و حضرت امیر المؤمنین مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را بر
دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال وحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد تا آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد
حضرت فرمود که یا علی نماز کرده عرض کرد نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در
طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که تا منتهای
تا بیدو وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای امیر المؤمنین
بعد از وفات حضرت رسول واقع شد سیم سخن گفتن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه

مذکور شد چهاردهم نازل شدن مائده برای اهل بیت از آسمان پنجم صواعق و عقوبتیکه بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد
اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه از آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرما که حضرت بر آن تکیه میداد چون منبر را
ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو افتادن بتها باشارهٔ آنحضرت
و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درخت خرما برای سلمان و در
ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پایهای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد عد و احصا است قسم چهارم
معجزات سخن گفتن حیوانات است با حضرت مانند سخن آهوان و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت
کردن شیر بیشه مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنجناب و این نوع بسیار است قسم پنجم
مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که
حصر توان کرد قسم ششم از معجزات استیلای آنجناب بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری
نمودن آنجناب چنانکه در جنگ بدر و احد و غیره شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت قسم هفتم استیلای آن حضرت است بر
شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جنیان بر آنجناب چنانکه قرآن مجید بر آن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین
از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم هشتم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده مانند خبر دادن
از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت
و شهید شدن جناب امیر المؤمنین و حسین و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقاء دولت نصاری و
خبر دادن از شهادت امام رضا و مدفون شدن او در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ کردن امیر
المؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر و با معویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون نمودن او از مدینه بلکه آنچه که بر اکثر
اهل بیت و صحابه بر واقع شد خبر داد و از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار و زید
و عبد الله ابن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت خبیب بن عدی و از نامه که عباس در مکه پنهان
کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهها خود میگفتند و آنچه صحابه در خانههای خود میکردند و اکثر مردم که
بنزد آنحضرت میآمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشانرا میفرمودند و کم سخنی از آنجناب صادر میشد که از معجز خالی باشد
و کسیکه تفاصیل این معجزات را بخواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید قسم نهم در بیان معجزات معراج حضرت رسالتست
و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جملهٔ ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که
بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است و قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که
در خواب بوده یا بیداری یا بجسم بوده یا بروح تنها بوده یا ببدن با روح با هم و تا مسجد اقصی بوده یا تا آسمانها و بعضی از متاخرین
متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند که یکی از دو جهت مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و
احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی رسول را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است
برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف
نامتناهی بر آنحضرت القا نمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا با اجتماع
ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه
دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بوده نه بروح تنها بدون بدن و در بیداری بوده نه بخواب و در میان قدما علمای شیعه در این معنی
خلافی نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح کرده اند باین و ظاهر است و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از
هجرت واقع شد و محتملست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع
شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صد و بیست و چهار مرتبه
بآسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین زیاده از سایر فرایض
تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را قبول نکند معراج و سؤال
قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده
است حضرت رسول را قسم دهم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت باید دانست که آنحضرت مبعوث بود

از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ جمیع دینهای پیغمبرانست و بعد از
او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیرالمؤمنین ع و سایر ائمه افضل بود و اینکه بعضی از عامه
گویند که امیرالمؤمنین ع افضل است از آنجناب کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یکی از معجزات عظیم آن
حضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و
نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند
و بر میجستند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال
از بعثت آنحضرت گذشته است شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است کسیکه در صحرای مکه ایشان را مشاهده
میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و جهاد و
کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمالیه که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار
آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها را در جلاء القلوب ایراد نموده ام ایضا اجماع امامیه منعقد است
بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی همه مسلمانان بوده اند تا آدم بلکه همه انبیا و اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده
اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابرهیم نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه تارخ پدرش بود و مسلمان بود
و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیای حضرت
ابرهیم بود و همچنین پدرانش تا اسمعیل همه از اوصیا بودند و ابوطالب پدر امیرالمؤمنین ع بعد از عبدالمطلب از اوصیای حضرت
بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحتی از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول
برای او بکنند و اعانت آنجناب بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود
و بحضرت رسول در وقت رحلت تسلیم کرد و در وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب
کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و بر این مضامین
احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد آنحضرت از ضروریات دین شیعه است و در
احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که باسلام ابوطالب قائل نباشد باید اعتقاد کرد که جدات آنجناب و مادران
ائمه همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند در هنگامیکه نطفه پدران ایشان را در رحم آنها قرار گرفته مسلمان
بوده اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر علی بن الحسین ع و مادران اکثر ائمه که کنیزان بوده اند
زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفههای که همه در صلب
ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است الا اکثر متعصبین متعرض نشده
اند و الله الموفق فیما یرید یازدهم خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که قبول
ولایت آنجناب و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس
تسبیح حقتعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بر زمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام ع میآید و بعد از آن پی آن کار می
رود و جبرئیل ع بی رخصت داخل خانه آنحضرت نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با دب بخدمت آنحضرت مینشست دوازدهم
خلافست که حضرت رسالت ع پیش از بعثت با شریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود
و بعضی توقف کرده اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع نوح عمل کرده و بعضی گفته اند بشریعت ابرهیم
و بعضی بشرع موسی ع و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی بهمه شرایع و حق در نزد حقیر آنست که بعد از بعثت آنجناب هیچ شرعی
تعبد بر شرع خود نمیفرمود و شریعت آنجناب ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا اینها از آنجناب سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب
نمیفرمودند و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید در حکم سنگسار زناکار که خبر از تورات داد برای اتمام
حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان بود و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بر متابعت انبیا دارد محمول بر
اصول دین است که متفق علیه جمیع دینها است یا بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشقات است اما پیش از
بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنجناب اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و
مکروهات زیاده از همه کس میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حقتعالی

کنند

کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال فقط مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه متفق علیه است که آنحضرت انواع عبادات
میکرد و بیت و حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب جلیله را از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات
عادات را از آنجناب صادر میشد نمیتواند بود که اینها تمام بعنوان شریعت دیگران باشد بچند وجه وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر
دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضروریات دین است وجه دویم آنکه شریعت
این پیغمبر را باید بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی بداند پس پیغمبر خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر
بتعلیم دیگری داند پس باید که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنجناب بود که خط و سواد نداشت و با علماء
اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای اهل
کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد وجه سیم آنکه در احادیث بسیار وارد شده
است که هیچ زمان دنیا خالی از حجت خدا نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود باید وصی عیسی یا وصی ابرهیم
را متبع نماید و با او ایمان بیاورد و متابعت او کند پس بایستی این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم میآید
که آنحضرت مرتبه اش پستتر از وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر همه خلق ضروری دین است پس گوییم که پیغمبری آنجناب همیشه
بود پیوسته وحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا
دعوت نماید بچند وجه وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنجناب روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم وقتیکه آدم در میان
آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه باو ایمان آوردند
و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند وجه دویم آنکه امیرالمؤمنین ع در خطبه قاصعه
فرمود که حقتعالی مقرون گردانید پیغمبر خود را در هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند با بزرگترین ملکی از ملائکه
خود را که دلالت کرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز همین است معنی پیغمبری معلوم شد که
شرایع دین خود را از ملکی فرا میگرفت وجه سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حقتعالی حضرت ابرهیم را بنده خاص
خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه او را خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش
از آنکه او را امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده که نبی آنست که در خواب ببیند مانند خواب ابرهیم و مانند آنچه میدید
رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبر بود قبل از رسالت
وجه چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی ع از اول سن تا آخر سن مؤید بودند بروح القدس
که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد وجه پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده
است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلتی و کرامتیکه بهر پیغمبری داده اند با آنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون
تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوت سرفراز گردد و حضرت رسالت تا چهل
سال خلعت نبوت نپوشد ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام
ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد حضرت قائم در کودکی در زمان پدر از مسائل مشکله غامضه جواب میفرمود و حضرت
جواد در سن نه سالگی در یکروز سی هزار مسئله غامضه را بیان شافی فرمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر
باشد سیزدهم خلافست که حقتعالی آنحضرت را چرا امی نامید اکثر گفته اند برای آن بود که حضرت خط و سواد نداشت و در روایتی
وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده است و در آن خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلیم خط
و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف در اینست که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و
نوشت یا نه حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهائی که دیگران
از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحتی خود نمی نوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران از برای او
بخواندن نامه ها میفرمود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقول
است که شخصی از امام محمد تقی ع پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند آنجناب فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند برای آنکه
نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه او را خدا امی
نامید برای آنکه از اهل مکه است و یکنام مکه ام القری است چهاردهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آنحضرت

شریک

شریک نبوده اند خامسه قول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بوده و هم قربانی بر آنحضرت واجب بوده سیم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بوده چهارم مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بوده پنجم هر گاه که میل با پیش البته نکاح کند ششم مخیر کردن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و ذریت او و حرمت گوشت و نصلش است خدا است هشتم واجب بودن اداء دین کسیکه بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت شعر با ذمیل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم آنکه تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که بر او حرام بود یازدهم بعضی گفته اند که خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جایز بود و بر دیگران حرام چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنیکه خود را باو می بخشید بی عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد خواه نکرده باشد بر دیگران حرام بود و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند یا محمد و یا احمد بگویند و خدا نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا در حرف زدن بلند تر از صدای آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها ندا کنند و خصائص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم

باب پنجم در امامت است مراد از امام کسیست که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحویکه پیغمبر میکرد و نایب و جانشین پیغمبر باشد و دلایل بر این چند مقصد است اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت و اکثر علما بر آنند که عقل حکم میکند بوجوب آن یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا پس بچند وجه اول آنکه هر دلیلیکه دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و دفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبه ایشان کند که بالضرورة در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطور است و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصا بعد از حضرت رسالت که خاتم همه پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست وجه دوم آنکه نصب امام لطفیست از لطفهای خدا و واجب است عقلا بر خدا آنچه اصلح بر خلق است و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود مدبر و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است در امام وجه سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت برای ایشان کتابی و شریعتی از جانب خدا مقرر شد از آداب و سنن در هر امر حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام فقه حضرت بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و اندک جمع قلیلی ظاهرا اذعان کرده که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز نمیکند که خدا و رسول امر چنین عظیم را تا امام بگذارند حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محامل در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در آن باشد در غایت اجمال باشد هر کس بنحوی فهمید و مفسری از برای آن تعیین نفرموده باشد با آنکه از هزار یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و بر نوع مخالف چند را که هر یک بانواع اغراض فاسده داشته باشد صاحب اختیار امت کرده باشند که هر باطلی را که خواهند برای خود تعیین نمایند آن جاهل باطل را امر بکرو دهد صحابه را جمع کند خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و آن پرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بخدا و رسول روا نمیدارد خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا با این امت و پیغمبر با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باشد که در حیرت و ضلالت ایشان بشوند پیغمبر گواهی که آن زار بدین شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکی بدست ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و هفتاد و کسی که در دهی بیمار شود برای شفقت رعیت

خود و مزارع خود یک کس را تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی از برای مزروعات خود قرار میدهد پیغمبر آخر الزمان از دنیا برود و برای دین و ملت خود و کتاب و سنت و رعیت امت کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **چهارم** آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکرد از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرها جاری که از جناب مدینه مشرفه بیرون میرفت آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قریهای اسلام نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر بینهایه احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت پنجم آنکه مرتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است بالاتفاق و ایضا بر مصالح عباد عقول ناقصه امت کی میتوانند حکم کرد و عقلا صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند ایضا عصمت در امام شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی غیر از حق تعالی بر این مطلع نخواهد شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد اما آیاتیکه دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ما در این رساله بچند بزیاده اکتفا مینمائیم اول آیه وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در اینکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیا اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام از برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیرالمؤمنین در غدیر خم نازل شد کتاب دوم در آیه کریمه قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم أهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف و آنان ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و دنیای بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا درجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی ما هر گاه قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد با ایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با نیز رفعتشان باختیار ایشان واگذاریم و هر گاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و این آیات کریمه اگر مد تعصب و عنا دیده بصیرت مخالفان را نپوشانده کفایت است سیم قوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو میافریند هر چه را میخواهد و برمیگزیند هر کرا میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیدن برای امور دین و دنیا با خداست نه خلق و مفسرین عامه روایت کرده اند که این آیه بر رد آنها نازل شد که گفتند چرا پیغمبری را باید بکسی نداد **چهارم** آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هر گاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم میآید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند از آنها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر از ائمه اثنی عشر صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم

در بیان شرایط امام است بنابر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است اول آنکه باید امام افضل باشد از همه امت
در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم میآید و آن بحسب عقل قبیح است چنانچه حق تعالی میفرماید افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی کسیکه هدایت میکند بسوی حق آیا سزاوارتر است باینکه
مردم پیروی او بکنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که چنین
چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا
الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانااند و آنها که صاحب علم نیستند همین متذکر نمیشوند این را مگر صاحبان
عقلها و ایضا فرموده است فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی
خطاب کرد بملائکه انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند که آیا قرار
میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را
که شما نمیدانید پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم نمود و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است
پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ام
بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مدار پادشاهی بر زیادتی علم و شجاعت است و دوم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علماء امامیه منعقد
بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره باین مضمون وارد شده است و ایضا امام
امین خداست در دین و دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند قابل امامت نخواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول خدا که
فرموده است اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید
نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و امثال این آیات بسیار است و باز فرموده است بگروه مؤمنان چرا میگوئید
چیزی را که نمیکنید [illegible] چیزی را که نکنید معلوم است کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت
نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد با براهیم که من گردانیدم ترا امام از برای مردم خلیل الله [illegible] از برای فرزندان
خود طلب کرد و گفت از ذریه من نیز امام قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب
معصیتی ستمکار است بر نفس خود [illegible] که معصیتی کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا غرض و فائده
نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید
و خطا [illegible] و امام کل خواهد بود و فرموده است بر امت واجبست که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه
اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند [illegible] حرام [illegible] منکر [illegible] اگر بکنند مخالفت اطاعت
و رعایت امام [illegible] ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت [illegible] حرام باشد [illegible] امام دیگر باشد
که حلال و حرام را ازو اخذ نمایند پس محتاج بود و امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود
پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل [illegible] شرط سیم از شرایط امامت
نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بنصوصیکه بر خصوص هر یک از ائمه وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله [illegible] هیچ یک
از این سه شرط قائل نیستند و این سه صفت [illegible] متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند بعضی از علما که در پیغمبر [illegible] باشد
در نسب نباشد [illegible] و مادر ایشان [illegible] موجب نفرت خلق است [illegible] مانند خوره و پیسی و کوری
کنگی و زشتی خوی [illegible] تنها
و سلطان المحققین نصیر الملة والدین [illegible] در بعضی از رسائل گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان
صغیره و کبیره بعضی که مذکور شد شرط دوم آنکه عالم باشد بهمه چیز [illegible] مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهای ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت [illegible] دفع دشمنان [illegible] تنها
و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف [illegible] بعضی از رعایا
چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد
و الا تفضیل مفضول لازم میآید و آن قبیح است عقلاً پنجم آنکه [illegible] باشد از عیبی که باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری
و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و [illegible] نسب

با پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و اعمال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب و منزلتش نزد حق تعالی از همه کس بیشتر
باشد و زهد و عبادت و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد هفتم آنکه معجزها از او صادر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در
وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این
مدعا باجماع و احادیث متواتره. مقصد سیم در بیان صفات و خصایص امامت که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در
احادیث ما بسیار است در حیوة القلوب مذکور است و در اینجا رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده
است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بیرون میآید دستها را بر زمین میگذارد
و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیدهاش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و [illegible]
واقع میشود [illegible] خمیازه و کش نمیکند و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند فضله او بوی مشک دارد و
[illegible] زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد چون زره حضرت رسول میپوشد بر قامتش درست میآید هر کس
دیگر که میپوشد خواه دراز و خواه کوتاه [illegible] از قامتش زیاد میآید و ملک با او سخن میگوید تا آخر [illegible] و ابن بابویه از حضرت
امام رضا روایت کرده است که امام دانا ترین مردم است و در حکمت و علم بر فضیلت از همه بیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر
و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید [illegible] باشد [illegible] است و از حضرت رسول [illegible]
[illegible] بول و غائط او را کسی نمیبیند زمین موکل است با آنکه [illegible] ظاهر نشود و بوی [illegible] از مشک خوشبوتر
و او اولی است بمردم از جانهای ایشان که باید او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب جان خود را فدای او کنند تا آنکه مردم بی اختیار
[illegible] بهم مهربانتر و مشفقتر و مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس
بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خودش زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام
در ترک آن مینماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند [illegible] میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول
ص نزد او است خصوصاً شمشیر ذوالفقار که از آسمان برآمد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت ع تا روز
قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد
جامعه و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذراع است و در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر
میشود و در آن نوشته هر حکمی که فرزند آدم باو محتاج میشود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و
یکی از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود [illegible] حتی ارش خدشی که در بدن کسی بکنند و [illegible]
است با نیم تازیانه یا ثلث تازیانه و آن از حضرت رسول ص املا فرموده امیرالمؤمنین ع بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه ع
نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است از برای این [illegible] آن حضرت [illegible] که چون حضرت رسول
ص از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را
برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر کرد و حضرت امیرالمؤمنین ع مینوشت و در آن کتاب خبرها است
تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که [illegible] امام جعفر ع [illegible] اعمال بندگان [illegible] و آنچه [illegible] نظر
کند در آن [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] خصلت [illegible] آنکه [illegible] بپرسند جواب [illegible] اگر نپرسند
خود ابتدا مینماید بخبر [illegible] خصلت چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت خود بجواب میفرماید
خصلت پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان
از برای معجزه [illegible] مرده زنده میکردند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین [illegible] زنده کرد و حضرت باقر
و صادق ع ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری
داده بود همه را برسول خدا ص و ائمه هدی عطا کرده است قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی
کرده اند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند تورات و انجیل و زبور
و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه در نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و
پیراهن ابراهیم و یوسف و [illegible] دوازده چشمه از آن جاری میشد و خاتم سلیمان [illegible] و آثار جمیع پیغمبران مانند عصا

موسی و سایر چیزها که ذکر شد نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر عم است و صعاب ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار شوند
شد که ملکوت آسمان و زمین را بگیرند و هفتاد و دو اسم اعظم که حق تعالی دارد میدانستند که بجهت هر چه خوانند البته مستجاب میشد یکی از آن اسمها را
آصف بن برخیا میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه به یک چشم بر هم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چند نوع بود
گاهی صدای ملک میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام
در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیر که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است
که عمده علم ما علمی است که در هر آن و هر ساعت زیاد میشود یا علم ما منتها علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر ما
نازل شوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امورات آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و آنچه از امور و علوم گذشته و
آینده نزد ایشان است و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان است و وارث علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان منور میشوند که بهر کس
نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانند و در زمین هر برگی و هر ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی برای او ظاهر میشود و تمام قرآن
و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامه‌ها و حربه‌ها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت
رسول صلعم بحضرت امیر عم رسید و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان است که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته
همه در آن مضبوط است و از جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان است که جمیع اسلحه حضرت رسول صلعم در آن مضبوط است و از جفر احمر
میگویند و حضرت صاحب الامر اظهار خواهد کرد و در احادیث معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صلعم
و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان عم را رخصت میدهند که بآسمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با
سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح
حضرت رسول صلعم و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان عم و دردها و دیوارها و دریاها و کوهها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب
عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلعم در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیرالمؤمنین
عم فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر باب هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط
کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده
میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام غسل و دفن و
کفن و نماز نمیکند و اگر امام در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او
حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا عم در بغداد حاضر
شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و تفصیلش در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است
که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است چون حق تعالی
خواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی از زیر عرش برمیدارد و نزد امام پدر او میآورد که میآشامد و آن از آب خنک
تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفیدتر است و از برف سردتر است پس امر میکند او را بجماع و
نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز میگذرد در رحم روح باو دمیده میشود و بروایتی دیگر بعد از چهار ماه سخن
مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی راست او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از
جانب پا بزمین میآید و چون بزمین میآید رو بقبله میکند و دستها را بزمین میگذارد و سر بجانب آسمان میکند و صدا بکلمه
شهادت بلند میکند پس ملکی میان دو دیده اش و در کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که
ثابت باش ای حق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی
در زمین من از برای تو و هر که دوست میدارد ترا واجب کرده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را باو و بعزت و جلال
خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام
چون ندای منادی تمام شود این شهد الله را تا آخر در جواب منادی میخواند پس در آن وقت حق تعالی علم اولین و آخرین را باو عطا کند
و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بزرگ شد جلیل امامت ظاهر کرد حق تعالی در هر شهری مناری از نور برای او

بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببینند و بر او بینی در آن شب که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش از آن مشاهده نمایند
و چون بزمین آید روی بقبله میکند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت شهادت بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روئیده
باشد و یک شبانه روز نوری زردی مانند طلا از دستش ساطع گردد و احادیث بسیار وارد شده است که خانه‌های ایشان محل نزول ملائکه
است و در خانه‌های ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق عم فرمود که ملائکه با ما مهربانترند از ما و دست در حضرت بالشی از بالشهای
خانه خود را فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود
مینمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان میآیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فرا
میگیرند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و بسیار آنها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهائی عظیم در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین
آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان
که پدرم بود بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده چه میفرمائی حضرت او را بجای پدرش خلیفه کرد و اینها مجملی از احوال
ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل
یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد بنور ایمان منور کرده باشد و در اخبار وارد شده است که ما ائمه را از ربوبیت خدا منفک نمائید و
پروردگاری برای ما قائل نشوید و غیر آنها هر چه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قل
لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو یا محمد صلعم اگر بوده باشد دریا مداد برای
نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد
و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی
نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری **مقصد چهارم** در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد وجه اول
آنکه از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است آنکه چنانچه دانستی نص حضرت رسول صلعم بر امامت احدی از امت و نص امام سابق
بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر عم منصوص شده اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق وجه دوم افضل بودن امام
است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست وجه سیم معجزه که مقارن دعوی امامت
باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت معدودی قلیلی خاص میشود اگر چه بکفر باشد چنانکه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد
بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاد از پنج نگفته اند این امریست که هیچ عاقل منصف
تجویز آن نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همینکه پنج نفر یا یک نفر جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق
در امور دین و دنیا اطاعت او کنند و اگر بکشند خون ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه مخالفت کننده علی بن ابیطالب یا امام حسن
یا امام حسین عم باشد و بر همه مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا سید جوانان بهشت را
مخالفت قرآن جایز و لواط و زنا و شرب خمر با نواع عیوب از او جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند نفر
دشمن امیرالمؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسنین عم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده و سایر
اکابر صحابه واقع شود آن را اجماع نام کنند و بجبر امیرالمؤمنین عم و سایر صحابه را کشند که بیعت او کنند و آن را اتفاق اهل حل و عقد
نام کنند و در کتابهای خود نویسند یا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی رعایت امر دین و دنیا را که تا الی الابد منوط است بر چنین بازیچه
بنا گذارد و اگر بهمین راضی خواهند بتعیین نمایند تا اکثر اهل آن مذهب بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمیپسندند و تفصیل این
از بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه امر در باب هر یک از
ائمه باخبار متواتره از ثقات و معتبرین روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت و فضل و زهد ایشان داریم بر ما ثابت شده است که یقین
الیقین حقیقت آن را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کردانیم
لهذا علما تاره بوسیله احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار
خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای
ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند قول ایشان بر ما الزام نخواهد بود پس باید که ما از احادیثیکه متواتره و مقبول الطرفین است یا در
کتب معتبره ایشان مذکور است در حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید از احادیثیکه متواتره است یا در کتب
معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است

در طریق معرفت امام

استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میانه ایشان متداول بوده بر فضایل اهل بیت
و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متروک گشته فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان
ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علماء ایشانست
و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارتست از صحیح بخاری و صحیح مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که
از اعاظم علماء ایشانست و موطأ مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل
مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشانست و طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و
خوانند اول کتابیست که بعضی از احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که سرکار حدیث را با ایشان نسبت هم چنانکه بعضی
نسبت داده باشم و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علماء ایشانست و کتابش در میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن
ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علماء ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار نقل
ایشان بر نقل او است و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها
از کتبی که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام
و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت پناه بنص خدا و رسول علی بن ابیطالب است و سنیان
میگویند که مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه اول او است و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه
دوم او است و عمر در وقت مردن در شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین را داخل آن شش نفر کرد و گفت که اگر امیر المؤمنین
کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که امیر المؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم
کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند
و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر دیگری را آن نفر یکه عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار کند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند
اینها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است
و عثمان داماد عبد الرحمن است که این سه نفر از یکدیگر جدا نمیشوند و نهایت آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در این طرف
باید با من کشته شوم یا با یکی از اینها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان ثابت کرد و همه
تصدیق کردند و باو حجت تمام شد عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر و حضرت
فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و بعد از آن با عثمان را گفت که میدانست که حضرت سیرت آنها
مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم دیگر
بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند
او را کشتند و بر خلیفه بر حق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول بکفر بعضی از منافقان بنی
امیه خلفای عباسیه اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول عباس عم آنحضرت دعوی خلافت کرد و خلیفه است و بطلان این قول نیز ظاهر
است و الحمد لله منقرض شده و کسی نمانده و با اثبات خلافت امیر المؤمنین بطلان این قول ظاهر است **مقصد پنجم** در بیان بعضی
از آیاتست که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین میکند اول آیه در هذا آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است
در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده
ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و بلال از برای نماز
ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه
سائلی سؤال کرد پس علی انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد حضرت رسول این آیه را
بآن گروه خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه
ابوذر رض حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا باین دو گوش و الا هر دو کر شوند و دیدم باین دو چشم و الا
هر دو کور شوند که میفرمود علی قاید و پیشوای نیکوکارانست و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذولست

هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی چیزی
باو نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی
در آنحال در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر در آن دست میکرد پس سائل آمد و انگشتر را
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود این را مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان کن برای من کار مرا و بگشا گرهی از زبان من که بفهمند سخن مرا و
بگردان از برای من وزیری از اهل من که هارون است محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس دعای او را مستجاب
کردی و با او خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد
پیغمبر تو و برگزیده تو پس بگشای برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که آن علی است
محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان
پس این آیه را بر آنحضرت خواند و طبری و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی
و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن
ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او
نظم آورده اند و وجه دلالت بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده یاور و دوست و صاحب
اختیار و اولی بتصرف و دو معنی نزدیکند یکی دوست و معنی اولی بتصرف است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان
مخصوص بخدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانکه
حق تعالی فرموده که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانچه فرموده است نحن اولیائکم فی الحیوة
الدنیا بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان اند اگر گویند که این بلفظ جمع واقع شده چگونه مخصوص آنحضرت میباشد
جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در قرآن مجید نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص
نمیکنیم زیرا که احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه نیز در این آیه داخلند و هر امامی در وقت امامت باین فضیلت فایز میگردد و
صاحب کشاف گفته مراد از این هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید اینکه این آیه در شان آن
حضرت [illegible] در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول لشکری فرستاد و
حضرت امیر المؤمنین را امیر آن لشکر کرد و آنحضرت چون فتح کرد یک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد
و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را بآنحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند
اول بخدمت آنحضرت میآمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانهای خود میرفتند چون بخدمت حضرت رسیدند سلام کردند یکی از آن چهار نفر
برخواست و گفت که علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید و دیگری برخواست و همان را گفت باز حضرت رو گردانید سیم برخواست و همان
حرف را گفت باز رو از او گردانید چون چهارم نیز گفت حضرت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر گردید سه مرتبه فرمود
که چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنست بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است
از ابن عباس که حضرت رسول بعلی بن ابی طالب گفت تو ولی هر مؤمنی پس بعد از من پس معلوم شد که ولایت که مخصوص باو
و ولی که در این آیت در شان او است از همین ولی حدیث اولی بتصرفست که اختصاص بآنحضرت را بآن جناب بوده دیگری را نبوده و
ایضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة نیز بوده و نیز عاقل
میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم بحکم ایشان نمیتواند بود دوم آنکه آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهیکه ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا
در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن با ایشان متابعت ایشانست که در گفتار و کردار تابع ایشان باشید و جدا از ایشان
نباشید زیرا که آن مخالفت بی متابعت و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت در همه زمانها است
باتفاق پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم
که هر کس راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم
است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام معصوم نیستند پس حجیت

مذهب ایشان و امامت ائمه ثابت شد بانکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر روایت
کرده است که مراد از صادقین در این آیه حضرت علی بن ابیطالب است و ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او
از حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود صادقون مائیم که عترت
آنحضرتیم و از حضرت صادق منقول است که فرمود صادقون ائمه اند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهایند که حقتعالی فرموده
است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله
مؤمنان مردانچند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که یاری رسول امین نمایند و ثابت قدم بوده باشند و با دشمنان
دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند
و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ تبدیل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این
آیه در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین اند که عهد کرده بودند تا کشته نشوند دست از یاری حضرت
رسول برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیرالمؤمنین بود و از
جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طریق
عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام عهد خود را با خدا تبدیل کردنی و دو
استدلال در این آیه نقل میکنیم برای تشیید کلام از مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست که امام
فخر رازی که امام سنیان است در تفسیر ذکر کرده است که حقتعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید صادقان
موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست ببودن آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت
اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده
است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و تخصیص بعضی از ازمنه
که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حقتعالی امر کرده است ایشانرا بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود
که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه دلالت میکند بر آنکه هر گاه کسی جایز الخطا است واجب است که پیروی کند
کسیرا که عصمت او از خطا واجب باشد و آنها باید که خدا حکم کرده است بآنها که صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از
این واجب بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها است پس باید که معصوم در
همه زمانها بوده باشد و ما این قول داریم اما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که یک شخص از امت و ما میگوئیم که این قول
باطل است زیرا که اگر چنین بوده باشد باید که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمیشناسیم چنین کسیرا در میان امت
انتهی ترجمه کلام پیشوای اهل ضلالت و حقتعالی بر دست و زبان او جاری کرده و تعلیم امامت ائمه را دلیل تا بآنها نتوانست جواب
گفت که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده است و اگر چه بر هیچ عاقل ضعیفی این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح
بچند وجه ورا جواب میگوئیم اول آنکه هر گاه تصریح کرد که هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا از هیچ عاقل تجویز
کند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند
که هیچ کس در مسئله مخالفت نکرده است خصوصا بعد از تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که
بیخبر از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در مسئله مذهب امامیه داند چه جای مسائل سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از
همه شنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند که شاید که تقیه کرده اند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و بلکه از کجا معلوم میتواند
شد که تا مردن بر این مذهب ثابت مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطست در تحقق اجماع و گیریم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماع ممکن است و علم
بتحقق آن هم میتواند رسانید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه که مقصود است نمیشود بلکه صریح است که مامور بکون
مع الصادقین باشد از ظاهر [illegible] در نفی مذهب شیعه گفته که اگر معصوم میبایست ما باید بدانیم که کیست مثل
آنکه گویند اهل کتاب که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود باید ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم و گویند که اگر عیسی پیغمبر بود
ثابت که ما حقیت او را بدانیم و حق آنست که [illegible] عصبیت را بر کنار کند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکند
از روی انصاف تا بمضمون والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر [illegible] حق بر ایشان ظاهر گردید و ظنون
ظن صادق است که حق بر ایشان ظاهر گردید از برای حب دنیا و متابعت هوا انکار [illegible] نمیکنند و اگر گویند [illegible] تحقق

اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد میاید جواب گوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر ده نفر اتفاق کنند که میدانند که
یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک
خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه و قریب بآن ممکن است زیرا
ایشان حاصل شده باشد و اینجا محل تحقیق این سخن نیست و بعضی از اجلا از شیخ سدید مفید سؤال کردند از تفسیر این آیه که آیا
در شان که نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیرالمؤمنین نازل
و حکمش در اولاد و اوصیای او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز
ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید آنها را
که ندا کرده اند و امر فرموده اند آنها غیر باشند که ایشانرا مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسیرا امر کند با خود باشد
و متابعت امر خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع است که گویا نه اند یا بعضی از ایشانند اول باطل است زیرا که هر مؤمنی
باعتبار ایمان صادقست در آن دعوی است که [illegible] پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و
اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهود که
مراد است بنا بر اول باید که جماعت معلوم و معروف باشند مخاطبان ایشانرا شناسند و آیات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد
و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی باشد احدی بغیر جماعتی که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم که دعوی بکری امیر نیست
متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان بخلاف نشده بود و بنا بر دوم که بعض غیر معهود
مراد باشد پس باید که تعیین آن البته تعیین و تخصیص نشود که الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان بآن نتوانند کرد و آن محال
و معلومست که در غیر ائمه ما کسی دعوی تخصیص تعیین نکرده و نتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی لازم
که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه مرشد است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری
نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند والا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و تجانب
چون عصمت امر باطنی است که کسی بغیر حقتعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر
ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آنست که حقتعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت
امیرالمؤمنین و اولاد او آن صفات جمع نگردیده زیرا که فرموده است که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی اینکه بگردانید
رویهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین لیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد
بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا با محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول الله و بیتیمان و بیدر
و مسکینان محتاج و مسافران که بخانه خود نتوانند رسید و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان واقام الصلوة وآتی الزکوة
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
و بر پا دارند نماز را و ادا کنند فضیلت را با شرایط و ادا کنند زکوة را و آنهایند که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند
و آنهایند که صبر کنند بر فقر و بلاها و در مرض و در درد و آزار و در روز جهاد دشمنان دین ایشانند که راست گفتند و صادقند در
دعوای ایمان و وفا بعهد ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید گفته است که حقتعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را این خصلتها
دارا است کسیکه این خصلتها را کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهاتی که
در علم معانی و بیان مقرر است پس [illegible] که متابعت کنند صادقان را که این خصلتها در
ایشان کامل و مجتمع است و ما در میان صحابه حضرت رسول غیر امیرالمؤمنین کسیرا نیافتیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس
باید که مراد از صادقین در این آیه او و اولاد او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او و ذریه او زیرا که در این تخصیص بامری دون امری نشده
و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت از که در اول ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران [illegible] شده
است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان بآنها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که
اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه گفت که ترا تزویج کردم بکسیکه از همه صحابه قدیمتر است در اسلام و افزون از همه
کس بیشتر است علم او و اجتهاد او و متواتر است که امیرالمؤمنین فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این سخن را پیش

ازمن احدی و نخواهد کفت احدی بعد از من مکر بسیار دروغکوی افترا کننده و نماز کردم پیش از دیکران هفت سال و پیغمبر مرا فرمود که خدا
من اقرار میکنم باحدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و کفت و قتیکه شیخی از خوارج با انحضرت سب کرد ابا میکوید که علی دروغ
کو بد من دروغ می بندم بر خدا دروغ میکویم و حال انکه من اول کسیم که خدا را عبادت کرده ام و بر رسول او که افترا بسته ام و حال انکه من پیش از همه
کس باو ایمان اورده ام و تصدیق او کرده ام و یاری او نموده و حضرت امام حسن فرمود صبح انشبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفت که
پیشینیان او پیشی نکرفته اند و پسینیان درک او نکرده اند و غیر اینها دلالت بر این باب است که ذکر اینها موجب تطویل کلام میکردد پس حقتعالی بعد از ایمان
دادن اموال و تصدق فاز افرمود و بنصوص قرانی و احادیث متواتره انحضرت در این صفت از همه در پیش است حقتعالی در سوره هل اتی میفرماید
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند طعام را با کرسنکی و محبت انرا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و
انفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه برانند که این ایه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است
و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی انها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و اشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردکار ایشان و
نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در اخرت شیخ کفته است و باسانید مستفیضه وارد شده است که این ایه در شان
امیر المؤمنین نازل شده و خلافی نیست در انکه انحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را ازاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود
مزارع بسیار و بساتین و باغهای بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حقتعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را
و آن نیز در شان ان حضرت است بعد لالت ایه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر انکه چون انحضرت در حال رکوع زکوة داد
این ایه نازل شد هو لفکوید نواند بود که شیخ این ایه را حمل بر ان معنی کرده باشد باتکه واو و اتی الزکوة را واو حالیه کرفته باشد نقل
این ایه فرمید انکه اینا مال سابقا در این ایه مذکور شد و ناسخ اولی است زنا کبد پس شیخ کفته است که بعد از این حقتعالی فرمود
وفای بعهد را و هیچکس از صحابه نیست که نقض عهدی ظاهر نکرده باشد یا نسبتا و نداده باشد مکر انحضرت که کسی احتمال نمیدهد
که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت انحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حقتعالی
صبر در بلاها و شدائد جنکها فرمود و معلوم است که کسی بغیر انحضرت بجنکها و شدتها صبر نکرده و اوست که با تفاق دوست و دشمن در
هیچ جنکی پشت نکرد و نکریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه حقتعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشان اند که صادق و
راستکویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی ان صاحبکه تمام اینها بعث و کرده اجماع است که این صفتها همه در او جمع باشد و او
امیر المؤمنین است تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف واقع است زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند و قتیکه خواهند
اشاره بر رفعت و علو منزلت او کنند کاهست که بلفظ جمع مبالغه از برای اشاره باینکه جمع بکونه یا ودر این امر شریکند در اینجا این نیز
مرا مینواند بود زیرا که ائمه در این صفات جلیله با انحضرت شریکند مؤلف کوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده
که حضرت امیر المؤمنین چهار درهم داشت و مال دیکری نبود بغیر ان پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را روز و یکدرهم را
شب تصدق فرمود پس این ایه در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا اخر ایه که در کلام شیخ مذکور شد و از
زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچکس ایات قران انقدر نازل نشده که در شان حضرت علی نازل شد سیم بر احادیث بسیار از
طرق مؤالف و مخالف تفسیر ایات صدق و تصدیق بانحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در منثور
و دیکران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی انکسیکه راستی
اورد و تصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران کفته اند انکسیکه صدق اورد حضرت رسول است و انکه تصدیق بانکرد علی بن ابیطالب
بنابراین موصول داو صدق مقدسات کوفیان از اهل عربیت بجواز حذف موصول کرده اند و باز حقتعالی فرموده است الذین امنوا بالله و رسله
اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل و جمع دیکر از ابن عباس و دیکران روایت کرده اند که این ایه در شان امیر المؤمنین
نازل شده است و بروایت دیکر ابن عباس کفت که در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است یعنی انها که ایمان اورده اند بخدا و رسولان او ایشانند
بسیار راستکویان و تصدیق کنندکان و کواهان پیغمبران بر انکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق
رسالت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حقتعالی فرموده است که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی انها که اطاعت کنند خدا و رسول او را ایشان در رفیقان انها باشند که خدا انعام کرده است بر ایشان
[illegible] از شهیدان و صالحان

بلند تر است و این مصداق امامت و صایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی ابن ابیطالب صدیق این امت
و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیکران از حضرت رسول روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند
حبیب نجار که مؤمن ال یس است و حزقیل که مؤمن ال فرعون است و علی بن ابیطالب و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیکر روایت کرده است که
سبقت کیرندکان امتها سه نفرند که کافر نشده اند بخدا یک چشم زدن علی بن ابیطالب و صاحب ال یس و مؤمن ال فرعون پس ایشانند صدیقان
و علی بن ابیطالب افضل ایشان و حافظ ابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که امیر المؤمنین میفرمود منم صدیق اکبر کویند
این سخن را بعد از من مکر دروغکوی و هفت سال پیش از دیکران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است نزد بعضی و صاحب
صحاح کفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسیکه تصدیق کند کفتار خود را و حق تعالی پیغمبر ان را باین وصف کرده است و در شان
حضرت ادریس کفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف فرموده است یوسف ایها الصدیق و کسیکه مصداق این ایات و تمنا
این صفات باشد البته با امامت و خلافت اولی است ز کسیکه بهره از اینها نداشته باشد و اورا با فتر اصدیق کویند چنانکه بر
عکس نهند نام زنکی کافور چنانکه مهم مرفی بالد فی کان علی یبینه من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی ایا کسیکه بر حجتی و برهانی از
جانب پروردکار خود باشد و از پی او باشد کواهی از وی مثل کسی است که چنین نباشد انکه بر بینه است حضرت رسول است و در شاهد خلاف است
و در اغلب مفسران وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین است که کواه بر حقیت انحضرت است و ابن ابی الحدید و ثعلبی
و سیوطی در در منثور و طبرسی و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیر المؤمنین
فرمود که کسی از قریش نیست مکر انکه یک ایه یا دو ایه در مدح و یا مذمت او نازل شده است پس مردی پرسید که در شان تو کدام ایه
نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در سوره هود نخوانده این ایه را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردکار خود و من کواه
اویم و فخر رازی چون این ایه و روایات را ذکر کرده است کفته است که حقتعالی از برای تشریف این کواه فرموده است که از واست یعنی مخصوص
اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنابر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد بعد از او و بلا فاصله خلیفه باشد و
اکر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و دلالت بر عصمت انحضرت نیز میکند زیرا
که بکواهی این کسی که کاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود پنجم ایه انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مکر ترساننده
این کروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی کفته اند که هدایت کننده هر قومی هست و کسیکه در مسایل
تفکر میکند میداند که معنی اول ظاهر است بر احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده
اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی بریده اسلمی روایت کرده اند که روزی حضرت رسول اب وضو طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی را
کرفت و بسینه مبارک خود چسبانید پس کفت انما انت منذر و پس دست بر سینه با سکینه علی کذاشت و کفت و لکل قوم هاد پس
کفت تو نور بخشنده ای و منار هدایت و امیر قاریان قران و کواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از علمای
محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القران فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول
دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر کذاشت و کفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت میابند هدایت یافتکان بعد از من ثعلبی نیز در
تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیکر از حضرت رسول روایت کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی هادیست یا علی بتو
هدایت میابند هدایت یافتکان بروایت دیکر از حضرت امیر روایت کرده است که فرمود منم منذر و علی است هادی یا علی بتو هدایت میابند
هدایت یافتکان بروایت دیکر از حضرت امیر روایت کرده است که منذر حضرت رسولست و هادی مردی است از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده
چنانچه ثعلبی بعد از انکه این روایت را بسند از حضرت امیر روایت کرده است کفته بعضی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده و عبدالله بن
احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده اند ابن حنبل را او ابن اثیر که بر بنابر تفسیر که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت
میکند بر انچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائلند که هیچ عصری خالی نباشد از حجتی از جانب حقتعالی بر بندکان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری
یا اماما که هدایت نماید مردمان را بدین خدا و طریق سلوک و نجات دهد مردم را از ضلالت و کمراهی چنانچه عقل نیز بر این شاهد عدلست و الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از جمله مردم کسیست که میفروشد
جان خود را از برای طلب خوشنودی خدا و خداوند مهربانست به بندکان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده
که این ایه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبیکه کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول و انحضرت از جانب رسول خدا مامور شد که از
ایشان پنهان شود و بغار رود و کفار قریش در انشب کرد خانه انحضرت امدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حقتعالی شد که حضرت امیر المؤمنین را

در جای خواب خود بخوابانید که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول این بشارت بآنحضرت امیر داد شاد شد و شکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان سید عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول این آیه در شأن آنحضرت را اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدد روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و نیشابوری و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیاء و نامه خوهر و محمد ثبوتی شعرا و غازی بن رساله بچند و ابن ثعلبی در تفسیر و ابو نعیم الکفا منهاتم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن علی نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود باهل آن رد کند و در شبی که خواست بغار رود مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابیطالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبز که من بر خود میپوشیدم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب من بخواب که خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حقتعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچ یک زیاده طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول حیوة دیگری بر خود نکردند حقتعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید جان خود را فدای جان او کرد و اینک زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد و بر و بجای او تکیه نموده و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند جبرئیل نزد بالای سر حضرت امیر نشست و میکائیل نزد پایها و جبرئیل ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حقتعالی این آیه را بر حضرت فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بود در شأن علی و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شأن آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حقتعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و کفر و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه در شأن من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد ایضا ثعلبی و غیره از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول در خانه من بود و فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و زیر او عبای خیبری گسترده بودند و من در حجره نماز میکردم پس فاطمه را گفت حضرت رسول بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین آمدند و همه نشستند و مشغول بخوردن شدند ناگاه حقتعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه گفت من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شما یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و در داخل اینها نکرد ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج وی را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسیکه محبوبترین مردان بود بحضرت رسول و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو ایضا نزول این آیه را در شأن ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب وجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن اسقع روایت کرده است که حضرت فرمود اهل بیت من اخواند یعنی سزاوار ترند بخلافت هر چیزی از ابن عباس روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در آنخانه وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند و عبا را بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کن از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و در روایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در میان ایشان حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت تو بخیر است و ایضا از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده است از عایشه که روزی حضرت رسول بیرون آمد و عبای ملونی سیاه پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز از ابو حدیث از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب‌ترین علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسرین را اعتقاد آنست که این آیه در شأن

علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده باعتبار آنکه ضمیر عنکم جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده باعتبار آنکه حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت او نیستند گفت نه بخدا قسم زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاق گفت بخانه پدر میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او نیستند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شأن اهل بیت نازل شد تا قریب شش ماه حضرت رسول بنماز صبح میرفت بدر خانه فاطمه میایستاد و میگفت الصلوة یا اهل البیت بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و خاصه و عامه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شأن آل عبا نازل شد پس باخبار متواتره خاصه و عامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج تن است و زنان حضرت رسول و خویشان آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت کند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حقتعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هر گاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر آنرا باش پس می باشد بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و شأن در حقتعالی محالست بعضی از شبهه‌ها نیز صریح است در آنکه اراده الهی مخالف از مراد او نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما بانفاق اهل عربیت افاده حصر میکند و تکلیف در ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر و حقتعالی فرموده است من نباید فرید جز آنرا مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشانرا مخصوص گردانید بعبا و ردای ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس آیه مؤکد بنای کبیر عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی بآن تصریح کرده است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بشما بپوشاند اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق هم را از آن شریک کند چه مدح و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا نموده ذهاب رجس بود نه اراده که متضمن بود اگر بمعنی مراد بود ام سلمه چرا مبالغه میکرد که خود را داخل عبا کند و حضرت چرا منع نمود و در خول آن معنی که متکرر در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتی است که در آنها خطاب بزنان آنحضرت شده است پس در این آیه باید ایشان مخاطب باشند باطل است بچند وجه اول آنکه تعبیر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلالت بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات قرآن نماید میداند که آیات از قبیل بسیار است که در میان قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در اثنای نیز مثل این واقع شده که در میان آنها خطاب بازواج مؤمنان عدل بخطاب بسیار شده است و باز بمخاطبه ایشان شده است بلکه در اینجا مناسب تمام هست که کسی تدبر کند زیرا که در اینجا بعضی تعبیر کلام تغییر نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت آنحضرت محشور بلکه معاشرید شما بیشتر است چرا شما مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت با آنکه میباید کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود مگر آنکه از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود و از برای طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشد این دو وجه که بخاطر فقیر رسید نسبت بوجهی که مفسران در ربط و نظم میگویند اظهر و انسب است دوم آنکه اگر این هم صورتی داشته باشد فی الجمله میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه قرآن را جمع کردیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد و رسانیده نبوده و لاحق این آیه که ملحق کرده باشند از حضرت صادق منقول است که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان قریش بسیار بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره‌های مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیات مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع داشته باشند یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر که بر این آیات در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هر گاه حقتعالی جمیع رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید بجمیع افراد نفی کرده مخصوصا هرگاه بعد از مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ایشان باید که معصوم باشند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده نمیکند گوئیم همینکه عصمت فی الجمله بهم رسد کافی است زیرا که کسی از امت قائل نیست که در بعضی اوقات معصوم نبوده اند و در بعضی بوده اند و این خرق اجماع مرکبی است که از ایشان

جانها

جایز نمیدانند با آنکه هرجا که قرآن مجید اراده با این صیغه شده مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد
امامت نیز ثابت میشود در رجال ایشان بدلالت آنکه در عصمت تمام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند پنجم آیه مباهله
است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر عیسی بعد از آنچه آمده است بتو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ
گویان و احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن آل عبا نازل شده است چنانچه صاحب مشکوة و جامع
الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت اللهم
اهلبیتی ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم بامدادی آمد برو عبا ملونی بود پس حسن آمد هؤلاء
و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل عبا کرد پس این آیه را خواند
و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و خواندند این آیه را فرستاد رسول خدا بسوی علی و فاطمه و حسن
و حسین پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اهل نجران ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بجزیه و صاحب کشاف
روایت کرده است که چون حضرت رسول نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده ما را تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم
چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود عبدالمسیح چه مصلحت می‌بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر
مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد و بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند
و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید همین ساعت همه هلاک میشوید و اگر البته ابا دارید بغیر از الفت دین خود و میخواهید اقامت بر دین خود جدا شوید
پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول و آنحضرت بامدادی بیرون آمده بود و حضرت امام حسین را در بر داشت و
دست حضرت امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه در پشت سر او میرفت و امیرالمؤمنین از پشت سر فاطمه میرفت و حضرت رسول با ایشان
فرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می‌بینم روی چندی اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود
برطرف کند باین رویها میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو
القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه
ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید تا بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود من با شما جنگ
میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست لیکن صلح کنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در
هر سال دو هزار حله بدهیم بتو هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادی فلزی بدهیم پس حضرت با ایشان برین نحو
صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که هلاک شدن نزدیک شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند
بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد هر آینه خداوند عالم مستاصل کرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان بر سر
درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر همین روایت را بعینها نقل کرده است و
صاحب کشاف روایت کرده عایشه کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و مضمون
قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات اختلاف کرده اند و خلافی
نیست در اینکه مباهله با اهل عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع
آل عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة و الثنا بدو وجه اول آنکه حضرت رسول صلعم اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرئت اقدام بر مباهله
نمینمود و عزیزترین خود را با هم در معرض بلا نمیآورد و هرگاه ظن حقیت ایشان نداشتند با احتمال حقیت ایشان مبادرت نمینمود
دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنند عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه نمود در تحقق مباهله اگر خبر بحقیقت
نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند تا آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت
اعقل عقلای زمان بود سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند با بسیاری از نفرت آنحضرت
و معاندی چند از اهل بیت آنحضرت نکنند و حفظ نسبت خود را در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه
نمودند زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب در میان آوردند با بی مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چنانچه

انکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را از مباهله منع نمودند و مذکور ساختند که حقیت بر ما ظاهر گردید و معلوم شد بر ما
که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قضیه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
بعد از حضرت رسالت اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و
بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی دعوت کردن
بر مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در
مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالت بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود بر آنکه خود بتنهائی مباهله نماید زیرا که
با ضم کردن ایشان جرئت نمود بر آنکه اعزه خود و پاره‌های جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا
ننمود بخود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گوئی خصم خود داشت که خواست تا او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و
مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیز ترین اهلند و بدل پیش از دیگران میچسبند بسا باشد که آدمی خود
را در معرض هلاک در میآورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند
باین جهت خدای تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشته اعلام نماید که ایشان مقدمند بر نفس پس بعد از این گفته است که دلیلی
است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب از
خلق بوده اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل ظاهر است که محبت آنحضرت از
بابت دیگران از جهت روابط بشریه نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را بیشتر دوست داشت چون چنین نباشد
حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و ازواج و عشایر از جهت دنیا وارد شده است بر آنحضرت معلوم بود که خویشان از دیگران
از خدا دور میکردند بسبب آنکه دوست نبودند و دوری از رعایت کرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست داشته اند سلمان و مقداد
و اضراب ایشانها چنانچه سید الساجدین در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق
باشند بهترین امت باشند نقل از ایشان بهمه دیگران بر ائمه حق افتخار خواهد بود و شیخ فخر رازی که از علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور
گفته است که شیعه از این آیه استدلال میکنند که علی بن ابیطالب از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضلست زیرا که حق تعالی
فرموده است میخوانیم نفسهای خود را و نفسهای شما را و مراد از انفسنا نفس محمد نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت کند و آدمی خود را نمیخواند پس باید که
دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسیکه بانفسنا تعبیر کرده باشد بغیر علی بن ابیطالب نبود پس معلوم شد که مراد نفس علی
را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و در علم اصول مقرر است که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت
اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات مساوات در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بیرون رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبری
است که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد از جمله کمالات حضرت رسول آنست که افضلست از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه
پس حضرت امیر نیز باید که افضل از اینها باشد بعد از آنکه دلیل این تفضیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد است
که محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب فضیلت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در آن جوابی نداشته
و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند که اگر گویند که اهل
سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر گویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است
زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره
از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سایر معتقدات از بیکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند
او را تصریح نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول صلی الله علیه
و آله امامت و وجوب اطاعت است و اگر غیر پیغمبری نیست پس باید آنحضرت امام باشد ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلمیت را
و قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید که ممکن است دعوت نفس مراد باشد مجاز او مجازی
از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جوابش توان گفت و ما در اینجا دو جواب گفته ایم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع
تر از مجاز دیگرانست در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر که این مضمون در روایات
بسیار از طرق خاصه و عامه روایت شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین
گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی

من و بروایتی بکر بمنزلهٔ روح من است ... بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید زکوة بدهید یا انکه مبعوث میکنم بسوی شما
را که بمنزلهٔ نفس منست یعنی علی و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ مجاز است و هم آنکه این آیه کریمه بر احتمالی دلالت میکند
بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در
مقامات شایعست یا از برای داخل بودن امت و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ابنائکم و شک نیست در اینکه
احتمال اول اظهر احتمالاتست و بنا بر احتمال اول دو احتمال دارد اول انکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را و دوم انکه
ما و شما ابنا و نسا و انفس خاص پیغمبر را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسرین تصریح بان نموده اند و اگرچه اکثر وجوه دخلی با
غرض ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای
مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم که اعادهٔ ابنا از برای غایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار
مرجوح است نزد اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ابتدا نظر بظاهر حال محتمل بود که اینها صلاحیت ایشان داشته که در مباهله داخل باشند از
صنف جماعتی و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان از جماعت نیاوردند و تعیین خصوص اینجماعت قبل از تحقق
مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا محتمل است از برای تعظیم احتمال سیم و آن دو احتمال دیگر در نهایت بعد
است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد مراد نفس آن شخص باشد که
متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از اینجانب حضرت رسول بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین
در مباهله داخل بود پس داخل آنحضرت بسوی خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا آوردی و حال انکه در شرط ما داخل نبود
مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه در این
مقام نهایت بعد دارد و مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر باثبات نخواهد داشت اما وجه دوم میگوییم که اگر امت یا اصحاب داخل مباهله
بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر انکه گوییم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلال
اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بحقیت خود ندارد که اینگروه انبوه را با خود آورده که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند
یا در اینباب اعتماد بدعای همه کرده است پس چون خود حاضر بود که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود بنسبت همه و امیر المؤمنین را آورد از برای
انکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر با او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس باین اسباب آنحضرت از میان
سایر امت و خواص صحابه باختصاص باین امر زیاده بودند و از جانب خود و تمام امت بمباهله حاضر شدند چنانچه انجماعت نیز سرکردهٔ جمیع نصاری بودند و از جانب
همه حاضر شده بودند پس این وجه اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت
بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسیکه اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت
و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس منع
معنی اول را فائده با ایشان نمیرساند با آنکه این معنی مؤید باخبار معتبرهٔ جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر افراد مجازست
و نفی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند
جواب گوییم هر چند آن احادیث که سابقا بر آنها اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را منافاتی در این ضرور
نیست و از برای اثبات امامت و اخوت بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است در این مقام حصول این معنی کافیست بنظر بهر که مکرر مذکور
شد نهم و تعیها اذن واعیة یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آنرا گوشها و حفظ نمودن این را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است خاصه و
عامه بطریقهٔ مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی
در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر مفسران و محدثان خاصه
و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریدهٔ اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر المؤمنین
گفت که رسول خدا مرا در بر گرفت و گفت مرا امر کرده است پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم
است که اطاعت پروردگار خود نمایم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود
که چون حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال کردم که این را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از
آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان
این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان او آن باشد که هر چه را بشنود حفظ

کند و ضایع نگرداند از برای عمل بان و ابن جریر روایت کرده است که اگر گویی چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ذکر کرده است جواب گوییم که
از برای اشعار بانکه حفظ کنند بسیار کمست و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر آنکه یک گوشی که حفظ کند بس است و نزد خدا بر
منزلهٔ گروه بسیار است و بروایتی نسبت بجماعت بسیار هر چند تمام عالم را پر کند تمام شد کلام زمخشری و حقتعالی بر قلم او جاری کرده و اقرار
کرده است که فائدهٔ بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین بعمل آمده است و استنباط علوم الهی چون تواند بود که او محکوم حکم
جاهلی چند است که در همهٔ احکام محتاج باو بودند و از او استفتا مینمودند و حقتعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا
یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن انکه ابن حجر در صواعق محرقه از ابن سعد روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر انکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده است بر که نازل شده
است بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا ایضا گفته است ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی
فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیه نیست مگر انکه میدانم که در شب نازل شده است یا در روز و یا در صحرا نازل شده است
یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال نمود علی در بیعت ابو بکر ناخوش
شد و فرمود که سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس گویند که جمع قرآن را بترتیبیکه نازل شده بود
جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر قرآن را مییافتم که علم در آنجا هست و روایت کرده است طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود
که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است که حضرت رسول در مرض
موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بتحقیق با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام
کنم بدرستیکه من در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهلبیت منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این
علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه رعایت من در حق ایشان
کرده اید مؤلف گوید هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده
و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعد از خود دو چیز
در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را بگیرد و فرماید که این با قرآن است و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با او
و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت حقیت او میدهد متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن برسبیل تاکید فرماید که
در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه رعایت ایشان نکرده اید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید بی تعصب و عناد میداند که این
نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه علمیت ثابت میشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار دهد از برای ایشان خداوند رحمن دوستی را
و ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست دارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس ثعلبی بسند خود
روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا خطاب کرد با علی که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای
من در سینهای مؤمنان محبتی و موفق بن احمد خوارزمی ... و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای
خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا از ضحاک بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر نازل شده
یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان میافکند و ایضا ثعلبی روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت که سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا
کند ترا آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد
ابن جبر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که هیچ مؤمنی
نیست مگر انکه در دل او محبت علی هست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که نماز میکردیم با حضرت رسول دست علی را گرفت پس چهار رکعت
نماز کرد پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت دستها را بسوی آسمان بلند کن و هر چه خواهی سؤال کن که بتو عطا میکند پس علی
دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حقتعالی این آیه
را فرستاد و حضرت رسول این را بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب کردند حضرت فرمود چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل
بیت بخصوص نازل شده و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی در حلال و حرامست و ربعی در باب فرایض و احکامست بدرستیکه حقتعالی بهترین آیات قرآن را در
علی در مدح ما فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین عامه روایت کرده اند مانند ثعلبی در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب
... در ... القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضهٔ شیعه که در این باب وار

شده است و هم در این رساله انتهای الرابعة ایضاً ثم معلوم است که مؤمن بکسی که بعد از این دعا آنحضرت نازل شده باشد مخصوص او بوده باشد غیر ایمان مؤمنین که مؤمنان با ابوبکر دارند بلکه محبتی که شجره ایمان است نه بغیر آنکه کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است بخلاف اجماع معتبر که لازم است فاذعموا میکنند پس لا لک عصمت آنحضرت میکنند و عصمت ملزوم امامت است [illegible] و بغض و لازم بود از اینجهت زمان و جوه مؤمنین موید آنکه مرا مومن عامه مؤمنان باید و محبت است که از ارکان دین و ایمان است بلکه مراد آنستکه اورا منزلتی عظام بنا است از اینجهت محبت و دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوه از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن نمیدارد او را مؤمن و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول ص با حضرت امیرالمؤمنین ع گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و حضرت امیر ع خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن ندارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود هر که دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول ص مگر به بغض علی ع تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر ع که حضرت رسول ص دست حسن و حسین ع را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه انصار می شناختیم منافقان را به بغض علی ع و در حدیث صحیح ترمذی از ام سلمه حدیث روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر گفت سوگند یاد میکنم بان خداوندیکه دانه را شکافته است و گیاه را رویانیده و خلق را آفریده که عهد کرد پیغمبر بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن ندارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر ع به یمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر ع جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان خوشحال گفتند با او این را بحضرت رسول بگو تا بر علی ع از چشم او بیفتد حضرت رسول ص این سخنان را از بریده شنید پس غضبناک شد و برآمد فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند با غیبت و میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از او یم و او از طینت من خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که حق علی زیاده از این جاریه است که او [illegible] در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوه و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی ع و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت این نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول ص روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که عنوان صحیفه مؤمن اعمال محبت علی است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت امیر ع فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب رفته بودم حضرت رسول ص مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که در عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول ص که محبت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض علی سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی ع گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هم در فردوس روایت کرده است از عباده بن الصامت که گفت امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابیطالب پس هر که را که می دیدیم که آنحضرت را دوست میدارد میدانستیم که حلال زاده است و اخبار در این باب از طرق مخالف و مؤالف ما فوق حد و احصاست و از سیاق اخبار بر هر عاقل [illegible]

و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت یا مرتبه ایست که موقوف امامت و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان امت بمحبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت [illegible] محبت خدا و رسول باشد و دشمنی او علامت نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و دخول جهنم و دشمنی خدا و رسول باشد [illegible] ایمان و اسلام باشد بلکه منکر حصول [illegible] ایمان و اسلام باشد [illegible] مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است [illegible] حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیتی [illegible] اما نهایتش آنستکه اگر اظهار کنند گناه کبیره [illegible] و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت [illegible] ولایت بلکه برتر که محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام [illegible] رسالت از ایمان و اسلام [illegible] بر اینکه کفی لازم آید که [illegible] اگر کسی گوید بنا حصول ایمان و دخول بهشت بنابر جواب گوئیم هر چند [illegible] اقرار به نبوت [illegible] دخول نار میشود تا اقرار بان [illegible] نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را [illegible] اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار به نبوت تنها موجب نجات نیست زیرا که [illegible] اقرار بامامت موجب نجات است [illegible] نیست که انسان باشد هر جا انسان هست [illegible] حیوان هست [illegible] بوجود صانع و توحید او و اقرار بهر دو تنها موجب نجات [illegible] اقرار بامامت [illegible] لازم دارد اقرار [illegible] و ما بعد او [illegible] لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار [illegible] امیرالمؤمنین ع و ولایت او بیان او و همه اجزاء ایمان بر خلق ظاهر کرده از اینجهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاصی از عقوبات است و [illegible] لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی بانکه بروید بخانها را داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکو کار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خداوند و عذاب او شاید رستگار شوید محققان و مفسران گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ نمایند و راه و درگاه آن ائمه اند چنانچه از حضرت باقر ع منقولست که آل محمد ابواب علم خدا اند و وسیله او یند و دعوت کنندگان و کشندگان بسوی بهشت اند و دلالت کنندگان اند بر راه بهشت تا روز قیامت و موید این معنی است آنکه در جامع الاصول از [illegible] از صحیح مسلم روایت کرده اند که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده اند و مضمون همه آنست که منم شهر علم و حکمت و علی درگاه آنست پس هر که علم و حکمت خواهد باید بسوی آن درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شکی در این حدیث [illegible] شقاوت ندارد و بمقتضای این [illegible] برای طلب علم [illegible] موقوف علم بسوی آنحضرت بیایند [illegible] احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است [illegible] از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران محض خطا است و بدانکه این حدیث [illegible] و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن تر است ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است [illegible] در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابیطالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت و کسی در جمیع [illegible] در این امر همتا [illegible] و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضا و احکام علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا از اصحاب محمد کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشانست و ایضاً از ابن عباس [illegible] است که گفت بخدا سوگند که داده شد بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که بعشر دیگر با ما شریک [illegible] مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او حاضر [illegible] و علی حاضر نباشد [illegible] میبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته [illegible] انکه هیچ کس را نزاعی نیست در آنکه اصل خلقت [illegible] در غایت ذکا و فطانت [illegible] علم [illegible] حرص [illegible] طلب علم بود [illegible] افضل فضلا و اعلم علما در آن زمان بود [illegible] در طفولیت در حجر [illegible] بیشتر [illegible] معرفت [illegible]

حقا

معاجز و فضل و کمال امیر بهمگنان اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید دانوی هم نشاید زیرا که ابوبکر پیر رسید و آنهم اندک زمانی در خدمت پیغمبر
بود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است و علم
در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک اسیبی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت شد که علی ع اعلم است مؤلف گوید که مؤید این
مطلب آن است که از جانب شیعه نیز روایت کرده است که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که آنحضرت امیر ع گفت که بودم در عهد آنحضرت رسول ص که هرگاه
سؤال میکردم از آنحضرت عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی نیز روایت کرده است که علی ع گفت مرا
نسبت بحضرت رسول ص منزلتی بود که احدی از خلایق را نبود می آمدم در سحر یعنی نزد در خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک
یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است از ام عطیه که گفت آنحضرت رسول آنحضرت امیر را
بجنگی فرستاد دیدم که دستهای مبارک را بسوی اسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار بیکدیگر و شدت اهتمام آنحضرت رسول در تربیت آنحضرت امیر ع میکند بسیار
است نیز گفته است و اما تفصیل آن بجهت طویل میشود اول و تعیها اذن واعیة که در شان علی ع نازل شده و هرگاه مخصوص باشد بزیادتی
علم دلیل دیگر آنکه حضرت رسول فرمود که اقضاکم علی ع چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه در قضا بر همه کس راجح باشد در همه
علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قضیه ایراد
نمود که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته است که این قضایا و خطایا امثال آن با عمر علی را بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق
نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر اینه حکم
کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان
والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه
آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خدا است و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر توحید و اسرار و عدل و نبوت و قضا
و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و اینکه همه متکلمین فرق منسوبند باو و در این علم اما
شیعه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خودند و ایشان شاگردان او بوده اند
پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اند شاگرد او بودند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است
و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرمود اقضاکم علی ع و از جمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچیک از
فصحا بعد از او بدرجه او نرسیده اند و از انجمله علم نحو است و معلوم است که ابوالاسود باو منتسب است و بتعلیم و ارشاد او تدوین این علم
نمود و از انجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی میشود پس معلوم شد که بعد از حضرت پیغمبر او اعلم همه عالم است
در همه صفات حسنه و مقامات شریفه چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل از همه عالم باشد چنانچه فرموده
است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ایضا فرموده است یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید که
پس از این دو آیه کریمه با سایر ایات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم و زیادتی آنحضرت در این دو صفت
معلوم شد و بعد از این بوضوح خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین یعنی
اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و آزار رسول پس خدا یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ترین
مؤمنان خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین امیر المؤمنین ع است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده
است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی ع را گرفت و فرمود ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابونعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح
مؤمنان علی ع است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور
است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این معنی نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت
آنحضرت بچند وجه اول آنکه لفظ هو دلالت میکند بر حصر پس معنی این خواهد بود که محمد ص را یاوری نیست بغیر از خدا و جبرئیل و صالح
مؤمنین یعنی علی ع و معلوم است که یاری حضرت محمد ص اعظم مراتب طاعات است دوم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر
کرد و بعد از آن علی ع را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گویم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آن
حضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنین در آن زمان منحصر بانحضرت بوده و از این خود معلوم است که صلحاء دیگر

در میان صحابه بوده اند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت
است و بهمه معنی اینها بوضوح دلالت دارد و اگر از جمیع ایه هائیکه نازل گشته در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی هست سیزدهم اجعلتم
سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین
امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن
حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را امثال اعمال کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در
راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آوردند و هجرت کرده
اند بدار الاسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و
رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی
با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شده در باب علی بن ابیطالب ع
و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت منم صاحب خانه کعبه و کلید آن در دست منست و اگر خواهم شب در
میان کعبه میتوانم خوابید عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست اگر خواهم در مسجد خواهم خوابید حضرت امیر ع گفت نمیدانم شما چه میگوئید
من شش سال پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن
نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای معتبر روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و
جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان عباس و علی ع منازعه شد عباس گفت منم عم پیغمبر و تولیت زمزم و سقایة الحاج و عمارت
المسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و
ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه بیکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو و منم عم حضرت رسول و وصی
حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم و امین خدایم بر خانه او و خزانه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده است تو را امین نکرده است پس
حضرت امیر ع حاضر شد ایشان این سخنان را مذکور داشتند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده
و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند نزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از
چند روز این آیات نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع بچندین طریق از ابن
عباس و دیگران روایت کرده که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه
نازل شد تا حتی یأتی الله بامره و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر مفاخرت میکردند پس علی بر ایشان
گذشت و فرمود بچه چیز مفاخرت میکنید عباس گفت که خدا افضلیتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت عمارت
مسجد الحرام بمن داده شده امیر المؤمنین گفت که خدا بمن داده در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است که بتو داده شد فرمود شمشیر که
زدم بر بینی شما که ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید تا آنکه بنزد رسول خدا رفت و گفت که
نمیبینی علی را که هر روز بمن چه سخن میگوید حضرت فرمود که علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد که بروی عم خود چنین سخن گفتی گفت
یا رسول الله حرف حق را بایشان گفتم هر که خواهد راضی شود و هر که خواهد بغضب آید پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد پروردگار تو
سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه
این آیات در شان آنحضرت است آنکه در اینجا حق تعالی فرموده ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضائل الصحابه از امام محمد باقر
روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول ص پرسیدند از حال علی ع گفت شنیدم از حضرت رسول که میگفت علی و شیعیان او ایشانند که
او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در
شان حضرت امیر ع نازل شده است پس معلوم شد که او ولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل
و فوز سعادت این ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن
عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی ع اول کسی بود
که اسلام آورد و در همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول
او آورد از مردان علی ع بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان او بود و بعد از او خدیجه بود گفته است که روایت شده است
بسیار از سلمان که رسول خدا گفت که اول شما وارد شونده بر من در حوض کوثر کسیست که پیش از همه بمن ایمان آورده است و علی است

وگفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی را چهار خصلت بود که احدی را نبود اول عرب و عجمی بود که با رسول الله نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و ابوالمظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابوایوب انصاری روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که کسی غیر او با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشر مسلمان بود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بود و سبقت ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسند های بسیار سبقت ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است در قرآن سوره مگر آنکه علی امیر و شریف آنست و بتحقیق که خدا عتاب کرده است صحابه محمد را در بسیاری از قرآن در مواضع بسیار از قرآن و نگفته است علی را مگر خیر و ثعلبی ایضا روایت کرده است که جمعی زمره میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب با صحابه محمد است حذیفه گفته هر جا این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن برای علی است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ جا مگر آنکه علی سر کرده و امیر است و بروایت دیگر مگر آنکه سبقت و شریف و امیر آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قائد آن آیه است و بروایت دیگر سبقت و شریف آن آیه است و ابن مغازلی فقیه شافعی و حافظ و دیگران بسند های بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه علی با ایمان بیش از همه کرده است و کمال ایمان و سبقت اسلام مخصوص او است چنانچه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه کس بسوی اسلام و مؤید این است آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسند های بسیار روایت کرده اند که میان علی و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو که تو کودکی و من زبانم [illegible] حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق [illegible] کفار آنحضرت را [illegible] افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشان است بهشتهای که ماوای دائمی مؤمنانست بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسند های بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابیطالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت و ثبات او کرده و این معنی در دلالت بر ایمان و فضل آنحضرت را در این مقام کافیست بلکه چهاردهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که ابد الاباد در آنها خواهند بود خدا راضیست از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانچه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول بحضرت امیر گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی خواهد بود و دشمنان تو غضبناک و غل در گردن خواهند بود و بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که ما اهل بیتیم که کسی با ما قیاس نتوان کرد مردی برخاست نزد ابن عباس رفت و این سخن را نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست [illegible] دیگران قیاس توان کرد پس گفت این آیه در شان علی نازل شده است که اولئک هم خیر البریه و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیرالمؤمنین که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود رسول خدا قبض روح شد در حالتی که بسینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی نشنیدی قول خدا را که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من و شما نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها برای حساب و خوانده شوید شما را با روهای سفید نورانی و ایضا ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت نازل شده است و ابن مردویه [illegible] بن عامر [illegible] ابن مسعود روایت کرده اند و موید این است که فخر رازی

و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب این آیه فرمود که میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین [illegible] و ابن مردویه از ابی الجارود [illegible] روایت کرده که گفت [illegible] نزد عایشه رسیدیم [illegible] یعنی خوارج [illegible] مانع نمیشوم از اینکه بگویم در حق علی آنکه حق است بگویم شنیدم از رسول خدا که میفرمود میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من [illegible] حق با علی است و علی با حق است [illegible] از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه شنیده در باب ایشان بگو گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود که ایشان بدترین خلق و خلیفه اند و میکشد ایشان را بهترین خلق خدا و خلیفه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت وسیله و در بعضی روایات چنین است که میکشد ایشان را بهترین خلق و کسیکه در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیک تر است و در بعضی روایات که کشد ایشان را بهترین امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل این روایت هم روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه عامه و خاصه است ظاهر است که آنحضرت و شیعیان او بهترین خلایق اند [illegible] بامامت و ما سبقت آنحضرت در جمیع احتیاج بسیار ندارد [illegible] تا قیامت و شیعیان [illegible] مؤمنان و [illegible] نور منافقانست و بعد از این نیز بیان خواهد شد نوزدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی یا محمد بگو بس است خدا گواه میان من و شما و آنکه نزد او است علم کتاب یا لوح محفوظ و احادیث مستفیض از طرق خاصه و عامه وارد شده که مراد بان کسی که نزد او است علم کتاب امیرالمؤمنین و فرزندان او است چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم از عبدالرحمن سلمی روایت کرده است از ابن مسعود که گفت که ندیدم کسی قرائت کند قرآن را بهتر از علی و ایضا عبدالرحمن از ابن مسعود روایت کرده است که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود دانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت نزد او رفتم یعنی چون او اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت امام محمد باقر در مسجد نشسته بودم پسر عبدالله بن سلام را دیدم که در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر گفتم ایشان گمان میکنند که آنکس که علم کتاب نزد او بود عبدالله بن سلام است حضرت فرمود که حضرت امیر است که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابونعیم بسند های خود از محمد بن حنفیه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب یا عبدالله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شده و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و خود هم میفرماید که هیچ [illegible] نیست مگر آنکه علم آن در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع مردم است بلکه [illegible] دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند اول از جهت اعلم بودن چنانچه مکرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود کرده است و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا بشهادت آنحضرت تنها که دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت شانزدهم [illegible] و اکثر مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت سوالات بسیار نمودند سبب ملال آنحضرت میگردید پس حق تعالی سبب زیرای امتحان صحابه ظاهر کردن که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سخن گوئید پیش از راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز چنانکه بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیرالمؤمنین باتفاق مخالف و مؤالف تا آنکه منسوخ شد حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از راز گفتن با رسول صدقه ها بدهید پس چون نکردید و بخشید خدا شما را پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبه این آیه متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و حافظ ابونعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت کرده اند که حضرت امیر فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بان نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق نمودم تا آنکه آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که به برکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و [illegible] روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب کرد که بر هر کس که خواهد پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بتصدقی پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد کسی قدرت نداشت که با آنحضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود دیناری داد

مدهم فرمودند و او را با حضرت رسول گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم
ترک کردند راز گفتن را با آنحضرت و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد
پس منافقان گفتند علی اینکار را نکرد مگر آنکه کار پسر عمش را رواج دهد پس انکار اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است زیرا که از
حضرت و از اینجا معلوم میشود که اینجماعت مخالفان وضع کرده‌اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده‌اند
افتراست و معلوم نیست که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم بلکه یک انگشتری تصدق کنند تا مورد این
معاتبات نگردند **هفدهم** واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه
است از چیزی که چون بآن تمسک نمایند از گمراهی ایمن باشند و در احادیث بسیار وارد شده که مراد اهلبیت رسولند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده
است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صائغ از
آنحضرت روایت کرده و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم که اگر متمسک
شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من و اهلبیت
من پس بدرستیکه این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند **هیجدهم** قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن
اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهلبیت منقولست که مراد
از کسیکه پیش از همه متابعت آنحضرت کرد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است و بروایت دیگر از
امام محمد باقر منقولست که مراد آل محمدند ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین یعنی خدا آنکسیست که تقویت کرده است
ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره خاصه و عامه وارد شده است که مراد بمؤمنین علی است و مراد بنصر خدا نصرتیست که خدا بدست امیرالمؤمنین
جاری کرده است و بسیار از اول مراد است که بمؤمنان علیه السلام مراد است که بعلی ایمان آورده چنانچه سیوطی در درمنثور
از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است لا اله الا الله انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی
فرموده است هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر او از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده‌اند
است ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم حضرت رسول روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته
بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را بعلی و حافظ ابونعیم بسند از امام محمد
باقر روایت کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس
است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرد و محدث حنبلی گفته است که علی است که سر کرده
مؤمنان است حق است که ازین آیات و اخبار منقوله لطیفه ظاهر میگردد که حضرت امیر مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و انحصار
رسول و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و اینقدر ظاهر شد که دعوت خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است امامت مخصوص
او است **نوزدهم** وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابونعیم در کتاب حلیه و در کتاب دیگر و ابو
القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری
روایت کرده‌اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده
است که روزی در خدمت رسول خدا بودیم فرمود بحق خداوندیکه جان من در قبضه قدرت او است که از جای خود حرکت نمیکند پای بنده در روز
قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده
است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهلبیت عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی
گذاشت و گفت علامت محبت ما اهلبیت محبت اینست که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن
داشته است و جمله سند لا از این احادیث نیست **بیستم** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
موافق احادیث خاصه و عامه معنی آیه اینست که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه
کند زیاده میکنیم از برای او در آن نیکی و ثواب او و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو یا محمد
آنچه سؤال میکنم از مزد پس از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قربای
آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدینه طیبه هجرت نمود انصار بخدمت حضرت
آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود و در اموال ما هر حکمی که میفرمائید روا است پس این آیه نازل شد و حمزه ثمالی نیز از سدی

و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده‌اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایات خاصه و عامه از حضرت امام حسن مجتبی منقولست که در خطبه
فرمود که ما آن اهلبیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب گردانیده در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت
ما اهلبیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند
که مامور شده‌ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان و بروایت ابونعیم و دیگران و ثعلبی در تفسیر نیز از ابن عباس این مضمون روایت
کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابوامامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق
کرده است و من و علی را از یک درخت خلق کرده است من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه‌های آنند و شیعیان ما برگهای آنند
که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد اگر بنده عبادت کند خدا را در میان
صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند حافظ
ابونعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی خانه فاطمه رفت و علی و فاطمه و حسن و حسین در آنجا بودند پس عضاده در را
گرفت و فرمود من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا
از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین و فاطمه و این مضمون را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول در عرفات
بود و علی در برابر او بود گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت من و تو از یک درخت خلق شده‌ایم من اصل آن درختم
و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن چنگ زند خدا او را داخل بهشت کند و ثعلبی در تفسیر و علماء منطق الطیر
روایت کرده است که فرمود که میکند اینست که خداوند لعنت کند بر دشمنان آل محمد و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله
روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد او را به بهشت برند مانند عروسیکه بخانه داماد برند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبر او دو در بکشایند بسوی بهشت و قبرش را زیارتگاه ملائکه
و اهل رحمت گرداند و بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت محشور شود در میان دو دیده او نوشته باشد که نا امید است از رحمت
حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند احمد بن
حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابیطالب دوست
نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن او نمیدارد مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن منست هر که دشمن من باشد خدا او را در جهنم
تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما بر چه امر مبعوث شدید گفتند
بر ولایت تو و ولایت علی و احادیث باین مطلب بیشتر از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیر خود گفته است که آل محمد آنها اند که امر ایشان بآنحضرت
راجع میشود و هر که امرش بآنحضرت بیشتر راجع باشد او آل آنحضرت است شکی نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین تعلق میان ایشان و آنحضرت
شدیدتر بوده و این از آنها است که معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند اگرچه خلاف کرده‌اند در آل بعضی گفته‌اند اقارب آنحضرت
و بعضی گفته‌اند امت او و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر حمل کنیم بر امتیکه قبول دعوت آنحضرت کرده‌اند ایشان آلند پس ثابت شد
که بهر تقدیر ایشان آلند اما دخول غیر ایشان محتمل است پس از صاحب کشاف روایت کرده‌اند که چون این آیه نازل شد گفتند
یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب شده مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب
پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شأن ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول
خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و حسن و حسین را پس
واجب است بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که حق تعالی فرموده است فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی بآنحضرت سیم آنکه دعا
کردن از برای آل منصب عظیم است از اینجهت خاتمه تشهد کرده‌اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه
محبت آل محمد واجب است و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که
حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبای بر روی ایشان انداخت پس دست بر داشت بر روی ایشان
و گفت خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم
که داخل شوم با ایشان از دستم کشید و گفت تو بر خیری **بیست و یکم** الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن
مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و کردند اعمال شایسته طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت ایشان اجر ثعلبی از ابن عباس روایت

و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک الموت و منکر و نکیر به بهشت خ

هم ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند

کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی بن ابی طالب است در بهشت و در خانه هر مؤمن شاخی از آن درخت هست و ابن بابویه روایت کرده از حضرت امام محمد باقر که از حضرت رسول سؤال کردند از طوبی فرمود درختی است در بهشت که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانه علی است و فرعش بر اهل بهشت پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و علی در بهشت یکی است در یکجا هست بدانکه این که امامیه و مخالفان روایت کرده اند در شان حضرت امیر و سایر اهل بیت زیاده است در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر خلافت و امامت و فضیلت جلالت آنحضرت و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در این مقصد فصلی است **فصل اول** در حدیث غدیر خم است و نص صریح بر امامت که در آن روز حضرت رسول بر حضرت امیر و امامت آنحضرت نمودند بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسیکه انکار متواتران نماید انکار متواتر نموده چون مکه هم میتواند نمود زیرا که چنانچه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آثار آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه این قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند چنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت و جلالت امیر المؤمنین و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است کسی در این امر خلاف نکرده است مخالفان انکار کرده اند و بعضی از خصوصیات نص و خطبه و دلالت بر خلافت و چون این احادیث بسیار طولانی است در این مختصر احصا نتوان نمود جملی از آن قصه را از احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمایم سید بن طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که در این باب نصها نقل کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب رد علی الحرقوصیه هفتاد و پنج طریق روایت کرده و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است بتفصیل و بعضی از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت چون تمام فرمایش پیغمبر شد این آیه نازل شد النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین یعنی پیغمبر اولیست بمؤمنان از خودشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان بعضی از ایشان اولی اند ببعض در کتاب خدا از مؤمنین و مهاجرین پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بآن احق از ما یا چه نهای ما فرمود که بشنوید و اطاعت کنید گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس این آیه را فرستاد که و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتیکه گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت میفرماید که علی را نصب کن که علم مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقلاب کرد پیش از آنکه حرکت نماید گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین داخل کردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط کنم پس جبرئیل بالا رفت و بعد از حجة الوداع حضرت رسول حضرت امیر را یمن فرستاده بود در مکه با آنحضرت ملحق گردید در شب علی در مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس این آیه انما ولیکم الله نازل شد چنانچه در سیاق آیات در شأن او گذشت پس حضرت رسول الله الله اکبر خواند و آیه را بر ما گفت و گفت برخیزید تا برویم این صفت کسیکه خدا فرموده در کتاب ظاهر کردید است چون آنحضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا میآئی گفت از نزد آن مردیکه نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت بجانب حضرت امیر رفت و آنرا شکر گفت امر و زچه کار خیر کردی علی نصف آن انگشتر را ذکر کرد پس حضرت الله اکبر گفت عمر برخاست پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب آن نمی آورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون آمدند بخدمت حضرت رسول و اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون این آیه با این تفسیر است که چون بر ایشان خوانده شود آیات ما که واضحند میگویند آنهاکه امید ندارند لقای ما را غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتوانم بود از برای من که بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه وحی کرده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل آمد گفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را و حضرت فرمود ای جبرئیل آیا شنیدی شبهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت عمر بن عبد حضرت رسول در منبر و آمد گفت ایمردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میگذارم که هرگاه متابعت آنها کنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و اهل بیت من بدرستیکه

خداوند لطیف خبیر خبر داد مرا که اینها از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت و دو انگشت خود را بیکدیگر چسبانید و هر که چنگ زند در اینها نجات میابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا من تبلیغ رسالت خود کردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود خداوندا گواه باش و چون اخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذیحجه باشد اذا جاء نصر الله سوره را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت کند بر آنکه کار دین را تمام کردم پس بمسجد خیف شد و در منی داخل شد و فرمود که مردم ندا کنند و مردم که حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز میگذارم یکی بزرگ یکی از دیگری بزرگتر یکی کتاب خدا است که طرفی بدست شما است و چنگ زنید در آن و کوچکتر از عترت منست که اهل بیت منند بتحقیقکه خبر داد مرا خداوند لطیف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیادتی داشته باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند که محمد میخواهد که امامت را در میان اهل خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت برسد پس حقتعالی این آیات فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما نزد ایشانند و مینویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس حضرت رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفه رسیدند جبرئیل امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را اعلان بکن پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد گفت امامت علی را ظاهر کن حضرت گفت پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر کنم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون یاد کردند جبرئیل نازل شد این آیه را آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شد بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت و فتنه این بر نازل شد بعد از رسیدن بدیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که بروند در زیر درختان خار را برو بند و سنگها برو گذارند بشکل منبر بعد از آن رسول الله پس ساختند منبر را و جامه را بر روی آن افکندند و جناب رسول بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت قرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلاء عظیمی بر من نازل کند وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الآیه پس گفت ایگروه مردم من تقصیر نکرده ام در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سیاه و سفید را که علی بن ابیطالب برادر منست و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است منافقانیکه میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان میپندارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار کردند بمرتبه گفتند و گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با منست و من بسوی او متوجه بودم تا آنکه حقتعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش است بگو فرمود که بگو ای محمد گوش نیکیست از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس آنجناب فرمود که گوینده ها را اگر خواهم که نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که خدا نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امام و واجب کرده اطاعت او را بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و هر کوچک و بزرگ و بر سیاه و سفید بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس حکم او بر همه روانست و گفتار او بر همه نافذ است امر او جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحومست هر که متابعت او کند ایگروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا بخدا قسم که واضح نمیکند از برای شما تفسیر قرآن را مگر علی ایگروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از نسل او بهم میرسند ثقل کوچک اند و قرآن ثقل بزرگ است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من بیایند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست او را تا بازوی او

را گرفت تا بالا برد و بلند کرد چنانکه پای او از زمین باز داشت تا بالا بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از شما
گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن
دارد و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل
نشده است که خطاب بمؤمنان باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی
را مگر از برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خود شد و ذریه من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست دارد علی را مگر
مؤمن و پرهیزکار و سوره والعصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش آنکه سوگند یاد میکنم بعصر بدرستیکه انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکارند
مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند در غایب برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد او است و
وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان آورید بخدا و رسول او و بنوریکه خدا فرستاده است در قرآن یاد
کرده است نور امامت که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خود را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر
ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوف بصبر و شکر و بعد
از او امامان از صلب اویند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم خدا که امر کرده است شما را
در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت کنند مردم
را بحق و راستی بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من شما را میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را
که مصافحه کنید با من به بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکردم از برای خدا و علی بیعت گرفته از برای من و من بیعت میگیرم
از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما پس هر که بشکند این بیعت را بر خود شکسته
است ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند با آنچه با خدا عهد کرده است بر آن زود باشد که بدهد خدا مزد بزرگ باو عطا کند ای گروه مردم شما زیاده
از آنید همه با کف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامامت علی و امامان که بعد
از من میآیند که از نسل من و از نسل اویند چنانچه گفتم که ذریه من از صلب ویند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگوئید که ما
شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو در این امر بدلهای ما و زبانها و دستهای ما بر این عقیده
زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم و رد نداریم بخدا و بتو و
بعلی و حسن و حسین و امامها که یاد کردی هر عهدی بما بکن که نمی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل آن پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی
خواهیم رسانید بهر که میبینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای
خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجای آورد و
باقی روز را مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصری
است از آنچه امامیه علمای و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است
بر اکثر آیاتیکه در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر
حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده
ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام حجت او را بر خلق لازم کرده ایم و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه
حج و دیگری فریضه خلافت و ولایت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگذاشته ام و بعد از این هم خالی نخواهم گذاشت خدا
ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند تا شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند مقصود
اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف تا حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد
هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس اصحاب موسی بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله
و سامری را کردند همچنین حضرت رسول از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و بر
گشتند و متابعت ابوبکر و عمر کردند پس متصل شد صدای تلبیه تا بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد
و گفت یا محمد خداوند عزیز و جلیل ترا سلام میرساند و میگوید که اجل تو نزدیک و عمرت بآخر رسیده است من از تو آن تکلیف که
تمام با امر یکه چاره از آن نیست البته ضرور است مقدمه را و وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح
و تابوت آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه بعد از خود که حجت کامله منست بر خلق من که

او علی است پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست
ارواح خدا بر ایشان گرفته ام که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه است یعنی علی زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر
بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق
من که متابعت کنند و اطاعت کنند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای
شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد از او و حجت بالغه من بر
خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را اطاعت کرده است مرا اطاعت کرده است هر که معصیت
کند او را معصیت مرا کرده است و او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را
انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک کند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا
ملاقات کند داخل جهنم شود پس ای محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که تو را در این روز دعوت میکنم بسوی خود
پس آنجناب ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیرالمؤمنین میدانست و
سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنجناب را تا مسجد خیف پس جبرئیل آمد تاکید کرد اما خبر
نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد مبالغه کرد آنجناب فرمود ای جبرئیل می
ترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کرد و نزدیک بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل
شد در هنگامیکه پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب
و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است در اول قافله نزدیک جحفه رسیده بود پس فرمود
که پیش قافله را بر گردانند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانیکه در بعض کتب
مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابیطالب از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود
تا سه روز متوالی بیعت کردند و اکثر مخالفان اجزا بعضی خطبه را ذکر میکردند و متعصبان ایشان چون دیدند که انکار این قضیه بالکلیه نمیتوان
بیحیائی را در مجلی از تو افقه با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند هر غافل میداند که این قضیه که این
قدر اهتمام و تاکید است در آن نازل شده باشد عزم راه در چنین وقتی و در چنین جائی فرود آورد و اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده و تابیده کلمه
کنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده است ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش زیاده
ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی
آبیکه آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد و گفت ایها الناس من بشرم نزدیک است که
بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست
که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می
آورند و مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهلبیت او نیستند گفت زنان او از اهل
خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از آنجناب تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر
اینها همه تصدق حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند
بر آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا
که ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است و اهل بیت من گفتند کیستند اهلبیت او زنان
او گفت نه بخدا قسم زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاق میگوید بخانه پدرش و قوم خود میرود اهلبیت او خویشان و عصبه اویند
که حرام است بر ایشان صدقه **مؤلف گوید** که معنی اهل بیت را سابقا ذکر کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش
خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب ماهست زیرا که خلفای ثلاثه البته خارجند از خویشان آنجناب یکسیکه در آن زمان دعوی
امامت نکرد و همه بر خلافت آنحضرت اتفاق داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان آن منقرض شده اند باتفاق مذهب حقی میباید
در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت
شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها که

نثو بد بعد از من هر یکی از انها بزرگتر از دیگری که کتاب خدا ست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت منند و بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید که چون خلافت من در حق ایشان میکنید و این مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است و عبدالله احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفر پس در غدیر خم فرود آمدیم ندا کردند در میان ما که الصلوة جامعة و در میان دو درخت از برای آنحضرت روفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب که گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند برای ما و جامه بر روی درختی انداختند که آفتاب بآنحضرت نرسد پس فرمود که آیا گواهی نمیدهید که من اولی ام بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده است از ابو الطفیل که حضرت امیر مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و گفت سوگند میدهم ایشانرا بخدا که هر مرد که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید پس سی نفر از صحابه در آن جمع شهادت دادند بمضمون این حدیث تا عاد من عاداه و ایضا در مسند از سندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق شدند و دور از آنحضرت اجتماع کردند حضرت رسول امیرالمؤمنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه بر دست علی کرد و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره نزد من دشمن نیست ... ولیکن خدا علی را گرامی داشته است نسبت بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشد و پناه میبریم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ایشان راضی شد ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که روایت کرده اند ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر خم را بنحویکه سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت مبارک باد بتو این منزله صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت که تو از منی و من از تو ام و با او گفت تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هرونی از موسی صلح با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت با او توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و گفت با او توئی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو ابلاغ آیات ابراهیم خواهی کرد و گفت با او که توئی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم آنچه خدا در شان تو گفته است که بایشان بیان کنم و فرمود که بترس و پرهیز کن از کینها که در سینه جماعتی هست و ترا ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت کند ایشانرا خدا و لعنت کنند ایشانرا لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب بعد من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که آن ظلم از فرزندان ایشان زایل میگردد که قائم ایشان ظاهر میگردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنند ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که بیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج ما ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود که نام او نام من است و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد و بشمشیرهای ایشان نشهای باطل

خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او است حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند زایل کن از ایشان رجس و بدی را و پاک کن ایشانرا پاک کردنی خداوندا ایشانرا محافظت و رعایت نما و یاری کن و عزیز کن ایشانرا و ذلیل مکن ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی یعنی در فضل علی و از حضرت صادق روایت کرده که این چنین نازل شد که بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی چون این آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابیرا که واقع است از برای کافران و از او دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که از پدر خود روایت کرد که چون حضرت رسول بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد حضرت رسول در وقتیکه آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه خود فرود آمد تا ناقه را خوابانید و پا بسته بنزد آنحضرت آمد گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو و قبول کردیم از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی ما را که روزه ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای او است بگو این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بخدائیکه بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس حارث رو براحله خود روان شد و گفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما ببار یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر بیرون نرفتند تا این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول فرمود که میگویم الله اکبر بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و بولایت علی و بروایت دیگر فرمود الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان طمع فاسد کردند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم آه هر آینه میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذیحجه است رسول خدا گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است ابن جریر بسند او از ابن عباس در این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی این آیه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این امر را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه بسند او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس تا آخر و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندها صحیح و حسن است و صاحب جمهره که از کتب معتبره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق روایت کرده است از صد و پنج نفر از صحابه و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول خدا در قصه غدیر گفته مشهور است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی ده هزار گواه در میان حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر آنحضرت را شنیده بودند که فرمود و حق خود را نتوانست گرفت ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد گفت چه قدر کم است کسیکه متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم

ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را یعنی متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس
جمع شدند جمعی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند بروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت هرچه گفت و اگر بمدینه برگردد
تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت
نشستند که او را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت
تا باینجا رسید ناقه او را رم دهند چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند حضرت بر ناقه سوار بود چون بعقبه رسید
جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بحیله هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب
منست حذیفه گفت منم گفت شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی یا رسول الله گفت پنهان دار چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند شترهای خود را عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند
و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت شترهای ایشان را شناخت که شتران کدام جماعت است چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که
جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت با اهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن
میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه فرستاد یحلفون بالله ما قالوا
ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته اند آنچه را بایشان
نسبت داده اند البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از ظاهر ساختن اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه
گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر آنحضرت را رم دهند که حضرت را هلاک کنند و عیبی نیافتند که بر دین اسلام را مگر آنکه غنی گردانید ایشان را
خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند از حق عذاب خواهد کرد خدا ایشان را عذابی
دردناک در دنیا و آخرت نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه [illegible] بود در دو شب
و حضرت حذیفه و عمار را طلبید و امر کرد که مهار ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسیدیم آن چهارده نفر دبه ها را از بالا کرده بودند در عقب ناقه
انداختند [illegible] ناقه رم کند [illegible] پس خدا ناقه را بسخن آورد
و بزبان عربی فصیح عرض کرد که یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست و پای را از جای خود تا تو بر پشت منی چون دیدند
که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان نا امید شدند
از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت که نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری و مغیرة بن ابی شعبه و اوس بن حدثان
و ابو هریره و ابو طلحه انصاری **مؤلف گوید** که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست
و سایر احادیث در این باب بسیار است و [illegible] از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او
دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود در دو جلد بزرگ بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده بود و از ابو المعالی جوینی نقل
کرده اند که او تعجب کرد و میگفت در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن جمع کرده بودند و بر پشتش نوشته بود که
جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند
و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل خبر غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت آن
کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدانکه **اول** آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه
کند آمده است **دوم** آنکه در این مقام باین معنی مراد است اولا آنکه ما مطلق الفاظ را باطلاق کار بر عرب [illegible] ایشان [illegible] باین معنی
را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن او است در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که
معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه باین معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در
قول حق تعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و قرابت و سایر اهل [illegible] تصریح
کرده اند بآنکه مولی و اولی [illegible] معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر اینها موجب تطویل کلام است
و ابو القاسم انباری [illegible] مولی هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشئ است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر واقع
شده است و از اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند و رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یار و دوست و تابع [illegible]

کرده است باشد و بنده آزاد شده و کسیکه انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی و ولی آن امر است و از جمله احادیث حدیث غدیر که
من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنیکه نکاح کند بغیر رخصت ولی خود نکاح او باطل است و بروایتی بغیر ولیها وارد شده
است یعنی کسیکه متولی امر او است صاحب کشاف گفته است که در آیت مولینا یعنی [illegible] که ما [illegible] متولی امور ما است
و اما دوم که مراد از ولی در این مقام اولی است [illegible] و اولی بتصرف و تدبیر امر است [illegible] که آزاد شده و هم سوگند
معلوم است که مراد نیست برای آنکه [illegible] آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی آنکه از برای آنحضرت هم سوگند احدی نیست که عزت یابد و بعضی از
معانی که هر کس را معلوم است که مراد نیست برای آنکه [illegible] باطل است مانند آزاد کننده و مالک [illegible] و بعضی هست که معلوم
است که مراد نیست برای آنکه [illegible] مانند [illegible] و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند [illegible] و محبت نبی و یاری دین و
ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید متواتر است پس برای چنین امر واضحی احتیاج نداشت که
مردم را در چنین وقتی با این اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق بآن [illegible] امر معلوم میبود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج به
این اهتمام نداشت و آنچه گفت عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی این احتمال است پس معین شد که مراد اولی بتدبیر امور
امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامت است و این وجهیست که سید مرتضی ذکر کرده است و [illegible]
آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیر او احتمال دیگر داده اند از روی اضطرار است که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ غافل پوشیده نیست که بیان
این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از این احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان
آنها نفرموده و این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیرالمؤمنین را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست
بدار هر که من او را دوست داشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتدبه نبود مگر آنکه مراد باین نوعی از محبت و نصرت باشد که امرا نسبت
برعایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان می باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و
دوست دارد ایشان را بجهت ایمان پس باز معنی امامت ثابت شد و هم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد [illegible]
باشد علم هم میرسانند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفات جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی
را بگیرد که [illegible] باشد و بگوید هر که من دوست او بودم پس این دوست او باشد [illegible] بعد از آن دعا کند [illegible] لعن کند
خاذل او را [illegible] خلیفه [illegible] از برای خود تعیین نماید [illegible]
و تطمیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت [illegible] پادشاه نافذ الحکم [illegible] بگوید که هر که من [illegible]
فلان یار و دوست [illegible] چه ظاهر است که [illegible] پادشاه [illegible] خواهد بود پس این
سخن بحسب عرف و عادت دلالت کند بر آنکه آن شخص که حضرت رسول این سخن در حق او گوید [illegible] بمرتبه آنحضرت باشد
[illegible] و نفاذ حکمی داشته باشد [illegible] عباس [illegible] امامت در [illegible] **سیم از وجوه**
که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امامت است آنکه در اکثر احادیث گذشته [illegible] که در اول کلام
فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای او است هر که عارف باسالیب کلام است میداند که
سؤال اول قرینه واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشت چون اولی در کلام سابق مقید بجزئی [illegible] نیست پس افاده
عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه خصوص نباشد [illegible]
در اینجا که من انفسکم مذکور شده [illegible] هر تصرف مشروع که خواهد [illegible] اولی از نفس باشد [illegible]
نسبت بایشان کند [illegible] که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا
معلوم است که آنحضرت اولا از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت ثابت فرموده است که النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از این آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که اولیت نبی بمؤمنین
در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان
از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان
بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند از برای او و فدای او گردانند هر گاه امر عظیمی روی دهد و جان خود
را وقایه او گردانند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان [illegible] متابعت کنند هر چه
را که حضرت ایشان را بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید [illegible] از سیاق کلام معلوم است که مراد

اثبات اولویت است که حضرت رسول برای حضرت امیر ثابت و بعضی از متعصبین عامه مثل ملا علی قوشچی عذر او گفته‌اند که اللهم وال من والاه قرینه
این است که مراد از مولی محب یا ناصر است و این باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچند وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت
کبری نمود محتاج بود که دعا کند از برای اعوان و انصار حضرت و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد دیگران
بود که مظنه ترک نصرت او خصوصاً با وجود آنچه مبتلا شد از کینه‌های دیرینه که در سینه‌های منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن
از برای اعوان و لعن کردن بر کسیکه تقصیر در شأن او نماید دوم آنکه معلوم است که این دعا مخصوص امام و اصحاب ولایت است و مناسب اتحاد در عصمت
است و هم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رسانیده آنکه
منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت از برای کسی فعلی لایق کند بر آنکه آن شخص در هر حالی نخواهد
بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سیم آنکه اگر مراد بمولی ولی باشد چنانچه ما میگوئیم معنی این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود
از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه ایشان میگویند مفهوم آن نخواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از برای کسی که موالات
و نصرت او کند با ولایت خواهد بود از ثانی چنانکه بر همه ظاهر است چهارم آنکه از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که الیوم اکملت لکم
دینکم در روز غدیر نازل شد چنانکه ابراهیم بن محمد الحموینی در کتاب ... از ابو سعید خدری و ابوهریره روایت کرده که این آیه در روز
عید غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است که با امامت کبری برمیگردد زیرا که امری که بسبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد
بلکه اعظم نعمتها آنها باشد آن امامت است که بان تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد آن قبول میشود اعمال مسلمین و جمیع علماء ... در اخبار
متعصبین عامه ... وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و
فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول آیه گفته که گفته‌اند که این آیه نازل شد در فضل علی و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و
مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این است قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار
روایت کرده‌اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریح است در اینکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ
رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه
دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امر که مأمور به تبلیغ آن گردید بود باید امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد
و بیان برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر کرد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم
دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته‌اند هیچ یک مظنه این مفهوم نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بان باقی میماند آنچه
حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بان منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهت کینه‌ها که از آنحضرت در سینه داشتند
مظنه ثوران فتنه‌ها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنکه اخبار خاصه و عامه که
مشتمل است بر نص صریح در این واقعه زیاده از آنست که احصا توان کرد و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد که
اینکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصاً هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات
خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از میان شما بروم با آنچه از این پیش گذشت سابقاً مذکور شد وجه ششم
آنکه از نظم و نثر جماعتی که در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده‌اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در کتب سیر
و غیر آن مذکور است که حضرت رسول رخصت داد در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث
ابن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و خشم کرد بر حضرت چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و ... دلیل است بر آنکه مراد آنحضرت
این بوده و ... علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند با آنکه ایماء و اشارات در کلام بر مطالب
عظیمه سند لا میکنند چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند در حصار میکوبند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد
و هدانا الی سبیل الرشاد **فصل دوم** در حدیث منزلت است از طرق خاصه و عامه متواتر است در ما بین الاشتراک همه آنست که حضرت
رسول در مواطن بسیار بحضرت امیر فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله
هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در اینجا اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانکه صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول در غزوه تبوک علی را در مدینه گذاشت علی گفت یا
رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت دیگر

گفت غیر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و در صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این دو روایت را و از ابن مسیب روایت کرده که روایت کرد این حدیث را عامر بن سعد
پس خواستم که مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد گفتم تو این حدیث را از رسول خدا شنیده‌ای پس انگشتهای خود را در گوشهای خود
گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث و ایضاً
از جمع بین الصحیحین(؟) مسلم و ترمذی روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابا
تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست سه چیز که در حق علی شنیده‌ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من بود دوست‌تر میداشتم از آنکه شتران
سرخ مو عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا که با او میگفت در وقتیکه در بعضی غزوات او را در مدینه گذاشت و علی گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد
همان را که در حدیث سابق ذکر شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خیبر
میگفت البته خواهم داد فردا علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول پس همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت
علی را بطلبید چون علی حاضر شد ... آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد
چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب
ایشانست گفته است که حضرت امیر در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بعد از هجرت فوت شد مگر در جنگ تبوک که حضرت
رسول او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است این حدیث
را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده‌اند و از ثابت‌ترین روایات و صحیح‌ترین آنها است و روایت کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص
و طریقهای سعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت
بسیار که ذکر آنها بتطویل میانجامد و فاطمه بنت علی روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی گفت انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف وثاقت
میدانند کتابی بزرگ تصنیف کرده است برای خصوص طرقهای این حدیث و احمد بن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای
بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن خطاب روایت کرده است که رسول
خدا با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است
این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و
مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو
بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابوطالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و ام
محمد باقر و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول روایت کرده‌اند و ابن حجر در
کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیاده هست که بعلی گفت آنکه حضرت رسول بیرون رفت بجنگ
... دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیاده هست که حضرت رسول با علی گفت یا من باید
بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید بسیار شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای آن در مدینه گذاشت
که او را آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست و ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن
عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده‌اند
و جمیع طرق آن را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است و ایراد
کرده است که حضرت امیر المؤمنین گفت حضرت رسول با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو میبینی آنچه من میبینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه
وزیر منی و امور تو بخیر است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محققین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام
نقل کرده گفته است دلیل آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بود از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت و اجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده‌اند جمیع فرقه‌های اسلام که
تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کرد از برای آنحضرت جمیع مراتب و منازل هرون را
از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران
بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می بود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین

در روز شوری گفت ایا هیچ نفر که عمر او را شریک کرده بود از انها در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر انکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با ان تعصب و عنادش که از اعدا عدو حضرت امیر است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است تا منع تواتر کرده است کدام تواتر از این واضح تر و قطعی تر می باشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یک از انها را در امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین مرجع میکنند در یکی از صحاح ایشان مذکور است سند را لال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه که هر یک از ائمه روایت کرده اند تا مادر و جابر سند را لال باین سبب حدیث متواتر امامت انحضرت بچند وجه غیر ازین میتوان کرد اول انکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم در بعضی افراد مستثنی منه مثل انکه اگر کسی گوید که فلان نسبت بمنزله منست مگر انکه مجمل است هر کس چنین میفهمد که در غیر جود در کمال الصفات مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون بود باید که در انحضرت باشد بغیر پیغمبری و از معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امامت بود چنانچه میگفت اخلفنی فی قومی هرگاه موسی غایب شد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای انحضرت ثابت باشد دوم انکه غیر معنی پیغمبری استثنا شده است کو گو میگوید که تا باشد خلافت در حال حیوة او باشد جواب گوئیم که استثنا پیغمبری بعد از وفات صریح است در اینکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دوم انکه از جمله منازل هرون این بود که او افضل بود از جمیع منسوبین موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع منسوبین انحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی **وجه سیم** انکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این منزلت را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصه بود در وقایع متباینه غیر از مثل انکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه انحضرت این را فرموده در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مبشر این را نیز فرموده و در استخلاف مدینه نیز ... در ضبط بر ... این را نیز فرموده پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزله خلافت **وجه چهارم** انکه مشهور بلکه متواتر است که انچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل ان واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث واقع شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقه انها را که پیش از شما بودند مانند دو تای نعل که با هم موافقت میکنند مانند پرهای تیر که با هم برابر اند در بعضی از روایات وارد شده است که اگر انها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز واقع شود و در این امت امری که شبیه این باشد بغیر از این نبود که دست از امام بحق خلیفه او برداشتند و او را ضعیف کردند و منافقان بر او غالب شدند و بعضی لشکر خواص و عامه روایت کرده اند که چون امیر المؤمنین را از برای بیعت ابوبکر بمسجد اوردند و بقبر حضرت رسول اشاره کرد و این ایه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند **پنجم** انکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون پس از جمله منازل هرون از موسی انست که اولاد او خلیفه و وصی او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق خاصه و عامه مسمی بنامهای اولاد هرون شدند که خلیفههای حضرت رسول باشند پس چون ایشان نیز باید که خلیفه انحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله انها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون چون موسی گفت و اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون هرون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت به یوشع بن نون بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون و سبیل استقرار در نبود که وصیت و امانت که مستقر میباشد گاه متنوع **ششم** انکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم در اینکه ... دلالت و نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر جمیع منزلت هرونی و اخوت و خاصی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهت از جهات نداشته باشد بغیر از کفر که عین نقص است و شاید کمال در او بینند مقدم داشتن عین خطاست نزد هیچ عاقل و الله الهادی **فصل سیم** در بیان اختصاص انحضرت به محبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است **اول** انکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول مرغی اورده بودند حضرت فرمود که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ را پس علی امد با انحضرت خورد و بعد از ان گفته است که در این حدیث قصه هست و در اخرش انست که انس با علی گفت که طلب امرزش کن برای من و تو از من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل

از سفینه مولای حضرت رسول روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو گرده نان گذاشته برای حضرت بتحفه اورد چون نزد انحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی امد صدا را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و ان مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است از جمله انها انست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه اوردند چون نزد انحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان پس علی امد در را زد گفتم کیست گفت منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من از این مرغ بار دیگر در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی امد در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول امدم باز این سخن را گفت پس علی امد در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و این مرغ را تناول نمودند و در روایت دیگر از او و ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق خود را بسوی من بیارد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی امدی خدا را بنام تو میخواندم که تو را بیاورد و حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه امدم و هر مرتبه انس مرا بر گردانید حضرت با انس گفت که چرا چنین کردی گفت خواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود که هر کسی قوم خود را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبیکه حضرت امیر با اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت ان نمودند و حضرت امیر انس را گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بمرضی که نتوانی پنهان کرد ان را از مردم بعمامه پس نشستن و بعد از انکه در او پیسی هم رسید مکرر میگفت نفرین علی بمن رسید در مناقب از ابو رافع ازاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد انحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و اقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر امد تا او از ان مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بهمین سیاق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرگوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در فضایل الخصائص روایت کرده اند و روایت کرده اند از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی باسنادهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بسی طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تصنیف کرده و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا روایت کرده اند با انکه عداوت اکثر ایشان با امیر المؤمنین دانستی و سعی در اخفای فضایل و مناقب او مینمودند چون این حدیث ثابت شد پس ثابت شد امامت انحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر از انکه در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از انکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او ممتنع باشد و این معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام و بیان کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه می باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است حق تعالی در بسیاری از قران مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید که دوست میدارید خدا را پس متابعت من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و فرموده است که خدا تفضیل داده است انها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر انها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند انها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با انها که بعد از فتح کرده اند و فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب ان را می بیند و فرموده که و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و انها که ایمان اورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکاران اندکی متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قران مجید مشحون است باین مضمون و این معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت نیست بلکه

خلق باشد بسوی خدا و رسول فضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از اینجا که بیرون است با جماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است با
ثبوت فضیلت حق بودن بخلاف معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بدین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد
مراد احب خلق الله باشد در خوردن این مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف فهم و متبادر از لفظ است و متبادر
اهل عرب بهمه عرب است که حذف متعلقات الحذف مفید عموم است و اکمل در کلام جواب امر است و متبادر احبیت بسبب در بسیار
از روایات متبادر کل مکرر مذکور شد انکه احبیت را کل با اعتبار فضیلت و کرامت با مطلب ما ثابت میشود و با اعتبار فقر و استحقاق
است این مطلب برا که معلوم است که در میان صحابه بسیاری از آنحضرت بیابود و شیخ معتمد از این اعتراض جواب مبنی بر مقدمه آنکه
گرسنگی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا الفعل سعی میکرد و حضرت را برمیگرداند و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد
که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت رسول تغیر او را برین فهم کرده و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد با آنکه مکرر در میان
انصار او بهتری هست اگر این بود مراد باید حضرت رسول تغیر نماید که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواهی از برای انصار باشد و ابقا کی
این احتمال عیب چگونه حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و احقیت خود در خلافت میکرد در شوری و انها را اقبول این میکردند بایست در جواب بگویند
که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام معتمد و ابقه گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود
انس چرا از برای غایت مخالفان کتمان شهادت کرده تا مستحق نفرین حضرت امیر شود و پیس گردد دوم آنکه ممکن است حضرت رسول
احب و افضل خلق باشد بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند جواب همان است که اینجا لفظ اطلاق و عموم لفظ است بر آنکه ظاهر
لفظ است که او احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و از منحصر بر سایر انبیا و اوصیا و دلیلی بر تخصیص در کلام هست
و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکبست
زیرا که مجموع امت منحصر بودند در دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم تفضیل ابی بکر بر او در جمیع احوال
و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ یک از این قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که این مرغ بریان را جبرئیل از
بهشت آورده بود و مرغ بهشت را [illegible] حضرت با سخاوت و مروت و فتوت انس و غیر او را از خاصان شریک نکرد و حصه ایشان نداد بر
اعتبار آنکه طعام بهشت [illegible] غیر معصومین را روا نیست خوردن و بنابر این فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف گردد و دلیل بر
امامت و عصمت هر دو میتواند شد و هم منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است
از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد
عمر گفت هرگز دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم با امید آنکه از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول
علی ابن ابی طالب را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند پس حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و
نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و برسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حق حساب ایشان با خدا است و ایضا صاحب جامع الاصول از
صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از سلمة ابن اکوع که علی با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش درد داشت و
درد میکرد چون آنحضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از عقب بیرون
آمد با آنحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که
دوست دارد او را خدا و رسول و یا گفت دوست دارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی پیدا شد
و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را باو داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت کرده اند که رسول خدا در روز خیبر گفت که البته علم را بمردی سیدهم فردا که خدا فتح کند بر دستهای او دوست
دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد خدا و رسول را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد
همه صحابه بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی ابن ابیطالب همه صدا بلند کردند
که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ابن ابیطالب را طلبید در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک در دیدهایش انداخت و دعا کرد
در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشت پس علم را باو داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول
فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را با آنچه واجبست بر ایشان از حق
خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار باشد

معتبر است روایت سعد ابن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول خدای
تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گران شد که شبی بمحاصره شد
پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه بر وی بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل ایشان شد عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند
و او نسبت جبن داد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش نسبت جبن داد بدو و این نیز ناخوش آمد و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد بیرون نیامد
و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش که غیر از عمر عالم بیایشان رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود
بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و او را دوست دارد خدا و رسول او بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی حاضر نبود
در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امید داشتند که شاید علم باو داده
شود پس حضرت رسول سلمه ابن اکوع را فرستاد و علی ابن ابیطالب را طلبید و او حاضر شد بر شتری سوار بود و نزدیک حضرت رسول رسید شتر
را خوابانید و دیدهای خود را از شدت درد قطعه از برد سرخ یمنی بسته بود گفت سلمه دست علی را گرفت میکشید تا نزد حضرت رسول
آوردم حضرت فرمود که چه میشود ترا گفت مدید تمام بهم رسید فرمود که نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک داد دیده
های او انداخت در ساعت شفا یافت بعد از آن تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابو هریره
روایت کرده است که چون علی علم را بدست معجز نمای خود گرفت و بسرعت روانه شد من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد
تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابیطالب پس
روی باصحاب خود کرد و گفت بحق خدا بتوراتی که بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و روایت ثعلبی و دیگران آنست
حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه خیبر آمد مرحب بعادت روزهای گذشته
از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت
امیر رجز خواند و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر او را برید و دندانهایش را درید و
شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن در دروازه بود از یک قطعه سنگ
و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نمای را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه لرزید و در را کند و مانند سپر
آن را بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت و آن را از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را حرکت دهند
نتوانستند حرکت داد و انداز عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آن را چهل نفر میبستند و چهل نفر میگشادند و غرایب معجزات علی در
آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب جلاء العیون ایراد نموده ام و اینها
مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند از
جنگ گریختند با آن منقبت از روی شرع بایستی و محروم از این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع محدثان عامه بخاری و مسلم و ترمذی بچند
طریق و ابن مغازلی بدو از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی
و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و شیرویه در کتاب عنقا و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت
کرده اند از علی و عمر و عبد الله بن عمر و سهل ابن سعد و سلمة ابن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان
ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول
در مدح آنحضرت گفته مشهور است هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است بخصوص این نیز متواتر است اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت به دو وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود وجه اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد
که ایشان همه مسلمانان را دوست میداشتند با آنحضرت همه صحابه با آنچه اکثر ایشان داشتند چرا نخود را عزیز میداشتند
قدر آرزوی آن میکردند که علم را بایشان داده شود و نقل تحسر آنحضرت در این باب میرفت و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند آنحضرت امیر در مقام
خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت آنست که خدا و رسول محبتی است که هر که مخالفت ایشان را اختیار نماید بجان خود را
بطلب خوار [illegible] ایشان بدل نماید مراد بحب خدا و رسول آنست که در همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این مستلزم
ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانکه مکرر مذکور شد اگر بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که تا مراد محبت فی الجمله است
نسبت به مومن حب الایمان هست و اختصاص بوجه ثبت محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت و خوبی اتصاف آن مستلزم
آنست که از آن جهت او را دوست دارد و اگر ازامرای هم تنزل کنیم و در آن شکی نیست که این منقبت و فضیلت منقبت عظیمی هست برای آنحضرت لیکن

در روز شوری گفت با پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ
منزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که اعدا عدو حضرت امیر
و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است تا منع تواتر کرده است کدام تواتر از این واضح‌تر و قطعی‌تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از
جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده‌اند که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر
است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین بحدیثیکه در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده‌اند قطع نظر از احادیث متواتره که
در طرق شیعه هر یک از ائمه روایت کرده‌اند اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه است اول آنکه ظاهر
منزلت عموم است بحسب عرف خصوصاً هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم در بعض افراد مثل آنکه
اگر کسی گوید که فلان نفر بمنزلهٔ منست مگر آنکه بخیل است هر کس چنین میفهمد که در غیر جود در کمال صفات دیگر مثل او است پس این کلام دلالت
کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و از جملهٔ نسبتها خلافت بر امت بود
چنانچه میگفت اخلفنی فی قومی یعنی هرگاه موسی غایب شد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای آنحضرت ثابت باشد این عموم بغیر پیغمبری
است که استثنا شده است و اگر گویند که شاید خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در اینکه مراد
اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جملهٔ منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید
که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً چنانچه دانستی وجه سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم
است که حضرت رسول بنص خدا در مقامات متعدده امیر را که مطلب ما است مخصوص بود در وقایع مشابهه بغیر هرون مثل آنکه در مسدود کردن درها
از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت امیر را هم چنین در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر امیر را هم چنین بود و
مدینه نیز [illegible] ضبط امیر را هم بود پس معلوم شد که همه منازل را داشت خصوصاً منزلهٔ خلافت وجه چهارم آنکه مشهور
بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صحاح ایشان و دیگران گفته‌اند که در احادیث وارد
واقع شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند
دو تای نعل که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند
شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم‌تر از عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز واقع شود و در این امت امری که شبیه بآن
باشد بغیر از آن نبود که در زمان بعد خلیفه او را برداشتند و او را ضعیف کردند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این است که خواص
عامه روایت کرده‌اند که چون امیر المؤمنین را از برای بیعت ابو بکر بمسجد آوردند و بقبر حضرت رسول آمد و این آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد
موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک
نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده‌اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون پس از جملهٔ منازل
هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و وصی او بودند پس مقتضای منزلت آنست که حسن و حسین که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای
اولاد هرون شدند که خلیفهای حضرت رسول باشند پس باید ایشان نیز باید که خلیفه آنحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب از جملهٔ آنها که
علمای مخالفین نیز ذکر کرده‌اند محمد شهرستانی است در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی
و برادرش هرون چون موسی گفت و اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون هرون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع
بن نون با امانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون و سبیل استقرار در این که وصیت امانت که مستقر میباشد که ما متوقع ششم آنکه
در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد در مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب
هم تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر ثبات منزلت هرون برادری و خلافت و اختصاص جسمانی
و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر غالب ظاهر است اگر هیچ جهت از جهات نداشته باشد بغیر از کفر که عین نقص است و شایسته
کمال در او نیست مقدم داشتن غیر خطا است نزد هیچ عاقل در این والله الهادی **فصل سیم** در بیان اختصاص آنحضرت بنسبت
محبت خدا و رسول و اظهار ایشان در مواطن متعدده و شد است **اول** آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن
مالک که نزد حضرت رسول مرغی بریان بود حضرت فرمود که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب
ترین خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ را پس علی آمد تا با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفته که در این حدیث قصه هست و در
در آخرش آنست که انس با علی گفت که طلب آمرزش کن برای من و تو از من [illegible] هستی این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل

از سفینه مولای حضرت رسول روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو گرده نان گذاشته برای حضرت رسول هدیه
آورد چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست‌ترین خلق خود را بسوی خود و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدا را
بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و تمام مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است از جملهٔ آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت
رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد با من از این مرغ در خاطر
خود گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان پس علی آمد در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است
حضرت برگشت چون بخدمت آنحضرت رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من از این مرغ بار دیگر در خاطر گذرانیدم
که خداوندا او را مردی از انصار بگردان پس باز علی آمد در را کوبید گفتم من که گفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول آمدم
باز این سخن را گفت پس علی آمد در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود
بسوی من بیا پس نشست و از این مرغ تناول نمودند هر دو و بروایت دیگر از او و ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا
دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب‌ترین خلق را بسوی خود بسوی من بیارد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه چهارم میامد خدا را بنام تو میخواندم
که تو را بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با انس گفت که چرا چنین کردی گفت خواستم
شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود که هر کسی قوم خود را دوست دارد و در روایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل‌تر از او هست
عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده‌اند که از جملهٔ مناقبیکه حضرت امیر با اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف
نمودند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بمرضی که نتوانی پنهان
کرد آن را از مردم بعمامه پس بعد از آنکه در او پیسی هم رسید مکرر میگفت نفرین علی بن ابیطالب مرا دریافت و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع [illegible]
غایب روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود که کاشکی امیر مؤمنان و سید مسلمانان و امام و
پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد تا او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بتفصیل از
از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک اطلاعی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده
زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و
طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در فضائل الخصائص روایت کرده‌اند و روایت
کرده‌اند از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و [illegible] و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه
و عبد الملک بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی باسنادهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن [illegible] در
ابانه بده طریق روایت کرده است و ابو بکر خطیب در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها تصنیف کرده
و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده‌اند و ده نفر از رسول خدا روایت کرده‌اند تا آن عدد و بیشتر اکثر ایشان با امیر المؤمنین
دائم دشمنی و سعی در اخفای فضائل او میکردند چون این حدیث ثابت شد لابد است امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه
در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل
حوادث باشد و تغییر و انفعال در ذات مقدس او ممکن نباشد و ایضاً معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام و بدون کمال عقاید یقینیه
بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه ممکن نباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری
از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید که خدا را
دوست دارید پس متابعت من کنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی‌ترین شما
نزد خدا پرهیزکارترین شما است و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها
که نشسته‌اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده‌اند و قتال کرده‌اند پیش از فتح مکه با
آنها که بعد از فتح کرده‌اند و فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را میبیند و
فرموده که و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا
و آنها که ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند با بدکاران بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد
است و اکثر قرآن [illegible] و ایضاً معلوم است که محبت حضرت رسول زیاده از محبت فرزند بشر نیست پس کسیکه

خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از اینجهت بیرون است باجماع بعد ازینکه حضرت خود قائل این قول بود
ثبوت فضیلت او حق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض برین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد
مراد احب خلق الله باشد در خوردن این مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد گمان این خلاف نکند و متبادر از لفظ است و متبادر
اهل عربیت معتبر است که حذف متعلقات اطلاق افاده عموم میکند دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و مبتدا احبیت نیست در بسیار
از روایات مبتدا اکل مطلق مذکور نیست الا آنکه احبیت را اکل با اعتبار افضلیت و کرامت با رسطلب ما ثابت میشود و با اعتبار فقر استحقاق
است این طلب برای که معلوم است که در میان صحابه بیشتر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ معتمد از این اعتراض جواب بمبنی فرموده است که
اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس این چرا انقدر سعی میکرد و حضرت امیر میکرد این خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد
که این فضیلت برای انس حاصل شود و حضرت رسول نیز هر او برای فهم کرده و فرمود که هرکس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مکرر در میان
انصار از او بهتری هست و اگر این بود مراد باید حضرت رسول نیز باید که حق فضیلتی در این سخن بود که تو میخواهی نیز برای انصار باشد و ابقا کو
این احتمال بعید چگونه حضرت امیر این احتجاج بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و ایشان چرا قبول این میکردند با بیت در جواب میگو
که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام معتمد و اینجانب گوییم که اگر این دلیل افضلیت نمیبود
این چرا از برای غایت مخالفان کتمان شهادت را بیجا کرده تا مستحق نفرین حضرت امیر شود و پیس گردد دوم آنکه ممکن است حضرت در آنوقت
احب و افضل خلق باشد بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشد و جواب همانست که اینجا لفظ اطلاق و عموم لفظ است برای که ظاهر
لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و از منتهی بر سایر انبیا و اوصیا و دلیلی بر تخصیص در کلام هست
و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب
است زیرا که مجموع امت منحصر در دو قول اند قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم تفضیل ابوبکر بر او در جمیع احوال
و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت بان قایل نیستند و بنا آنکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که این مرغ بریان را جبرئیل از
بهشت [illegible] آورده بود و هر [illegible] برای آنست که حضرت [illegible] و فنون [illegible] از حاضران شریک نکرد و حصه ایشان نداد بر
اعتبار [illegible] بهشت [illegible] غیر معصومین را روا نیست خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در اینواقعه مضاعف گردد و دلیل بر
امامت و عصمت هر دو میتواند شد دوم منقبت که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است
از ابوهریره که رسول خدا [illegible] خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد
عمر گفت هرگز دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم باميد آنکه مرا از برای این امر طلب [illegible] پس حضرت رسول
علی بن ابیطالب را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و بعقب منگر تا خدا فتح را بر دست تو جاری بکند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و
نظر بعقب کرد و باواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و برسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حق و حساب ایشان بر خدا است و ایضا صاحب جامع الاصول از
صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از سلمة بن اکوع که علی از حضرت رسول بجهت خیبر پس ماند زیرا که دیده مبارکش درد داشت و
درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجهاد برود و من با او نروم پس از عقب بیرون
آمد با حضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی
که دوست میدارد او را خدا و رسول او [illegible] دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی پیدا شد
و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی اینست پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت کرده اند که رسول خدا در روز خیبر گفت که البته علم را بمردی بدهم که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست
دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد
همه صحابه بخدمت آنحضرت آمدند هریک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجا است علی بن ابیطالب همه صدا بلند کردند
یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید در دیدهای او دمید پس آب دهان مبارک در دیدهای او انداخت و دعا کرد
در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشت پس علم را بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول
فرمود به تانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بانچه واجبست بر ایشان از حق
خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار

معتبر است روایت سعد ابن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود بجهت غزارت مذکور شد ثعلبی در تفسیر قول خدای
تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول اهل خیبر را محاصره نموده تا آنکه بر صحابه گریختگی شب [illegible] شد
پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه رو بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل ایشان شد عمر و اصحابش گریختند بسوی حضرت برگشتند
و او نسبت داد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش نسبت دادند او را نیز بهمین نامردی و حضرت را درد سر در روز درد شقیقه عارض شد پس فرمود
و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش گریخته برگشت باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود
بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت
در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی علم ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هریک امیدوار بودند که شاید علم باو داده
شود پس حضرت رسول سلمة ابن اکوع را فرستاد و علی بن ابیطالب را طلبید و زودی حاضر شد بر شتری سوار بود و نزدیک حضرت رسول رسید شتر
را خوابانید و دیدهای خود را از شدت درد بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا نزد حضرت رسول
آوردم حضرت فرمود که چه میشود ترا گفت صداع دارم هم رسیده فرمود که نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیده
های او انداخت در ساعت شفا یافت بعد از آن تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره
روایت کرده است که چون علی علم را بدست [illegible] و بسرعت روانه شد من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد
تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب پس
رو با صحاب خود کرد و گفت بحق خدا [illegible] موسی [illegible] است که او بر شما غالب خواهد شد بروایت ثعلبی و دیگران آن
حضرت خلافت پناه علم [illegible] را گرفت و حمله [illegible] چون سپاه قلعه خیبر [illegible] بعبادت روزهای گذشته
از قلعه بیرون آمد خود مطلا بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت
امیر رجز خواند و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سرش بریده تا دندانش رسید و
شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهود این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند آن دروازه بود از یک قطعه سنگ
و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نمای را در آن سوراخ کرده و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه لرزید و در را کند و مانند سپر
آن را بر دست گرفت و تا صد گام دور رفت و آن را از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را حرکت دهند
نتوانستند حرکت دادند و از عظمت و سنگینی بر سر بود که آن را چهل نفر میبستند و چهل نفر میگشادند و غرایب معجزات ولی خدا در
آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام این
مشتمل است [illegible] در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند
[illegible] منقبت از روی شرع [illegible] این غزوه عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع ائمه حدیث بخاری و مسلم در صحیح بچند
طریق و ابن مغازلی به ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی
و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و [illegible] در کتاب عقد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت
کرده اند از علی و عمر و عبد الله بن عمر و سهل ابن سعد و سلمة ابن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان
ذکر کرده اند که سابقا علم را ابوبکر و عمر داده [illegible] بعضی عثمان را نیز گفته اند شعار حسان بن ثابت که در این واقعه در حضرت رسول
در مدح آنحضرت گفته مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است بخصوص این منقبت متواتر است اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت پس بچند وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود وجه اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد
که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانستند با آنحضرت و سایر صحابه با آنجهت که اکثر ایشان داشتند چرا [illegible]
قدر آرزوی آن میکردند که علم باز با ایشان داده شود و انقدر حسد با آنحضرت در این باب میبردند و شعرا در مدایح خود ذکر میکردند حضرت امیر در مقابل
خود ذکر میکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت آنست که خدا و رسول محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار نماید یعنی خود را
بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید مراد محبت خدا و رسول آنست که در همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد از هر دو
ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانکه مکرر مذکور شد اگر بوجه دیگر تقریر کنیم و گوییم که یا مراد محبت فی الجمله است
[illegible] مؤمن حب الایمان هست و اختصاص بوجه [illegible] محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت [illegible]
آنکه از آنجهت او را دوست دارد و اگر از امری [illegible] در آن شکی نیست که [illegible] متضمن فضیلت و منقبت عظمی هست برای آنحضرت پس

تقدیم غیر آنحضرت ترجیح مرجوح است بر حکم عقل محال است چه دوم آنکه بعد از آنکه تأملی بر عاقلی مخفی نماند که هرگاه اول علم را بابو بکر و بعد از آن
بعمر داده باشد تا ایشان که هیچ نیاموخته باشند از کجا ایشان را رد نباشد بعد از آنکه بعمر داده باشد بعد از آن بگوید فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد بر
دست او فتح میشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه این صفات باشد و اتصاف در اینها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم
که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این صفت در اینها که بیشتر علم را که همه بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابا بکر
و عمر دوست خدا نبوده اند و رسول خدا ایشان را دوست نداشته شک نیست در آنکه اینها مخالفت خدا فرموده اند بلکه منافی ایمان است چون نتواند بود
که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه خدا تعالی فرموده است که والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنها که ایمان آوردند محبت
ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد پس لازم دارد
که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او
و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس قبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان
بهر معنی که باشد بلکه میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از نیکوکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی
در بسیاری از آیات که بهم محبت خود را نسبت باینها داده است که ایشان یکی از اینها نیستند باینکه خدا ایشان را دوست ندارد و نباید که از
جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین و از
حد تجاوز کنندگان و فساد کنندگان در زمین و کفار آثم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده کسیکه باین
مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب
چنانچه مذکور شد ممکنست که این دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بآنکه بگوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع جهات پس دلالت میکند
بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد محبت مطلق است پس دلالت میکند بر خطر بسیاری از ... آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد
و باینکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از
دین خود پس بعد از آن بیارد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خداست میدهد بهر که میخواهد
خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث که گذشت ظاهر میشود که اینگروه که حق تعالی اوصاف ایشان را مذکور ساخته در این آیه حضرت امیر المؤمنین
و اصحاب ویند که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج نهروان جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول امیر المؤمنین را بآنها وصف کرده موافق است
با اکثر اوصافی که مخصوص بایشان ... و بقطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت جمع نبود و هر یک از آنها بر وجه کمال در آنحضرت کامل بود
که کسی قدرت بر انکار آن نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شأن آنحضرت نازل شد و
مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر روایت کرده که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی
از رؤسا و سرکردهای مشرکان گفتند بیرون آمدند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمتکاران ما که گریخته اند پس پس دهید آنها را بسوی
ما پس حضرت رسول غضبناک شد و فرمود ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را و اگر نه خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که
گردن شما را بزنند بشمشیرها و آن گروهی اند که امتحان کرده است خدا دلهای ایشان را برای پرهیزکاری بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله که
کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشان است خاصف النعل یعنی پینه کننده نعلین و چون نظر کردند دیدند که مشغول بود بجهد مبارک آنحضرت
بود در سفرها امیر مؤمنان متوجه آنها میشد چون تأمل کردند حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر مشغول بانکار بود و عبد الله احمد حنبل
در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش از این اعمال بکنید یا الا میفرستم
بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده است دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله ابو بکر است
فرمود نه و لیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود
نه عمر گفت منم فرمود نه و لیکن آنست که نعل مرا پینه میکند و سایر احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در
جامع الاصول روایت کرده است ... از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن و
بر یکی علی را امیر کرده بود و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد

و از غنایم آن قلعه جاریه را برای خود برداشت خالد شکایت علی نوشت و بریده را در نامه نوشت بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول آمد چون حضرت
نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد فرمود چه میگوئی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول
او من رسولم ... نامه را او دادم و در صحیح بخاری نیز وارد شده و در ابن اثیر نیز آنجا هست که حضرت فرمود که حصه او از خمس زیاده
از اینست که برداشته است ابن ابی الحدید از بریده روایت کرده است که گفت خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید بخدمت
بگوئید پس سه نفر از ایشان گفتند ... بریده که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت علی جاریه از غنیمت
از برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را از برای من بگذارید که علی از من است
و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه خمس آن زیاده از آنکه برداشته پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در
مسند بچند سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که
حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علی ام و ... ادا نمیکند از جانب من رسالت مگر علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسیکه انصاف
داشته باشد از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر
نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در حق حضرت عیسی گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه
خاک کف پای ترا بردارند بعنوان برکت ... و از بقیه آب وضوی تو طلب شفا کنند لیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام تو وارث
منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق
خواهی بود بمن و تو پیش از همه کس بر کوثر بر من وارد خواهی شد و بر کوثر جانشین من خواهی بود و اول کسیکه حله بهشت پوشد با من تو خواهی بود و اول
کسیکه داخل بهشت میشود تو ئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان در بهشت
همسایگان من خواهند بود و هر که با تو در جنگ است با من در جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار
منست و فرزندان تو فرزندان من اند و تو وعدهای مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تو
و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوطست با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از
حوض کوثر دوست تو تا بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من بایمان
و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلائق خاتم پیغمبران و سید مرسلان گردانید محض احسان و فضل خود پس حضرت رسول گفت یا علی
اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین است بحضرت رسول در اخوت
و هم راز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول
برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیر گریان بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله برادر قرار دادی در میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر
نکردی حضرت رسول فرمود که تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا با علی فرمود تو
از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر بحضر شد خلافت را بشوری قرار داد در میان علی
و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول در میان
او و خود برادری قرار داده باشد در وقتیکه با ایشان مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت
کرده اند که علی میفرمود که من بنده خدا و برادر رسول اویم و این سخن را غیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغ گوینده و قصه مواخات و مؤاخات
است و ابن حنبل در مسند بسند ... روایت کرده است از جمعی از صحابه و ثعالبی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول
مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر کرد هر یک از مهاجر و انصار را با کسیکه در صفات با شباهت
نظیر او بود چنانکه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کرد
و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود که من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و
بلند کرد و فرمود علی از منست و من از اویم و او از من بمنزله هرون است از موسی و مضامین این اخبار بچند وجه دلالت دارد آنکه آنحضرت ممتاز بود در
میان سایر صحابه بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی که شایسته برادری او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد
و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود دیدم که بر در بهشت نوشته بودند بدو هزار سال پیش
از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است علی برادر رسول خدا است **مطلب دوم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار
خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا فرمود که صاحب سر من علی بن ابی طالب است در

صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی راز
را بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد در راز خود را با پسر عم خود و بروایت دیگر صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از ترمذی روایت کرده اند
مردم گفتند که راز بسیار دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه
نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب عامه
روایت کرده اند که حضرت رسول در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظر بر او افتاد
رو از او پوشانید باز گفت و ستعرا بطلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون
علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت تا با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود ششم آنکه عامه و خواص بطرق متواتره
روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بمسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول
خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید مگر در خانه علی علیه السلام پس درها را بستند پس بعضی مردم
سخنان گفتند چون این سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و فرمود بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم
بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل
و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از صحابه کبار روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسیار
روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر نیز در نهایه در لغت فلاع روایت کرده است که در حدیث وارد شده است
که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از مسجد بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم
و در آن زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین که در مسجد مفتوح بوده است موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب
مشکوة در مسند احمد روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر گفت که حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو
و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست هفتم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت
رسول خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد
در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار
دیگر از اخبار روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت
رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که او را هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر آن
افتاد فرمود که یا علی یا میباید که تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم و هبل را از بام کعبه بیندازیم علی گفت یا رسول
الله بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل جلالت رسالت و نبوت نتوانستم آن حضرت را حرکت
دادن حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بدوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آن خدایی که دانه را شکافته است و خلایق را آفریده است
چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم
و المحی بن و تبنید ابوبکر اینها زهی عظیم را نشست تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت زهی نفس پاک که
بر دوش احمد ز مهر نبوت معظم نشیند در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی
را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه
میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول در جواب فرمود اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر
دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول غضبناک میشد بغیر علی کسی جرأت نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده
اند که گفت دیدم حضرت رسول علی را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود
میفرمود کجا است محبوب خدا و محبوب رسول خدا و ابن حجر در جزء اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است بسندهای بسیار در
صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من
رسالت را مگر علی و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت
را بعد از مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی و با او گفت که ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام
او بیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر و اسما بنت عمیس گفته است که در وقتی که رسول خدا آمد و برکرهی

خدا را بیک بیک پدر داد و دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد چنانچه از برای
فاطمه میکرد و ایضا روایت کرده است مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد آنحضرت آمدند گفت یا اسلام
میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد
و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید
اینست پس دست علی را گرفت و دو مرتبه گفت اینست **مؤلف گوید** که این حدیث با آنچه اعتقاد بعضی از ایشانست از عدم
دروغ پروا نداشت زیرا که این سخن را مکرر در بیعت و در جمله خبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی از آنها دروغ خواهد بود و چون شرم نیز
داشته است پروا نداشته است که مردم از نحوی حال او دانند که او دروغ میگوید و از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر کوشش نمیکرد
این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدید زیرا که نسبت ما بایست در این مواطن نیز در ذکر بیند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة
از صحیح ترمذی روایت کرده که ابوبکر و عمر فاطمه را خواستگاری کردند حضرت رسول با ایشان نداد و فرمود که امر با خدا است و علی خواستگاری
کرد با او فرمود خدا بتو عطا فرموده و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد
و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت
خود گرداند در امور کلیه و جزئیه و توسل جوید بپیوسته و او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح
او کند و او را برای خلافت خود مهیا کرده و این دلالت بر نیابت و امارت او از آنکه او صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این
امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خدا است و مبنی بر اهواء نفسانیه و روابط بشریه نیست پس اینها ادل دلائل
اند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنکه بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه نیز بقبول نموده اند ثابت شده
که حق همیشه با امیر المؤمنین است و از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از
من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری
روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در
ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او است
و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث
نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است حق با او میگردد هر جا که او میگردد و محمد شهرستانی در جواب
علامه حلی که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را
در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر از طبرانی در صواعق محرقه روایت کرده است از ام سلمه که گفت شنیدم
از رسول خدا که گفت که علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق
متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت
رسول روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر
انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند زیرا که عصمت دلیل امامت است دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح عقلا قبیح است سیم آنکه
از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر تعصب بر خلافت
خلفای ثلاثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و تغلب میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت
باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و غاصب خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج باثبات ندارد اما
چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است
از مالک بن اوس که علی و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت
ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدی و طلب میراث برادرزاده کردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد ابوبکر گفت که رسول
خدا فرموده که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما بماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و غدار و خائن دانستید
و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدایم و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و

گناه کار و مکار و خائن دانستند خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حق در خلافت ام منصرف شدم الحال هم حق منصوص شد این بمکر تو
نماید بمیراث زاینی از این حدیث که در صحیح مسلم از صحاح ایشان وارد شده با اعتراف امام ایشان معلوم میشود که امیرالمؤمنین را ابو بکر منافق و کذاب
و مکار و غدار و گناه کار میدانستند پس چگونه راضی بامامت ایشان شده باشد و شبهه که ایشان را باعتراف ابو بکر در نظر مردم جلوه داده
کرده اند اجماع بر امامت او است هرگاه امیرالمؤمنین و عباس در آن داخل نباشند اجماع متحقق نشده است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح
بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابو بکر و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر
ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت ما میراث نمی گذاریم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و من کاری که پیغمبر کرده است تغییر نمیدهم
کم چون حاصل شد مدینه را بعمر داد و عمر آن را بعلی و عباس داد و علی آن را متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفت اینها
روایت بکر وارد شده است که فاطمه از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای
نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت علی را روئی در میان مردم بود تا فاطمه زنده بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید رعایت
او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود و در این مدت هیچیک از ایشان پس علی و شیعه او با ابو بکر بیعت نکردند و الله نه او و نه احدی
از بنی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون علی دید که روی مردم از او گردیده بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد با بو
بکر که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور برای آنکه عمر را با خود بیاورد چون شنید عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر گفت که تنها نزد ایشان مرو
ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس بخانه علی رفت و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر برخاست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حق خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر بسخن در آمد و بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر بر
خاست و خطبه خواند و عذر تقصیر خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس عاقلی که در این
حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و بضرورت با ایشان
در این مدت در فروج و اموال و دماء مسلمانان محض جبر و غصب بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت
اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابر و ظالم فاسق متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد
شد و احمد بن اعثم کوفی که از مشاهیر مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی نامه نوشت که مضمونش این است اما
بعد حسد خود را ستر خواهان در دل است و بعضی را در میان مردم ظاهر گردانیده امور این امت بر تو نگشت با حسد بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی با او
و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفای راشدین که بیعت کنند
بسوی بیعت مانند شتر که مهار دارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مشئومه او پس حضرت امیر در جواب نوشت که آمد
نزد من نامه تو در اینجا نوشته بودی حسد بردن بر خلفا و امتناع من از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این
امور نزد تو و نزد غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت امت و اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد انصار گفتند
میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار و لایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب آن
محمد پس ما که اهلبیت حضرتیم احقیم باین امر از غیر و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند پدر تو ابو سفیان نزد من آمد و گفت تو احقی باین
امر از غیر تو و من یاری میکنم تو را بر هر که مخالفت تو کند اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده کان بر سر ایشان و من قبول نه
کردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره رود
خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خدا و صلوات فرمود بدرستیکه حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته منصرف
شدند و ما را منع کردند از حقیکه ما سزاوار بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را
پراکنده کنیم و خونشان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود باندک ضعفی فاسد
میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در اصلاح کار امت کردند و بر دیگر رفتند و اینها بطرف عامه معتقد
روایت کرده است که حضرت امیر فرمود خدا وندا تو جزا ده که ایشان حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر
فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من در امری
را که من اولی بودم از ایشان بان و هرگاه امیرالمؤمنین تمام شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته است و از
ایشان منازعه شد بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که روایت دارد آنحضرت را کسی مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر
منافق و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر به بغض علی و در استیعاب نیز آورده است که رسول

خدا فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده
و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده و حق تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم و کسی
که خدا او را در دنیا و آخرت لعن کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست و فقره ششم در بیان افضلیت
آنحضرت است بر سایر صحابه زیرا که سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است قول بتفضیل
قول حضرت امیرالمؤمنین است قولیست قدیم که بسیاری از صحابه و تابعین قائل باین بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله
و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی
هاشم و بنی المطلب کافه و بنی العباس و زبیر نیز اول قائل بود و بعد برگشت و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از جمله خالد بن سعید العاص و عمر بن عبد العزیز
و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده است که ابن ابی در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و
نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز
با آنحضرت مشابهند در سلام که خدا فرموده السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یاسین و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت
که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده که فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آنکه منع میکردند از بیان
آن شدن بسیاری از آنها بعد از آن گفته چگونه در شأن مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش
نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه تا آنکه مالک شرق و غرب شدند نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث
بسیار در مثالب و معایب و افترا و وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مداحان و شیعیان او را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت
حدیثیکه دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری کنند با اینهمه در این
امر اهتمام و سعی تمام بیشتر کردند نام و بلند تر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب
که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم از آن نبیند چندین چشم دیگر می بینند چه گویم در شأن کسیکه فضایل او
منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه همه مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت
از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هر کسیکه نصیبی از فضیلت داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته و بر او پیشی گرفته
علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت زیبا را و افراخته
و راه خدا پیمودن از کلام او روشن گشته و دست تعلیم او و نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که از اهل توحید و عدل و ارباب نظر
و عقل و در این فن استاد مردم اند شاگردان اویند و اشاعره نیز عاقبت بر دوش این طریق و هوادار این گروهند زیرا که استاد ایشان
ابو الحسن اشعری است و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله است و واصل بن عطا است و او شاگرد
ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیرالمؤمنین است و اما امامیه و زیدیه نسبت ایشان باآنحضرت ظاهر است و از
جمله علوم علم تفسیر قرآنست که بتمامی از آنحضرت است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد او است و
از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطره با دریای محیط است و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت است که ارباب تصوف
است و معلوم است که ارباب این فن در بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه
باین نسبت دروغ فخر میکردند و خرقه که شعار ایشان است بسند متصل باعتقاد خود باآنحضرت می رسانند و از جمله علوم علم نحو است
و همه کس میدانند که اختراع این علم از او کرده و ابو الاسود دوئلی استاد این علم تعلیم او بوده و بر این علم تعلیم او کرده است و ...
آن را بیان فرموده از جمله آنکه اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در
رفع و نصب و جزم و جر و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است ...
... و شجاعت او بحدی است که در قتال ... و مشارق و مغارب ...
از یاد مردم برده و نام اسبقان را از زبانهای مردم انداخته ...
شجاعی که هر گز شکست از هیچ لشکری نرسید و هر که با او مبارزه کرد ...
شجاعان او را میکشتند و مینمودند و افتخار میکردند باینکه کشته او است چنانکه بعد از کشته شدن عمرو ... در کشتن عمرو ...
شعری چند گفته که مضمون این بیت است ... عمرو و بکری ... تا زنده بودم ... ایست در شجاعت

نماز و بکرامت سرانجام از کشتن او را عاجز گشتند و از اینکه یکی بیش نبود پادشاه مکرر بود و شجاعت که در برابر این پادشاه هیچ بار از فتحای
نمود روزی معویه بر تخت خواب بود و نشسته بود عبد الله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبد الله از روی مزاح با و گفت ای امیر اگر میخواستم که
ترا بکشم یعنی تو را کشته بودم معویه گفت دعوی شجاعت میکنی گفت مگر انکار شجاعت من توانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابیطالب
ایستاده ام معویه گفت اگر راست گفتی ترا و پدرت را بسه چوب کشتی بود دست راستش بکار رفت و طلب یاری میشود مجملا اینکه هر شجاعت که در
مشرق و مغرب او را مسلم میدانند بنام و مثل میزنند اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر
بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند که او را حرکت دادند و سنگ عظیمی را از سر چاهی برگرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بوده اند
اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد
و سوره هل اتی باین سبب نازل شده آیه کریمه والذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او وارد است و بیت گرای بخلتن
از بهر وی بسیار خواب کشید انقدر که دست حق بر شکمش مجروح میشد و اجزاش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم میبست
و گفته اند که آنحضرت سخای ناس بود و در سخاوت و جود بجائی بود که خدا خواسته و پسندیده هر کرا که آثارش گفتم حق انکه منافقی از خدمت
آنحضرت و کرامان شده بود نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم نسبت با آنحضرت بود و نهایت سعی در مذمت عیب و منقصت او می نمود گفت
از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال انکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر
تصدق میکند تا هیچ از آن نماند و اسناد که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب نموده بر جایش نماز می گذارد و اسنکه بر
مالهای دنیا خطاب کرده میگفت دیگری را فریب بدهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع ننماید و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون
از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت اما حلم و عفو کننده ترین مردم بود از کسیکه با او بدی میشود و صحت این معلوم است از انچه کرد با اعدای
خود مروان بن الحکم و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد بعد از انکه همه اسیر او شدند همه را رها
کرد و متعرض ایشان نشد و ملاحظه نمود با انکه عبد الله زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بر لفظ لئیم و احمق نام میبرد و وقتیکه او را
اسیر کرد او را سر داد و گفت برو تا تو را نبینم و بیش از این نگفت و از انچه با عایشه کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت
با و فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان
داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند و در جنگ صفین با معویه کرد که او و لشکرش سر آب را گرفتند و ملاعین آن
حضرت را از آب منع کردند بعد از آن آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از
آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود والله ایشان را کردند من چنین نکنم و شمشیر مقصود ما این شود من طرف از
آب را گشودند تا آنها آب بر دارند اما جهاد در راه خدا معلوم است و دشمن را گراو سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص او است و هیچ
کس دیگر را سوای او نسبت جهاد در این باب اطناب فایده نیست زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است اما فصاحت آنحضرت امام فصحا
و سید بلغا و استاد خطبا است بلغا گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت
از پیش عاجز ترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را کسی غیر او نگشوده و قانون سخن
و برای سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا جائیکه اعدایش او را باین عیب کرده اند و عمرو بن العاص
گفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر هم این را از قول عمرو نقل کرده و برای عذر اینکه خلافت را با آنحضرت ندادند گفت با زیکران و صعصعة
بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود هر جا که میخواندیم میامد هر چه می گفتیم
گفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده
باشد و خواهد گردن او را بزند روزی معویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش
طبع بود قیس گفت بلی چنین بود رسول خدا هم با اصحاب خندان و خوش طبع بود ای معویه تو ظاهرا چنین نمودی که مدح او میکنی
اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که
ارذل شام و لئام شام از تو دارند و آن نا امید از او در میان دوستان و اولیا او مانده است همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی
در میان مخالفان و مانده است اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در وی اخلاص باو دارند هر که طعام و خورد و ماکول
و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان در بنهای خشک را میجوید و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت
یا روغن بنان مالند و جامه را پینه میکرد که پینه دوزی کاه بلیف خرما و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر استینش

دراز بود می برید نمیدوخت و رشته هاش بر سر دستش میریخت تا وقتیکه تمام شود و گر بود کرباس خوش باین نحو کند اگر کاهی
میکرد نمک با سرکه بود و اگر زیاده میکرد سبزی بود و اگر این هم زیاده میکرد شیر شتر بود گوشت نمیخورد مگر کاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات
نکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او میامد همه را بر مردم قسمت
میکرد و اما عبادتش اعبد ناس بود و نماز شب و روزش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزون تر مردم از آنحضرت نماز شب و قیام بنوافل را آموختند و بیعتی
در راه دین از مشغول او فرو خفته چه توان گفت در عبادت کسیکه محکم تر از انست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده
بودند و بران نماز میکرد و تیرها از راست و چپ او میگذشت در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از اوراد خود فارغ شد و پیشانی مبارکش
از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از ان تعظیم و اجلال الهی که در انها فرموده و تواضع و تذلل
و خضوع که نموده ملاحظه نمائی میتوان دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از
علی بن الحسین که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت
حضرت رسول بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او بتمامه
در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی در اینکه اسناد
قرائت همه قاریان باو میرسد و قرائت همه منتهی باو است و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیرش از همه صواب تر و تدبیرش
از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می نمود و عمر او را از هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت امرش و در این
بلیه گذاشت که اطاعت رای او میکرد جان خود را از این ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش این بود
که موافقت شریعت نموده و خلاف حکم دین نمیشد چنانکه خود فرموده اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرک تر بودمی و خلفای دیگر
برای خود هر چه را اصلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت دین
کند دنیا بر نظام تر از کسیست که در اکثر امور رعایت دین که پروای آن نداشته باشد اما سیاست و حکومتش در حکم الهی سیاستش
بنهایت بود و در رعایت خویشان خود بی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از انچه با برادرش عقیل و امثال او کرده و چه
بیان نمایم خصایص بشریتش و واضح شد که در همه اینها او بر همه مقدم بود و امام همه عالم است چه توان گفت از وصف کسیکه کمال
و دشمنان ان کسب نبوت و عناد دولت او دوست داشتند و پادشاهان بلاد که صورتش را در معبد خود میگذارند بعضی از
ملوک ترک و الروم برای یمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرها خود از جهت ظفر و نصرت نقش کرده و با خود میداشتند و حکومت درشان
مرد بکر همه کس میخواهد که منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید بزرگ خود میدانستند خود را منسوب
باو میگردانند تا جائیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه ملاء اعلی میگفتند لا فتی الا علی
لا سیف الا ذو الفقار و چگونه در شان کسیکه پدرش ابو طالب سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفتند کسیکه فقیر بزرگ باشد
بزرگ نباشد ابو طالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از کفار و
مشرکان محافظت و حمایت نموده تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود هجرت ننمود بعد از وفاتش و از اقدام
فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر یاوری در اینجا نماند و آنحضرت و مادرش ام البنین و سید الاولین
و الاخرین و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة النساء العالمین و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش
پدران رسول الله مادرانش مادران خیر خلق الله گوشتش گوشت و خونش خون او مقرون بود و نور روحش با نور او متصل مضمون
پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از او در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول هدایت
و ثانی هادی و چگونه در شان کسیکه بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده و وقتیکه همه کس مشغول عبادت احجار بودند
او و هیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشت مگر رسول خدا که بر او سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر آنند که او
از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این نگفته اند کسی و شک در این ننموده مگر کسی که آنحضرت
فرموده است انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کسیکه
اینجا گفته شد بعضی از بود و اینجا در این مقام ذکر نموده ایم اندکیست از فضایل آنحضرت و اگر شرح مناقب و تفصیل نسب
محتاج شویم بکتاب بزرگ غیر این کتاب تا اینجا مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگر چه علماء ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت شود مناقبی که دشمنان بان شهادت دهند زیرا که

اهتمام کرده‌اند که مناقب آن ولی خدا پنهان نمایند با آن مناقب جاهل حیدر ابرار و در خلافت مغتصبان اعادی آن ابن الاولیا
و از همه غریب‌تر آنست با آنکه خود اقرار میکنند که او اخو و ولی بود بخلافت میگویند بدخو متعرض خلافت نشد و مردم را در ضلالت و جهالت
گذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل کرده‌اند شکایتها را که حضرت از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و قطع رحم
من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت حق ایشان بود چرا چنین بزرگوار اعتراض برایشان میکرد و این افتراها در حق ایشان
میگفت و این خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است که منصب نبوت با نظام دنیا است چیزی نیست که کسی دست از آن بردارد
و بدیگری که اهلیت آن ندارد واگذارد پس بر هر عاقلی مانند آفتاب روشن و واضح است که هر کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده‌اند نهایت مباحث را در کار
خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و با این کمالات او رعیت او کرده‌اند که باید اطاعت او بکند اگر مردم کرده‌اند معلوم است که بنای کار را
بر سبب جاهلیت گذاشته‌اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بر حق برداشته‌اند و اغیار را امام خود اختیار کرده‌اند تا مخالفان
و منافقان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبر ایراد نموده‌اند و اکثر بتصریح است در امامت و ایشان نقل
و بجاهل از آنها نموده‌اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینمایم ثعلبی که از مشاهیر معتبران عامه است روایت
کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته بعلی و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلف‌اند و من و تو
هر دو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در تو مثلی و شباهتی از عیسی
هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند
که او را نبود یا آنکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند
در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را
دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر در مقام مفاخرت برآید خواهد
فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده است و او را باو مخصوص کردانیده و جمیع فصحای
عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشر عشیر آنچه رسول صلی الله علیه و آله در شأن او گفته و مراد من اخبار
مشهوره نیست که امامیه بامامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه براءت و خبر مناجات و قصه خیبر و خبر دار در ابتدای تبلیغ
رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد وصی و خلیفه منست و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار
مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه محدثان حدیث در شأن او روایت کرده‌اند که از بسیار قلیلی از آنها را در
حق دیگری روایت نکرده‌اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده‌اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه
باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند و بر او کرده‌اند که ایشان نقل میکنند نقض بآن مطاعن میکرد و مثل
روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده‌اند و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول آنکه حافظ ابونعیم در حلیة
الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده‌اند که حضرت رسول بعلی گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا زینت داده است بزینتی که
زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب‌تر باشد بسوی او از آن و زینت داد ترا بزهد در دنیا و آن نیکوکارانست نزد خدا و آن زهد در دنیا است کرد ترا
تو را که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که
آنها اتباع تو باشند و آنها راضی‌اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل ایراد زیاد کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد
و تصدیق تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد روایت
کرده است که حضرت رسول به ثقیف گفت مسلمان شوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی
عمر را نقل کرده است چنانکه مذکور شد و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست
ابوذر گفت من در اینحالت در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد دست بر پشت من گذاشت که برو ببین که او را میفرستد و از من پرسید که کرا
گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد که نقل او را بکند بلکه مراد علی است سیم حافظ ابونعیم در حلیه از ابوهریره
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بدرستیکه خدا عهد کرد بسوی من در باب علی بشرطی که عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آن را برای من

کرد

گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایتست و امام دوستان منست و نوریست که اطاعت من کند و آن کلمه که لازم کردانیده‌ام متقیان را
است با بر که والزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین
پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست هیچ ستم نکرده است بمن و اگر تمام
کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوارتر است بانکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا جلا بده دل او را و بهار
او را ایمان بخود کردان خدا فرمود که کردم اما او را مخصوص کردانیده‌ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده‌ام گفتم پروردگارا او برادر
و صاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابونعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است که
حضرت رسول فرمود بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایتست و منار ایمانست و پیشوای دوستان
منست و نور جمیع دوستان منست علی امین منست در فردای قیامت و علمدار منست بدست علی خواهد بود کلیدهای خزاین رحمت پروردگار من چهارم روایت
کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی
موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی **مؤلف** گوید مخفی نماند که از بیهقی در اربعین و از احمد بیهقی در فضایل الصحابه
باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در
عبادت او پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی این پیغمبرانست در این صفات و شک
نیست که اینها افضل از ابوبکر بوده‌اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابونعیم
در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده‌اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگی من و بمیرد بروش مردن من و جای کند
در شاخی از یاقوت سرخ که خدا از ید قدرت خود خلق کرده است پس باید که بعد از من دوست بدارد علی را و باید که متمسک شود بولایت علی ششم از مسند احمد
روایت کرده است که حضرت رسول در پسین روز غدیر بیرون آمد و فرمود بدرستیکه حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات
کرد بعلی خصوص و گناهان او را آمرزید پس مخصوص گویم رغبت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه سعادتمند کامل سعادتمند حق سعادتمند کسیست که
علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم حدیث احمد بن حنبل است که در کتاب فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول فرمود اول
کسیرا که در قیامت میطلبند منم پس مرا میایستانند در جانب راست عرش در سایه الهی پس میپوشانند مرا حله سبز بهشت پس میطلبند پیغمبر را یکی بعد از
دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میایستانند و حلها بایشان میپوشانند پس علی بن ابیطالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد
و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او است در زیر آن علم‌اند بعد از آن با علی خطاب کرد
که پس تو با علم میائی تا میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو
ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هر گاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هر گاه مرا خلعت میپوشانند و بتو
عطا میکنند هر گاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ ابونعیم در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت آب برای وضو
من حاضر کن پس چون حاضر کردم برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس فرمود اول کسیکه بر تو داخل میشود از این در امام متقیان
و سید مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس
گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار کردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخاست
بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق روی او را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر
نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو ادا خواهی کرد از جانب من رسالت مرا و اعلام خواهی کرد صدای مرا بایشان و خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد
از برای ایشان آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را
گفت او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار را طلبید گفت ای گروه
انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر متمسک شوید بآن هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست
دارید بدوستی من و گرامی دارید او را بگرامی من بدرستیکه جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده
است که روزی علی آمد رسول خدا فرمود مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان پس بعلی گفتند که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت
میگویم خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر آنچه بمن عطا
کرده است و زیاد کند بر آنچه بمن انعام کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که خواهد که زندگانی کند بروش
زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی

کسی با دوست و دشمن [illegible] کند [illegible] مانند العلی من ابی [illegible] نشان حضرت [illegible] از طینت من آفریده شده اند فهم و علم مرا با ایشان داده
پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من [illegible] قطع کنند صلهٔ مرا خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند و از دهم
از احمد [illegible] در کتاب فضائل و صاحب فردوس [illegible] روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را
خلق کند چهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاد کرده است که
پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبدالمطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصایت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده
است که حضرت رسول خطاب کرد که یا علی نظر کردن بروی تو عبادت است [illegible] هرکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست
من دوست خدا است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا است وای بر کسیکه ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضائل روایت
کرده [illegible] در [illegible] که گفت [illegible] از برای ما [illegible] مردم [illegible] کردند علی [illegible] در شب [illegible] تاریکی بود و آمد به
سر چاه [illegible] پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید از برای یاری محمد و برادرش علی و
لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که میشنید ترسید چون بر سر چاه رسیدند همه بر آنحضرت امیر سلام کردند برای
اکرام و اجلال و ایضا [illegible] احمد [illegible] روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت
ناقه از ناقه های بهشت را برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت
شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول خدا خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من
و برادر من و پسر عم من علی که دوست نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق هرکه او را دوست دارد بحقیقت که مرا
دوست داشته و هرکه او را دشمن داشته بحقیقت که مرا دشمن داشته و هرکه مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را در آتش شانزدهم باز از کتاب فضائل ابن
حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است نزد من از دنیا و هرچه در دنیا است اول آنکه او متکای
منست [illegible] تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود
سیم آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هرکه را شناخت که از دوستان ما است آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشانید
و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از جمله حافظ ابونعیم روایت کرده است که حضرت
رسول گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر مردم مخاصمه کنی و بر ایشان زیادتی داری به هفت
چیز [illegible] ایمان آورده و بیش از همه وفا کنندهٔ بعهد خدا و زیادتر از همه قیام نماینده
بامر خدا و [illegible] کننده [illegible] و عدالت کننده [illegible] و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت فضیلت
نزد خدا از همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول الله تزویج کردی مرا بفقیری که مال ندارد حضرت
فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه قدیم تر است و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه بزرگتر است [illegible] خدا مطلع شد
بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود
است که چون سورهٔ اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر
الله پس فرمود یا علی آمد یاری خدا و فتحی که وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند بدرستیکه هیچکس از
تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدم که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و در نزد تست بهترین زنان
عالمیان و پیش از این [illegible] نعمتهای ابوطالب در حقوق او در وقتیکه قرآن نازل شد و من حریصم [illegible] که رعایت
حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته که من این اخبار را در این موضع
از برای این نقل کرده ام که بسیاری از جماعت که منحرفند از آنحضرت چون حضرت امیر را میبینند که از برای تحدث بنعمتهای خدا
بر خود در خطبهها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند [illegible] بعضی از صحابه بر آنحضرت عیب میکنند
اند چنانچه عمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار [illegible] او قبول کند و زید بن ثابت
گفت که ما منکرتر از علی و اسامه ندیدیم لهذا ما این احادیث را ایراد نمودیم تا بدانند که کسیکه این منزلت نزد حضرت
رسالت داشته باشد و آنحضرت اینها را در شان او گفته باشد اگر باسمان [illegible] رود و [illegible] و انبیا مفاخرت کند
سزاوار است [illegible] آنحضرت هرگز [illegible] لطف و کرم و خلق و تواضعش از
همه بیشتر بود تا آنکه دشمنان او را [illegible] کرده اند و [illegible] این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشود [illegible]

بر درد دیش از ظلم [illegible] امواج [illegible] بصیرت ائمهٔ اطهار [illegible] از دل [illegible] میکشیدند که سبب بود که از عدم مساعدت
روزگار مینمودند تا شکر نعمتهای الهی بود که با وجود علما [illegible] و تنبیهی بود غافلان را که [illegible] تفضل [illegible] معروف
و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر کرده اند که مردم اعتقاد باطل [illegible] دیگران را در فضیلت بر او
تقدیم ندهند [illegible] حق تعالی [illegible] کرده است [illegible] و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا
ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید [illegible] حق [illegible] دل مخالفان [illegible] ایشان [illegible] شیعه باشد
بر ایشان [illegible] غریب [illegible] این احادیث را نقل کند [illegible] صحت آنها میکند [illegible] قبول میکند که [illegible] فضایل در
حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند [illegible] واجب [illegible]
[illegible] منکر اطهار فضیل خود [illegible] میکنند [illegible] علم امامت [illegible]
و مع ذلک آنها را خلیفه [illegible] دانند و در [illegible] آنحضرت را [illegible] ام واجب الاطاعة میدانند فهذا
لشیء عجاب [illegible] احادیث [illegible] مخالفان [illegible] صحت آنها [illegible]
[illegible] صحیح ایشان نقل کرده ایم منفق علیه است و انکار صحت آنها [illegible] کرده [illegible] کتب ایشان [illegible] از کتب مشهور
اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد حنبل که مؤلف آن [illegible] ایشان است که یکی از چهار [illegible] ایشان است و
[illegible] و کتب حافظ ابونعیم است که [illegible] کرده اند و کتب [illegible] تفسیر ثعلبی که از معتبرترین [illegible] ایشان است
و در همه [illegible] نقل میکنند [illegible] کتبی که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشان است اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد
عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشان است و چون [illegible] بتعصب ایشان زیاده از دیگران است [illegible] معتبر [illegible]
ایشان [illegible] منفق علیه است که علمای [illegible] ایشان روایت کرده اند [illegible] و [illegible] موضوع [illegible]
[illegible] روضع [illegible] ظاهر است [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نقل شد و اکابر علمای ایشان [illegible] کرده اند [illegible] امامت [illegible] صریح است
[illegible] حدیث [illegible] صریح است در امامت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] رسول خدا و ابراهیم [illegible]
[illegible] منافق [illegible] حدیث [illegible] مصطفی [illegible]
دلالت بر امامت حضرت امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین میکند [illegible] مراد از
[illegible] و اهل [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]
برای او تعیین کند و مالی نداشت که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند آنحضرت میراث ندارد و احادیث
و صایت آنحضرت متواتر است [illegible] ابن ابی الحدید [illegible] نقل کرده است که منقسم [illegible] صریح است
در امامت زیرا که [illegible] رسالت [illegible] رسول [illegible] ایشان [illegible] بنا بر عصمت [illegible]
که [illegible] آنحضرت [illegible] او [illegible] چون بمنزله نفس او و جان او است [illegible] بمنزله [illegible]
[illegible] امامت [illegible] در حدیث [illegible] و محبت [illegible]
[illegible] صریح است در امامت [illegible] مذکور شد [illegible] امامت و ولادت [illegible] و
دوازدهم [illegible] وصیت [illegible] اختصاص [illegible] ظاهر است در امامت و هجدهم دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بعد
از حضرت رسول که حجت کامله است بر امامت [illegible] مذکور شد حدیث [illegible] صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت برای او
تعیین کرده بود و آنحضرت [illegible] امر خدا [illegible] خواهش رسولش را [illegible] آنحضرت [illegible] امر [illegible] خدا [illegible] بود
[illegible] اطهار [illegible] احادیث صریح است [illegible] آنحضرت [illegible] ترجیح غیر [illegible] تفضیل مفضول است [illegible]
[illegible] آنحضرت امامت و خلافت را و کسیکه
[illegible] عناد [illegible] هدایت [illegible] هیچ حقی [illegible] و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

فصل هشتم در بیان مطاعن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که به
اجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است اول در مطاعن ابوبکر

استناد آن نسبت است بقلیلی در این رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلوات الله علیه امر عظیم کرد و مبادا بعلما نسخ نقض عهد نمود و هیچ امیری را با ابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت تو را مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را بر گردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امر را بی وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی امر کرد اول با ابوبکر بدهد بعد از آن بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد همراه بود و اکثر روایات معتبره ایشان نبود و خلاف در روایات ایشان هست اگر چه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که در نقض عهد بکسی میکردند مباشر آن عهد از بزرگان قبیله او میشد حرفیست بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان نیست و چون ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این عادت عرب معروف نیست و این تاویل است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و اگر این عادت معروف میبود البته بر حضرت رسول مخفی نبود و در اول ابوبکر را نمیفرستاد اگر بر آنحضرت مخفی بود البته بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی نبود و ایشان آنحضرت را متنبه میساختند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و اگر سبب این بود باید که ابوبکر حتما معزول برنگشت حضرت امیر بعد از آن بعز نماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت امیر عهد را فرمود باشد بلکه عنه نیکه در روایات مذکور است آنست که جبرئیل نازل شد گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه عرب این فضیلت را نیافت و اگر نامت بیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است که با عقاد ایشان هر فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین دال بر خلاف مدعای ایشانست بلکه دلیل فضیلت و تمیز آنجناب است **طعن دوم** آنکه حضرت رسول اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند بغیر این احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از بعث جیش اسامه تاکید در امر خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی کرده خلافت از برای وصی او قرار گیرد و اینمضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا در مرض موت امیر کرد اسامه را در لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله ایشان ابوبکر و عمر و ابو عبیدة بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش در آنجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تغافل میمودند اسامه و لشکرش و حضرت را مرضش شدید شد که ساکت میشد در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت دهی که چند روز بمانم تا شما را خدا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دل از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال تو را از هر کس بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه بر خواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت رسول بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند با زمکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را بر داشت داخل مدینه شد علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابوبکر و عمر تا مردن پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب کردند واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را با اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکریکه با منند تو را والی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرده و عزل نکرده و شما را بر من امیر نکرده تا از دنیا رفت و تو و مصاحب تو عمر بر خصی من و کسیکه امیر بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرده و شما را بر من امیر نکرده و ابوبکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردیکه حضرت رسول تو را بر او و مرا امیر کرد او مرا عزل کرد و دعوی امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب ملل

و نحل گفته است که اول اختلافیکه در میان صحابه بهم رسید در مرض آنحضرت آن بود که حضرت رسول فرمود که تدارک کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست ما را که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه با امر آنحضرت بیرون رفته است از مدینه و بعضی گفتند که مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب نمیاورد که آنحضرت را باین حال بگذاریم پس صبر کنیم ببینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ایم پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت ایشان غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرده اند و معزول نکرده اند و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور بالطاعة اسامه باشند او بانفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سوم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و حق تعالی در حق جمعی که چنین کنند و منافق نیست بگفته چنانچه و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان بخدا و رسول آورده ایم و اطاعت کرده ایم و با وجود این گروهی از ایشان رو میگردانند از اطاعت بعد از این و این جماعت مؤمن نیستند سیم در میان جو دیگر او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند و غصب خلافت نمودند اول محقق است از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات منقبتین صحابه منقول است که نقل مینمائیم و بعد از این هر جزوی از اجزاء آن روایاتیکه در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است مطبوق از آن ایراد می نمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتیکه مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست بر خلافت ایشان شیخ طبرسی در احتجاج بأسانید معتبره روایت کرده است که مشهور و افواه و ایمان متواتر است در کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول شدید شد انصار طلبید تنگ کرده بر علی و عباس را از خانه بیرون نامی تکیه داده بر ستون از ستونهای مسجد خطبه خواند و وصیت در باب اهلبیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا رفته است مگر آنکه خلیفه و وصیتی از امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیتم هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل شد در خانه و اسامه لشکر خود را بیرون برد و در یکفرسخی مدینه نزول کرد و اول کسیکه مسامحت کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح بودند رفتند در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد چون نجاشی و دو شنبه شد حضرت رسید از دنیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر ایشان برگشتند بمدینه هم بر آمد پس ابوبکر بر ناقه سوار بود و بر در مسجد آمد و فریاد کرد ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید که محمد مرده است کار محمد مرده است این آیه را خوانده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی محمد مگر رسولیکه گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسیکه از دین بر گردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمع شدند و سعد بن عباده و او را در سقیفه بنی ساعده بودند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید با ابوبکر خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود بر داشتند و در سقیفه جماعت بسیاری از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار با این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر گفت با انصار من شما را میخواهم به بیعت یکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده برای خلافت عمر و ابو عبیده با ابوبکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شدی و تو مصاحب غار بودی و تو احقی باین امر از ما انصار گفتند می ترسیم غالب شود بر این امر کسیکه نه از ما باشد نه از شما پس ما از برای خود امیری تعیین کنیم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجر و انصار هر دو را ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری بر خواست و گفت ای گروه انصار دست نگاهدارید که مهاجران در خانه شما در زیر سایه شما میباشند کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها با امارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از شما امیری گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد راضی نمیشوند مگر آنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر کسیکه خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از انصار سخنان گفت و گفت اینها شمشیر شما اطاعت کرده اند رد قول من میکند شمشیر بر اینها و من نیز پس ابو عبیده بر خواست سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان با خلافت از برای سعد میخواستند او از قبیله خزرج بود حسد او را باعث شد

که میل کنند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران یا بسبب خلافتهم در سبب میان انصار و مهاجران تنازع
شد پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو عبیده و شیخ قریشند با هر که خواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار تواطئی که با هم کرده
بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس
سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابو بکر و هجوم آوردند و سعد را دبکشید که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید
عمر گفت بکشید سعد را بکشد خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و ریش عمر چسبید گفت ای پسر صهاک الحبشیه ترسان و گریزان اگر
در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از بدن کم میکنی یک دندان در دهانت نگذارم ابو بکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا
نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدند در کوچهای مدینه صدائی که
شما و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید بالحال بر من جرات
هم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید و او را برداشتند بخانه بردند پس ابو بکر فرستاد که مردم بمن بیعت کردند تو هم
بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در ترکش دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر
بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند
که اگر جن و انس جمع شوند معین با شما و عاصی بیعت نکنم تا نزد پروردگار خود بروم چون این جواب را بایشان گفتند عمر گفت البته او بیعت
باید کرد بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و لجاجت افتاده است بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج
کشته شوند او را بگذارید بیعت نکرد تا و با شما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از او برداشتند و به نماز ایشان حاضر نمیشد
و بحکم ایشان قائل نبود و اگر یاوری می یافت با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون
از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام در آنجا مرد و با هیچیک بیعت نمیکرد و سبب فوتش این بود که در شبی تیری باو زدند و او را کشتند و
تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری قرار دادند او سعد را کشت و از حضرت
امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که مغیره بن شعبه او را کشت و بر انصار و جمعیکه در مدینه بودند بیعت کردند حضرت امیر المؤمنین
در این احوال مشغول بتجهیز و تکفین و تغسیل حضرت رسول بود و سلیم بن قیس گفته از سلمان شنیدم که چون حضرت رسول را علی ع غسل
نمود و مردم کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده آمدند مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی ع با ایشان گفت گفتند حجت
ایشان این بود که ابو بکر گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول ص از قریش است و مهاجران بهترند از شما زیرا
که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریشند
سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر ع و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او
متوجه غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت کند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست بگرداند جبرئیل
میگردانید و آن حضرت را الخاتم میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد عبد المطلب با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین
و ما در عقب او صف بستیم و او نماز کرد بر او و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که نماز را نبیند پس جبرئیل رخصت داد صحابه را
که ده ده نفر داخل میشدند بر دور حضرت میایستادند علی ع آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر میخواند و ایشان صلوات
میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل میشدند و صلوات میفرستادند نماز حقیقی همان نمازی بود که اول کرده شده بود و اگر
ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را با آنچه منافقان کردند
در وقتیکه مشغول بغسل بود گفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند با هر دو دست بیعت
میکنند حضرت فرمود که سلمان دانستی که اول کسیکه با او بیعت کرد در وقتیکه بر منبر حضرت رسول بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در
ثقیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده بن جراح پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که
او را نمیگویم اول کسی را میگویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده
بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست اول بالا رفت و گریست و گفت الحمد
لله که نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز بمثل روز آدم است پس از منبر فرود
آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود با سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد گویا شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول ص فرمود که او شیطان بود و حضرت رسول خدا مرا خبر داد که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که

حضرت رسول ص مرا بخلافت نصب کرد و بامر خدا خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان از جانب ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران
بغائبان برسانند پس اتباع ابلیس و متمردان اصحاب او باو گفتند که این امت مرحومه و معصومند و ترا و اتباع ترا بر ایشان دستی نیست
خواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر شناختند پس شیطان غمگین شد برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول
فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابو بکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر منبر
من با او بیعت کند شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبد چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین اتباع
خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید و بزرگ ما تو آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که
کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم پس چگونه دیدید ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود
واداشتم این است که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان
شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی ع فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و
دست حسنین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از
ایشان کرد و اجابت نکردند مگر چهل و چهار کس و بر روایتی بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید سرها تراشیده
اسلحه خود را برداشته بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد
بغیر چهار نفر هیچکس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بر روایتی بجای عمار زبیر است سر تراشیده حضرت چنین کرد و در روز
بغیر این چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدر و مکر اند یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع
قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابو بکر فرستاد
بیا و بیعت کن حضرت فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را تمام کنم پس چند روز صبر کردند حضرت
مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد و آن را در مسجد آورد در وقتیکه ابو بکر و عمر و صحابه در مسجد بودند
و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این
جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول ص بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است و فردا مگوئید که ما از
این غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت بغیر از قرآن
با ما هست ما را بر این احتیاج بقرآن تو نیست دیگر حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من آن را ظاهر کند
و بخانه خود برگشت پس عمر با ابو بکر گفت علی را طلب نما تا بیعت کند تا او بیعت نکند امر ما بهم نمیرسد ابو بکر فرستاد که اجابت کن خلیفه
رسول را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابو بکر و جمعی که بر دور او بودند همه میدانند که خدا و رسول غیر من
کسی را خلیفه نکرده اند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابو بکر را حضرت بتعجب فرمود سبحان الله نزدیک است که پیغمبر
از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم ایشان بود که حضرت رسول ص ایشان
را امر کرد که بر من سلام کنند بامیر المؤمنین پس او و رفیقش عمر پرسیدند که از خدا این امر کرده است حضرت فرمود بلی بحق خدا
از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمانان است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در روز قیامت بر صراط خواهد
نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون ابو بکر این را از رسول آخر شنید پس در آن شب تا
حضرت امیر فاطمه و حسن و حسین را از برای اتمام حجت بخانه جمیع صحابه رسول برد و از ایشان یاری طلبید بغیر چهار نفر اجابت نکردند پس
عمر با ابو بکر گفت چرا نمیفرستی که علی و این چهار نفر را از برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابو بکر گفت کرا بفرستم عمر گفت قنفذ
را میفرستم که او مرد درشت غلیظ بیشرمی است از قبیله بنی عدی پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر ع
رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت برگردید اگر رخصت ندهد داخل شوید چون رفتند
حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت من داخل خانه من نشوید قنفذ بجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در
غضب شد و گفت ما را بگفته زنان چه کار است امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هیزم بردارند خود نیز هیزم برداشت و
بدر خانه اهل بیت گذاشتند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین با اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زدند یا علی بیرون
بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات میافکنیم پس حضرت فاطمه برخواست و فرمود چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را
بگشا اگر نه خانه را بر شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی که بخانه من میخواهی داخل شوی آن پیچیده برگشت و آتش طلبید و بخانه

انداخت فاطمه فریاد برآورد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر بازوی شریفش زد
فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوار خود یا رسول الله که بعد از تو چه کردند ابوبکر و عمر در حق اهلبیت تو پس حضرت امیر بیتاب شد برجست و گریبان آن ملعون
را گرفت و بر زمین زد و بینی او را شکست و گردنش را بپیچید و خواست آن ملعون را بکشد که بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر کرده
بود بصبر در هنگام از مقاتله ایشان نهی نموده بود دست از او برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیر
مبتنی از حق تعالی گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بر حضرت من داخل نمیتوانستی شد پس
عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید ناگاه منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون دیدند که
شیر خدا شمشیر برداشت ترسیدند که شمشیر را بکشد و بیرون آید یکی را زنده نگذارد پس ابوبکر و قنفذ را تکلیف کرد یا بکر گفت اگر
علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش برو و او را بگیر و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزن پس قنفذ ملعون و اصحابش بیرون
رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند و ریسمان در گلوی حضرت افکندند و نه مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون
آوردند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست بر او زند و حضرت را
قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد نزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بر او مکن و او را بزن و دور کن
چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک در آمد مانع شد قنفذ در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که بشکند
از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت فرمود تازیانه
بر بازویش زد که استخوانش شکست و بهمین ضربتها شهید شد چون تازیانه زد مانند دملج بر بازوی او از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را
با این حال بیرون کشیدند تا نزد ابوبکر آوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل
و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت
من بسلمان گفتم آیا بی اجازت بر حضرت داخل خانه حضرت فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد
یا رسول الله یا ابتاه و میگفت بود بروز از زمان تا رفتی ابوبکر و عمر با اهلبیت تو چنین میکنند من دیدم که ابوبکر و آنها که
بر دور او بودند همه گریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر گفت ما را کاری بزنان و رای ایشان در هیچ امر چون علی را نزد ابوبکر آوردند
فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من بدست من بود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم که اگر چهل نفر
که با من بیعت کرده بودند بعهد خود وفا میکردند جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را
شکستند چون نظر ابوبکر بآنحضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید پس حضرت فرمود ای ابوبکر چه زود برجستید بر مخالفت رسول
خدا و ذب اهلبیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را بر بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر رسول خدا با من بیعت کردی عمر گفت این
سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته
خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت بلی و بروایت عیاشی عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول
خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود کرده باشد گفت بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران
و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر خم چه میگفت در حق من و در غزوه تبوک چه گفت پس آنحضرت رسول
علامت در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند و مبادا که
کرده گفت آنچه گفتی همه حق است ما همه را شنیدیم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از آن گفت که ما
اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را در ما جمع
نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم و
معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید بشما به آن صحیفه ملعونه که در میان خانه کعبه نوشتید که اگر محمد کشته
شود یا بمیرد نگذاریم خلافت با اهلبیت او برسد اینجا بیعت در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود
که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول که این پنج نفر
را نام برد و گفت که چنین نامه را نوشته اند و چنین پیمانی با خود بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول گفت که ایشان چنین
نامه نوشتند و چنین عهدی کرده اند که خلافت را از اهلبیت بگردانند پس من گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد اگر چنین کنند
من چه کنم فرمود اگر یاوری یابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر یاوری نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آنچهل

نفر که با من بیعت کرده بودند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند تا جدّ
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت اما این خبر دلالت نکند بقول شما میکند زیرا که حضرت رسول نه گفت که
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند مردم بآنچه خدا
عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم بایشان پادشاهی بزرگ آنحضرت فرمود کتاب پیغمبری
است و حکمت سنت و ملک عظیم خلافت و آل ابراهیم مائیم پس مقداد برخواست گفت یا علی هرچه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا
امر کنی همین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسول را و آنچه را با تو
وصیت کرده بیاد آور پس سلمان گفت من برخواستم و گفتم بحق آن خداوندی که جان من بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد
و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی و خلیفه او را در امت و
پدر فرزندانش را بمذلت میکشید پس بشارت باد شما را ببلای خدا نا امید باشید از نعمت و رخاء پس ابوذر برخواست
و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید بحق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل
ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اسلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله
اسماعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند اهلبیت نبوت و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان
بلند و محل رحمت الهی اند مانند کوههای زمین موجب سکون زمین اند مانند کعبه محترم و قبله عالم اند مانند چشمه صاف
محل علوم حق اند مانند ستارگان درخشنده هدایت کننده خلق اند شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است
محمد خاتم انبیا و سید اولاد آدم است علی افضل اوصیا و امام متقیان است و فاطمه مجلله است و او است صدیق اکبر و فاروق
اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی است بمؤمنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
و ازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران
ایشانند و خویشان بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته است و
مؤخر دارید هر کرا خدا مؤخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس عمر برخواست و گفت
چه عبث بر بالای منبر نشسته علی با تو در مقام جهاد برنیست در زیر منبر تو نشسته است برنمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر او
آیا بغیر از کردنش از زبیر و حسنین بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون نخوت کبر را شنیدند گریستند و صدا بلند
کردند که یا جدا یا رسول الله حضرت امیر فرمود که مکنید بخدا قسم که ایشان قادر بر قتل من نیستند شما نبینید از آن ذلیل تر و بیمقدار تر
اند که این جرأت توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد خود را عمر گفت ما را با
سخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کنید پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندان او
چنین بد سلوک میکنی و زاد رسول ما قریش میشناسیم با انصاف بخدا که هر کس میداند یا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر برخیزید و بیعت علی و سلام
کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است فرمود بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهلبیت من جمع
نمیشود پیغمبری و خلافت بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نفرموده است والله در آن شهری که تو امیر باشی من نمانم عمر گفت او را
زدند و از مسجد بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد عمر گفت گردنت را میزنم حضرت
سه مرتبه همین را گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر
دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت ابن عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر
صهاک تو قادر بر این نیستی و لئیم و ضعیف تری از آنکه این کار را توانی کرد پس خالد ملعون برجست شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت
نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش افتاد سلمان گفت چون
حضرت را بمسجد آوردند ریسمان در گردنش بود میکشیدند و بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و
کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند و این خطابی است که هرون بموسی کرد از
برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمعی بر او شمشیر را از دستش گرفتند
و شکستند و او را کشیدند تا بیعت کرد پس سلمان گفت مرا گرفتند گردن مرا فشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید پس بیعت
کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت نمودند امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و شدت و امتناع زبیر از همه بیشتر بود

دیون

وچون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی
و فینکه شمشیر در دست من باشد من چنین و نامردی را خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که بعون ایشان حمله میکنی
پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نمیتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم
عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب بهم رسید بعد از آنکه ان ولد الزنا از او بهم رسید بعد
المطلب صهاک را بجد تو بخشید پس تو غلام جد ما استی پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم
گفت تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت یا مبتدا
چه کردید با نیو سنت کافران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف رهبانان بر اشتا نداختید و دست از سنت پیغمبر
خود برداشتید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من
گفتم شنیدم از رسول خدا که فرمود که گناه تو و صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل جمیع گناهان امتت تا روز قیامت و مثل عذاب
همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امت بیعت کرده و دیده اشید و شن نشد تا نکه غلاف باو برسد من گفتم که گواهی میدهم
که در بعضی از کتابهای خدا خواندم که بکند از درهای جهنم نام تو و نسب تو و صفت تو گفت ابوبکر خوب بگو خدا دور کرد خلافت
را از اهل بیتی که شما ایشان را خدا یان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این ایه فیومئذ
لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این ایه در شان تست یعنی عذاب و شکنجه تو کناره شدید تر است پس عمر گفت ساکت
شو خدا ساکت گرداند [illegible] سلمان گفت بخدا سوگند
که اگر حضرت امیر مرا امر بکوت میکرد هر اینه خبر میدادم بانچه در شان او نازل شده بود و هرچه شنیده بودم از حضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم
چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی نهد که مطیع و منقاد او گردید چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت
ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو صاحب بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهلبیت و تعظیم تو ایشان را از او زیاده از انها
نیست ابوذر گفت ای عمر ایا سرزنش میکنی ما را بمحبت ال محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا
بندد بایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین
خدا لعنت کند کسی را که ستم کند در حق ایشان و ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت
پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت حضرت رسول پس حضرت امیر فرمود ای پسر صهاک ما را در ان حقی نیست و خلافت حق تو
و ابوبکر دلی زاده پسر زن نخورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم همه بصاحب من راضی شدند
و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و انها که
متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب خدا و وای بر تو و وای پسر خطاب میدانی چه کرده چه عذابی از برای خود
و مصاحبت مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر
یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما میاورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر ایا شنیدید از رسول خدا که فرمود در جهنم تابوتی
هست از اتش که در ان دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت ان تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر انچاه
سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید که ان سنگ را از سر انچاه بر میدارند و جمیع جهنم از شدت حرارت
انچاه مشتعل میگردد پس علی فرمود من در حضور شما از حضرت رسول سوال کردم که انها کیستند فرمود که اما پیشینیان پسر ادم که برادر
خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست و از این امت
دجال و پنج نفر که انفاق بر نوشتن ان صحیفه ملعونه کنند با یکدیگر انفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر
کنند بر غصب حق تو تا انکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس چهار نفر گواهی دادند که تا در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم
در ان وقت عثمان گفت که ایا نزد تو و اصحابت حدیثی که هست در حق من شنیده باشید علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا که
ترا لعنت کرد و بعد از ان لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چه کار است رهیچ حال
دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات و زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند
که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت حضرت امیر نیز فرمود راست گوید بعد
بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت را خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت تمام مردم مرتد شدند بعد از رسول

خدا بغیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع و شدند بمنزله گوساله و اتباع او پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر
بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که فرمود که جمعی از اصحاب من بنابند نا انها که در نزد من بمنزله قرب و منزلت
باشند که بر صراط بگذرند که چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند مرا ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از نزد
من برانند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون از دین خود منقلب گردیدند
مرتد شدند از دین و گشتند پس من گویم دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا که میفرمود که امت من متابعت خواهند کرد طریقه بنی اسرائیل
را مانند موافقت دو نعل با یکدیگر و پر تیر با یکدیگر وجب بوجب و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه و قران بیک دست
و یکقلم و یک قلم نوشته شده است و مثلها و مثلها باینها است مثالها از حضرت صادق ثم منقول است که چون حضرت امیر را از خانه بیرون
اوردند از برای بیعت فاطمه بیرون آمد جمیع زنان بنی هاشم با او بیرون آمدند چون فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست
از پسر عمم بدارید بحق خدائی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او برندارید مو سر خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را
بر سر کنم و بدرگاه خدا ناله بلند کنم و ناقه صالح نزد خدا گرامیتر از من نیست و بچه او گرامیتر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک
انحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و از زمین بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر انها بیرون رود میتوانست
پس نزدیک انحضرت رفتم و گفتم ای سیده زنان خدا تو را رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو
پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمد تا انکه غبار از زیر انها بلند گردید داخل بینیهای ما شد پس چون ابوبکر
فاطمه دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول گردید که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که
میبینم پهلوهای مدینه را که حرکت میکند اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدر بزرگوارش برود و فریاد بدرگاه خدا بردارد
البته عذاب بمهلت نمیدهد مدینه و زمین فرو میبرد با اهلش پس سلمان خود را بانحضرت رسانید گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و
صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و با سایر مطیعم و از انجمله حضرت
صادق گفت که فینکه ایشان حضرت امیر را میکشیدند نزدیک بابی که مسجد بود چون نزد مرقد مطهر حضرت رسول رسید این ایه را خواندند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون امد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی
ظاهر شد که شناختند صدای انحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفه ثم سویک رجلا یعنی ایا کافر شدی بخدائیکه اول
ترا از خاک پس از نطفه پس راست کرد ترا مردی ایضا از طرف خواص از حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند
که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن
العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن
حنیف ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر سر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی
گفتند برویم و او را از منبر بزیر اوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد حق تعالی فرموده است که خود را بدست
خود بتهلکه میندازید پس بیائید ایشان برانید گرفت که بخدمت حضرت امیر روند با او مصلحت کنند پس رفتند گفتند یا امیر
المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حق است و حق با علی است
بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر اوریم و امده ایم که رای تو را در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا
سوگند که اگر چنین کنید البته با ایشان محاربه کنید شما بالعبد ایشان چون سرمه کیرد در میان طعام و از این سر بکرد رحیم کنند
و خواهند امد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال ایشان نزد من خواهند امد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید
من با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که انحضرت پیش از وفات خود بمن فرمود
که بزودی این امت با تو مکر و غدر خواهند کرد و عهد مرا با تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت من بعد از
من از تابعت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه شود من چکنم فرمود که اگر یاوران بیابی
مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول ثم بملا اعلی
ملحق شد و مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند خوردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قران را جمع کنم و کردم پس دست
حسنین را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و انها که در راه دین کارهای نیکو کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که دعاء حق من بکنند
و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بیزارید

وساکت باشید از برای آنچه میدانید از کینه‌ها که در سینه‌های اینجماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول
و اهل بیت او اما همراه ام بره بدتر امروز و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول شنیده‌اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمام شود
و او را عذری نباشد و حال ایشان نزد حضرت رسالت روشن‌تر گردد و از ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر
بی بالا رفت همه بر دور او جمع شدند و اول کسیکه از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت گفت
از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستیکه
علی امیر المؤمنین است بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من پس اگر حفظ نکنید وصیت مرا در حق او و یاری
مرا در اعانت او یاری ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند شد بدرستیکه
اهل بیت من والی امر منند و عمل کنند کار باوامرت مستند بعلم من خداوند هر که اطاعت ایشان کند از امت و حفظ کند وصیت مرا در حق ایشان و
صحبت مرا پس ایشان را محشور گرداند در زمره من و از برای ایشان بهره کاملی از موافقت من قرار دهد که بان دریابند فوز و رستگاری آخرت
را و خداوند هر که ترک نماید بر خلاف من کند را اهل بیت من پس محروم گرداند او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر
با او معارضه نمود خالد بر جست و نسب و مناقب اعمال او سخنان بسیار گفت در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطانست که خود در قرآن
فرموده است که مثل او مثل شیطانست چون فریبکار با انسان گفت کافر شو چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود
که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان گفت من برخاستم و اول بفارسی گفتم کردید و نکردید ندانید چه کردید
پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله روی دهد که ندانی از که خواهی پرسید هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکه خواهی پناه برد
و چه عذر خواهی آورد و آنکه تقدم نمائی بر کسیکه از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر و بتأویل کتاب خدا و سنت پیغمبر
داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش
کردید آنچنانکه شنیدید وعده او را خلف کردید عهد را و شکستید عهدهائی که امانت شما را کرد رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه
بیرون برد که این فتنه را نکنید براستی ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت و نکردید و هم زدید باین زودی عمرت باخر خواهد رسید
و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن از این وبال عظیم را با خود بقبر مبر بگذار که آنچه را در حق علی شنیده‌ایم تو هم شنیده‌ای
و آنچه ما دیده‌ایم تو هم دیده‌ای و اینها را از ما نشنیده‌ای از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست گفت ای گروه قریش عجب
قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید جماعتی بسیار از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر این امر را در اهل
بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید اکنون که چنین کردید هر که زور بیشتر داشته باشد خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای
بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید بهترین شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است پس از او از
دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت را فروختید بدنیای فانی و فراموش کردید سنتهای
گذشته را امتها که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید دید و خدا ستم کنندگان را بینا نیست پس مقداد
برخاست و او را نصیحت کرد و گفت که میدانی که بیعت از علی گرفت حضرت رسول و تو را و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده حضرت
رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد و این خیال بخاطر شما هم رسید بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق
عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و انما نزل بود که در شان او ان شانئک هو الابتر پس از ذلت چنین منافقی بر شما امیر
کرد و شما و منافقان و عمر شما را جاسوس آن لشکر کرد اینها را چه وقت بیکباره فرق کردی بخلافت و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول
حق علی بن ابیطالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از
خاطرت رفت آنکه رسول خدا امر کرد ما را که علی را امیرالمؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او با امارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن فرمود
که این امیر مؤمنان و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که او احق است برگردان پس عمار برخاست گفت ای گروه قریش و ای گروه
مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیشتر از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول
الله بهتر میتوانند کرد و خیرخواه‌تر اند نسبت بامت او پس امر کنید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست
شود و فتنه عظیم شود و دشمنان بر شما طمع کنند میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت
حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بنابر طلبکاران
نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی دروازه آنست هر که حکمت خواهد از دروازه‌اش بیاید همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او

هیچ امری محتاج بشما نیست آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارد پس چرا از او میل بدیگری میکنید حق او را بغارت میبرید
بئس للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است حق را باهلش رد کن
و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا تنها قبول کرد گفتند بلی گفت
پس شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد
و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در
روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را از برای آن باز داشت که مردم بدانند که مولای هر
کسیست که پیغمبر مولای او است و جمعی از قریش ام که از حضرت سؤال کردند پس فرمود که بگوئید که علی ولی مؤمنانست بعد از من و خیرخواه
ترین مردم است برای امت من شهادت با آنچه میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت عذابگاه هم
است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوة گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم
او را در این مکان یعنی در میان قبر و منبر دست علی را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است بعد از من و وصی من
است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بعهد من و اول کسیست که با من مصافحه خواهد کرد
بر حوض من خوشا حال کسیکه متابعت او کند و وای بر کسیکه تخلف نماید از او و یاری نکند او را پس برادرش عثمان بپا ایستاد
و گفت شنیدم از حضرت رسول که اهل بیت من ستاره‌های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان
من بعد از من پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله کدام یک از اهل بیت تواند فرمود علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول
کسیکه کافر شود باینمعنی و خیانت نماید با خدا و رسول او و خیانت منمائید امانتهای خود را در حالی که دانید پس ابو ایوب برخاست
و فرمود بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که
شما شنیدید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره می
کرد بعلی و میگفت این امیر بره و نیکوکاران است و کشنده کافرانست هر که او را واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری کند
خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا توابست و رحیم است حضرت صادق فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند
بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید عمر گفت بزیر
بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانی گفت چرا خود را در اینمقام باز داشتی والله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت
را با سالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون
روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس آمد گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم طمع کرده اند که خلافت را
متصرف شوند سالم با هزار نفر آمد معاذ بن جبل با هزار نفر بیامد پس پیاپی لشکرها آمدند تا چهار هزار مرد فوج جمع شدند بیرون
آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان میآمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی
اگر یکی از شما سخن میگوید مثل آنچه روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میخواهید ما را واگذارید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است
از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که اگر نه آن بود که امام ما را
منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر میکردیم پس حضرت امیر فرمود
بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در دین و جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله
اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهایم کر شود که میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته
باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود
و من شک ندارم که شما آنها اید پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و فرمود
ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول بمن رسیده هر آینه بتو مینمودم که کدام یک از ما یاور ضعیف‌تر
است و عددش کمتر است پس باصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل
مسجد نخواهم شد مگر چنانکه دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتیکه اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ
کنید ما اینجا نشسته ایم و تا شما را محاکمه نکنیم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود

وحکم بجهت دادن بکم زیرا که جایز نیست از برای جهتی که رسول خدا در شأن مردم نصب کرده باشد انکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه
این جملی و قلیلی است از انکه از طرق معتبره شیعه و از ابن قتیبه هابله وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب معتبره و احادیث
معتبره مخالفین متفرق وارد شده است که تواتر معنوی دارد و بعضی از انها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته که روایات
در قضیه سقیفه مختلف است و انچه شیعه میگویند جمع کثیری از محدثین روایت کرده‌اند انست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت تا انکه او را
باکراه اوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و هم چنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و
پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته‌اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند
گفت شمشیر زبیر را بگیرید بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند بر سنگ زدند و شکستند همه را پیش انداختند نزد ابو بکر تا بیعت کردند و
کسی بغیر از علی نماند و از برای غایب حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند بعضی گفته‌اند بیرون اوردند و با ابو بکر بیعت کردند و محمد
ابن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان بهم نرسید گفتند همه ایشان یا بعضی
از ایشان که ما بغیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ و ایضا ابن ابی الحدید
نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر از اصحاب صاحب عزم می یافتم جهاد میکردم و ابن نصر بن مزاحم
در کتاب صفین و بسیاری از اهل سیر نقل کرده‌اند و اما انچه اکثر محدثین عامه از اعیان و معتبرین ایشان میگویند انست که حضرت
امیر امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا فاطمه از دار فنا بعالم بقا
رحلت نمود و آن حضرت چون رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آن حضرت
بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او برگردید از خانه او بیرون رفت پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدر شش ماه بود و مؤلف
کتب بسیار از جمله غیر ایشان گفته که اینکه امیر فاضل از صحاح خود نقل کرده است که راوی گفته است بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال
انکه عبارت صحیحین صریح است در انکه تا اعوان می یافت ممکن نبود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم را گردید مضطر شد
بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که بوثاقت و راستی او را توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون
با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی تردد میکردند و در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود
بیکدیگر و مصلحت میکردند پس عمر امد داخل خانه حضرت فاطمه شد گفت ای دختر رسول خدا احدی نزد ما از خلق محبوب تر نیست
از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو بخدا سوگند که این مانع من نیست اگر این جماعت در خانه تو جمعیت
کنند اتش بزنم و خانه را با ایشان بسوزانم پس چون عمر بیرون رفت و انها امدند فاطمه گفت عمر چنین گفته میدانم که اینکار
را خواهد کرد بشما دیگر بخانه من نیائید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور
معاویه است که بعلی نوشت که دیروز بود که زنت را بر درازگوشی سوار کرده و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی
که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر انکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی
که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب رسول خدا و اجابت تو نکرد احدی از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر من میبودم
اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتیکه میخواست که تو را از جا بدر کند که
چهل نفر می یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و ابو ذر و انصار
میخواستند که بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار درست کردید با نص ننمودید و خطا کردید که بمعدنش که علی
باشد ندادید بروایت دیگر گفت که خطا کردید که اگر با اهلبیت پیغمبر داده بودید اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند بر فراغت
زندگانی میکردید ایضا جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و غضب کردند
علی و زبیر داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر امد با گروهی که یکی از انها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد
زد و ایشان را بخدا سوگند داد فاطمه که نکردند هجوم اوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را
بعنف بیرون اورد و کشید تا بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد
و ترسیدم و بخدا اگر ان نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر بزرگی بر گردن من
انداختند که من طاقت ان ندارم و از دست من بر نمی اید میخواستم که قوی ترین مردم بجای من میبود و از ایشان قبول عذر خود خواست
و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با انها بود که عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر عبد

الرحمن بن عوف نیز با انها بود و محمد بن مسلمه نیز با انها بود و شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت
کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی و زبیر و گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند پس عمر امد بسوی ایشان و گفت بحق
انخدائی که جانم در دست اوست که بیرون بیائید بسوی بیعت یا خانه را بشما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون امد و مردی از انصار
او را در بر گرفت تا زیاد بن لبید شمشیر از دستش بر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر او را بر سنگ بزنید پس شکستند بر سنگ زدند
و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید خدا با ایشان است و باز جوهری گفته است که در روایات دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در
خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون امد حضرت
فاطمه بیرون امد میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر گفت
جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله المحض گفته است که چون از حال ابو بکر و عمر از او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه دختر معصوم بود و دختر
پیغمبر مرسل بود و در غضبناک بود بر جماعتی که ما بعد از انها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام
محمد باقر روایت کرده است که ابن عباس گفت از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا مگر انکه
ترسیدیم براو از دو چیز گفتم کدام است انها گفت ترسیدیم از کمی سال او و محبت او اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما
امتناع علی از بیعت ابو بکر تا انکه او را بعنف بیرون اوردند با انچه ابو بکر مذکور شد محدثین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده‌اند
و شنیدی بعضی از انها را جوهری در غالب حدیث نقل کرده و همه ثقات ما مومنند غیر او نیز انچه نقل ذکر کرده‌اند که احصا نمیتوان
نمود و ایضا روایت کرده است جوهری از ابو بکر باهلی و اسماعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است
ابو بکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت
این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علی و در خانه جماعتی بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که
در اندرون خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید بیرون اورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر
بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و برد نزد خالد
داد و با منافقان هجوم اوردند و میکشیدند انها را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت
فاطمه با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون امدند و صدا و ولوله و شیون بلند شد حضرت فاطمه ندا کرد ابو بکر را گفت
چه زود غارت اوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و
زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر امد شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از انکه این
روایات را نقل کرده است گفته است که صحیح نزد من انست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که ایشان
بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود و امرزیده شدند ولی اولی ان بود که او را گرامی دارند و خانه حضرتش را
بکنند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر
رسول خدا کرد و او ترسید فرزندی که از شکمش سقط شد پس حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث
خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال انست که اگر در حیات
میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید تا فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت که بنقیب گفتم که من این را از تو روایت
بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد و نقیب گفت صحت و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که من در
این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت سقیفه را بهمان نحو که ذکر کردیم تا بقا از محمد بن جریر طبری که معتمد ایشانست
روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر امد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بر در خانه علی و گفت بیرون ائید
والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت از انها بودم که با عمر هیزم برداشتیم بدر خانه
فاطمه بردیم در وقتیکه علی و اصحابش امتناع نمودند از بیعت عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است والا میسوزانم هر که
در این خانه است در انوقت علی و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه در انخانه بودند فاطمه گفت با خانه را بر من و فرزندانم
میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون ایند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانه فاطمه
نشسته بودند ابو بکر بعمر گفت که اگر اباکنند از امدن با ایشان قتال کن پس عمر اتشی برداشت امد که خانه را بسوزاند فاطمه
فرمود که ای پسر خطاب امده خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید در تفسیر از کتاب جوهری مطعون نیز انچه سابقا مذکور شد بتمام

... بنی هاشم در خانه علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم می‌شمرد و حضرت امیر
می‌فرمود که زبیر از ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه حضرت فاطمه با
اسید و سلمه و گفت بیائید بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زبیر شمشیر کشیده بیرون آمد عمر گفت بگیرید این سگ را پس سلمة بن اشیم شمشیر را
گرفت و بر دیوار زد و ... علی را کشیدند بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی می‌گفت منم بنده خدا و برادر رسول خدا پس بسوی
ابوبکر بردند گفتند بیعت کن گفت من احق بامر خلافت از شمایم و با شما بیعت نمیکنم و شما اولی‌اید که با من بیعت کنید شما این امر را
از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز همان حجت را با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا می‌ترسید و حق ما را اعتراف کنید چنانکه
انصار بسوی شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی گفت بدوش ابوبکر
... امروز برای او ... که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت
نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و اینها پیران قوم تواند و تجربه ایشان را نداری ابوبکر قوت بر این امر بیش از
تو دارد ... بیعت کن ... اگر زنده بمانی ... تو سزاوار این امری ...
و بعضی ... علی گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید
بخانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او و بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی
باشد که ... کتاب خدا ... عالم باشد بسنت رسول ... بخدا سوگند که اینها
در ما است پس پیروی هوای خود مکنید که از حق دور شوید ...
ابوبکر ... ولیکن ایشان بیعت کرده‌اند پس علی بخانه خود برگشت و در خانه خود نشست تا حضرت فاطمه
از دنیا رفت با ابوبکر بعد از آن بیعت کرد و ... در کتاب ... علی فاطمه را سوار کرد و شبها بر انصار رفت
و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کردیم اگر پسر عم تو پیشتر ... امیر گفت
ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی گفت من رسول خدا را در خانه میگذاشتم پیش از تجهیز او و بطلب خلافت می‌آمدم حضرت فاطمه گفت
علی کرد آنچه سزاوار او بود و ایشان کاری کردند که خدا جزای ایشان را خواهد داد ... محمد بن مسلم ... که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه بیعت
را در تاریخ خود مبسوط‌تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است که چون خبر با ابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده‌اند
[illegible]
عمر در دست داشت با هیزم بیائید تا خانه را با هر که در او است بسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هر چند که
باشد ... از خانه ... بیرون ...
فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود ... جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید ...
غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر گفت قنفذ
را که برو و علی را بیاور قنفذ رفت گفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد حضرت فرمود که چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون قنفذ خبر
را آورد ابوبکر گریست گفت برو بگو امیرالمؤمنین ترا میطلبد چون آمد حضرت فرمود سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست
چون قنفذ این رسالت را ادا کرد باز ابوبکر گریست عمر برخاست جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمدند در را کوبیدند چون حضرت
فاطمه ... ایشان ... صدا بلند کرد ... یا رسول الله ... پسر خطاب و پسر ابی قحافه ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و من آرزو دارم که کاشکی ... مرده بودم ... وفات ... ابوبکر ... میراث ترا از حضرت
رسول نبودیم من شنیدم که از رسول خدا ... ما گروه پیغمبران میراث نمی‌گذاریم ... حضرت فاطمه فرمود که اگر من حدیثی از رسول خدا نقل
کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی حضرت فرمود که قسم میدهم شما را بخدا آیا نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه رضای منست و سخط فاطمه
سخط منست هر که دختر من فاطمه را دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته است هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده است و هر که
غضبناک کند فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده گفتند بلی این را شنیدیم از حضرت رسول فاطمه فرمود پس من خدا و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم
آوردید و مرا خوشنود نکردید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو
ای فاطمه پس ابوبکر ... گریست نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر ... از برای تو
کرد در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر با مردم گفت شما هر یک شب با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست
در بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بی تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیماند ابوبکر گفت اگر ترس
این نبود که ... عروه اسلام سست شود یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه
وفات کرد و بعد از او هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در نهایت تعصب است روایت کرده است
که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید قبول نکرد عمر آمد با آتشی که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در خانه با او ملاقات کرد گفت ای
پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قوی‌تر است در آنچه پدرت آورده است پس علی آمد بیعت کرد و ابراهیم بن سعد الثقفی
که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر با ابوبکر بیعت نکرد تا آنکه دید دود از خانه‌اش بلند شد و ابن عبد ربه
از متعصبین روایت کرده است که چون علی امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بعنف‌ترین وجهی و چون او را
آوردند ... میان ایشان سخنی ... علی بعمر گفت که بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که حرص این کار داشت
را امارت او مگر آنکه فردا او را بر تو برگرداند ... ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرئت
بهم نرسانیدند بر او مگر از ... فاطمه ... روایت کرده است ... قبیله اسلم ... ابوبکر و گفتند ...
نشدند تا بیعت نکنیم زیرا که حضرت رسول با ما گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیر فرمود که ایشان را ...
آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند من با ایشان بیعت کنم تا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم
از دین بر نگردند و ... از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس رحم نکردم که رحم کردم بر علی که او را در وقتی که ریسمان در گردن کشیدند نزد
ابوبکر آوردند ابوبکر باو گفت بیعت کن علی گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را میبرم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
گواه باش پس دست راستش نگشود و بلند کرد و بآن بیعت راضی شد مؤلف گوید که ای طالب حق و یقین بدان که دلیل عمده مخالفان بر خلافت
ابوبکر آنست که امت اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است ... بر بعضی ... اجماع ...
کنند جمیع مجتهدان عصر ... و آنکه در کتاب ... بسیار ...
اول آنکه تحقیق چنین امری ممکن است ...
بر تقدیر حجیت آن باشد شرط است که ... ایشان امامت ابوبکر را باجماع موقوف
بر اثبات جمیع ... اگر یک نفر از علماء ایشان ... خلاف
کرده‌اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع ...
اجماع ... حجت است ... قیاس کرده‌اند ...
دین و دنیا را ... بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای امامیه احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده‌اند که نماز او بر
فرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت رسول مطلع شد با ضعف تکیه بر حضرت امیر و عباس یا فضل بن عباس
کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول
در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی تکبیر او
دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه
بر بطلان آن اقامه نموده‌اند سیم آنکه بر تقدیر حجیت در جائیکه جامع است که علت در اصل ذات باشد ... اصل بوده باشد
علت ... بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را از برای هر نیکو کار و بدکار جایز میدانند و ...

خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند وایضا امامت جماعت بلکه امامت در ان علم بسیار در کار نیست
و شجاعت و تدبیر امور در عبادت نیست در ان معتبر و چون خلافت سلطنت و ریاست در امور دین و دنیا است در ان علم بسیار و شرائط بسیار و
معتبر است که هیچ یک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استغاثه از حضرت امیر و سایر صحابه مینمودند و انکه بعضی
از ان ملاعین گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را برای دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و
محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا وایضا اگر این دلیل امامت بود خوابر
دلیل زاد در برابر ایشان نگفتند و دست بغرایات زدند چهارم انکه اگر قیاس حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در مسائل اصول و بر
تقدیر تسلیم جمیع امور معارضه میکنیم بتخلیف کردن حضرت رسول حضرت امیر را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از ان
عزل نکرد و هر گاه خلیفه بعد نبی باشد بر جمیع بلاد خلیفه خواهد بود زیرا که کسی قائل بفصل نیست ابن فوت از دلیل ایشان
زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز پنجم انکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماع
بود که سعد بن عباده و اصحاب او همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهلبیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نه
کردند و انها که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها را برهنه نکردند بیعت نکردند
پس هر ظالمی که تسلط بیابد جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر همه اهل علم و فضل
و صلاح لازم باشد معلوم نیست بیعت بحسب النص شد و نه بحسب ... بلکه با این رسوائی شد باشد اگر گویند اجماع در اول امر
متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیرالمؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که ان نیز ممنوع است بلکه معلوم است که
سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت
کردند با ابوبکر در روز یکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عام نمودند و
تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش وایضا ابن عبدالبر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در
کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند و بیعت نکرد و دیگران را جبر کردند
برای انکه اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند احتراز کردند از فتنه و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در بیعت
ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بنی ...
در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میرفت روزی از قریه بقریه دیگر میرفت در یکی از باغستانها تیری بر او زدند و او را
کشتند صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت نکرد با ابوبکر بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته
شد معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ خود روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن
سعد و هر یک تیری بر او انداختند پس او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او را کشته و این شعر مشهور را بزبان جن وضع
کردند نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده فرمیناه بسهمین فلم نخطئ فؤاده و نظر حضرت امیر از ایشان تا اخر ایام چون مشهور
است اینجا [illegible] در جواب معویه بنوشته چون بحث راند که باختیار خود بیعت نکرد بحسب انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش
ماه پیش از تحقق ان چرا در این مدت مدید بی نص و بی حجت تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند لشکرها باطراف
و نواحی میفرستادند ایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل ان زمان بر یک امر دیگر [illegible] زیرا که اگر در یک
وقت نباشد ممکن است منعقد بیش از موافقت متاخران رای هر که در یک اجماعی ندیده با عمر و ابوبکر چه نفع میکند از جمله غرائب
انکه اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران [illegible] دیده اند که معتمد
باجماع چنین شد موجب تضعیف این استدلال از اجماع برداشته اند و هر گاه ثابت شد [illegible] امامت باختیار و بیعت پس محتاج
بیعت باجماع جمیع اهل حل و عقد نیز که دلیلی بر ان قائم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی یا دو تا از اهل حل و عقد
کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا
کردند در امامت همین مثل عقد عمر از ابوبکر و عقد عبدالرحمن برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع [illegible] شد
چه جای اجماع تمام علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اهل اعصار بعد از ان تا این زمان و ملا سعد [illegible] نیز در
شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول انکه اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود
چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ابو بکر زندان عبد مناف راضی شد بیدر کهتر و ... باشد

بر منبر مدینه برامد از منبر فرود امد بیا نشست و در صحیح بخاری و مسلم غیر ان از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از فوت فاطمه بود
و در فرستادن ابوبکر و عمر و ابو عبیده را بسوی علی و رسالت المغیره ... بسیار صحیح روایت کرده اند مشتمل بر
سخنان بسیار از جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت کرده اند که چون علی امد بیعت کرد و چون بر خواست عمر گفت خدا برکت ندهد ترا
در امر یکه ترا از ان کرد و شما را شاد کرد اینها ایضا روایت کرده اند که با ابوبکر بیعت کردند علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند
پس ابوبکر روز دیگر با اصحاب در مسجد مدینه بیعت کردند محل نظر است پس بعد از ان در باب بیعت مثل سخنان صاحب مواقف گفته
است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد در خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت و در زمان خلافت
عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد انتهی فاضل متدین تامل کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را از هم متحیر کرده است که از ضعیف
اجماع که خود را بسیار ... کرده اند بیان مانند که کسی از ابو عمر ... را بکتبی ... هر گاه اجماع متحقق نشد
پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنابر تعصب معاندت قبیله اوس و خزرج بود و بنو لطیفه که مانان ابوبکر و
عمر شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند انجا معلوم شد هر گاه با عتبار عدم بیعت بجماعت اجماع
متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود و هر گاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معاضدت ابوبکر بجمع
کردند یا بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر بر عدم اکتفا به بیعت او در امامت متحقق بود زیرا که صحاح
ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت هم در میان ایشان داخل بودند اجماع اهل بیت حجت است به
اعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف ناشر تعصب روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح منست که در میان دو پهلوی منست میوه دل منست شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او
امنای پروردگار منند ... هر که چنگ زند بایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان
هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجب از انکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق امامت دین
و دنیا و وجوب طاعت عامه خلق با انکه یکشخصی با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند اگر یک
شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمر و مطالبه میکند شهادت او را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند با این سبب زید
بلیدی و لبید عنید اگر قرآن مجید ایشان را انکه بر تند خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر هیچ اهل در امامت بنا بر مضمون یوم
ندعو کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی در روز دوبال او شریک باشی اخبار در بحث چهارم انکه هر گاه باحادیث متواتر
و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه منازع بود در میان حضرت امیر و ابوبکر و عمر در خلافت حضرت
قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکردند و ایشان را سبب جور و ستم میدانستند پس یا باید قائل شوند با انکه بنای خلافت ایشان بر باطل
و جور و ستم بود یا قائل شوند با انکه انحضرت در این مدت بر باطل بود و غافل امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام حق میکرد پس یکی
از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشد اگر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق با علی
است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی ناصب متعصب در کتاب احیاء العلوم گفته است که هرگز ملحد بعضی علیه اسلام نسبت به
خطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر در امان بود امامت تنبیه قاضی حاکم ابن امه
است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسماعیل
ابن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی بر اهل کوفه داشت و نزد اسماعیل امد اسماعیل از او پرسید با غرم خود
کردی طلب خود را از او کرفتی گفت ... رسید که از طلب خود در روز غدیر رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم خالی مشاهده
کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه بر علانیه بجوفید و بعضی که طلب خود را فراموش کردم اسماعیل گفت انها چه گناه دارند والله
که این راه را انکشود و جرات نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب ان قبر ... گفت صاحب قبر کیست گفت علی بود ... اسماعیل گفت
او ایشان را جرات بر این امر داده است اسماعیل گفت بلی والله ... گفتا اگر علی محق بود در این امر پس چرا ما اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته
باشیم و اگر مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسماعیل این سخن را شنید برخاست کفش پوشید گفت خدا لعنت کند اسماعیل
ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه شد ... انکه هر گاه دانستی که اجماع عمده دلیل ایشان است بر خلافت خلفای خود و ما
همین احادیث که مستلزم اجماع ایشان است اثبات کنیم عدم استحقاق امامت انها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و
ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر با رضا او وانخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر

وفاطمه وحسنین درانخانه بودند واو استخفاف ونهیب وایذای ایشان نمود وایشانرا بخشم آورد بلکه از روایات مستفیضه محفوظ فریقین
جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را زینا بند نه بلکه تازیانه وسر شمشیر براو زدند تا انکه او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد از ایشان
آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و نیز از ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد عائشه
رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود نزد آنحضرت گفت
شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان حدیثی از ابن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
فاطمه پاره تن منست هر که او را آزرده کند مرا آزرده کرده است و هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده و از ترمذی روایت کرده است که
فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت دیگر بهترین زنان مومنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عائشه روایت کرده
است که گفت ندیدم کسیرا که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن چون نزد آنحضرت می آمد برمی خواست و
او را میبوسید و بجای خود مینشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسنین گفت من جنگم با هر که
شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و ایضا از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت مادرم گفت کی مرا حضرت ... تا بروم بخدمت رسول
خدا و نماز مغرب را با انحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند برای من و از برای تو پس بخدمت انحضرت رفتم و نماز مغرب و خفتن را با انحضرت
ادا کردم چون فارغ شد از پی انحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی فرمود چه حاجت داری خداوند ترا و مادر ترا بیامرزد
ملکی است بهمین نازل شده که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که
فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود میخواهید که خبر دهم
برای شما نقل کند ... و تغلبی از رسول خدا روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوار عرش الهیند و در جامع الاصول از
صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که دید رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من او را
دوست دارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را
دوست دارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از حضرت رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو
محبوبتر است گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشانرا میبوسید و بو میکرد و ایضا از ترمذی از
ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول دست گرفت امام حسن را و گفت خداوندا من این را دوست دارم پس دوست دار هر که او را دوست
دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای
خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست دارم تو ایشانرا دوست دار و دوست دار ایشانرا
دوست دار و ایضا از ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار کسیکه حسین را دوست دارد
حسین سبطی است از اسباط و ایضا از ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسنین دو سید جوانان اهل بهشتند
و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسنین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث در فضایل ایشان زیاده
از آنست که احصا توان نمود و در اینجا جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذاء حضرت امیر ایذاء حضرت رسول است و ایذای رسول ایذاء
خدا است و خدای تعالی فرموده است آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده از برای ایشان
عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اینها را ایذا رسانیدند ملعونند در دنیا و در آخرت و محارب خدا و رسولند و از
اهل کفر و نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند چه تمام مصیبت عظمی و داهیه کبری نیست که در غصب فدک از ابو بکر و عمر با اهل
بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجملا روایت کنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آن را ایراد مینمائیم تا معلوم شود
که قضایای غصبیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه آنستکه چون ابو بکر غصب خلافت حضرت امیر نمود و از مهاجران و انصار بر
جبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا
که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که باعث میل منافقان از ایشان بجانب ظالمان باشد
انخواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از اطراف ایشان متفرق گردند هرگاه قلیلی از مال نیز در دست ایشان نباشد ممکن
است بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان هم خورد با بیعت ... اولا خالد و قنفذ که صحیفه ملعونه را نوشتند ... مغیره
خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم هر چه از ما بماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول در آمد

بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست حضرت امیر بجا رسید اهل فدک و سایر قراها که در نواحی آن بود دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند
آنها را بی جنگ تسلیم کردند و این آیه نازل شد که هر چه بی جنگ گرفتند مال حضرت رسول است بعد از آن این آیه نازل شد و آت ذی القربی
حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت از جبرئیل پرسید ذوی القربی کیست و حق او چیست گفت ذوی القربی فاطمه است و حق او فدک
است پس حضرت فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و فرزندان او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو
دادم بگیر اینها از تو و فرزندان تست تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی براو قرار گرفت غضب نشد و وکلاء حضرت فاطمه را از فدک
بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای بسیار از حضرت صادق روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از
اکثر مهاجرین و انصار گرفت کسی را فرستاد و وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و حضرت فاطمه بسوی ابو بکر آمد گفت بچه سبب
منع میکنی میراث پدرم رسول خدا را از من و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر خدا او را بمن داده ابو بکر
گفت بر اینچه میگوئی گواه بیاور و حضرت فاطمه ام ایمن را آورد و گفت ای ابو بکر گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم بانچه رسول خدا در حق من
گفته است ترا بخدا قسم میدهم نمیدانی که حضرت رسول فرمود که ام ایمن از زنان اهل بهشت است ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی
میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بفاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر نیز آمد و همین
نحو گواهی داد و بروایتی دیگر حسنین نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامه نوشت بفاطمه داد در باب فدک پس عمر حاضر شد گفت این چه نامه
است ابو بکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت پاره کرد
فاطمه گریان شد بیرون رفت و روز دیگر حضرت امیر نزد ابو بکر آمد و در وقتیکه مهاجران و انصار بر دور او مجتمع بودند گفت ای ابو بکر چرا
منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول او مالک و متصرف بود ابو بکر گفت این غنیمت مسلمانان
است اگر فاطمه شهود بیاورد بر آنکه او را رسول خدا باو داده و مخصوص او کرده است میدهم و الا او را در ان حقی نیست حضرت گفت ای
ابو بکر گفت حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از مسلمانان از که گواه
خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر اینچه در دست او بود در حیات رسول و بعد از آن مالک و متصرف
بود از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در ادعائی که کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت ای علی بگذار این سخنان را که ما قوت احتجاج
با تو نداریم اگر گواهان عادل میآوری میدهیم و الا از تو و فاطمه را در ان حقی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قرآن خواندی گفت بلی فرمود خبر ده
مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابو بکر گفت بلکه
در حق شما نازل شده است حضرت فرمود پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر
گفت بر او اقامه حد میکنم چنانکه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد
کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم خدا و رسول را که فدک را بفاطمه دادند
و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او
گرفتی که غنیمت مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر منکر است و تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی
چون سخن باینجا رسید مردم که بیشتر صداها بلند شد که تصدیق سخن حضرت امیر کردند حضرت بخانه برگشت و فاطمه بمسجد آمد طواف
کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در دو بیت از ابکره درآورد پس ابو بکر و عمر بخانه
برگشتند ابو بکر عمر را طلبید گفت دیدی امروز علی با ما چه کرد اگر باز مجلس دیگر چنین معارضه با ما کند کار ما را بر هم میزند رای امر چیست
بر خواطر تو میرسد عمر گفت رای آنستکه امر کنیم بقتل او ابو بکر گفت اینکار را که میباید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند
و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت بر هر چه میخواهید بدارید اگر چه قتل علی باشد گفتند که ما نیز همین میخواهیم خالد
گفت در چه وقت او را بکشم ابو بکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردن او را
بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار بود این سخنان را شنید و نتوانست این سخن را
علانیه بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان و در گذر این آیه بخوان که مؤمن آل فرعون به
موسی گفت ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا
بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیر خواهانم و اسماء گفت که اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه رفت و سلام رسانید و
برگشت و آیه را خواند حضرت امیر فرمود که خدا تو را سلام برسان و بگو خدا منع کننده است از اراده ایشان بعمل آید بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان

گفتن را علم قطعی هم میرسد که سبب این چنین امر شنیع بود که از خوف ضعیف اظهار آن نتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز آن میتواند کرد که کار بفعل چنین بزرگواری نماید بلیتا ما مت و خلافت را ندارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثیکه از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه است که اصل خطبه شهادت بر غصب و مبدء هدایت و منبع سخن از عبرة ائمه انام و منبع حق الهام مانند بکری فضائل میتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر بعثمان بن حنیف نوشت

فصل اول

از آنچه وارد شده از اخبار و سیر که از دفاتر اهل حدیث و کتابهای ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و ابوبکر جوهری عالم محدث کثیر الادب ثقه و صاحب ورع است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از مصنفات او و غیر مصنفات او و در پرده این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی در شافی بسندهای عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچند سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه بسیاری از الفاظ شریف و آنرا روایت کرده است خطبه باین شهرت را کسی نمیتواند انکار کرد و خطبه بسیار طولانی و غریب بیجز و است و بنهایت لطافت و فصاحت و ترجمه تمام آن بسیار است که کنجایش ذکر همه را ندارد و فقره ای از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیداشت تا داخل مسجد شد و ابوبکر در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و شروع کرد بخطبه و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد و بیان بسیاری از حکم و شرایع فرمود پس درود بر حضرت رسالت پناه فرستاد و حقوق و نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مطهر او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که داشت آنحضرت را از رنج این دنیا و اورا راحت بخشید و اورا محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل امر و نواهی خدا شدید و حاملان دین و وحی او شدید بر شما خوانده شد و خدا شما را امین کردانید است که خود دین خدا را قبول کنید و بدیگران برسانید خود را چنین میدانید خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت و عترت اویند پس فضایل قرآن را بلیغ ذکر کرد و علل احکام و نواهی حق تعالی را بیان کرد پس از خدا بترسید آنطور که سزاوار است تقوی او و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بان امر کرده است و نهی از آن فرموده است بدرستیکه نمیترسند از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد است آنچه میگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد عدل و از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که پیغمبری مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید بدرستیکه پدر شما و من نیست او همین زنان شما و برادر او پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکو بزرگواری است کسیکه این نسبتها را با و دادم پس رسالت خدا را بشما رسانید و تبلیغ نمود و ظاهر کردانید و با مشرکان نظر بمعاصی و ملوک زشت و شمشیر بر قفای ایشان گذاشت و بتهای ایشان را در هم شکست و سرکرده های ایشان را ببیغ ببیداریغ شکافت و راه حق را با ایشان بحکمت و موعظه نیکو و حجتهای ایشان را پراکنده و جمع اعدا ایشان را گریزانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین و مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و زنادقه زبان دین لال کشتند و از زلزال اهل نفاق هلاک شدند و عقد کفر و شقاق گسسته شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام تمام کردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس و شما طمع داشت و پای تو رفع بر سر کبر شما میگذاشت و هلاک و استیصال شما را آسان بسیار آن بخوردید آب شما تیره بود و میبندا تشنه شعلها را مرغوب بود میخوردید پوست برک درختان را میکردید با نهایت خواری و مذلت در میان میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها ببرکت محمد نجات داد بعد از آنکه از هر جا کشیده شدید ببلاها کوچک و بزرگ مبتلا کردید بعد از آنکه شجاعان و گرگان و دزدان عرب و سرکشان اهل کتاب ملاحظه غریزه بکار برده قری او سخت جنبش آتش ایشان را به لطف خود فرو مینشانید هر گاه که

بکشند با ناکثان و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر شمشیر خواست و مهیا بنماز شد و بمسجد آمد و در پشت سر ابوبکر ایستاد برای یقین و نماز خود را تنها بعمل آورده و خالد ملعون شمشیر برهنه در پهلوی ایشان ایستاده چون ابوبکر در تشهد نشست از کار خود پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست بسیار فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه نزدیک شد که مردم گمان کنند که در نماز سهو کرده پس ملتفت شد بسوی خالد و گفت ای خالد مکن آنچه ترا بان امر کرده بودم و بروایت دیگر سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت فرمود ای خالد چه بود آنچه ترا بان امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردن ترا بزنم حضرت فرمود با میکردی گفت آری بخدا قسم که اگر پیش از سلام امر میکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد و عمر گفت بخدای کعبه میکشد اینرا پس مردم جمع شدند او را نجات دهند و نتوانستند پس حضرت دست از او برداشت و برداشت و بکریبان عمر چسبید گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما کمتر یاور داریم و کم عدد تریم و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و انقدر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایتی بود در حضرت خالد را با انکشت سبابه و میانی گرفت و فشاری داد و نعره زد نزدیک بود که جان بلبش برسد جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت ابوبکر با عمر گفت این از مشورت بد تست من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کن که منوجه ما نشد هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاه تندی باو میکرد که او از ترس بر میگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و او را قسم داد بقبر و قسم داد بحق حسنین و مادر ایشان حضرت رسالت او را برداشت عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر با ابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای نوایب تو لا الخلافت را اضافه کردم ابلام کرده باشامی تو میخواهی که رد نمائی چنانچه همیشه بودی کرد تنهای کرده نکشتان عرب را برای تو ذلیل کردم و فداک را اعتنائی این علی بن ابیطالب که از بزرگان قریش را کشته است و سلاحهای ایشان را ترسانیده است ای منتهی من سیر او را رام میکنم و تو از مهدید او بترس و امکن ابوبکر گفت بعمر تو را بخدا قسم میدهم که دست از این فتنهها بردار بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو کند هر دو را بدست چپ خود بکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سوم آنکه قبایل جمیع عرب را کینهها در دل دارند که اینها تلاش الحال الخلافت را و پرکشته بود آنرا فراموش کرده و راحت که هر گز حضرت او و تنهای شمشیر کشته علما را و شجاعان ایشان را بجهات اندک است هلاک شود پس حال الله خود منازع و متعرض او نشود متعرض و متوهم ال[لع]نت کرده نیز که اگر چه اکثر سنیان نخواستند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین اخفا کنند صریحا در اکثر کتب خود روایت کرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند از برای آنکه از صحیحات صحیح روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا خوانند فتنه خالد امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر گفت که رهی از سادات علویه این روایت کرده اند بعد روایت کرده اند که مرحی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر از سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت جایز است چنانچه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت مرحی گفت ابوبکر چه گفت زفر گفت ترا بان پرسیدی که از آن سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب نحوی پرسید که تو چه میگوئی او نفس کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح ابن قصه را بتحو یکه مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده و گفته از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در اینکه ابوبکر کرده همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفته اند فضولی نداشت اگر نزاع صلاح مت که منفرق نشوند و مردم را کشته چون مردم را علی از بیعت ابوبکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از زهر شیاطین عدی این عمل را روایت کرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چون سلام داد نادانان کار دیگر و پشیمان شد پیش از سلام گفتن با خالد که مکن آنچه را گفتم حکایت کرده اند همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفت بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش زیرا ابن جریح گاه راست فاستغفر الله که اگر علی را ضی بیعت ابوبکر و مطیع و بود او و اصحابش همه شهادت دهند که رسول خدا فرمود که علی از اهل جنت است پس چگونه در بیعت او ابن بشیر میباشد که با ابن خالد امر بقتل او کند اگر علی در بیعت او راضی بود از این عمل مذهب شیعه است که ابوبکر بحیر بر علی نقد کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که از شیعیان برای دفع گفته اند از اخفای بیان و جماعت علمای سخن

شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت از جنگ رو نگردانید تا فرو نشست
ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود بسپرد و آتش فتنهٔ ایشان را به تیغ بی‌دریغ خود فرو نشانید و خود را به تعب افکند در
اعلای دین حق تعالی و اهتمام نمود در امر خدا و نزدیک بود به رسول خدا و از اولیاء خدا بود و مهتر جمیع اولیا و مبلغ کتاب خدا بود دامن برزده بود برای طاعت خدا و خیرخواه
خلق بود خود را به مشقت می‌افکند در تحصیل رضای خدا و در این حال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید در مهد امنیت متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها بودید و
توقع اخبار موحشه می‌نمودید چون جنگی رو می‌داد پهلو تهی می‌کردید و در هنگام قتال پشت به دشمن می‌گردانیدید و چون حق تعالی از برای
پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را از اماکن برگزیده کاش برد ظاهر شد در سینه‌های شما خار کفر و شقاق و هویدا
گردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و بیخردان درآمدند گمراهان که از ترس شمشیر در زوایا پنهان بودند پیدا شدند و گمنامی
چند که از همه کس ذلیل‌تر بودند و شتر اهل بطلان به صدا و جولان درآمد در عرصهٔ شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند
کرد و صدا زد شما را و شما اجابت کردید و چشم بر عزت او نهادید و خندید گفت برخیزید سبکبار برخاستید شما را به غضب آورد و در بر اهل
خود دید که غضبناک است شما را پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود به نام خود کردید و حق دیگری را به خانه
خود بردید هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت و هنوز مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او به قبر نرفته بود و ندا
بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است به کافران هیهات چه دور است از شما این امور و چگونه به شما
درست شود امر ملت و شیطان شما را به کدام جانب می‌برد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است و امور آن ظاهر است و احکام آن
است و نشانهای او پیدا و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است انداختید آن را پشت سر خود آیا رغبت از آن دارید یا حکم به غیر آن می‌خواهید
بد بدلی است برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد حق تعالی می‌فرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمی‌شود و او در
آخرت از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را برور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه‌ها و پیدا کردن
بدعتها و هر صدائی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین مبین جلی را فرو نشانید و سنتهای
پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده مکر و حیله می‌خواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته می‌خواهید در لباس دین بنیاد
انوار شریعت را پنهان دارید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید کینهای رسول را در اهلبیت و فرزندان او بکشید و ما صبر می‌کنیم
در ضررهای شما مانند کسی که با کارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جملهٔ آنها است که گمان می‌کنید که من از پدر
خود میراث نمی‌برم پس آیه را خواند که مضمونش این است که آیا حکم جاهلیت طلب می‌کنند و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای
گروهی که صاحب یقین‌اند آیا نمی‌دانید حقیقت را بلکه دانسته پنهان می‌کنید بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای
گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بستی آیا عمداً ترک می‌کنید عمل کردن به کتاب خدا را و پس پشت خود
می‌اندازید زیرا که می‌فرماید وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته است هب لی من لدنک
ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است که واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولی‌اند ببعضی در کتاب خدا پس حضرت آیات میراث را که عام است از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده
و خواند پس گفت می‌گویند مرا بهره و میراثی نیست از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را به آیهٔ میراث و من
و پدرم را بیرون کرده است از آنها یا می‌گوئید من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و به این سبب من از او میراث نمی‌برم آیا شما داناترید به عام و خاص
قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر امر فدک را بی منازع و معارضی
تا در روز حشر تو را ملاقات کند در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده‌گاه قیامت
است و در قیامت زیانکار خواهید شد ندامت فائده نخواهد بخشید هر چیزی را قرارگاهی هست بعد از آن خواهید دانست
که کیست آنکه می‌آید بسوی او عذابی خوار کننده و حلول می‌کند بر او عذاب ابدی پس خطاب به انصار نمود و گفت ای گروه شجاعان که خود را یاور
ملت می‌دانید این چه سستی است که در گرفتن حق من می‌کنید این چه تغافل است که در حق من می‌کنید آیا پدرم رسول خدا نمی‌گفت
که باید حرمت هر کس را در حق فرزندان او رعایت کنند چه زود راضی به بدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید حال آنکه
توانائی نصرت ما دارید و قوت یاری من دارید شما هستید اگر می‌گوئید محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین
ظاهر شد و ستارها به سبب آن تیره گردید حرمتها ضایع شد [illegible] این مصیبت نمی‌باشد اما اینست آیه [illegible]

دین برگردید حق تعالی می‌فرماید نیست محمد مگر پیغمبری که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر بمیرد یا کشته شود از دین بر خواهید
گشت و هر که از دین برگردد به خدا هیچ ضرر نمی‌رساند و بزودی خواهد داد خدا جزای شاکران را ای فرزندان قیله آیا
میراث پدرم را از من می‌گیرند و شما می‌بینید و می‌شنوید و مجتمع باشید و صدا به شما رسد و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را به
نصرت خود دعوت کنم اجابت نمی‌نمائید و نالهٔ مرا می‌شنوید و فریادرسی نمی‌کنید و حال آنکه شما موصوف بودید به شجاعت و مردانگی و معروف
بودید به صلاح و فرزانگی با قبائل عرب مقاتله‌ها کردید و در معرکه‌ها تعبها کشیدید با ما امرها که می‌کردیم اطاعت کردید و قدم از قدم ما بر
نمی‌داشتید تا آنکه حق تعالی به برکت ما آسیای اسلام را بگردش درآورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد
اکنون چرا حیران شدید بعد از بیان و کافر شدید بعد از ایمان پس آیه را خواند که مضمونش این است که آیا مقاتله نمی‌کنید با گروهی که نقض
عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول ابتدا به قتال با شما کردند آیا می‌ترسید از ایشان
پس خدا سزاوارتر است به آنکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می‌بینم که به جانب نعیم
و راحت میل کرده‌اید و کسی را که احق است به خلافت دور کرده‌اید و اختیار نموده‌اید [illegible] قائل گردیده‌اید و آنچه علم دین در گلوی شما گرد
بود بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی‌نیاز است از عالمیان و من می‌دانم که غدر و مکر خواهید
نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن درد دلها و المها در سینه‌ام جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را تمام کنم که در قیامت عذری
نداشته باشید پس بگیرید این شتر خلافت را با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا می‌بینید در میان آنچه می‌کنید و بزودی خواهند
دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار می‌نمود شما را از عذاب شدید پس بکنید
آنچه می‌خواهید ما می‌کنیم آنچه حق می‌دانیم شما منتظر باشید که ما انتظار می‌کشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول
خدا پدر تو نسبت به مؤمنان مشفق و کریم و رحیم و مهربان بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را که نسبت دهیم پدر تو است نه زنان دیگر
و برادر شوهر تو است نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمی‌دارد شما را مگر سعادتمند
و دشمن نمی‌دارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکوکاران و برگزیدگان و راهنمایان ما بسوی خیر و سعادت و جنت
بودید برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبرانی راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه به سبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود برنمی
گرداند و به خدا سوگند که من از قول رسول خدا تجاوز نکرده‌ام و آنچه کرده‌ام به اذن او کرده‌ام و خدا را گواه می‌گیرم که شنیدم از رسول خدا که
فرمودند ما گروه انبیا میراث نمی‌گذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نمی‌گذاریم میراث مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و
آنچه طعمهٔ ما است برای ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم می‌کند به حکم ما و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب می‌کنی صرف سلاح و اسب
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند این را باتفاق مسلمانان کرده‌ام و در این امر منفرد و تنها نبوده‌ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه
ندارم و آنچه می‌خواهی بگیر تو سیدهٔ امت پدر خودی و شجرهٔ طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو را که نمی‌تواند کرد و حکم تو نافذ است
در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفتهٔ پدر تو نمی‌توانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدرم مخالف احکام کتاب خدا نمی‌کرد و پیرو
آیات و سوره‌های قرآن بود آیا با مکرها که می‌کنید افترا بر او می‌بندید این حیله بعد از وفات او شبیه است به مکرها که در حیات
او کردید اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان
ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر می‌کنم صبر نیکو و از خدا یاری می‌طلبم بر آنچه وصف می‌کنید
پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته است و تو که دختر اوئی راست گوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی
و عین حجتی بعید نمی‌دانم صدق گفتار تو را و انکار نمی‌کنم خطاب تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بر گردن من گذاشتند خلافت
را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه با مردم خطاب کرد که ای گروه مردم که بسوی قول باطل می‌شتابید
و از کردار قبیح چشم می‌پوشید آیا تدبر نمی‌کنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را
بر دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است بد تأویلی کرده‌اید و بد بر ما ممنوعی نموده‌اید و ضلالت را بعوض هدایت
اختیار نموده‌اید بزودی بار گران آن را و عاقبت آن را در خسران خواهید دید و وقتی که پردها از پیش دیدها گشوده شود و ضررها که
در عقب آن کردید بر شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار آنچه گمان نداشته باشید در آن وقت زیانکار می‌شوند اهل
ضلالت و بطالت پس به جانب مرقد منور حضرت رسالت رو کرد این شعرها را از روی درد خواند که مضمونش این است بعد از رفتن
تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود که اگر تو بودی آنها روی نمی‌نمود ما به تو گلستانی بودیم از باران سیراب همه ترشیدیم از سموم جفای بدکاران ای کاش

تا باشی

تا باشد دل ما از بخار نفاق محراش و اهل بیت پیغمبر را نزد امت قرب و منزلتی هست غیر از ما ظاهر کرد تتمه را چند کلمه ای بهم لخود زا چون زمین درخاک پنهان شد و روها از ش کردند بما کروهی که سبک شمردند خود شما را چون نور از ان ماند زمین را بر ما تنک کردند و بود ماه تابان و نور درخشان که با فروشنی با مهم بود نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با ایات قرآن مونس ما بود در نزد ما پیدا شد و جمیع خبرها پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرک در میابیافت چون زمین و جمال خود را از ما پوشید ما مبتلا شدیم ببلا چند که هیچ اندوه هنا کی از خلائق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه بجانب خانه برکردید و حضرت امیر انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت اندوی مصلحت خطابهای شجاعانه درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان درخانه گریخته بعد از انکه شجاعان دهر را درخاک هلاک افکنده مغلوب این نامردان کردیده اینک پسر ابو قحافه ظلم و جبر بخشیده را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و ابر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برکشتم خود را ذلیل کردی دیدی وقتی که دست از سطوت خود برداشتی کرکان نعمت می ربودند و میبرند تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از اینمذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شام که عماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدرم است و مخاصمه من بسوی پروردگار من است خدایا تو ئی و اقوی و اقوت نوازهم بیشتر است عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر فرمود و بل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و آتش غضب خود را از نشانده ای دختر برکزیده عالم و ای بادکار نماند بوت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آورده ام و انچه مقدر بود از طلب حق خود تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو از خدا ضامن است و آنکه کفیل امر تو است امر تو است مونس است و آنچه حق تعالی مهیا کرده است از برای تو بهتر است از آنچه از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه کفت خدا مرا بس است او نیکو وکیلی است برای من و ساکت شد مولف کوید که در این مقام محقق بعضی از امور ضرور است و دفع شبهه چند که ممکن است در خواطر خطور کند اکر کسی کوید که اکر حضرت فاطمه با حضرت امیر با وجود عصمت بر وجه سوء ادب مخاصمه کرده جواب کوئیم که این مخاصمه محمول بر مصلحت است برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر از خلافت برضای خود دست نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در حقیقت این معاتبات با حضرت رسول شده و غرض هدایت بکر است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتی که چون قوم برکشتند ایشان عتاب کوشاکرده بودند از انداختن الواح سر و ریش هارون را کرفتن و بپیش کشیدن با وجود انکه میدانست که هارون تقصیری ندارد تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خطاب کرد که ایا تو کفتی بمردم که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید با انکه میدانست که او نکفته است و مثل این بسیار است اکر کویند که این مبالغه حضرت فاطمه در امر فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تنزه و تقدس و زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان کفت اول انکه حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن بکذرد و با ایشان و اکذارد بلکه ائمه اطهار و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد بر آنحضرت واجب بود که بقدر مقدور در عدم تضییع حقوق آنها سعی نماید دوم آنکه غرض آن حضرت استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض کفر و نفاق و اعتداد بر مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بنو بدانا ایشان فریب نخورند بر خاص از منحنم و بر غائبان تا روز قیامت این شبها هجت بوده باشد چنانچه حضرت در اخر خطبه شقا با بر فرمود با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد کفتم انچه کفتم برای انکه حجت تمام کنم و هم چنین منازعه حضرت امیر با اظفیا بارز کی باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت کردن چنانکه کذشت از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست نبود بلکه اظهار ظلم و اتمام حجت بر غاصبان بود تا حجت بر خلق تمام شود دوم بیان کفر ابو بکر و عمر از اخبار بکه در این واقعه ها وارد شده است بچند وجه میتوان کرد اول انکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر ان دو منافق را ظالم و غاصب و فاسق میدانستند در این واقعه و انها نیز آن بنده بزرکوار را کاذب و مدعی خلاف حق و غاصب امام میدانستند که یکی از ان دو فرقه باید محق باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت کند و بمیرد بمردن جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از اطاعت سلطان بدر رود و بمیرد و هر که بمیرد و در کردن او بیعت امامی نباشد بمردن جاهلیت مرده است معلوم است که حضرت فاطمه از ابو بکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که با امامت ابو بکر قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجس پاک کرده است بمردن جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نمیتواند شد دوم در جامع الاصول از صحیح مسلم و از صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال کرد از ابو بکر که قسمت کند از برای او میراث را از انچه از رسول خدا مانده است از انچه خدا باو برکردانیده است از انفال پس ابو بکر کفت که رسول خدا فرموده که ما میراث نمیکذاریم و انچه از ما میماند تصدق است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته

چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زنده ماند که کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه خدا بخشیده رسول را از بنی از خیبر و فدک و از تصدق رسول که در مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نکاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر فدک را از فاطمه کرفت او را مجاب ساخت فاطمه کفت بخدا سوکند که هرکز سخن با تو نخواهم کفت ابو بکر کفت و الله که هرکز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه فرمود که والله نفرین خدا بر تو نفرین خواهم کرد و ابو بکر کفت که بخدا سوکند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنکام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابو بکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر با احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابو بکر بیعت نکردند پس باید که خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدک غاصب بوده و در روایت دیکر از حضرت رسول که باشد با حضرت امیر و در عصمت و طهارت جدا بود از حق غاصب ظالم و غاصب امام حق باشد و ایضا عداوت امیر المومنین علامت کفر و نفاق است کدام عداوت شدیدتر میباشد از انچه در این واقعه و غیر ان نسبت بانجناب کردند تحقیق انکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه فاطمه را شنید در باب فدک بر منبر رفت و کفت ایها الناس این چه کوش دادن است بهر سخنی این ارزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قضیه را شنید و بیاید اسنکه کواهی دهم او بود و او ملازم جمیع فتنهها است میخواهد فتنه بر پا شود از ان کند استعانت میجوید از ضعیفان یاری میخواهد از زنان مانند طحال که دوست ترین اهل و دیکران او زن زناکار بود و اکر خواهم کفت و اکر بکویم ظاهر خواهم کرد اما مرا بحال خود میکذارند ساکتم پس کفت ابو بکر و انصار بمن رسیده است سخنان سفیهان شما و من سزاوارترم بان که رعایت کنم اما کسی متوجه آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برکشت ابن ابی الحدید کفته است که من بر نقیب ابن ابی زید نقیب اسنادی خود کفتم که ابو بکر این کنایهها را با که داشت کفت کنایه نیست صریح است مرادش علی بن ابی طالب است تعجب کردم کفتم این سخنان را با او داشت کفت بلی پادشاهی بود هر چه خواست میکفت میکرد و چون دید که انصار از انجابر آمده اند و بر سید که ایشان غائله ای بر پا کنند مداهنه ایشان را ساکن و ساکت کردانید و نقیب کفت کدام طحال از زن زناکار بود در جاهلیت بدترین آن او مثل میزند مولف کوید ببینید که این ابی طالب چون در این نامعقول و انصاف بدهد که کسی که نسبت به سید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت کرده اند نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان کوید با اهل بیت خلافت ندارد با از اسلام بهره میدارد و هم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمود با ثبوت عصمت حضرت فاطمه متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق ایه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود فاطمه پاره تن من است پس هر که فاطمه را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که او را آزار کند مرا ازار کرده است چنانکه کذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اکر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم است و رنجانیدن او بهم معصیت موجب رضای خدا و رسول خواهد بود و اکر کویند که مراد آنست که ازار کردن او از روی ستم و ظلم آزار حضرت رسول است و خوشحال کردن او در اطاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب کوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اکر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و شرفی برای آنحضرت نخواهد بود و با تفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که در میان شما دو چیز بزرک میکذارم کتاب خدا و اهل بیت مرا که متابعت کنید انها را کمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابو ذر روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است هر که در ان سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از ان هلاک شد و احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسنین از اهل بیت آنحضرت بودند و هر کاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید که کفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد از جمیع کناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند و مخالفت ایشان عین ضلال و کمراه و ملعون بوده باشد سیم انکه انچه ابو بکر دعوی کرد که پیغمبر میراث نمیباشد محض کذب و افترا بود بچند وجه اول انکه مخالف ایات کریمه است که میراث بردن حضرت یحیی از ذکریا و اکر کویند مراد میراث علم و پیغمبری است جواب کوئیم که این باطل است بچند وجه اول انکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که کویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا انکه در ایه فرموده است هستنکه مرا از میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او راضی و پسندیده و صالح باشد و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال مناسب است نه با پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد مضایقه داشته باشد از انکه خدا اقارب و پیغمبران و علما میرداند و در مال ممکن است که زانده مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین ایه میراث بردن سلیمان است از داود بوجهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است چون تواند بود که بنوت موجب حرمان اقارب و کرده از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرائض این را ذکر کرده اند دوم انکه ابو بکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از جهت چند اول انکه میخواست این اموال در دست او باشد بهر که خواهد بدهد از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول

روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هرگاه خدا به پیغمبر
طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت نماید بعد از او دیگر آنکه این خبر مظنون و معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم
میل بجانب ایشان نکنند ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین امر باعث [illegible] و این اقوی است از جهتی که ابوبکر در
درشهادت حضرت امیر بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت
اهل بیت معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود تتمیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر این خبر را موضوع و باطل میدانست
چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا گفت که ما میراث نداریم و آنچه
از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق
[illegible] گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خائن و گناهکار دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار [illegible]
و در صحیح بخاری نیز [illegible] روایت کرده است ابن ابی الحدید این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه و روایت کرده است اخبار صحیحه مستفیضه [illegible] حق از
علی جدا نمیشود با آنکه ظاهر اخبار نقلی [illegible] آنها که در این ورق گذشت و هم چنین آنکه فاطمه [illegible] بطلان آنکه
اگر حدیث حق بود باید حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه [illegible] دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن [illegible] بود این حکم را به
فهمانده باشد که او دعوی ناحق نکند و هیچ عاقل تجویز آن نمیکند [illegible] این حکم را از [illegible] و دشمنه باشد مع ذلک
انقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بجمیع مهاجر و انصار بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان برعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور
باو بدهد مردم را تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیری از مسلمانان ابوبکر را غاصب دانند تا روز قیامت و [illegible] او را
و اعوانش را تکذیب کنند و اگر امیرالمؤمنین میدانست که فاطمه حق ندارد و خود ابوبکر است که تجویز این امر نمود و بعد از وفات
فاطمه که منازعه با عباس میکرد در میراث و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت با هیچ مسلمانان نسبت بحضرت تجویز این
چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر خود و پاره تن خود میتوان داد پس این برهان
قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود و همچنین از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است که امر یک خلاف
معهود و متعارف بین الناس باشد بسیاری فاش میکنند این نیز معلوم است که نسبت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در
هر عصری جمعی انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند در ضبط احوال انبیا و سیره ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا
امری چند که مخصوص ایشان بوده است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور
نشده و بغیر ابوبکر بتنهائی یا دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار بقضیه نزاعی نشده که بیان
نموده به تواریخ امم سابقه نقل کنند و بسیار کسی نقل کرده است که عصای موسی تا خاتم سلیمان تا اسلحه فلان پیغمبر را بعد فلان شخص داده اند
[illegible] که شیاطین [illegible] پیغمبر [illegible] کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و به تدبیر افترا کرده اند و فکر
در عاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده
است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک
صحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت ابوبکر تنهائی باین حدیث عمل کرده اند و روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند
نزد او در میراث و شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند
طعن دیگر از جمله امور یکه ابوبکر برخلاف حکم خدا و رسول کرده در حق فاطمه و اهل بیت آن بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که بنص
قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در
حدیث دیگر وارد شده است که در امر سوم نیز نزاع کرده بود و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذوی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت
است که فاطمه بنزد ابوبکر آمد و گفت میدانید که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در عوض آن سهم ذوی القربی قرار داده
است در آیه خمس ابوبکر گفت بلی این را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه فرمود با مال تو و فرزندان تست گفت نه
بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه فرمود این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول
در این باب بتو عهدی کرده است یا تو را مخصوص کرده است [illegible] فاطمه گفت در این باب مخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم
از آن حضرت در وقتیکه این آیه نازل شد که گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه چنین فهم که همه را بشما بدهم
و لیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق ابوبکر کرده و احادیث بسیار باین مضمون روایت کرده است در جامع الاصول

بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذوی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد ابوبکر و عمر که آمدند [illegible]
را با ایشان ندادند و از حضرت باقر و حضرت صادق منقول است که حق ما و نصیب ما از خمس را از برای ما فرض کرده بود ابوبکر از ما که نصیب
ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر کس که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشانند [illegible] احادیث
اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مذکوره [illegible] باشد در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب
[illegible] ذوی القربی [illegible] منکر شده است بر آنچه ابوبکر کرده مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن کریم
بنص قرآن کافر و فاسق و ظالم است طعن دیگر از جمله نقضهائیکه بر ابوبکر کرده اند این است که زوجات رسول خدا
را ممکن ساخت از تصرف در حجره ها [illegible] و نگفت که اینها صدقه است [illegible] آنچه گفت در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه
کرد زیرا که انتقال حجرها بانها از جهت میراث بود یا از جهت بخشش و اول [illegible] خلاف است و ضعیفتر از آن است که [illegible] کرده و ثانی محتاج به ثبوت بود و از
ایشان گواه طلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از آزار اهل بیت نداشت [illegible]
در این مقام نقل کرده است از [illegible] که [illegible] فاطمه در دعوای فدک [illegible]
[illegible] ابوبکر فدک را [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] ابن ابی الحدید گفته است
که اگر این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفته باشد [illegible] و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این
ندارد و در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیگر آنکه در جمیع کتب کلام و احادیث عامه و کتب لغت ایشان
روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود گفت در منبر کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر
[illegible]
شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتواند گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که [illegible] خلافت او بر هم نمیخورد و کسی جرئت اعتراض بر او نمیکند [illegible]
[illegible]
حافظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفت [illegible] با علی بیعت خواهم کرد و لهذا [illegible] بخاری [illegible] او
روایت کرده اند که عمر در خطبه [illegible]
مغرور نشوید که بیعت ابوبکر فلته بیخبر شد و تمام شد [illegible] و لکن خدا شرش را دفع کرد پس معلوم شد که خلافت امیرالمؤمنین او
[illegible] طعن [illegible]
با ابوبکر منع نکرد خالد بن ولید پلید را [illegible] مالک بن نویره را
[illegible] بود که زکوة [illegible] چون خبر وفات آنحضرت [illegible] زکوة [illegible]
شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول سؤال کرد از حقیقت
ایمان حضرت [illegible] بیان اصول دین فرمود که این وصی منست اشاره کرد بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد
سوی مدینه ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد گفت که تو را بر این منبر بالا برد و حال آنکه رسول خدا علی را وصی خود کرد [illegible]
[illegible] ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] و در همان شب با زوجه اش
جماع کرد [illegible]
و نماز کردند اظهار طاعت و انقیاد نمودند چون شب شد [illegible] اسلحه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امر کرد بقتل پسران ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و در همان شب با لشکر خود دخول کرد بزن مالک را بجهت خوبروئی که داشت
در همان شب با او جماع کرد ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکر یکه خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد بسوی ابوبکر برگشت
قصه را با او نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت
و داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخواست تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد
مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم با خطای او
با عمر شریک است چون خالد نزد ابوبکر رفت و عذر نامعقول گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر
گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت دادند که اینقوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع
کرده نزد ابوبکر آمد و از خالد شکوه کرد عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما شمشیر خدا را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر
که صاحب نهایه و دیگران روایت کرده اند گفت خالد شمشیر خدا است در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد
که اگر من قدرت بهم برسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرده و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه
شد حصه خود را و هرچه از زنان و پسران و دختران و اموال ایشان در بیت المال مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان
رد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از ترس عمر کشتن و غارت ایشان و همیشه از او گریزان بود پیش عمر
آمد و گفت عوض کشتن مالک مرا مکش و سعد بن عباده را میکشم رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و بیش خود طلبید و پیش او بود
و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده
است که چون اسیران را نزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود و چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه
و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند
کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه محبت اهل بیت تو را در سینه خود داشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس
نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند و انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار
بوحدانیت خدا کرده ایم و رسالت پیغمبر گفتند گناه شما آنست که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گوئید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال
چیست پس طلحه و خالد برخواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمیتوانید شد و نیست شوهر من مگر کسیکه خبر دهد
مرا از هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت حضرت امیر حاضر شد فرمود که من خبر میدهم چون مادرت را وضع حمل نزدیک
شد گفت که خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان بعد از آنکه اگر خواهی بکن هلاک و اگر خواهی برهان چون متولد شدی همان ساعت سخن گفتی
و اداء شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی چرا هلاک مرا میخواهی بزودی باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سید از من بوجود آید چون
مادرت این سخنان را شنید فرمود آنها را بر پاره مسی نقش کرده در زمین دفن کردند در روزیکه ترا اسیر کردند تمام اهتمام تو آن بود
که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشتی و بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و دیگران تو را آزاد کردند و همان عبارت که
فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بخانه اسما بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد او را با آنحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه
ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که خالد عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف کتاب روضة الاحباب نقل کرده است که
چون مالک را آوردند که او را بکشند زنش ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی مالک انداخت مالک
گفت دور شو من کشته نشده ام مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت جبله این مضمون را روایت کرده اند چون بعض
از اخبار مخالف و موالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این واقعه از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول
آنکه بگناه و بتعصب شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان علی کثیر از مسلمانان رضا داد و عذر یکه از برای این
عمل شنیع میگویند آنستکه بجهت منع زکوة مرتد شدند جوابش آنستکه همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامه شهادتین نمودند
و اذان گفتند و نماز گزاردند و قال آنکه حضرت رسول فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمان است و منع زکوة نکردند بلکه گفتند که
ما بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از
اجماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نکنید و چون پراکنده شدند خالد آمد ایشان را
گرفت بعد … که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هر گاه باصل زکوة انکار نکنند کافر نیستند بغیر
نقه اداء زکوة بر ایشان کرده اند پس حکم کفار را بر اولاد ایشان جاری نمیتوانند ساخت و جمهور بر هیچ یک اعتبار گفته اند که ابتداء دفعا

ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی صحیح را بفرستد تا از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را اگر علت ظلمی باشد
که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آنرا از ایشان بکند اگر شبهه داشته باشد رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد
ایشان را موعظه و نصیحت کند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی
از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد از ایشان بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر
و دیگران که باخبار متواتره نقض عهد خدا و مخالفت نصوص انبیا و غصب حق حضرت امیر و سیده نسا و رد شهادت الهی و گواهی حضرت
رسالت پناه بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر معامله
محاربه کردند و انقیاد امامان اهل بیت طاهرین و ذریه طیبین سید المرسلین را شهید کردند و با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی
و امثال اینکه بعضی گذشت مرتد نشدند بلکه خلفاء خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است و مالک
بن نویره محض اینکه گفت که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفت که زکوة باو بدهم و نمیدهم مرتد و مستحق قتل است و خالد بان
اعمال شنیعه مستحق تکریم و مدح میشود بلکه او را باید مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بیصورت
است عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول را برد مالک گفت که صاحبت اینچنین گفته است
حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد و او را کشت و بطلان این توجیه بوجه اول ظاهر است زیرا
که در هیچ روایتی این مذکور نیست و اگر واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در وقتیکه عمر مبالغه در
قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت تصریح در ارتداد نیست و برای دفع حدود شبهه کافیست
و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده
بودند و پسران ایشان … که اولاد ایشان در حکم ایشان باشد چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند
و بر بندگی همه حکم دادند … و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسانیدند **مؤلف گوید**
آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع مرتد و مستوجب قتل و اسیری و غارت نبودند پس ابوبکر که جماعت
کثیری از مسلمانان را کشته بیگناه و اسیر کرده به بندگی مبتلا کرد و باعث زناهای بسیار شده هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین
اولاد زنا شده ظالم و فاسق بلکه کافر میشد بحکم افحکم الجاهلیة … مستوجب این انواع عقوبتها بود … و عمر که ابتدا کثیر از زنان
و دختران و مردان و پسران که بندگی مسلمین شده بودند و اولاد … مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس داد بر مسلمین ظلم
نموده … [illegible] … امام البته لازم اید
و قتل او باطل میشود و چون … باطل میشود … و ابوبکر چند حد از حدود خدا تضییع نمود
یکی آنکه خالد را بعد … قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که بر خالد لازم بود … اقامه ننمود و دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان
را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان را معطل نمود و در این کارها عمر با او شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک نبود دوم
جهت اول آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد قتل او را عوض قتل مالک
کرد و از این معلوم میشود که انکار یکه عمر در این باب نموده از راه دینداری نبود بلکه برای این بود که با او در نزاع اهل بیت آشنا و هم سوگند
بودند و الا با بیعت عشره این تغییرات در باب حضرت فاطمه و سایر اهل بیت بکار برد و از جمله غرایب آنستکه ملا علی قوشجی در رد دفع تشنیع زنای
خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هر دو افترا است هیچکس نگفته … و در هیچ روایتی مذکور نیست
و اگر چنین بود بایست … که عمر او را سنگسار میکرد … **طعن هفتم** آنستکه در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از
طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانکه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضائل
و ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند مکرر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت
و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و علی در میان شما است و حضرت امیر در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرمود
چه بسیار عجب بود ابوبکر که در حال حیوة طلب اقاله از بیعت کرد و اظهار … میشود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و میراث
گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست روم مرا اعانت کنید و اگر کج روم مرا براه راست آرید بدانید که مرا شیطانی هست که عارض من
میشود در هنگام غضب پس دوری کنید از من در غضب … از من اجتناب کنید تا اثر نکنم در مویهای شما و پوستهای شما و ابتدا
کند برآنکه خود را قابل امامت ندانسته و حضرت امیر را از خود فاضلتر دانست و امامت مفضول قبیح است ایضا … که عقل و علم

هر دو را امام شمرده است اگر این شبطان که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد پس مصرع میشد پس شرط اول که عقل است
مفقود بود و اگر بعد عنیب هم ضبط نمیتوانسته است کرد پس فاسق بود و این است شرط ثانی مفقود بود و ایضا اقاله امام با جابر است یا جابر
نیست اگر جایز نیست پس ابا بکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار آنکه ردنا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی که خدا بر من پوشانیده است
انکه یه خلافت اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها هم بدتر بود پس فتح در بکی از
اینها و خلیفه لازم میاید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال این جاهل مکار و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطاه
بایکدیگر بود نا مردم را دراین باطل محکم ترکنند چنانچه فقره خطبه شقشقیه شاهد حال است ابن هشام طعن انکه جاهل بود باکثر احکام دین و نفاق
الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما در اینها چند موضع ذکر میکنیم
اول معنی کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها و یا مادری تنها باشد نمیدانست و از اهل بیت چنانچه از ایات
سوره نساء نیز معلوم شود و بعضی از مفسران گفته اند که فاعدای و الذی لداست از ابو بکر پرسیدند ندانست بعد از آن چنانچه عامه و خاصه
روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست
و اگر خطا باشد از من و شیطان است خدا از این بری است کلاله ما سوای والد و ولد است بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در
جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است مراد از شیطان عمر باشد خطای دیگر انکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران را از برای خود کرده و بیهقی در
مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود سخن گوید بجای خود در آتش مهیا ببیند و بروایت دیگر اگر صواب گوید
خطا کرده است و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند که چنین هلاک شدند که کتاب خدا
را بر هم زدند هر کاه برای خود گویید در کتاب الهی اختلاف هم میرسد که دلیل انها مختلف است حکم خدا خلاف ندارد و همه با هم موافقت هر چه را
دانید بگویید و هر چه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و وای ندانستن پرسیدند است بسیار روایات ایشان است و فخر رازی گفته است
که عمر میگفت کلاله ما سوای والد و ولد است روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسیست که فرزند
نداشته باشد و من شرم دارم از انکه مخالفت ابو بکر کنم **مولف گوید** عجب است از کسیکه شرم کند از حضرت رسول نکند
و سخن او را اهدیان نسبت دهد از ابو بکر شرم کند از برای رعایت اندای خود بر کرد و اگر قول او مستند بود وای بر او
که تفسیر کلام خدا کند و اگر مستند داشته وای بر او که از برای رعایت ابو بکر در و فتم رد ناز او بر کرد ابصار و انکر دکه در
وقت مردن میگفت که سه چیز است که از حضرت رسول از برای انها بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در انست کلاله و خلافت
و ربا و معلوم شد انچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفتند بی مستندی و هم چنین در باب خلافت ابو بکر
شک داشته است ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بود مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل
جهل ابو بکر همین بس است که با وجود انکه او را اسبق اسلاما میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحبها غار انحضرت میدانند
در مدت بعثت انحضرت زیاده از صد و چهل و حدیث روایت نکرده است با انکه بسیاری از انها معلوم است که موضوع است مثل حدیث
مزاج انبیا و اشباه ان و ابو هریره در مدت قلیلی چند هزار حدیث روایت کرده است دوم انکه اب بمعنی گیاه است مرغای حیوانات
و هر خری میداند و او نمیدانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان
بر من سایه میافکند اگر نادانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم انکه دندان را گفته اند بعوض دست است و دست چپش را بریدند و فخر رازی
گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اولی خلاف اجماع مسلمانانست چهارم انکه زن جده میراث خود را از فرزند زاده خود خواست گفت در کلام
خدا و رسول از برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد و به سدس حکم کرد پنجم
انکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد با تش سوزانید با انکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان اتش شهادتین با واز بلند گفت تا سوخت
و قبول توبه نکردن و با تش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نقل کرده است که دعوی اسلام کرده و
عذر بکی بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق معقول نیست و وجه است نیز اگر در روایات
از او بغیر نقل کرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایتی از نقید با تش زدن غامدی روایات
صحیحه است در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن ششم انکه چون اثار موت بر خود مشاهده کرد
و ما لیکه ایام خلافت تحصیل کرده بود از بیم عذاب خود که توقع داشت فضل را نمیخواست یا الشایع اعمال عمر را نیز با نجم کند ایشان خواست وقف
کند با تعهد بکه با عمر کرده بود و نبا نمیداند که بغیر عمر کسی تا بع او خواهد با امیر المؤمنین نمیتواند شد عزم کرده که بعد از خود عمر را برای خلافت

امین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید گفت وصیت نامه بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست
که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد انرا گفت و بیهوش شد نعثمان نوشت که خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش
آمد گفت بخوان چون خواند گفت ابو بکر الله اکبر ترسیدی که اگر من بمیرم در این غش مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان
گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخوان پس وصیتها کرد عمر را
پس طلحه داخل شد و گفت از خدا نترسیدی عمر را بر مردم مسلط مکردانا ابو بکر لعین گفت مرا از خدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین
امت را بر ایشان خلیفه کردم در این تعیین خلیفه چند بدعت و خطا کرده اولا انکه او را چه نسبت که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند
بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول بنص قران واجبست دوم انکه گفت عمر بهترین امت
است با انکه علی در میان امت بود و باحادیث معتبره متواتره او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفته است لستم بخیرکم و علی فیکم سیم انکه عثمان را
چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بیباک بکند با ینا و او را منع و
زجر کند که چرا چنین امر عظیمی کردی چه جای انکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام با و بدهد رسول
خدا در امور جزئیه چند روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان بیباک با از انحضرت اکمل و
افضل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تعظیم بودند و از اینجا لازم میاید که شفقت ایشان بر منافق نسبت
امت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند فهم عاقل انا طوار متناقضه
اقوال متباینه میباید که در همه احوال الغرض ایشان اجزای صحیفه معهوده و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی
که عامه و خاصه نقل کرده اند در اینجا لازم او ظاهر شد دلالت بر ضلالت بطلان خلافت او میکند بسیار است و اینها انکه تا اینجا ذکر انها
را اندار ردیم دوم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال الشنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب زمنیع
زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد و کیف انهیانه و او در جمیع مطاعن و مثالب ابا بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر شعبه از فتنهها
او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او قلیلی را اینجا با اختصار مینماییم اول در بیان حدیث دوات و قلم است اشبا ان و این طعن مشتمل است بر چند
طعن غزالی و محمد بن شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید بسبب
عمر بود در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتیکه در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی در سجود آدم بود و اول خلافی که در
اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواتر است که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار ان نکرده است و بخاری با ان
تعصب رهنمه و وضع از صحیحش باندک تفاوت و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند مضمونش مشترک میان ادعا همه انستکه
ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقل کرده اند که اب دیدهاش سنگ ریزها را تر کرد و بروایت بکر مانند مروارید قطرات اشک
بر گونههای او روان بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت درد بدرد شدید شد و از او را رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایتی
گفت دوات و بیاورید و لوحی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر بدرستی که این مرد هذیان
میگوید و بروایتی بکر گفت که رسول خدا هذیان میگوید بروایتی بکر گفت چه میشود این مرد را ایا هذیان میگوید استفهام کنید
که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گوید پس اختلاف
کردند و نزاع کردند و حال انکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته گفته رسول خدا است
حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع شد حضرت فرمود بر خیزید از نزد من و
بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت روزی بود که حایل و مانع شد میان رسول
خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز از جمله صحیح بخاری زیاده از صحیح
بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از ابن مسعود و شیخ نیز روایت کرده است
و بر ما قدیم و بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این حال انست و وقت قلیلی در کتف بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود بلکه باید
امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا در روز قیامت از بیست مگر انکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصوم تعیین کند
که عالم باشد بجمیع مسائل امت و عموم مسائل دین و خطا در او روا نباشد و همه امور را بیک طریقه بدارد و قران را چنانچه نازل شده لفظا و معنی
برای ایشان بیان کند تا مطلع شوند از ضلالت و جهالت بر ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت خود
را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که انها را

در مطاعن خلیفه ثانی است

با وجود اتمام حجت نشنیدند خواهند انکاشت خواست تا کتبه حجت در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار
نتوانند کرد عمر این معنی را یافت و منافاتی از تمهید که او با منافقان دیگر کرده بود از شبهه در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده
و هذیان میگوید حضرت دید که [illegible] انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این باب
اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود افلا خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت را بر ایشان کرده
بود [illegible] مشاهده نمود ترسید که بعد از نوشتن نامه منازعه شده
شود و کار بکار [illegible] و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه زایل شود [illegible] حضرت [illegible] از مقاتله و اهتمام
با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدیکه مناسب [illegible] تعیین وصی و وصیت با حوال [illegible] است
و جمیع امت تا زمانیکه آنحضرت بودند چون نتوانند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند [illegible] که همه
امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی [illegible] از رسول خدا روایت کرده اند که [illegible] اطاعت خدا
میکنند در وقت مرگ [illegible] وصیت کنند [illegible] واجب شود [illegible] روایت کرده اند که [illegible] یکشب و شب [illegible]
بگذرد مگر وصیت او در زیر سرش باشد و [illegible] مذکور شد آنکه ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت [illegible]
با عمر بودم [illegible] که بر شتر خود سوار است [illegible] و پسر عباس من شکایت [illegible] پسر عم تو علی [illegible]
کردم از او که [illegible] قبول نکرد و همیشه [illegible] میبینم تو گمان داری [illegible] گفتم [illegible]
غضب و برای [illegible] خلافت [illegible] و چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او [illegible] گفت [illegible] که خدا نخواست
با وجود [illegible] پیغمبر [illegible] خواست [illegible] رسول خدا خواست که [illegible]
[illegible] چون خدا [illegible] رسول خدا خواست [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] اسلام [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] روایت کرده است از ابن عباس که گفت [illegible] عمر در ایام خلافتش [illegible]
[illegible] بود [illegible] خلیفه [illegible] و کذاشته بود [illegible]
داشت [illegible] ای عبدالله [illegible] از مسجد [illegible]
کمان کردم عبدالله جعفر [illegible] میگوید [illegible] اهل بیت را [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] بعبدالله [illegible] سوگند [illegible] اگر گمان کنی که
[illegible] کفتم بلی گفتا [illegible] میکند که رسول خدا نص بر خلافت [illegible] گفتم بلی و زیاده [illegible]
پرسیدم از [illegible] گفت [illegible] از رسول خدا [illegible] چند [illegible] ایشان [illegible]
و قطع عذری [illegible] صریح نبود [illegible] که ایشان [illegible] صریح نبود [illegible]
[illegible] بکند و [illegible] خواست [illegible] باسم بکند و من منع کردم او را از
این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام [illegible] کعبه سوگند که قریش هرگز [illegible] نخواهد کرد و اگر او خلافت را [illegible] قریش
[illegible] زمین [illegible] رسول خدا [illegible] و [illegible] باسم او [illegible]
[illegible] ابن ابی الحدید [illegible] ابی طالب [illegible] زاول تا اخر [illegible]
امیر [illegible] منافق [illegible] از خدا و رسول [illegible]
و آنکه گفت [illegible] کردند [illegible] بعد از فوت حضرت رسالت
[illegible] موافق طریقه رسول خدا در میان ایشان عمل کند [illegible] مردم را [illegible] غرض [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] حکم [illegible] موافق فرموده خدا و رسول عمل کند [illegible]
[illegible] طلحه و زبیر [illegible] شام [illegible]
کرد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اطاعت نکنند [illegible] منافق و دشمن اهل بیت [illegible]
و شهادت [illegible] از غلط [illegible] خدا و رسول [illegible] شهدا [illegible] مطلع شد [illegible]

متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم میاید اول آنکه نسبت هجر و
هذیان بحضرت رسول داد و حال آنکه باتفاق خاصه و عامه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش تناقض و اضطراب و خلاف [illegible]
شود بعمل نه [illegible] نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان [illegible] و نه در [illegible] رضا و در حال غضب چنانکه قاضی عیاض در کتاب
شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح بآن نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخنی نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا با و میرسد دوم آنکه سخن
را [illegible] مخصوص [illegible] که دلیل کفر و نفاق است [illegible] میگوید یا [illegible] میگوید
میگوید [illegible] باشد [illegible] سخنی بگوید [illegible] خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا
القاب [illegible] نام مبارک آنحضرت برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را [illegible] خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده که صدا خود را بلند تر از صدای
او مکنید ایضا [illegible] ظاهر است که این نوع سخن دلالت [illegible] و عدم حیا و [illegible] آنحضرت میکند که در چنین حالی
محزون و متاثر نباشد [illegible] اغراض باطله خود چنین [illegible] در خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه معصومین است بر پا کند
بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در آنحال فرصت بدست و افتاده است آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده
که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید آنچه نهی کرده است شما را از آن ترک کنید و
باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را
نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری که بوده باشد ایشان را در کار خود اختیار و هیچ جا نفرموده که فرموده مبادا صحبت و
بیماری آنحضرت هست یا آنکه در بیماری او [illegible] معزول است [illegible] که در هنگام مرض اطاعت [illegible] او مشنوید و در جای
دیگر فرموده و کسیکه حکم نکند با آنچه خدا فرستاده است پس ایشانند فاسقان و ظالمان و کافران چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که
گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت رسول میخواست که تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین منافقه و معاضه با آنحضرت
است [illegible] میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر یعنی هر که مشاقه و معارضه کند رسول خدا را بعد از آنکه حق بر
او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسولست و ابوبکر را خواهیم [illegible] و اخر بجهنم فرستیم و بد جائیست جهنم
از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد بحدیکه با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت
عالمیان گفته [illegible] از ایشان کراهت و اعراض فرموده ایشان را از پیش خود دور داشت متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت
آزار خدا است و حق تعالی فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را مر آنها راست عذاب
دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنانکه ایذا
میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده ششم آنکه در قول
و حسبنا کتاب الله چند بن خطا کرده اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت با خطای او کرده زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس
است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست با آن خواست وصیت کند نسبت خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه ابا کند که استنباط احکام
از آنها کرده اند یا نسبت آیه است فهمیدن و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود غالب اجمال و اشکال و تشابه
و اختلاف عظیم در فهم آیات و اخبار و احکام از آنها شده و بعضی گفته اند که محکم نیز یا منکر آیات و صوابست و قریب بعهد تشابه در آن
و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و ظاهر و مؤول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای
رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی میبود چرا خود در مسائل جزئی میماند رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر
اقرار بجهل میکرد و گفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را به
اهلبیت مقرون نمیکرد چنانکه گذشت در کتاب ثقلین و تصریح فرموده که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب
با امامی که مفسر کتاب باشد کافی است نه کتاب تنها و لهذا امیرالمؤمنین فرموده منم کتاب کلام الله ناطق و قطب الدین محمد شیرازی که از علمای مشهور شافعیه
و اهل طالع صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه خدا را تنها نمیتوان رفت و گفته که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست
بهر شد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید که چون کتب طب هست مرا بطبیب حاجت نیست و ابن سخن خطا است

انکه نه هر کسی را فهم کتب میسر است استنباط از آن میتوان کرد بلکه رجوع باهل استنباط باید کرد ولو ردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منهم
لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب جفر و صحیفه جامعه و صحف اهل بیت علم است بلکه آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم اند و بطون دفاتر چنانچه
که حضرت امیر فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که ختم بر قلمش جاری کرده و اقسام بدعت بر امام
جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالف این سخن کرده است در چند موضع و گفته در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و
دفن و صلوة بر حضرت رسول صلعم و برادرش فارغ شوند چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه مشغول غصب خلافت شدند و مرتدان ایشان
عذر یکه میگویند برای ایشان آنستکه از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نمیخواهد شد و
چون وقتیکه حضرت رسول صلعم میخواهد بحکم خدا نص بر خلافت کند او را نسبت بهذیان میدهند و او را و چون خود تعیین خلیفه را خوب میکند
صلاح امت و ضرورت آن است ایضا وقتیکه ابابکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام
او را ببرد غش کرد بیشعور شد عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد
با آنکه هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در آنجا نگفت و در وقتیکه شوری قرار داد چرا این را نگفت پس
غافل خبر از این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل
بیت رسالت از خلافت نبوده چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح
حدیبیه نوشته بودند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان برود با ایشان پس دهند
عمر بغضب شد نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی فرمود بلی گفت ما مسلمانیم و ایشان کافرند فرمودند بلی گفت پس چرا این مذلت
را در دین خود قرار دهی حضرت فرمود آنچه خدا مرا با آن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر
گفت تو نگفتی که تا داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نگفتم که امسال خواهد شد بعد از
این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها جنگ میکردم و نزد ابابکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت
کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود این
است آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت که از روزیکه مسلمان شده ام شک در پیغمبری
او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بگفته حضرت رسول صلعم راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی
میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار
قسم ایمان نیاورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرجی و شکی در آنچه تو حکم کرده
و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده بلکه بآنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرده که چرا گفته تو
بعمل نیامد ظاهر میشود که از آنحضرت دلتنگ شده بود و او را شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را [illegible] بود که در
خاطر داشت و همه صلاح ایشان صلاح خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید فرمود که آنچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ
بمن دادی و از جمله آنها آنستکه در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابو هریره
گفت من روزی با حضرت رسول صلعم رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این نعلین را
ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را ببهشت
ابو هریره گفت اول کسیرا که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول الله است مرا با اینها فرستاده که هر که را
ببینم آن بشارت با او دهم پس دستی بر سینه من زد که من بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول صلعم و میگریستم
و میگریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا صلعم فرمود چه میشود ترا ای ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر
گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابو هریره داده که این بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم
اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر بکنند تو اگر چه … تا آخر این حدیث
ظاهر است چنانچه بر غافلی مخفی نیست لیکن از احادیث صحاح ایشان است دلالت بر بیشرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت
رسول کرد و … ابو هریره بیگناه را … اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی دراین وقت ترک اظهار
این سخن فرموده شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی این ملعون باشد ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن
ابی منافق مرد پسر او آمد نزد رسول خدا و سوال نمود که پیراهن خود را شفقت نماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد

باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخواست که نماز کند عمر برخواست جامه حضرت را گرفت گفت نماز میکنی و حال آنکه نهی کرده است ترا که نماز کنی بر
بر اهل نفاق پس رسول خدا گفت و … چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین
مرة فلن یغفر الله و اگر بدانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او را میامرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است حضرت بر
او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتیکه بر حضرت رسول کردم و ابن ابی الحدید هم نقل
کرده از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول صلعم از برای تالیف قلب پسر
عبد الله حاضر شد بجنازه او و عمر گفت خدا ترا از این نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر این سخن را بار دیگر اعاده
کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان از
آتش جهنم حضرت فرمود که مصلحت حضرت ترحم نزد و از حضرت ظاهر شد امری که نمی خواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله
بشکند و گوهر نصیحت بر نهایت بی ادبی و بیحیائی از او بظهور رسید در این مقدمه نسبت دادن کسی چنین حرکتی … که جامه اش را
بکشند یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذاء و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که احترامش … المبالغه
واجب و جزء اسلام است ایضا انکار قول آنحضرت کرده و حضرت را نسبت بغلط و خطا داده و آنچه در صحیح بخاری در دو موضع نقل
کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول صلعم را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در
فلان باغ است و حضرت رسول صلعم حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت
با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من از
جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند کسیرا در آنجا نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان ثابت کنم که از
عیال من کنند حضرت فرمود راست میگوید … و مکر … عمر ملعون گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده
است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باهل بدر را که هر چه میخواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کرده ام
و اگر چه این حدیث مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر
او را قبول فرموده باشد … از برای او مکر … نسبت بخیانت دادن و اراده زدن گردن آوردن قول حضرت
رسول است و مخالف صریح آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از
مسند بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابو بکر آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی
گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش چون ابو بکر رفت و او را در نماز دید نخواست او را
بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را گفت تو برو و او را
بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس حضرت فرمود که این و اصحاب او قرآن میخوانند و از حنجره گردنشان تجاوز نمیکند و از دین
بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود بعد از آن تیر بدین بر نمیخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حدیث ابن
حدیث است حدیث جابر و رجال آن همه ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول صلعم فرمود که اگر این
کشته میشد اول فتنه و آخر فتنه بود یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل او گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند
تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران نیز بنحوی که صحابه
کردند مردی را به … عبادت حضرت شمشیر خود را با بو بکر داد و امر کرد بقتل او و همان روش روایت کرده است و در آخرش حضرت
فرمود که اگر او کشته میشد در میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت صریح بود بر امر
امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث
سابق بعد از آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آن که ابو بکر عذر
نماز را گفت حضرت نه پسندید باز امر بقتل او کرد و او هم مخالفت کرد و همین عذر را موجه گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این
امر باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت هم چنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت … شد تا روز قیامت و از این اخبار مخالف
و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعث نفاق باطنی ایشان و مکر ظاهر میشد مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او
بود و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند … خطا … انکه
انکار کرد امری را که هیچ غافلی وقوع آن مخفی نخواهد بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول

معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و برخواهد گشت و دستها و پاهای مردی
چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را که انک میت وانهم میتون
و این آیه را وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان
خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولیکه گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از دین
برخواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا این آیات را هرگز از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر
در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند که هیچکس انکار این واقعه نکرده است و این حال از دو صورت
بیرون نیست یا آنکه فی الحقیقه جاهل بود بآیات قرآن و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که
بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود یا علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثان و
قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر فرمود که رحلت من نزدیک شده در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در روز غدیر و وقت
قلم طلبیدن اشعار باین فرمود و اینها از کجا معلوم شد که دستها و پاهای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آنست
که بیان باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا آمدن ابوبکر مردم با حضرت امیر بیعت کنند و تمهیدات ایشان باطل شود این سخن را
در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار الانوار
ایراد نموده ام طعن ششم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول هر دو را امر فرموده بود و تفصیلش آنکه خلافی نیست
در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و نسخ
نشده است در حکم متعه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیر
گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت
در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب رسول از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان
و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب جامع الاصول روایات بسیار از عمر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول
رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابو نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی
میکرد از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد
گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید
حج و عمره را چنانکه خدا امر کرده است شما را و نکاح زنان را ترک کنید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده
است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه و خاصه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب
نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی و نیشابوری در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت
کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آنرا نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا و متعه کردیم و ما را از آن
نهی نکرد بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلاف
کرده اند در اینکه آیا این بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی
و نسائی و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون
رسول خدا بحج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر نیاورده بود با خود و حضرت امیر علیه
السلام چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج بیا چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام میبندم مانند احرام رسول
خدا و حضرت رسول صد شتر با خود آورده بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مخصوصه آنحضرت
است که در مقامات متعدده بیان فرمود و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه
ایستاد و فرمود که اگر پیش میدانستم که حق تعالی امر بعدول حج تمتع خواهد نمود هدی با خود نیاورده بودم و هر که هدی با خود
نیاورده است که باید عدول بنیت عمره کند و محل شود پس سراقه بن مالک پرسید یا رسول الله این مخصوص امسالست یا همیشه
خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج تا روز قیامت و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام آنحضرت کرده بود او نیز بر احرام
خود باقی ماند و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر بقیه را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که منازعه شد
علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و حج و گفت لبیک بعمرة

واهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست

وحج

و چون عثمان گفت من مردم را از حج تمتع نهی میکنم تو بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول برنمیدارم
از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده اند که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید که خدا
ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این
حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم
روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده است و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه
بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر با آواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب
علیهما متعة النساء ومتعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان
و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور داشته باشد میداند که عبارتش صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و تحکم ایشان
نمودن پس داخل است در مخاطبه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده
است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند بعضی از عامه روایت کرده اند که مردی متعه کرد او را پرسیدند
که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از که فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرده از آن و عقاب کرده بر آن گفت از برای آنکه خود بر
منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند و من حرام کردم و من روایتش را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول
نکردم این را که از پیش خود اختیار کرد **طعن هفتم** آنکه مغیره بن شعبه که از جمله رؤسای منافقین و دشمنان علی بود چنانچه در روایات
متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند
که خلافت بر اهل بیت رسالت برگردد یکی از ایشان مغیره بود و رسالتها در مثالب آنحضرت کرده چنانکه ابن ابی الحدید گفته
است که اصحاب بغداد بوی فاسق گفته اند که کسیکه اصل امرش چنان باشد که در کتب ذکر کرده اند که از زنان بسبیل مصنفت بود و خاتم
امرش آن بود که اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبر لعن بر علی میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمر عمل او بود
شهرت کرد و آنکه از خواهش فرج و شکم نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و عمر او را پیوسته در غیر اطاعت صرف میکرد چنین
کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه او لعن سب حضرت امیر
بر منابر میکرد و مردم را باین امر میفرمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت مشهور بزنا بود پس دوست
داشتن عمر چنین مردی معلوم است که از برای چه غرض بود و اصل این قصه طولی دارد و مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آنچنانست
که عمر چون مغیره را با آن فضایل والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه
او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک
بیکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و در هریک از غرفه ها روزنه داشت
که بسوی دیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشتند ناگاه بادی وزید و در روزنه
را گشود ابوبکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد که دید باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پای
زنی نشسته است پس ابوبکره گفت با جماعت نظر کنید و برخیزید ببینید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست
گفت ام جمیل دختر افقم است ایشان گفتند ما از پشت دیدیم اما رویش را ندیدیم ایشان صبر نمودند و مشاهده حرکات مینمودند
تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است در وقتیکه مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خویش نماز جماعت
بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند مغیره نیز دروغی چند در این باب نوشت بعمر چون نوشتها
بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن حضرت امیر بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان طلبید بروایت ابن ابی الحدید
از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که پس اول ابوبکره را طلبید
و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا الحال میبینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر دقیق
لطیفی دیده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل
در سرمه دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر متغیر شد حضرت
امیر گفت مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید از او پرسید گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابی بکره گفت
نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم تا بر موی رسید پس تغیر عظیمی در عمر

عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید

ظاهر

ظاهر شد و علی ع با عمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود او هم چنین شهادت داد پس علی ع با
عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر متغیر شد که گویا خاکستر بر روی او پاشیدند زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه
نشده بود و مغیره میگریست بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت
رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر
شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد حاضر شد گفت مردی را می بینم که هرگز خدا
خوار نمیخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران یا بن عبارت تسلیم او کرد که نباید که شهادت را تمام کند چون نزدیک رسید
دیدم جوان معزوری بیت و دستها را حرکت میدهد و میابد بخواطرش رسید که او را بهدید باید کرد مهابت عمر با وجود نامردی
میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند در شتی گفت چه گواهی نزد تو هست بگو لوله عقاب گویا مبلح ذم هر دو در ابن عباس
هست عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل در این عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعره
زد که نزدیک شد که غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم میشود که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره
زنا ثابت نشود و آنکه نفر بیگناه را حد فحش بزند و تعطیل حد الهی و سعی در آن کردن قطعا بد است و اگر متضمن حد زدن چند
بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را به یک نحو نوشته بودند
و این اختلاف بجهت تهدید عمر بهم رسید ابو الفرج اصفهانی گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت که
دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل برداشته بود و خصیتهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس
تندی میشنیدم ابو الفرج گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است بعد
از آنکه ابو بکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که باز دیگر حد بزند او را حضرت امیر ع او را نهی کرده از آن
فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از تهدید او را
حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابو الفرج گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت امر بتوبه میدهی
که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم در میان دو کس تا زنده باشم تا زنده باشم و گفته است که چون گواهان
زا حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا آن جماعت را که دیدند بکر بروایت دیگر بنفس که شو خدا خوار کند
ابی مکانی را که اینها تو را در این مکان دیدند ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این حج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو در حج آمده بودند عمر
بمغیره گفت وای بر تو با اینجا اهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد هیچ وقت او را میبینم که
انکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیر ع فرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تأمل کند
در این اخبار و اشکال نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر ع و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل
حد الهی در حق او و افتراء حد بجور و ظلم بر بیگناه چند کرد و بالجمله این قصه را فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده
اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در مهر خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و به
روایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی بر خواست و گفت خدا تو را رخصت نداده است که این کار بکنی مگر نباید
که اگر قنطاری یکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیزی را نگیرید عمر گفت همه مردم دانا ترند از عمر حتی زنان پرده نشین
در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرده و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب
آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفتا ای پسر خطاب خدا چیزی را با عطا فرموده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه
مردم دانا ترند از عمر و قصه نرخها از عمر ابقیه رواز گفته خود برگشت و از این روایتها جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین
کسیکه باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا و قتیکه عالم بجمیع علوم
در میان امت باشد قسم پنجم اعظم از جمیع طعنها است و صریح است در معانده خدا و رسول خدا و اکثر علمای امامیه متعرض
نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت
کرده اند همه از شقیق روایت کرده اند که گفت که من نشسته بودم با عبد الله مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و بکماه آب
نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنند با این سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت که اگر رخصت دهند ایشان را
در وقتیکه آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت داشتید این گفت بلی پس ابو موسی

گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم
چنانکه ستور می غلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بس بود تو را که چنین بکنی پس دستهای خود را بر زمین زد
و بر هم مالید و دستها و روی را مسح کرد عبد الله گفت که مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون
را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت
که اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت که
ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار آیه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب بگوید گفتا بدنام میشوند اگر
و ایضا بخاری از سعد بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت که من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز
مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم
پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود تو را کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و دو دستها
را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفتا از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت که اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم
و بروایت دیگر عمار گفت که اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات
بخاری و مسلم را روایت کرده گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت
ما در مکانی یک ماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفتا که من باشم نماز نمیکنم تا آب نیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و
تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و گفتیم تیمم را
حضرت تعلیم من نمود پس عمر گفتا ای عمار از خدا بترس عمار گفت والله اگر خواهی که این سخن را ذکر نکنم هرگز عمر گفت ما تو را بگفته خودت
میگذاریم هر چه گفتی گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شد و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم که از دو صورت
بیرون نیست یا آنکه عمر در وقتیکه امر کرد مسئله را در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکنند و اذعان بقول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب یابم
بر مسئله عالم بود یا آنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده و متذکر آیه بود که جبرئیل بر رسول آورده و آیه صریح بیان نموده و در خاطر
داشت که حضرت رسول را تیمم تعلیم فرموده آن کردن با جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه
که ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول و بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است
و نسبت جهل یا امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر نمیباشد اگرچه از او غریب نبود و مدار او بر این بود
چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر امور بیکار او متواتر است بعضی گذشت و بعضی
خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل بحکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت
و حماقت و سبیدی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امر عام البلوی را که متعلق است
باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود و ندانند پس چنین کسی چگونه صلاحیت
ریاست بر دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد از غرایب آنکه در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه
کنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر نمیتواند و امامت خود با آنحضرت خواهد گذاشت قبول نکرد و عذر بگفت
گفتا این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتباع عمر جهل بچنین حکمی را که میان او و طلاق
از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نکرده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند
و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که اینها در
در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد دلیل خلافت او جود را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح
بین را که خلاف سنت و کتاب و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگر عمار
که بعد از اظهار حق باز ترسید گفتا که میگوید من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندان غرضی
بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر آن نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کرد و این اعظم آن است که در
وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه کردند بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را که زنا کرده بود سنگسار کنند معاذ گفت این حکم
بر فرزند بکر در شکم او است حکم نمیتوان کرد پس برگشت و همچنین مکرر زن دیوانه را بحکم سنگسار کردن امر کرد و حضرت امیر او را منع فرمود و تذکر او کرد
که بر زنا پس عمر او را امر کرد که سنگسار کنند در حضور امیر ع بر او انکار او کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع شد گفت ابتدا و را آمده بر

کار کرده که اینرا سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری و بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس حضرت فرمود شاید
او را اهانت کرده باشی و ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که حدی نیست بر کسی که اعتراف کند بعد از جبر
کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت او را رها کردند گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر
هلاک میشد ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را بنزد عمر آوردند که زنا کرده است
عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود که مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس
دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسیکه در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر حد را از او برداشت و این قضیه را قاضی
القضاة و ابن ابی الحدید بطرق بسیار نقل کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتهائی است
که او در دین خدا کرد برای خود پسندید با براد قلیلی در اینجا اکتفا مینمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل را با
جماعت بجا آوردند و قبل بدعت بود تا آنکه خود اعتراف بآن کرد چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون
بمسجد آمد در شب ماه مبارک رمضان دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی است که ما کردیم و در
صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود
عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس
چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود
ای عایشه دیده های من بخواب میرود و دلم در خواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان
و در غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول و در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول
خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخته بود بیرون نامد که در آن حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با آن حضرت اقتدا کنند
حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که آنحضرت را خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی
سنگریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته را بر این امر مبالغه میکنید میترسم که بر شما واجب شود
از عهده بیرون نتوانید آمد ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نمازهائیکه
واجب است که بجماعت کردن بهتر است ایضا از انس روایت کرده اند که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی آن
حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون آنحضرت یافت که ما در عقب پهلو ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه
شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من نماز در مسجد ترک کردم و از این باب احادیث بسیار از آن حضرت
در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان نافله اضافه نمیکردند
و اکراه میکردند راضی نبودند که بجماعت واقع شود پس اینعمل مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب کردانیدن و
سنت موکد قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتر است از طرق خاصه و عامه وارد شده است که
هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنها است که تازه بهم
میرسد و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود چه
سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه و خوف و خشیت من از همه از خدا بیشتر است
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار احتراز کنید از امور یکه تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه
بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت به پنج قسم منقسم میشود مخالف
اهل بیت عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری که در دین احداث کنند در شریعت خصوصا یا عموما
وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع شود و از دلیل شرعی عامی و خاصی مستفاد نشده
شده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه
واجب را بقصد سنت کند یا سنت را بقصد واجب بعمل آورد یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد
خاصی را طرز عبادتی در وقت مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از عمر و حرام است و اگر کسی بدعتی را اختراع کند
و به پنج قسم منقسم کردانند شک نیست که داخل بدعتهای عمر است و حرام است و هم آنکه عمر را بدعت کرد که شبها بکرد و تجسس احوال مردم

کند با آنکه حق تعالی فرموده است ولا تجسسوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت
از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت دید مردی با زنی که شیشه شرابی در نزد خود گذاشته گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر
تو خواهد پوشانید تو مشغول معصیت و آن مرد گفت که تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس
مکنید و تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها شوید از درهای آنها و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده
است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم از اخبار امر خود خواهی کرد
گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو از تو عفو کردم سیم آنکه طلاق متوالی را بدعت نمود و حکم بطلان میکردند در زمان حضرت
رسول و ابو بکر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشته سه طلاق را در حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت
کرده است از ابن عباس چند طریق و عذر دیگر گفته است آنکه مردم بر طلاق جرئت کنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایستی
که علیم همه چیز را احاطه کرده است بگفته رسول خدا بر جمیع امور منظور وحی الهی میشد بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه لیاقت که احکام
الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم آنکه از ائمه اهل بیت بطرق متعدده منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل
بدیوار خانه کعبه بود تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند در موضعیکه الحال در آنجا است گذاشتند چون آنحضرت مکه
را فتح کرد مقام را برگردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بخلافت نشست
پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت که من اندازه آنرا برداشتم
عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا بحال
در آن موضع است و حضرت صاحب الامر بموضع اول بر خواهد گردانید این قضیه از جمله مشهورات بلکه متواترات است الحال جای
مقام را که در زمان حضرت ابراهیم در آنجا بود دکه گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل
مقام نموده است عمر گفته است از مطلب بن ابی وداعه پرسید که موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفتم بلی نشان آنرا و در همین موضع
ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت
که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس و شبگردی را اختیار کرد و اول کسی بود
که تازیانه را برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را
جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او
مقام را نقل کرد در موضعی که الحال در آنجا است و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معاندت با حضرت رسالت از این واضح تر و صریح تر
نمیباشد که سنت آنحضرت را برطرف کند و بدعت جاهلیت و کفر را اختیار کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر
شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که
قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بعرب ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را
نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرمود که مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول
از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عجم داده شود مگر کسی که در میان عرب متولد شده باشد و این
مضادهٔ صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و این مخالف
کتاب و سنت است و بیان آن طولی دارد که مناسب این مقام نیست هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در
جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است هشتم آنکه بیت المال و غنایم و خمس را در زمان حضرت رسول زیاده داد و عایشه
را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زنان را ده هزار درهم میداد و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار
چهار هزار درهم قرار داد و هم چنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول
با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگری را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید که در کوثر بنزد من آئید و ابن ابی الحدید
و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسیکه این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی
است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان
ایشان جاری بکند اکابر اصحاب آنحضرت راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اکثر جابر
بود در تفضیل در قسمت الی حضرت امیر تا بزرگان فقهای عظام را بان منقی میساخت که تعدد و هم در ارکان خلافتش بهم رسد

و باعث فوت معویه و دیگران شود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی که ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانکه حضرت امیر
کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بزمان حضرت رسول بود و بسیرت
او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت مردم بآن الفت گرفتند و اولاد او
کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت
نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریق عمر سلوک کرد و عادت مردم بآن طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر رسید
خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول بعد از آنکه بیست و دو سال بامر دیگر عادت کرده بودند و آنرا فراموش
کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود بحدیکه بیعت لازمه را شکستند و بآن حضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را
تفضیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت کردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها
را از آنحضرت منحرف گردانیدند **مؤلف گوید** که اگر کسی تامل کند میداند که فتنهائی که در اسلام بهم رسید و ظلمهائی که بر اهل بیت
رسالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در
عطا آنرا تربیت کرد و بتدبیر شوری آنرا ببار آورد و تا ظهور قائم آل محمد هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع
شود از ثمرات آن شجره است فلعنة الله علی من غرسها و سقیها و اثمرها و رباها [illegible] در قضیه شوری دیگر که از اعظم قبایح و اشنع فضائح
است و مجمل قصه باطلها بلکه چنانکه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند اینست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و
جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد باینکه در ایام حیات اهل بیت را از خلافت و نقص مرتبه ایشان در زمان حیوة خود کرده بود
و شروع کرد به تدبیر امری چند که مثمر آن باشد که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد
و کسی گمان حیله تدبیر او را باو نبرد و بغرض نشناسند و لهذا شوری کرد با اصحاب و رانیدا بکه برای خویش امداد و گفت عبدالله پسر خود را
خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند ایضا سپاس نیست که اگر او بشوری راه میتوانست حق را بصاحبش برمیگرداند و قبول نکرد
و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیتوانند شد بس است عمر را آنچه کرد خلافت برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات
[illegible] این امر کسی [illegible] بعد از آن که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بشوری گذارم تا
برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بایشان و گفت که هر یک از
ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت با همه شما طمع در خلافت دارید بعد از آن چون دو مرتبه حرف را اعاده
این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در
قرابت حضرت رسول بعد از آن گفت میخواهید که بگویم شما چگونه مردمید گفتند که بگو گفت [illegible]
اما تو ای زبیر بدخوئی و تندی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که اگر
خلافت بتو رسد همان روز بر سر یک چهار یک جو خود را بر زمین بزنی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزیکه شیطان باشی امام مردم کی خواهد
بود و با اینکه تو با این صفت باشی بکار امت نمیآئی و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز
نزول آیه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابوعثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور
جمعی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز نقاب بر سر زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما زنان او را نکاح خواهیم کرد بعد از آن
[illegible] و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا
را ایذا کنید و نه آنکه زنان او را هرگز نکاح کنید بعد از او و اما تو ای سعد صاحب غضب و منکری و بکار خلافت نمیآئی و اگر سردار سپاه باشی
باشد از عهده آن برنمیآئی و چه نسبت است بنی زهره را و خلافت و اما تو ای عبدالرحمن ضعیف عاجزی قوم خود را دوست داری
[illegible] و اما تو ای عثمان والله که سرگین بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی میبینم که قریش تو را امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغیر
[illegible] اختصاص دهی بعد از آن گرگهای از عرب بر تو بشورند و بعد از آن رو بعلی کرد و گفت تو اگر مزاح و شوخی نمیداشتی برای
[illegible] الله اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن حضرت برخاست بیرون رفت عمر گفت والله
[illegible] اگر کار خود را باو واگذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت

انکه از میان شما برخاست و میرود اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که با او بیعت کنی گفت نمیخواهم که
بار این کار را بگردن بگیرم زنده و مرده کی بر دوش من باشد و بروایتی دیگر در روز غیر شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نه
کنم و بروایتی دیگر گفت که [illegible] بعد از آن عمر گفت اگر ابوعبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده میبودند امر را بایشان میسپردم و زنده نبود
و ایشان برای این کار مناسب و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابوطلحه انصاری را طلبید گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه
جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در آنخانه بایستید تعجیل کن و پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان باهم مشورت کنند و یکی از جمله
خود را برای اینکار اختیار کنند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار نفر اتفاق کنند و دو کس مخالفت ورزند
هر دو را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبدالرحمن در میان ایشان باشد قبول و عمل کنند اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر
باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بامری نکنند گردن همه را بزن و مسلمانان را بگذار که هر کرا خواهند از
برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابوطلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر بروایات مستفیضه
مخالف و موالف مذهب بعد [illegible] از مناقب خود را شمرد برای ایشان و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشورت کردند گفتند
اگر خلافت باو داده شود هیچیک را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد داد و باین سبب بخلافت او راضی
نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد [illegible] از علی و عثمان [illegible] و با بنی هاشم عداوت داشت گفت
من حصه خود را بخشیدم بعثمان زبیر چون عمه زاده حضرت امیر بود برای همه قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم و بعد
آن سعد بن ابی وقاص چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصه خود را دادم بابن عم خود عبدالرحمن چون هر دو از بنی زهره
بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت که من از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان اختیار کنم و بعلی گفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول
خدا و طریقه شیخین ابابکر و عمر حضرت فرمود قبول میکنم کتاب خدا و سنت رسول خدا و آنچه خود دانم و راه بآن نقل کرد و بعد از
آن همان سخن بعثمان گفت عثمان گفت قبول کردم همین شرط را دیگر بعلی و عثمان گفت همان شرط را تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول کرد
و علی قبول نمیکرد چون دید که علی شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی
فرمود که والله تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای
آنحضرت مستجاب شد میان ایشان فتنه و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ در میان ایشان جدائی
افکند این بود کیفیت این قضیه بنحویکه اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقل مخفی نیست
بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابابکر و عمر و عثمان و [illegible] ایشان اول آنکه گفت بس است
عمر را آنچه کرده در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضای طاعت ایشان بود
چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و اطاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل آن
میشد بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد حق را از صاحب حق گرفت و اول برای ابابکر و بعد از او برای خود دوم آنکه اول گفت
رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود از این جهت لایق خلافتند بعد از آن برای هر کسی عیبی گفت که باعتقاد مثل او اثبات اکثر
آنها اگر کفر نباشد بیشک معصیت هست پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی
الحدید از جاحظ روایت کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون طلحه را
گوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرات میکرد که کسی از این سخن بگوید با وجه جای این سخن آنکه عیب کرد امیر المؤمنین
را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیا است و خدا رسولش را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و گفته
است ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مزاح او بد عادت و مزاح مرهی باشد که مثل او تمکین
و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف مذکور بود [illegible]
و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه [illegible] که نام او را که میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب
قبول خلافت او نمیکردند عمر خود او را نسبت بخوش طبعی میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم
که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت شود میترسم
که عجبی که او دارد او را از راه بدر برد و از ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت [illegible]
که علی آمد در مسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران او را نسبت بکبر و عجب داد عمر گفت که سزاوار

است مثلا و زاکه تکبر کند که اگر پیغمبر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از او است تو ابو و شرف از
امت پس کسی گفتا اگر چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم بجهت آنکه کوسن است و فرزندان عبدالمطلب را
دوست دارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسر عم او بید چرا قوم شما خلافت را با شما وانگذاشتند
ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر از نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری و خلافت جمع
شود پس شما با سمان بالا روید از نخوت و تکبر شاید شما گوئید که اول کسیکه شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و مطلبش این نبود
و لیکن امری روداد که علاجی بغیر آن نداشت اگر نه رای ابوبکر بود در حق هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر
میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظر گاو و میکنند بقصابی انرا میکشد باز ابن ابی الحدید از
عبدالله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبدالله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از انکه خلافت را بشما به
دهند گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفتا آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت یکبار
مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی اختیار کردند ابن عباس
گفتا یا خلیفه غضب خود را از من دور میگردانی که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت بگو انچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش
از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه میخواهد
و اختیار میکند از برای ایشان اختیاری در آن نیست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از برای خلق از برای خلافت انرا که اختیار کرد
اگر قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کردند حق است الا باطلست انچه گفتی که از برای ما نخواستند جمع شود پیغمبری
و خلافت پس حق تعالی جماعت را ذکر کرده است گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنستکه ایشان
نخواستند آنچه فرستاده است خدا پس خدا باطل کرده است عملهای ایشانرا و ثوابهای انها را برطرف کرده است اما انچه گفتی که اگر چنین
میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت تعدی میکردیم بر مردم بغیر از استحقاق خود تعدی میکردیم و لیکن خلقهای ما مشتق
است از خلق رسول خدا که در حق او گفته است که تو بر خلق عظیمی و ایضا با و خطاب کرده است که بال خود را پست کن برای
برای انها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت همه وقت باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی
که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بشتاب ای […] پادشاه مؤمنان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب […] که بدرستیکه
که دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک کرده و پاکیزه کرده است انرا از همه عیبها و پلیدیها و ایشان خانواده
اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است اما انکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست پس چگونه
کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای عبدالله از تو سخنی بمن
رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است خبر ده مرا اگر باطل باشد خلاف
را ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت میشنوم که مکرر میگوئی که خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند
ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بر ما بسیار
میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه ایا حجت نمیکردند عرب بر عجم که رسول خدا از ما است پس ما
نیز بر همه قریش بهتریم […] عمر گفت الحمد لله برخیز و بخانه خود برو چون برخواست بیرون شد عمر صدا زد از عقب او که
ای انکه میروی بدرستیکه من با هر چه از تو صادر شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کردانید و گفت
مرا بر تو و بر همه مسلمانان حقی عظیم هست بسبب حضرت رسول هر که ان حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است
و اگر اعراض بکند بهره اش را باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیدم او را
با کسی مباحثه و معارضه کند مگر انکه بر او غالب آید **مؤلف گوید** که از اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نماند که انها
میدانست که خلافت حق امیرالمؤمنین است با این وسائل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است هر یک از این کلمه‌ها
دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل انکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانست که حضرت امیر صاحب
این حق است اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفت لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت با و نمیدهد شاید بعضی
از گناهان تو بشود و اگر میخواستی در اصل متحمل نشوی چرا با منع و نص متحمل شدی و تدبیرات کردی از کسیکه باعتراف تو احق و اولی
که منصرف کردی و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و محبت […] سر کینه از او بهتر است از غایت فضیحت گشته میشوی و آنکه گفت خلافت

که خدا

را باطل کرد و کینه که هرگز

و نبوت

و نبوت برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب نشنید در این باب گفتنا است حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی امر همه از خدا
است و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اخبار و روایات بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر
دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راهنمایان
راه تقوی خدایند و چرا اکثر انبیا مثل نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان پیغمبری
ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف همه پیغمبران است مانع شد و انکه اگر نبوت و خلافت هر دو برای
شما باشد برای ما هیچ نمیماند محض عداوت و حسد و محض خباثت او […] است هرگاه خدا برای ایشان خلافت را پسندید
و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را نصیبی نخواهد بود و اما هرگاه عدد کثرت مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف
یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه
چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد چرا سن آنحضرت برای حمل سوره برائت و در غزوه
تبوک برای منزلت هارونی و خلافت کوچک […] بیشتر از این بود که نبود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از ان بود که
بود و […] هرگاه […] از برای خدا باشد […] رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد
معلوم شد که این خطاها مشتمل است بر خطاهای بسیار چرا انکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند
[…] روایت […] در روز شوری گفتا اگر سالم مولای حذیفه میبود من در خلافت و شک نمیکردم و حال انکه او از قریش
نبود و این تناقض صریح است با مخالفت […] ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت
کرده است که چون عمر را زخم زدند با و گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی بهتر بود گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه
میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم
اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم بحدی محبت خدا شد […] از بلاذری روایت کرده
استکه بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت […] حرص […] خلافت ببینم و من با این شش نفر میگذارم رسول خدا که از دنیا
رفت از انها راضی بود و بعد از ان گفت که اگر یکی از دو نفر را میافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم
و قاضی القضاة این روایت را نقل کرده و طعن در او نکرده است اما متفق شده و هم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا فرمود که مردم تابع قریش اند در این امر تابع مسلمانان ایشانند و کافر تابع کافر ایشانند و ایضا
هم و از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر انکه خدا
او را برو در جهنم میافکند مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده استکه حضرت رسول گفت که قریش
والیان مردمند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده استکه در روز سقیفه این روایت را کسی
رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستخلاف سالم از برای
خلافت هم نقض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قطعیه نموده و ایضا عذر بکه از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با از
که مجهول است معلوم هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجتماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران امامت
باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر در حدیث طیر متواتر با انکه واجب خلوقات
بسوی خدا حجت تامه امامت نباشد با انکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت
جمیع خلق نیست و محبوب بودن است پس چرا تعیین آنحضرت نکرد قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر کرده هر
و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضحه است بر انکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابابکر و عمر و ابو عبیده و سالم
بر انکه امامت را نگذارند بر بنی هاشم برسد اگر این نبود چه معنی داشت از روی وجود این دو نفر کردن که بهیچ فضیلی موصوف
و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم انکه اول قسم خورد که بعد از موت
من متحمل نمیشوم و بعد از ان متحمل شد و رجوع بشوری کرد چه دلیل بر تعیین شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش
آنستکه مبنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود و ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست
اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و آن همه تفتیش و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد
و امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب سالم […] بود و فی الحقیقه منشا مفاسد جمل و صفین

یجتمع

ببیند

و نهروان

و قوم ایشان این خواهش هم رسانیده

و نهروان از هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد مگر خواهشهای ایشان را متفرق نکردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث شد که هر یک از ایشان داعیه خلافت بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را فرستاد خلیفه میکرد چنانکه ابو بکر کرد که این اختلاف بهم نمیرسید تمام کرد برانگیختن این فتنه‌ها را بانکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه اگر خلافت روزی بآنحضرت بر گردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید بدگمان اصحاب محمد خیرخواه بکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب شوند بر شما عمرو معویه چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب بغداد قلیل الظرافت ادیب بود و تتبع علوم فلسفه بسیار کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سؤال کردم از احوال علی و عثمان گفت این از عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از آن سخن بسیار در این باب گفت سبب دوم در اختلاف در امر این امت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان ظاهر گردید که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سخاوت وجود هم داشت و با عمر در حیات ابو بکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته بر عثمان تجری میکرد در تشنیع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کردانید و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را برای خود میخواست و امید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی‌تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند ابو بکر و عمر او را در نظر مردم بی‌قدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خواطرها و اکثر جمعی که خصائص و فضائل او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمیشناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضائل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضائل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت نفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت نقدر که از برای هیچ یک دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش زبیر و طلحه را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیوة خود و بعد از وفات تا غذا الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را میپسندیدند چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اکثر اشراف و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علی قرار نمیدادند بآنحضرت نمیرسید چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن فتنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ جمل نبود معویه جرأت بر مخالفت نمیکرد و نه بوهم اهل شام انداخت که علی را شهید... عایشه و مسلمانان را تا نکه طلحه و زبیر را کشتند و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل منشعب شد فرع آن بود و از فساد صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد هر فسادی و فتنه که حادث شد در زمان بنی امیه و فتنه عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان است زیرا که عبد الله دعوی میکرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمعی دیگر بر آن گواهند پس نمی‌بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و از هر آتشی شعله افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجب‌تر از این آن بود که بعمر گفتند که سعد غاص و معویه و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدههای جنگ و فرزندان ایشان که بحرا ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و طلحه و زبیر را متوطن ولایت و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر

از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسیکه از حکومت ایشان خائف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود کنند چگونه نترسید در وقتیکه شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اهل اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابو بکر و عمر شد ششم آنکه مسلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باخبار و روایات ثابته صحیحه متفق علیها است که از جمله اهل بیت و نیکوترین اهل زمین و طلاب دین حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیر بودند و عباس عم حضرت را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمه عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود متعلق بدعوی و شهادت چهار نفر معصوم را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده‌اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت است رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در آن امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر را داخل شوری کرد اما نقشی را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جناب آنحضرت بگردد و بغض او ظاهر کرد که دلیل واضح است بر کفر او چه در تنها پنهان بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت حضرت امیر باعتبار ربط با ابو بکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و همچنین عبد الرحمن سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذاشتند ایشان با وجود او بمخالفت حضرت راضی نمیشدند زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در هنگام آنحضرت با آنحضرت میبود دو کس با آنحضرت بودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت نمیکرد سه نفر میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هر یک از این سه صورت که بود خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر و عباس از مجلس عمر بیرون آمدند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که ای عم بخدا سوگند که خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت که چگونه دانستی حضرت فرمود که نشنیدی میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آنجا است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم او است و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد او است هر گاه اینها در یک جا جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر که با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره ندارم بلکه یکی از اینها نیز ندارم و با اینهمه مطلب عمر آن بود که بفهمانند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما بخدا سوگند که اولی ایشان که ابو بکر بود برای ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خواطر ایشان را و خواهم کرد آنچه ما فضیلت از اول تا آخر با ما کرده اند و اگر بمیرد البته خواهد مرد ایشان تفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت و الله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم که عدالت را در میان مردم ظاهر کردانم باحکام خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جواب گفت که چون ابو بکر و عمر در روز اول این حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خواطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هر گز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و بر نمیگشت چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که این روایت موضوع و آن حرف بی‌اصل بوده است چنانچه ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را در آخر عباس بحضرت گفت که تو را بعد از همه نوشته است و تو را بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر گفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و بعضی از آنها نیز معلوم است که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد میکردند آنحضرت را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با ایشان بیعت کرده است و فایده داخل شدن در شوری

و طلب حق خود بکند حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن با آنحضرت گفت که یا علی بر جان خود راهی مگشا که کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل با عثمان نمیدانند پس علی ع بیرون آمد و فرمود که آنچه معتقد شده است خواهد شد در دو روایت دیگر طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی ع ضبا بیعه کرده در بیعت عثمان این آیه خواند که در شأن خود و امثال او که بیعت رسول ص را شکستند نازل شده و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر و چون حضرت این دید باز شدند برگشته بیعت کرده و میفرمود که مکر کردند و عجب مکری کردند سید مرتضی از بلاذری که از معتبرین محدثین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر ع ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی ع غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایسته اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید مرتضی گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از مبایعت کردن کم کرد و او را بیغرض دانستند و هر چه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر ع عرض کرد خلافت را بشرطیکه علم داشت که حضرت با این شرط قبول نمی‌کند با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و بعنوان حضرت تا ظاهرا این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیراکه همین سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیراکه سیرتهای ایشان باهم موافق نبود و با این مکر واضح چنین باطلی را از پیش بردند طعن نهم آنکه در چهار صورت امر بقتل آن جماعت نمود در مخالفت با عبد الرحمن یا ساير اولیای عثمان یا بر چیزی قرار نکرفتن رای ایشان چنین بوند که مستحق قتل شوند و امر او برای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان حرام و از اکبر کبایر است شود طعن دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر ع نمود بلکه امر بقتل نبود مکر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیله نفسیم ظاهر شد با آنکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و مؤالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او است طعن یازدهم آنکه بر نفسه وجوب اطاعت امر او بجماعت و ایجاب مخالفت ایشان مثل آن نص معصوم بر کو نور اکرام دلالت بر عصمت و نص بر امامت کرد که اگر شبهه در بعضی از دلیلها شود طعن دوازدهم آنکه حضرت امیر ع با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شده اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده و داماد اوست را میگذارد و با ضعف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و با این علت قابل خلافت نبست و رای متزهه را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدیکه اگر خلاف رای او کند او را بکشند عناد و کفر و نفاق و ضلالت از این بالاتر نمیباشد طعن سیزدهم هرگاه با نفاق مخالف و مؤالف حضرت امیر ع قرین کتاب الهی است و مرکز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است بطریقه شیخین راضی نشد و همین سبب خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و طریقه بطلان ایشان زیراکه اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت قبول آنرا کرد و اینرا قبول نکرد و چرا با آنکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این به خلاف آنحضرت راضی شد و اگر مخالف آن بود مخالف خدا و رسول عین کفر است طعن چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و اینکه بر تقدیر صحت اجتهاد علی ع و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیراکه شرط اعظم خلافت نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف خلافت بایشان کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابابکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و اینکه هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول ص که واجب متابعت و منصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابابکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت ایشان باطل و جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای اینها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافیست طعن دهم

آنکه ابابکر را در خانه حضرت رسول دفن کرده و وصیت کرد که او را نیز در آنخانه مقدسه دفن کردند و آن جایز نبود بچند وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر حجت شرعی جایز نیست وجه دوم آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن او وجه سیم آنکه کلنگها در نزد قبر آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صداها نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصا آنحضرت در موت و حیات یکیست و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل سخن در اینباب آنست که حجره منبر رسول ص خالی از آن نیست که تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات از آنحضرت بغایت منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر اول خالی از آن نیست که میراث بود یا صدقه باشد بود و اگر میراث بود پس جایز نبود ابابکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه بخصوص طلبیده باشند یا بخریده و امثال آن را از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود باید که از مسلمانان خریده باشند یا رضا تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حجره بود یا بسبب ابتیاع یا بهبه یا شاهد از عایشه طلبیده از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویل کنند فرستادند نزد عایشه از او رخصت طلبیدند و بر هر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیراکه صدقه بود همه مسلمانان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه تنها فایده نداشت و روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه را ملازم کرد از این موضع نرفتم پیش او نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسالت علی است و من میگویم ابابکر است و بعد از او عمر دلیلی برای من بگو تا برادر را محاجه کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت ایشان و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرتند در قبر او کدام حجت از این واضحتر میباشد فضال گفت من گفتم اینرا با برادرم او گفت اگر این موضع از حضرت رسول ص بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی بآن نداشتند و اگر از ایشان بود بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند پس گفت که ایشان بازاء مهر دخترهای خود در آنخانه مدفون شدند گفتم من گفتم برادرم گفت که حضرت مهر زنان را چه نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو بهمه دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول ص چون از دنیا رفت نه زن داشت و میراث مجموع آنها هشت یک آنخانه میرسید پس هر زن حصه از نه حصه از هشت یک میرسید آن بقدر شبری نمیشد چگونه جنازه با بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت بیرون کنید اینرا که خود رافضی است برادری ندارد و آنچه در کتب معتبره از دلایل نسب و حسب و لواط و زنا بوده و مذکور و است البته مطالب کتاب ایشان را ذکر نماید مطلب سیم در بیان مثالب ازمنه عثمان است و قبایح اعمال مشهوره او است که باحتیاج ذکر داشته باشد آنکه از آنها زیاده از آنست طعن اول آنست اقارب منافق کافر چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانکه ولید برادر مادر خود را حاکم و والی کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی از آن پلید صادر شد و مدار مذهب بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر مورخان عامه روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد و در اثنای نماز با ایشان گفت دعا میخوانم اگر میخواهید زیاده میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته که این قصه از مشهورات است و ثقات ایشان روایت کرده اند از اهل حدیث و اخبار و پس گفته اند خلافی نیست میان اهل تاویل قرآن که این آیه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شان ولید نازل شده است و خدای تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی رسیده بود که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین او را حد شرب خمر فرمود اگرچه عثمان راضی نبود و مروان بن الحکم را در خلافت دخیل نمود کرده که هر چه مروان که میخواست میکرد و عبد الله بن ابی سرح را والی مصر کرد و چون مصریان از شکوه کردن بمدینه آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده و فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که محمد را بکش و چون با جماعت بیاید سر و ریش ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش و اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و این از اسباب کشته شدن او شد طعن دوم آنکه

حکم بن ابی العاص که حضرت رسول اورا از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق و بسبب اینکه ایذا از لعین با آنحضرت میرسید و
تا آنحضرت در حیات بود رخصت دخول در مدینه نفرمود و چون اندبار رفت باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاق که
در نفاق داشتند عثمان نزد ابی بکر آمد و شفاعت او کرد که اورا رخصت دخول مدینه دهد ابابکر راضی نشد و
چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد عمر راضی نشد چون خود خلیفه شد اورا باعزاز و اکرام تمام آورد هر چند امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار
و سایر صحابه درینباب با او سخن گفتند این عمل اورا انکار کردند فایده نداشت این عمل هم مخالفت رسول بود و مخالفت شیخین که شرط
کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند بود و این را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند طعن سیم آنکه
ابوذر را که احدی از خاصه و عامه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در جمیع صحاح خود احادیث بسیار
در فضیلت او روایت کرده اند که چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد منع و طعن میکرد و در کوچها میگشت و میگفت
بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان دیگر اورا از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه ظلمها و بدعتها میدید
بر او انکار میکرد و فضائل و مناقب امیر المؤمنین را یاد میکرد و معویه هر چند میخواست که اورا بمال راضی کند قبول نمیکرد
و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند پس معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام است ابوذر را از آنجا بیرون کن و
عثمان باو نوشت که اورا نزد من بفرست بر مرکبی درشت ناهموار پس معاویه اورا بر شتری درشت روی سوار کرد و
مردی غلیظ حبشی را موکل او کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و چون نزد عثمان پیر ضعیف را با آن عنف
آوردند رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شد و گوشتها ریخت و چون اورا نزدیک عثمان آوردند زبان از طعن منکر باز نداشت
و احادیثی که در طعن او و خویشان او از حضرت رسالت شنیده بود نقل کرد و عثمان تکذیب او کرد و امیر المؤمنین فرمود
که ابوذر دروغ نمیگوید و من شنیدم از رسول خدا که فرمود آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته سخن گوئی را که
راستگوتر باشد از ابوذر و صحابه که حاضر بودند گواهی دادند که ما اینخبر را از رسول خدا شنیده بودیم و عثمان گفت
بگوئید چکنم با این شیخ دروغگو اورا بزنم یا حبس کنم یا از بلاد اخراج کنم میخواهد که جمیع مسلمانان را پراکنده کند امیر المؤمنین
فرمود من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت پس خواندن آیه را که مضمونش اینست که اگر دروغ میگوید
گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدای تعالی
هدایت نمیکند کسی را که دروغگو و ظالم باشد پس عثمان با بوذر خطاب کرد که خاک در دهان تو باد امیر المؤمنین
فرمود که بلکه در دهان تو خواهد بود و اکثر نقل کرده اند که چون آن دون کشته شد دهانش را پر خاک دیدند باعجاز آنحضرت
پس عثمان حکم کرد که کسی با ابوذر ننشیند و با او سخن نگوید و بعد از چند روز دیگر اورا طلبید و گفت از بلاد من
بیرون رو ابوذر گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که این ناحیه را فاسد کردی گفت
پس مرا بعراق فرست گفت میخواهی بروی که اهل آنجا اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر فرست آن هم راضی نشد
و اورا بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت عبادت
میکرد تا برحمت خدا واصل گردید و همه آن ظلمها که بر ابوذر واقع شده بود حضرت رسالت اورا خبر داده بود و فرمود که تنها
زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و دفن تو خواهند شد و چون هنگام
وفات او رسید کسی بغیر دخترش همراه او نبود دختر گفت ای پدر من چگونه تنها با مرگ تو بمانم ابوذر گفت ای دختر حبیب من رسول
خدا مرا خبر داده است که جماعتی از حاج عراق بتجهیز من قیام خواهند نمود و چون فوت شوم جامه بر روی من بکش و برو بر سر
راه حج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا با ایشان بگو و چون دختر بسر راه آمد قافله حجاج عراق رسیدند و عبد الله بن مسعود
و مالک اشتر و جمعی همراه بودند دختر چون خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون شدند و متوجه غسل و کفن و نماز
و دفن او شدند و بعد از دفن همه لعنت کردند بر کسیکه بر او ظلم کرده و اورا از مدینه اخراج کرده و این یک سبب
ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانکه مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن عثمان ابوذر را اهانتها از عثمان و یاران
او نسبت بحضرت امیر المؤمنین واقع شد که بمشایعت وی بیرون رفت و کسیکه با مثل ابوذر کسی از صحابه کبار و اهل سوابق
که ترمذی و غیر او روایت کرده اند در شأن او که در زیر آسمان و روی زمین از او راستگوتر نیست که او در زهد شبیه
عیسی بن مریم است با فضائل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد نسبت بنده اهل بیت

رسالت از اهانتها و بیحیائیها بعمل آورد اورا از شیعیان اسلام نمیتوان شمرد چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبد الله بن مسعود
را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضائل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه اورا آزرد یکی
آنکه ابوذر را تجهیز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده
بود موافق گرداند و او نداد و اورا آنقدر زدند که استخوانهای پهلوی اورا شکستند و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی
الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت که از گناهان خود
گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب از برایت بیاورم گفت طبیب بیمار کرده است گفت میخواهی که وظیفهات را
که قطع کرده بودم از برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شده ام میدهی گفت از برای فرزندانت باشد گفت ایشان را
خدا روزی میدهد گفت از برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصل زدن عثمان
ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران
نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است بذکر فضائل و مناقب
او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم
سخنی در حق او میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از حضرت رسول شنیدم که گفت که مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او و بروایت
دیگر پر است از کف پاهای او تا نرمهای گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که
هر که عمار را دشمن دارد خدا اورا دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از حضرت رسول شنیدم پیوسته اورا دوست
داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که مشتاق بهشت است بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی
از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از
خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشت باو گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و شکایت
از من کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد
و حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند هر که با او دوستی کند خدا با او دوستی کند
خالد گفت من با او بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خوشنودی عمار و اورا از خود خوشنود کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت
کرده است که از ابی سعید خدری که چون مسجد رسول خدا را بنا میکردند ما یکخشت برمیداشتیم و عمار دو خشت برمیداشت حضرت رسول
اورا با آن حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهند کشت اورا ایشانرا بسوی بهشت خواهد
خواند و اورا بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از فتنها و اما کیفیت ضرب عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة
الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت اتفاق نمودند و فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و
مهر بدستش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش کنند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد یک سطر خواند و انداخت
عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خداست مینداز و بخوان و تامل کن و بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان
خود را فرمود که دستها و پاهای اورا بزمین بر کشیدند و آنقدر زدند اورا که از حرکت انداختند پس خود بخزد آمد و لگدی چند
با کفش چند بر شکم و اسافل اعضای او زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب مدهوش بود
و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازهای خود را قضا کرد و ابن
اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت
خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت تو گمان داری که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله گمان
ندارم عثمان از این سخن آزرده شد گفت برگردانیدش و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه
نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و درندگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخواست و بیرون رفت و عثمان عزم
اخراجش کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت امیر المؤمنین رفتند گفتند عثمان عمار را زد و آزرده کرد و ما تحمل کردیم و
اکنون اخراج بلدش میکند اگر انکار کنید میترسیم که از ما امری سر زند که ما و او هر دو پشیمان شویم و حضرت امیر ایشانرا تسلی
داد و فرمود صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزدیک عثمان آمد گفت در کارهای تامل میکنی و سخن خیر خواهان نمیشنوی

پیش ابی ابوذر رضی الله عنه که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه نمود تا در غربت فوت شد و بعضی از مسلمانان
نپسندیدند و حال امیر شنوم که اراده اخراج عمار یاسر را نیز از مدینه نمود و دست عمار بعد بگریان برداد و عثمان از این سخن در خشم
شد و گفت اول باید تو را بیرون کرد که همه را تو ضایع میکنی و حضرت فرمود تو را احدی نیست که با من اینچنین بگوید و اینکار تو انجام کرد
و اگر خواهی والله که تو نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تو است ایشان کنایه ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی‌آورند و بزبان میآورند و تو را خوش نمی‌آید پس برخواست و بیرون رفت کسیکه در این روایات
تامل نماید میداند که کسیکه اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع ساز بر کسیکه حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد دشمن
او و دشمن خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی که حب او ایمان و بغض او کفر است این سخنان گوید از اسلام بهره ندارد و
آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولای امیرالمؤمنین ع بود چنانچه
ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال من هرچه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم
گرامیگوئی عم زاده من و خالو زاده تو بسیار اند گفت علی را گفتم نه والله مرا از او بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از   میگوئی
تو پنهان میدارد آنچه بمردم میگوید در آنحال عمار رسید و پرسید چه میگفتید که بعضی را شنیدم عثمان گفت همان تنک
شنیدی عمار گفت بسیار مظلومی که خبر ندارد و ظالمیکه خود را بنادانی میکند عثمان گفت تو از دوستان و اتباع ایشان
بخدا سوگند که اگر از برای بعضی امور نباشد تو را ادب کنم که تلافی گذشته و آینده باشد عمار گفت ما دوستی علی را آن حد
نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حقی نداری بلکه من بر تو حق دارم من تابع سنتم و تو تابع بدعت. عثمان گفت والله که از اعوان شر
و تابعان خیری عمار گفت من خلاف این را از رسول خدا شنیده بودم در روزیکه از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی و دیگری
نبود و من نشسته بودم و جبین مبین آنحضرت را بوسیدم و فرمود که ای عمار بشنو که تو را ما دوست داریم و تو از اعوان خیر و فاتحان   و تو ما را دوست میداری
شری. عثمان گفت چنین بودی اما بعد از آن تغییر نمودی و عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت
خداوندا تغییر ده هر که را تغییر داد و این حکایت بلغا از چند جهت دلیل است بر کفر و ظلم و فسق عثمان اول ایذاء عمار چند بار و تهدید
عمار براوست بار و نسبت شر با فعال امیرالمؤمنین ع دادن و اهل شر گفتن آنحضرت را و بغض و عداوت او که خود دعوی کرد اگر دروغ
گفت فسق بلکه کفر است و اگر راست گفت بغض کفر است زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت
نمیدارد و بغض با آنحضرت کفر است و از کلام خودش مستفاد است ضد نفاق و کفر نیست طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است و اموال
بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود داد تا آنکه از حد اندازه از الجمله بحکم بن ابی العاص چهار خمس را با ایشان داد و چهار صد هزار دینار
که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومان است به انتقال الفهر بعضی مروان لعین صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی
دویست هزار دینار که سی هزار تومان بوده باشد و بروایت واقدی همه اموال را با او داد و گفتا ابوبکر و عمر این مال بخویشان
خود میدادند و من هم بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت کرده که مال عظیمی آورده بودند همه را بکاسه میان اهل و اولاد
خود قسمت کرد و هم او روایت کرده که شتر بسیار بزکوة آورده همه را بحارث بن الحکم داد و حکم بن العاص را والی زکوة بنی قضاعه
کرد سیصد هزار دینار رسید همه را با او داد و سعید بن العاص را صد هزار دینار داد و مردم طعن و ملامتش کردند و
روایت کرده که سعد بن ابی وقاص کلید های بیت المال را بمسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نخواهم بود با ابن سلول که بطریه
رسول خدا سیصد هزار دینار میداد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال
که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار دینار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و
نوشته را رد کرد و ان مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن منی هرچه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان
میدانستم خازن تو غلام تو است کلید های خزینه را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و منم یاد کرده که هر که متو
بر آمر شود و عثمان کلید ها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد
هزار درهم از بیت المال از برای عبد الله بن ارقم برد و گفتا میر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت که
مرا بهما احتیاجی نیست و مزد نمیخواهم برای آنکه عثمان بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که این اگر از مال مسلمانان
است مزد من نمیشود نیست که مزد من سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که ضرر باو برسانم که او بیت
المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم آورده

نزد عمر که چون آفتاب بر او میتابید چون مشعل آتش شعاع ان بلند میشد بخازن بیت المال گفت این جوهر را در میان مردم قسمت کن که
گمان دارم بر سر این آفة عظیمی میان مسلمانان خواهد شد و خازن گفت این یک جوهر را چه قسمت توان کرد و کسی نتوانست بها قیمتش کند تا آنکه
شاید شاد بکر چون نعم صحیح مسلمانان توزیع نکنند که کسی را انقدر قدرت بهم رسد که تواند آنرا خرید گفت در میان بیت المال ضبط کن و آنگوهر بود تا
عمر کشته شد عثمان آنرا بدختر خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر ع آمد که از عثمان چیزی
برای او بگیرد فرمود که او حمال الخطایا است نه والله هرگز نزد او شفاعت نروم و صاحب استیعاب و دیگران روایت
کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماندند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک را هشتاد و سه
هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریبا نزدیک
به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و کسیکه در
اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی القربی انقدر از برای خود و اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف
و بذر و زینت کنند و فقراء و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد
با آنکه خلافت او بشرطی بود که در اول بر او قرار کردند که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و اگرچه نقضشان عطار را اول به عنکر اما
همچو که در نظر عوام مشتبه میشد جهات واقعیه الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بجهری
رسانید که خیانت و شقاوت او بر همه اهل عالم ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم آنکه مردم را بر قرائت زید بن ثابت   جمع کرده
آنکه دوست عثمان و دشمن امیرالمؤمنین ع بود چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد و او را بجهت
اختیار کرده و باین سبب قرآنیکه حضرت امیر بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت رسول بود ترک
کردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیرالمؤمنین ع آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند آن
حضرت نداد و فرمود که مس نمیکنند آنرا مگر مطهرون و فرزندان من و ظاهر نمیشود تا قائم از ال من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل
کردن آن بدارد و عثمان چون خواست که قرآنرا جمع کند زید بن ثابت را گفت که جمع کرده تا قرآن و جمیع مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود
و دیگران جمع کرده بودند ضبط کرفت و سوزانید و بعضی گفته اند که جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی بر آنها
اطلاع بهم نرساند بکتب بدن و اهانت ابن مسعود چون بود که راضی نمیشد که مصحف خود را با ایشان بدهد بان جهت اهانت
از او کردند و سوزاندند و مصحفیکه الحال در میان ما است مشهور است بمصحف عثمان نسخه ایستکه از آن برداشته اند چون این
خبر بصحابه رسید گفتند قتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید سوزاننده مصحفها را و این عمل از چند جهت متضمن طعن و فسخ
طعن او است اول آنکه دو کلام حق اهانت کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی
خال یعنی آنکه ایا ایمان میآورید ببعض کتاب و کافر میشوید ببعض پس نیست جزای کسیکه اینکار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در
روز قیامت بر میگردند بسوی عذاب و این مصداق حال ان بدنما است که در دنیا بخواری کشته شد و بعقوبت عظیم آخرت
رسید و ایضا کراهت داشتن از نزول بعضی از انها که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم
کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنستکه مکروه میداشتند آنچه را که خدا فرستاده پس خدا باطل کرد کردهای ایشان را سوم آنکه
نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نیست
سیم آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قرائات قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول رسول الله ص زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود
روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شد و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قرائات مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بیک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیاده میکردم و او زیاد میکرد تا
بهفت حرف رسید و در صحیح جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی که بسند ها از عمر بن الخطاب روایت کرده   جمع
است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات حضرت رسول که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را حرفی
بسیار خواند که مرا از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت ردای
او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت را که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی مرا از رسول خدا   شنیده
بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بنزد آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این که میخواند بغیر آن نحو یکه از تو شنیده
بودم بنحو دیگر حضرت فرمود رها کن او را پس گفت تا هشام خواند بنحویکه من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین   نازل

پس گفت بخوان ابی خواند پس گفت که من میدانم که چنین نازل شده است

که چنین نازل شده است بعد از آنکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است و بخوانید هر چه میسر باشد از آن ترمذی گفته است این حدیث صحیح
است و در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکور از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر
موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف
حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است اگر گوید مراد قراءات سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این
اختلافات را در خواندن مصحف عثمان بهم رسید که هفت مصحف نوشت یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم
الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود با نقطه ها اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی
که در روایات ایشان وارد شده تنزیل بر آن نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشان است تصریح نموده است
باینکه این سبعه آن سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند
که این را ما بر ایشان الزام میتوانیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه ما
ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر آورد و ایشان
قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و آنها را وضع کرده اند برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اخبار
زیاده و نقصان داشته باشد و از آنها آنکه جمع قرآن نشده بود و منع فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات قرآن
و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر اینکه ابن مسعود و متابعت
قرائت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قرائت او واجب است نه قرائت زید چنانچه صاحب
استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که قرآن از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ
بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده
است بقرائت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابووائل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت
من داناترینم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب الله هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده
و کجا نازل شده و ابووائل گفت نشنیدم کسی را که این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت شده که گفت ابن عباس
از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قرآن میخوانی گفتم بقرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت آخر است که جبرئیل
هر سال یک مرتبه قرآن را بر رسول عرض میکرد و در سالیکه از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن
وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی سؤال کردند
از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است برای او و از شقیق روایت کرده است از ابووائل که
چون امر کرد عثمان در مصاحف آنچه امر کرد عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بقرائت
زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست که از دهان حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی
در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است
و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتران میتوانند نزد او رسانید
البته نزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت که من در حلقه ها که اصحاب رسول در آنها بودند
داخل بودند شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت
کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک
کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضائل در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده
اند تفضیل مفضول و رد قول رسول است چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت
امیر با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا منافیات اهل بیت
و مثالب اعدای ایشان را نتوانند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن
جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت **طعن
هشتم** که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را
حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر میگفت

که سه آیه

که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم و آیات آنها اینست و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
یعنی هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشانند کافران و در جای دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای
دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابووائل روایت کرده است که عمار
گفت که عثمان نامی در زمان ما نداشت سوای کافر با آنکه معاویه بر والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از
عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت بلی خدا
علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت
خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت بحمدالله که در کفر عثمان
شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش از همه مؤمنان افضل که بیرون
خالص مرتکب قتل گشت ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناه او بیشتر
است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را میان
زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه
پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین حضرت را کهنه کردی و ایضا جمع صحابه
در مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و سایر مردم بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او و بعضی که مرتکب
آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نمینمودند یاری او نمودند مگر نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها
با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است
از کفر او یا فسقی کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت و خلیفه واجب القتل معنی ندارد
یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر این جماعت در این اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده
هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر قولی اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو
حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانچه در تاریخ اعثم و سایر
کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم زدند وقتی
که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد هر چه مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از اینکار باز دار قبول
نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در یکی از جوالهای من باشد و در دریا افکنم تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت
یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکرد او را بمرد یهودی که صاحب ریشها بود و سایر مومنان گفته اند لغو یا کفتار عایشه مکرر گفت اقتلوا نعثلا
قتله الله یعنی بکشید این پیر احمق را یا این مرد یهودی مانند را خدا بکشد او را و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که
گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معاویه را مدد طلبید گفت تا او اطاعت
خدا مینمود خدا هم او را نصرت میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که
حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است که و بالجمله کفر و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار در این
اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر چنانچه سابقا دانستی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و اینجا
بقول بسیاری از سنیان فتوی قتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی
خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعیکه اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او شدند بعد از فراغ از
اجماع بر خلافت حضرت امیر نمودند با او بیعت نمودند سنیان آنحضرت را باجماع خلیفه واجب الاطاعه دانند چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر است
و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چند طعن زیرا اختصار را باینها ضم کردیم **طعن نهم** شهادت حضرت امیر
که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر
خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت
آنحضرت باباحه قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافیست احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید
روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آن زمان شدی
گفت نه و ابن ابی الحدید گفته است بعد از نقل بسیاری از این اخبار که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و رضا بآن

همچنین بلیه‌ای بود به عثمان ... که کفر او باشد و باطلی عظیم که موجب ضلالت و فتنه باشد که راضی بودن
بقتل ... اسلام ... بلکه از جمله ... که حضرت ... که قتل و سبب ... فتنه‌های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و فتنه
چندین هزار ... از این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نبود
... با آنکه ظلم و کفر و ... از کثرت ... شده بود با این همه فتنه
... اظهار سرور از قتل او نمود و انتظار آن داشت چنانچه عامه روایت
کرده‌اند که آن حضرت بعد از قتل عثمان در استقرار بر سریر خلافت ... خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود فقد
طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما
الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده و لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و
انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و ... از برج ... شد و کوکب امامت ... خورشید
و امور ... بدوی ... بدیل ... روز دیگر
باطل آورد ... و امامان ... و پیشوایان دین ...
رسالت قیام نمایند ... و داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه ایشان را
شناسد ... و داخل جهنم نمی‌شود مگر آنکه منکر ایشان باشد و منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته که مراد از سه فقره اول
انتقال خلافت است با آن حضرت و از فقره چهارم اعوجاج امور که در آخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است به تبدیل جناب
سبحانه عثمان و شیعه او ... و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آن حضرت دنیا را طلاق گفته بود این
قدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود در جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبار دنیوی بود و سرور از جهت اقامت
حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن گفته است که ... مذهب معتزله که ... انتظار قتل عثمان باشد مانند انتظار
باران در سال قحط و این مذهب شیعه است ... گوئیم که انتظار تغییر گفته نه انتظار قتل ... تواند بود که منتظر عزل و خلع
باشد به سبب آن اعمال که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است ... از این کلمات شریفه امیر موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز
اعتراف نموده ظاهر شد که آن حضرت شاد و خوشحال بود از قتل او و همین برای شیعیان ... و نقل کرده‌اند که در
زمان امیر تیمور گورکان علماء ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجب است بغض علی بن ابی طالب گرچه
بعد رجوع باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را باین واداشتند که باین حکم کند در ممالک خود و رواج دهد امیر فرمود
که محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او از این باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمان که علی
مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را این نوشته او خوش آمد و محضر را باطل کرد بهر آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود
که اهل مدینه بعد از قتل او ... دفن ... در مقتل عثمان ... و طبری و ابن
عبد البر و سایر علمای ایشان در ... کتب خود ذکر کرده‌اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و دیگر صحابه او
را در مزبله انداخته بودند ... از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان با سه کس دیگر از ملازمان
او را برداشتند که دفن کنند مردم مطلع شدند نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر مردم را از ممانعت
دفن و منع میکرد ... اکثر گفته‌اند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت
امیر و احدی از صحابه ... مسلمانان بر نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معاویه والی شد فرمود بود
که در میان ... مسلمانان بود برداشتند و ... مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل
بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است که حضرت امیر فرمود که عثمان را دفن کردند
حال آنکه سه روز که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را خورده بودند پس او را برداشته بر روی تخته پاره
گذاشتند و پایش از آن گذشته بود و سرش بر روی ... و به روایت دیگر بر آن تخته میخورد و حکیم بن حزام و جبیر
بن مطعم بر او نماز گذاردند و معلوم است که اگر حضرت امیر و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف
نمیکردند و سه روز جسد او را ... کلاب و در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی داشته
باشد میداند که جمع ... اعتقاد بخلافت حضرت امیر و خلافت عثمان ... قدح در یکی از ایشان

هست خلافت و خلافت حضرت امیر ... پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت اینها که خلافت عثمان ... پس بر خلافت اینها
روایت و چرا حضرت امیر را به بنای عمارت و اخراج ... معارضه انکار و اصرار ... نمودند و ...
با اعتقاد ایشان ... بود ... و ... در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی
که از اکابر علمای ... است روزی ... حضرت امیر گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه
... برخاست و سوال کرد که ... سلمان در مدائن فوت شد و علی از مدینه بیکساعت ... آمد و او را تجهیز
فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده‌اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه
حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است گفت پس یکی از ایشان خطا لازم میآید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از
خانه بیرون آمده لعنت بر تو باد و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او باد زن گفت عایشه باذن حضرت رسول به جنگ علی از
خانه بیرون آمد یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آنست که این رساله
گنجایش ذکر آنها داشته باشد در کتب مبسوطه مذکور است و اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام و آنچه ایراد شد از برای
منصف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان
بدعتهای بسیار کرد و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبه فسق نرسید و باعث حبط اعمال
او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بود زیرا که ما میدانیم که او از اهل بهشت است به سه وجه **وجه اول** آنکه
او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید گناهان شما آمرزیده است و
عثمان اگر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصه غنیمت
او و اجر او شد **وجه دوم** آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی بود زیرا که فرمود لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و اگرچه در این بیعت حاضر نبود و لکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده
بود و این بیعت برای آن بود که ارجوفه مذکور شده بود که او را کشته‌اند و آنحضرت در زیر درخت نشست از مردم بیعت بر
مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت
و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان **وجه سیم** آنکه او از جمله ده نفر است که در اخبار وارد شده است
که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او مرضی است خدا را و راضی است و او از اهل بهشت است
و اینها دلالت میکند بر آنکه کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست انتهی کلام ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم از همه این وجوه
اجمالا و تفصیلا اما اجمالا آنکه بنای این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده‌اند و خود متفرد به روایت آنها و مکرر مذکور
شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد هر دو روایت کرده باشند چنانچه ما کرده‌ایم نه بروایتی که
مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ... چند
از عبدالله عمر روایت کرده‌اند و ابن عمر است که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آن حضرت بود و با
حجاج فاسق کافر بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت امیر المؤمنین در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی
در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در
برابر حضرت ایستادند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب حضرت محمد و عایشه میدانید که اصحاب
جمل را لعن کرده رسول خدا و خائب و ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت
فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که
روایت کرده از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت
او زبیر گفت گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود که من جواب تو را نمیگویم تا بگوئی که آن ده نفر
کیستند زبیر گفت ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل
حضرت فرمود نه نفر را شمردی دهم کیست گفت دهم توئی حضرت فرمود اقرار کردی از برای من بهشت را و آنچه از برای خود و یاران
دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود که گمان نه
دارم و الله که یقین میدانم که افترا بسته است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره

در چاهی در اسفل درکات جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند سنگ را از سر آن چاه بر
میدارد شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا تو را بر من ظفر بدهد که خون مرا در دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر
دهد بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را بزودی داخل جهنم کند پس برگشت بسوی اصحاب خود میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید
و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه متکلمین امامیه بر این اعتراض
اثبات کرده اند که جایز نیست که خدا غیر معصومین را خبر دهد که ایشان اهل بهشت اند زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی
نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شده ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابابکر در روز
سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در روزی که او را محصور کرده بودند و اراده
قتل او داشتند مناقب خود را بر ایشان میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد اگر این اصلی داشت از برای او نفع بود از چیزهای
دیگر که مذکور ساخت و ایضا این خبر اگر واقع بود احتمال داشت که اکابر مهاجرین و انصار قتل او کنند و چون ایشان خصوص حضرت
سید الاوصیا راضی نمیشدند که او را بگذارند که از اهل بهشت است مدت سه روز در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا عمر
و انصار او را نیز بر ایشان حجت نکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم میاید که طلحه که باتفاق خلال میدانست قتل او را و ...
لازم میاید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را
حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود باید عمر بداند که از منافقین نیست چرا از حذیفه میپرسید که رسول خدا مرا از
منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم که خبر اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام با ایشان
داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجویز و تخصیص در آن میرود و بنا بر اول لازم میاید که تکلیف از ایشان
ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل موجب کفر هم باشد مانند
استهزاء بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوی عصمت اهل بدر نکرده است مگر در حضرت امیر و شکی نیست
که غیر آن حضرت هر یک گناهان میکردند پس اعلام ایشان بمثل چنین مغفرتی اغرای بر قبیح است و آن قبیح است و صدور آن
از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجویز و تخصیص در آن رود یا تخصیص کنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را بکبایر در
گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است
از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص مغفرت را میکنند بگناهان گذشته و مراد با اعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان است در
بدر و اظهار رضا از ایشان است بسبب آن فعل شایسته که از برای ایشان تعمیم نمیکند و اینها بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان با ایشان
در این عمل با اهل بدر شریک است و آن مبنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت
رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بآن مدخول است از چند جهت اول آنکه حق تعالی
متعلق گردانیده رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث
بسیار از اهل بیت دلالت بر نفاق او و خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق باشد بلکه خصوص
ذکر ایشان کنیم [illegible] بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد
از آنکه پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و اینکه ثواب داد ایشان را بفتح نزدیک
و فتحی که بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن بجنگ فرستاد و گریختند و به
غضب مدد رسول خدا و حضرت علی را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آن حضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او
بودند و بودن عثمان با آن حضرت معلوم نیست پس داخل بودنش در حکم آیه معلوم نیست سوم جوابی است که بعضی از محققان متکلمین شیعه داده
اند و هم آنکه بر تقدیر تسلیم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را منافات ندارد با آنکه مخبر بوده که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که عموم
بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این که دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان
و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و هر یک بخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار
و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شده اند و اگر افعالی
داشته باشد و بکسی که کار خوبی بکند و آنگاه بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب اینکه فلان کار کردی
و در روز دیگر یا فرمانی عظیم بکند و از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب کند هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را اثبات

ای سبب اینکه بیعت میکردند با تو در زیر درخت

بنا فرض تمهید هم خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط
بوفا است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر
با خدا و دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است بجز نفس خود را یعنی ضرر آن عاید
خودش میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که
فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد که رضای خدا و فتح شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر
نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معاندت با اهل بیت پیغمبر کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی
و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا که با ایشان نماند
و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند که هنگام ایشان از جواب
آن عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا
نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه
و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد نهم
در بیان امامت سایر ائمه است بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر را بعد از حضرت رسالت خلیفه
داند و امامیه و اثنی عشریه بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را تا قائم حضرت مهدی امام و خلیفه خدا
و رسول داند و ایشان عصمت را در امامت شرط میدانند و بعد از رسول علی و بعد از او امام حسن و بعد از او امام
حسین و بعد از او امام زین العابدین و بعد از او امام محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق و بعد از او امام موسی
کاظم و بعد از او امام علی بن موسی الرضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام علی نقی و بعد از او امام حسن
عسکری و بعد از او امام محمد مهدی را امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند البته ظاهر
خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه
اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه را داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند و
شیعه با بعضی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از
هفتاد بلکه هشتاد متجاوز نمودند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد حنفیه پسر حضرت امیر را خلیفه میدانند و بعضی
گفته اند که او نمرده است و مهدی او است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او
مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب باطله در میان ایشان بسیار بود و بحمد الله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت
امام حسین با امام زین العابدین قائل بامامت نیستند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بلا فاصله خلیفه
و بعضی میدانند با آن سه خلیفه و زید را قائل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق را امام میدانند
و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شد علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند و بعضی
گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد
از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت
بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد او منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر
طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان اند و مثل ناووسیه که میگفتند حضرت صادق
علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او خواهد ظاهر شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت عبدالله افطح پسر
بزرگ آن حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و بسبب امامت با او منتقل شد امام میدانستند و بعد از او امام موسی
را امام میدانستند و عبدالله چند روز بعد از حضرت صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت
امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و بعد از او امامان دیگر را قائل نبوده اند و چندین فرقه نادر نیز نقل
کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که هزار و صد و نود از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده است امامیه و اسمعیلیه و زیدیه
و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان خبرها محفوظ نمانده است فاما آنان که بامامت محمد پسر حضرت صادق

و قائلان بامامت موسی مبرقع و بجعفر کذاب و امثال ایشان نیز باطل بودن مذهب اینها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارند زیرا که مدعی امامت از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بنای تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف بمعلم و معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و از عقل قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند برآنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی امامت این مذهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر و ابطال سایر مذاهب بدیگر خواه موجود باشد و خواه منقرض شده باشد به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود دیگر پس کلمه گفت که نشنیدم از پدر پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش اند و در روایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری خواهد بود ما دام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بروایت دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت حضرت رسول خدا شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه پدرم گفت که فرموده همه از قریش اند و باز نیز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین دائم و قائم و برپا است تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه چنین که اسلمی را سنگسار کردند گفت پیوسته این دین برپا است تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر نیز این حدیث هست که پس بیرون می‌آیند دروغ گویان چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت نزد ابن مسعود بودیم قرآن برما میخواند پس مردی پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهد بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسید بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود دوازده نفر خواهند بود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهد آمد و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار و بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا روایت کرده اند که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهد بود از برای حضرت رسول گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند که کیست گفت نامهای ایشان نزد منست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و ازین مضامین بالفاظ دیگر بسیار روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود ما دام که از مردم دو کس باقی باشد و از ابن شیرویه ... روایت کرده اند که گفته ... مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من ... امر او را درست و بصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد ... خواهد ماند تا قیامت که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و ... این احادیث بر حقیت امامت ائمه اثنی عشر آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قائل بوجود این عدد از خلفاء و دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجود ایشان تا قیامت و آنکه زمین خالی از ایشان نباشد نیستند مگر فرقه اثنی عشری از فرق شیعه پس همه این اخبار که در جمیع صحاح ایشان مکرر روایت شده است مذهب ما ثابت شده است و همه مذاهب دیگر باطل شد از غرایب تعصبات مخالفان آنکه بعضی از ایشان خواسته اند که این احادیث را موافق مذهب خود کنند گفته اند که خلفای اثنی عشر خلیفه اند اول امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و معاویه و دیگر از بنی امیه اند و بعضی گفته اند که مراد صلحاء خلفا باشند ... مثل امام حسن و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و هیچ یکی از بنی عباس نیستند این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا

که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و جهالت و مرض الالتباس شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن ترجیح بی‌مرجح است و بعضی را دیگر و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است برآنکه تا روز قیامت مستمر خواهد بود و بعضی مذکور است که اگر ذات مقدس ایشان نباشد زمین با اهلش بموج آید یعنی چون امام نبود زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف میشود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقی است پس معلوم شد که همه این تاویلها از برای ایشان نمیکنند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی است و ایضا احادیث ثقلین است و مثل آنها که دلالت میکنند برآنکه حضرت رسول امر بمتابعت قرآن و اهلبیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلاف احدی از اهلبیت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق و ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی ایشان امامت ایشان نمیکنند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بمجتهدین نیستند اعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است شاید که بالفعل ایشان دعوی امامت نمیکنند و اگر کسی را که امامت ثابت باشد باید که باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشد تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب و حال آنکه ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسائل مقلد ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود امامت حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه برهانی و نه اجماعی منعقد شده است بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلاء پادشاه میشوند و نیز امامت نام کرده اند و ائمه اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق را تفسیق کنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارجند و لهذا در احادیث اهلبیت وارد شده که زیدیه بدترین مخالفانند زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند و نیز ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضائل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنات عدن که خدا بدست قدرت خود از خلق نموده و منزل منست ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیا از فرزندان او را باید رسول که ایشان عترت منند از طینت من خلق شده اند و فهم و علم در ایشان روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند میان من و ایشان قطع کنند رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه میوه دل منست و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و از اینباب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود از ذکر آنها نمودیم اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص آنحضرت هر یک بدیگری تا حضرت مهدی در میان فرق علمای اسلام و محدثان ایشان در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بودند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار مینمودند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه معلوم است که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و سرکه با این قرائن و جهات ملاحظه نماید او را علم حاصل میشود بصدق اینها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول بلکه از حضرت ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز زیرا که اسما و صفات و احوال ایشان هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خلفای سلاطین او و کتبی که مشتمل بر این احادیث است از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قائم میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث شک نیست و در افضلیت و شک در آن نیست با اینکه هر یک از ائمه ما افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفا یکه غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و ورع و فضائل و مناقب و مخالف از جمیع عصر و مؤالف اتفاق دارند برین و در مشکلات

فاطمه

دلالة ... [illegible]

مسائل

مسائل وفتاوی ووقایع علما وفقها با ایشان رجوع مینموده اند وسخن ایشان را حجت ومتبع میدانسته اند ومرجع کافه انام ورجال
بوده اند وهمه خلفای بنی امیه وبنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند وازایشان درحساب بوده اند وکتب تواریخ
واحادیث عامه وخاصه مشحون است وفضایل ومناقب خصوص از حسنین علیهما السلام زیاده ازان است که احصا
توان نمود ودر جامع الاصول از صحیح بخاری وصحیح مسلم وترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم حضرت
رسول صلعم حضرت امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود ومیگفت من این را دوست دارم پس خدا وندا تو او را دوست
دار وایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم روزی حسنین ع را دید پس گفت خدا وندا من اینها را دوست
دارم پس تو ایشان را دوست دار وایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن
را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای نیکو کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سوار نیست
وایضا از صحیح ترمذی از انس روایت کرده اند که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند فرمود
حسنین ومیگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا وچون میامدند ایشان را میبوسید ودر بر میگرفت وبخود میچسبانید
وایضا از صحیح مذکور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بساعتی از روز با من سخن نگفت ومن با آنحضرت سخن نگفتم
تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه وگفت یا کودک من اینجا است یعنی امام حسن ع پس دیدم بیرون آمد بسوی آن
حضرت دوید ودست در گردن یکدیگر در آوردند پس حضرت رسول صلعم فرمود خدا وندا من این را دوست دارم پس دوست
دار تو او را ودوست دار هر که دوست دارد او را از صحیح بخاری نیز این مضمون از ابو هریره روایت کرده است که حضرت
رسول صلعم آمد بخانه فاطمه وسه مرتبه حسن را طلبید پس آمد ودر گردن مبارک او تعویذ بسته بودند چون حضرت
او را دید دستها را گشوده او در بر گرفت وگفت خداوندا من او را دوست دارم تو او را دوست دار وهر که او را
دوست دارد پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از
حسن بن علی ع وایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بنزد حضرت رسول صلعم رفتم دیدم
که چیزی بر روی رانهای خود گذاشته وجامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست
آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسنین بر روی رانهای او خوابیده اند پس فرمود اینها دو پسر منند ودو پسر
دختر منند خدا وندا من اینها را دوست دارم پس اینها را دوست دار ودوست دار هر که اینها را دوست دارد وایضا
از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که حسین از منست ومن از حسینم خدا یا دوست دار
هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط وابن اثیر در شرح جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط
فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است ودر نهایه ابن اثیر
حدیث را نقل کرده اند ودر تفسیرش گفته است که یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر وخوبی وگفته است که در حدیث دیگر وارد شده
که حسنین دو سبط رسول الله اند پس یعنی گفته اند دو طایفه اند وقطعه اند از آنحضرت وایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری
که رسول خدا گفت حسنین بهترین جوانان اهل بهشتند وایضا از صحیح بخاری وترمذی ومسلم روایت کرده است که مردی از عبد الله عمر پرسید
از خون پشه وکشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت مرد کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال میکند
از من از خون پشه وایشان فرزند پیغمبر را کشتند وشنیدم از رسول خدا که فرمود در حق او وبرادر او که ایشان دو گل
بستان منند در دنیا وگفت ایشان دو سید بهترین جوانان اهل بهشتند وایضا از صحیح نسائی روایت کرده است از
عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلعم بیرون آمد برای نماز شام یا خفتن وحسن یا حسین را بر دوش داشت
پس پیش ایستاد واو را بر زمین گذاشت وتکبیر نماز گفت ودر اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم
آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است وحضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم
گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که
اینها نبود ولیکن پسر من بر پشت من سوار شده بود ونخواستم تعجیل کنم تا او حاجت خود برآورد ولذت خود را بیابد واز
بخاری واز سنن ابی داود وترمذی ونسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابا بکره گفت که من دیدم حضرت رسول صلی الله علیه وآله
را بر منبر وحضرت امام حسن ع در پهلویش بود وگاهی نگاه میکرد بمردم وگاهی بر او ومیگفت از دید حضرت رسول بر منبر وحضرت

امام حسن ع در پهلویش بود وگاهی نگاه میکرد بمردم وگاهی بر او ومیگفت این فرزند من سیدی بزرگوار است وشاید خدا بسبب او اصلاح
کند میان دو گروه عظیم از امت من واز صحیح بخاری وترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن وحسین واحادیث
در فضایل ایشان زیاده از حد احصا است وآنچه گذشت از نزول آیه تطهیر ومباهله وغیر آن که در فضایل ایشان کافی است واکثر
آنها صریح است در امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا ورسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا ورسول
تابع یکدیگر است ومحبت آنحضرت از راه قرابت نبوده چنانکه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب خدا واحب اهل بیت
بسوی آن حضرت بوده باشند پس باید که در نزد حق تعالی ودر کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین ع که
بدلایل خارجه افضلیت آن معلوم شده ودر تتمه این احادیث در بعضی از روایات مذکور است که وابوهما خیر منهما یعنی
پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت وامامت از جمیع خلق خصوصا از آنها که در زمان ایشان به
جبر متصدی خلافت شدند وحضرت ایشان را در مواضع متعدد کرده بود وابن کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محب
ومعرفت او از ارکان دین باشد هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد لا عداوت او وازجهت ارتکاب معصیتی اجتناب خواهد بود وابن کسیکه
اختصاص بحضرت رسول ص داشته باشد که فرو ابدا واز منست ومن از اویم تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا واوصیا انبیا بوده اند
احق است بامامت از دیگران وهم چنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که
اتفاقا اهل بهشت همه جوانانند پیر در بهشت نمیباشد اگر مراد جمعی باشند که جوانان از دنیا رفته باشند این خطا است زیرا که
ایشان در سن کهولت وشیخوخت شهید شده اند با آنکه با زمدعای ما ثابت شود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت
یحیی ع جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل از ایشان باشند البته معصوم ومقتدای خلق خواهند بود واگر گویند چون
ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا
که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب وبر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان
در سن شباب بهتر باشند از اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود واز غرایب آنست که
عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابا بکر وعمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابا بکر وعمر سید پیران از اهل
بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد وآن احتمالات دیگر باطل است چنانکه گذشت بالنبی با اینکه این حدیث ضعیف که خود منفرد
بنقل آن واز پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجهت نفع وعداوت امیر المؤمنین ع معلوم است منافات ندارد با حدیث
سید شباب اهل جنت که عامه وخاصه بطرق متواتره روایت کرده اند واین منافات ندارد با روایتی که در کتب خود روایت
کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات ومهتران وبزرگواران اهل بهشتند من وعلی وجعفر دو
پسر ابو طالب وحمزه وحسن وحسین ع تا مهدی ع واگر گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در آن وقت در سن
کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در
سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر ع وحسنین ع ومثل این است بعینه که در برابر انا مدینة العلم وعلی بابها وضع کرده
اند که والحلقة عمر سقفها غافلند از اینکه شهر را سقف نمی باشد این حدیث طول دادن سجود برای این نیز گواه دلالت بر نهایت قرب
ومنزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب وسنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش او به
عمل آید که مبادا خاطر مبارکش برنجد واگر هر یک از اینها از برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود
مرتبه افضلیتی که مخصوص بایشان بوده واهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق واولی خواهند بود بامامت
زیرا که ترجیح مرجوح وتفضیل مفضول عقلا قبیح است طریق سیم عصمت است بالنسبه آنکه بر براهین عقلیه ونقلیه وجوب
عصمت امام را اثبات کردیم وهیچ فرقه از اثنی عشریه قائل بوجوب عصمت ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس ائمه مذهب باطل
ومذهب اثنا عشریه حق است طریق چهارم معجزه است از هر یک از ائمه معجزات بحد احصا ثابت شده ودر میان شیعه ایشان
متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل وابن صباغ مکی مالکی در فصول المهمه
وملا جامی در شواهد النبوه ودیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند وآنها را بکرامات نام کرده اند حتی بر دست
نواب وسفرای حضرت صاحب الامر ع معجزات عظیمه صادر میشد که بآن سفارت ونیابت ایشان را میدانستند طریق پنجم
اجماع است وبیان آن آنست که همه امت متفقند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است آن مذاهب

دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوائف قائل باین امور مذکوره در ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طوائفی که قائل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در امامت امامت باثنی عشریه شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه ثابتست و دعوی وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنا عشریه در خصوص ایشان و شیوع موت ایشان باطلست و طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسیکه اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل نماید البته هدایت مییابد اول علومیکه از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر است و علومی که هر یک از مشاهیر اهل یک علم از آنها ممتازند جمیع آنها در ائمه ما جمع شده اند چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما [illegible] و همه از آنحضرت اخذ کرده و خود را منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را شنیده اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرقها از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع علوم را از ذریه او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر و ظلم عالم را فراگرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد اکثر این علوم کمتر از آنحضرت منقول گردید ادعیه که از آنحضرت منقول گردیده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده باین سبب او را انجیل اهل بیت و زبور آل محمد نامیده اند و سایر ادعیه که این شکسته چند برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و خفا که اکثر آنها طریق مناجات با قاضی الحاجات تعلیم نمایند آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده [illegible] خاصه و عامه با نهایت بلاغت یافته برای ارباب حال و اصحاب هدایت و ریاضت کمال سرمشقی است [illegible] توانستند نمود چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق که آخر زمان بنی امیه و اوایل [illegible] بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر [illegible] و طب و نجوم و غیر آنها از غرائب و میزان علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند [illegible] در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از اکابر مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند [illegible] اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و فضلای ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع به محمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود در زمان خلفا و علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز کرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق میدانند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس امرا و خلفا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در اینمرتبه بودند تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آن حضرت منتشر گردید که کتابهای معتبر در اینباب جمع کردند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آن حضرت مناظره کنند تا شاید عجز آن حضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند بدین حق در آمدند و امام محمد تقی در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنرا بر نهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث از ایشان کمتر روایت کرده اند اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسائلیکه بر خلفا مشتبه شده بود بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا

از آبا و اجداد ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه علما محتاج بایشان بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبوده اند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص باین گردانیده تا مفزع و پناه امت باشند و نیز معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین بدون آنکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد و دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امراء و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد معزز خود میگردانیدند و کسیرا که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او در میآمدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی نبوت است نسبت بایشان اعتقاد دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیدند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان مشاهده کردند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب و با وفور اعدا و حسد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسیکه اندک فضیلتی و رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و افترا چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان را از ایشان [illegible] و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیم آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضل و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر قلیلی از خوارج اشقیا ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن هیچ شکی نیست که جمع کثیری از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه بودند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و ابو بصیر و هشامین و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعه بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند ایشان رؤسای شیعه بودند در فقه و حدیث و کلام کتابها تصنیف کرده مسائل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه میآمده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میگشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت نموده اند و معجزات از ایشان نقل میکرده اند و اختصاص ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابوحنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه بر اقوال و افعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست گویند و محققند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادقند در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابتست و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبرا از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند اگر ایشان نسبت ندادند و اغماض کرده اند و تصویب افعال و اقوال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس والعیاذ بالله خود از اهل ضلال خواهند بود که راضی بودند بآنها و زکوة و اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را نسبت بایشان نمیدهد و ایشان را چنین نمیداند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تجلیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلاثه که غصب حق امیر المؤمنین نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت تا آخر نهایت مبالغه مینمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت

کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند با انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معتز با آنکه بنای همه کار
بر فساد و عناد بود با انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمود و بغیر شرکت عثمان در فضیلت نقصی با آنحضرت نسبت نمیداد و همین قدر نفع
بود که حضرت امارت را برای او و بعد از او قرار داد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضائل آنحضرت را در حضور
او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال با انکار فضیلت حضرت سید الشهدا را نمیکرد و حضرت امام زین العابدین
را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت آنحضرت را مرعی دارد و بنی مروان نیز جناب اکرام و اعزاز
مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس تظاهر بغایت کردند حتی
آنکه متوکل با انتهای عداوت و عصبیت حضرت امام علی نقی را نهایت تعظیم مینمود با آنکه همه ائمه محبوس ایشان بودند و نهایت عداوت
داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان را کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر اهانت و تحقیر
نداشتند و مؤید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوائف مختلفه خلق را از زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه را از ضرایح مقدسه
ایشان طلب مینمایند و امید اجابت دارند و بر آورده میشود و در شدائد خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند
و امان مییابند و خلفا از اعمال از نزد ملوک و خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمیاورند و پناه باین ضرایح میاورند و
اینهمه خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع
ایشان اضعاف شیعیان ائمه اطهار بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند
و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان به حضرت …
میرسد ایشان با نزدیک تر بودند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند و در حیات … ایشان
عشر عشیر از امثال تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای ایشان نمیکردند و اگر قبور بعضی از … عالیه تعظیمی
رعایتی کنند باعتبار انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم … معجزات ایشان است که
دلهای … اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات بوده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با
ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند باز تعظیم و اکرام ایشان مینمودند
و خلفای جور سعیها کردند که مردم را از زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین علیه السلام را که متوکل خواست که
جای قبور آن حضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود نتوانست گاوها که بشخم بسته بودند
چون بجایی میرسیدند داخل نمیشدند گاو و بیلدارها را کشتند و داخل نشدند جمعی را فرستاد که با بیل و کلنگ اثر قبر را خراب
کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع شدند و سر کرده ایشان گفت که ایشان را نکنید
هر که بنزدیک ایشان میرفت … پس گفت که آب بر آن قبر را رها کنند چون آب بجا برسید از چهار
طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند
و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند تا مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت
میرفتند و این بغیر از این نیست که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد
قطع نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصا از ضریح سید الشهدا علیه السلام
از کور روشن کردن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بانها دارند و فقیر در بحار الانوار و
حیوة القلوب و جلاء العیون بعضی از انها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از
مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که تویی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای
بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی را آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند
خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه خلق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش پس قتاده مدتی ساکت ماند
که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفای بنی عباس و پادشاهان نشسته ام و دل من از ایشان
مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شد حضرت فرمود میدانی در کجا نشسته در پیش خانه ای که حق تعالی در شان
ایشان فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان مثل زده

است

است در خانه چند افروخته شده است که خدا رخصت داده و مقدر فرموده است که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند
و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنخانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را
تجارت و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آنخانها نشسته و ماییم آنها
ایستاده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آنها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه نبوت و امامت
و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبره بکر وارد شده است که در سالیکه هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید
که مردم نزد حضرت امام محمد باقر هجوم آورده اند و از مواد بخود سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید کیست آنکه
نور علم الیقین از جبینش ساطع است هشام گفت او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد
و گفت یا بن رسول الله من در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده است حضرت جواب فرمود
پس معلوم شد که از معجزات و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دلها و شوکت و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می
افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوائج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلک فضل الله یوتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم هشتم … در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت بدانکه احادیث …
خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه … جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و … ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم
عادل باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی
… و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهد و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه
خواهید بود … که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح جابر از مسلم
روایت کرده است … فرمود که طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا
روز قیامت پس فرو خواهد آمد … پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با ما نماز کن او خواهد گفت نه شما
بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است و در مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که
حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی خواهد کرد تا آنکه برانگیزاند
در آن روز مردی را از امت من یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت پس از آنکه پر از جور و ظلم
شده باشد و بروایت دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و
از ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت
من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است که از علی شنید که حضرت رسول گفت که اگر از روزگار
باقی نماند مگر یک روز البته برانگیزاند خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد
از جور و ایضا از سنن ابو داود روایت کرده است از ام سلمه که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است
و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده
بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدل چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت
کرده اند که ابو سعید خدری گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی
خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد
آمد و خواهد گفت یا مهدی عطا کن بمن پس حضرت نقد زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت
کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی بپسر خود حسین پس گفت این پسر من سید است چنانکه حضرت رسول او را
سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است در خلقت و خلق و زمین را پر از عدالت
خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان در مهدی ایراد کرده که مشتملند بر صفات و احوال
و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در
حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت
بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده فاطمه گفت که میترسم

شبیه بنبی است

که بعد از تو

بعد از تو امت تو مرا ضایع کنند و در غایب حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگریه زیرا که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد
از آن پدر تو را پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر تو را و وحی کرد بسوی من که تو را نکاح
کنم ای فاطمه خدا بما عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است و بعد از ما باحدی نخواهد داد منم خاتم پیغمبران
و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و منم پدر تو ام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا
و شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تست از ما است آنکه خدا او را
بال داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است از ما است دو سبط این امت و ایشان دو پسر تو اند
حسن و حسین ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق آن خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق
فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر شود در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها
بسته شود و غارت یکدیگر کنند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آن وقت از
فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه
من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدا
عزوجل رحیم تر و مهربانتر است بتو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا تو را تزویج
کرده است بکسیکه حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین
مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من
که بمن ملحق شوند علی ع فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول ص مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید مؤلف
گوید که رسول خدا ص حضرت مهدی را بحسنین هر دو نسبت داد برای آنکه از جهت مادر از نسل امام حسن است زیرا که مادر
حضرت امام محمد باقر ع دختر امام حسن ع بود و چندین حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین است و …
که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث … از ابو سعید خدری روایت کرده و در آخر … است که حضرت …
… مهدی این امت … عیسی … نماز خواهد کرد … فرمود که از …
… مهدی … ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی … مانند ستاره …
است و بر جانب راست … خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف … است و بروایت عبد
الله بن عمر … بالای سرش … خواهد کرد که این مهدی است خلیفه خدا …
متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید … کنجی … کفایة الطالب محمد بن یوسف
شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او و مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است
که من همه را از غیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است
نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح
ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی ع
روایت کرده و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب
معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت کرده شده است در ولایت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است
و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر این حدیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند پیغمبر و ائمه ع که امام دوازدهم و
خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود که یکی از دیگری دراز تر و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر
خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل بر این اخبار است معلوم است که سالهای پیش از ظهور این مراتب تصنیف شده است پس این
اخبار قطع نظر از آنچه بر جهت افاده علم مینماید ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیری بر آن ولادت با سعادت و دیدن
جماعت بسیار آنحضرت را از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است در کتب معتبره خاصه و
عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوه
و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با سایر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانچه
که وجود و ولادت آباء اطهار آن حضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت

و طول عمر شریف آنحضرت فائده نمیکند در اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانکه
کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده تواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار
واقع شده و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده است مثل آن در این امت واقع میشود و از آنجمله
حضرت ابرهیم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که در این زمان شخصی بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بهم زند و
نمرود امر کرده بود که مردان را از زنان جدا کنند و با وجود آن حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت مخفی در غار
متولد شد و مدتی پنهان شد و موسی نیز چون منجمین خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک
فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از
فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلاء بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف
زیاده از … فاصله نبود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند
خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول ص و ائمه خبر داده بودند که امام دوازدهم
ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را بر طرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار
وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان سعی در اطفاء این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری را در سر من رای
محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت
کامله خود را نمود حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفاء جور مخفی گردانید و او را بحفظ
و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آنحضرت را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با آثار
و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر کرده باشد تا حجت بر ظالمان تمام باشد جمعی کثیر که اسامی ایشان معروفست بر ولادت
با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت
امام حسن عسکری بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت واقع
شد زیاده از حد عد و احصا است و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت
آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه
و هشت گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس
سن شریف آن حضرت در وقت امامت بنابر قول اول نزدیک به پنج سال بوده و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سیم دو
سال و مع ذلک آن معجزات غرائب خارقات از آن حضرت بظهور میآمد و آنحضرت را دو غیبت بوده یکی صغری و یکی کبری و
در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض با ایشان میدادند و مسائل میپرسیدند و جواب بخط شریف
آنحضرت بیرون میآمد و خمس و نذرها که با ایشان میرسانیدند میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که
بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیری هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد
که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسیکه مال را فرستاده میگفتند
و آنچه در راه با ایشان گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع
میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیده
اند و مدت این غیبت نزدیک بهفتاد و چهار سال بود و سفرای بسیار بودند اما سفرای معروف که همه شیعیان ایشان را میشناختند
و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر
عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان فرموده بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آن که
او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب ع
بعد از وفات عثمان نامه بمحمد نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر
تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را با اولیاء و موالی او زیرا
که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی
حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب تو را عظیم گرداند و صبر نیکو تو را کرامت فرماید

حضرت صاحب ع

و مصیبت

ومصیبت و بهائم هر دو رسیده است مفارقت و تو را و ما را نیز بوحشت افکنده پس خدا او را شاد گرداند و باز گشت او به
آخرت از جمله کمال سعادات و آنکه حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قائم مقام او
باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر کرده است است
خدا تو را یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع و توقیعات
مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت و شد منعقد و پیوسته رامور با و رجوع می
کردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و از حضرت صاحب
و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در کعبه
مشاعر حاضر میشود و مردم او را می بینند و نمیشناسند او را و پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی
دیدم که پرده های کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی
و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود
گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر او نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست
گفت این را از برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا بخوابانند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر ان تکیه بدهند و قبر خود را
کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یکجزو قرآن در آن جا میخوانم و بیرون میآیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال شود
من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز را مخصوص نوشتم و پیوسته
منتظر آن بودم تا آنکه همان روز از ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را
و دیگران روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد صاحب
الامر او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نقل ... محمد بن عثمان داشت
و اکثر کارهای حضرت را با و میفرمود ... مردم را گمان بود که او را نائب خود ... جعفر گفت که من در وقت
احتضار محمد بن عثمان در بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته
بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نائب کنم پس من برخاستم و دست حسین
روح را گرفتم و بر جای خود نشانیدم و او را و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین مسعود و بخدمات
او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید
و بر همه گفت اگر مرا مرگ در رسد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب
علیه السلام مامور شده ام که او را نائب کنم و بعد از من در امور خود با و رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول
سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود بنحوی که تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با و میکردند
تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت انتقال نمود و بامر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد
سمری را وصی و قائم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت با و متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه شعبان
سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال را سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال
بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدا غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر امنقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی و رئیس محدثین در این سال بعالم بقا رحلت نمودند و احمد بن ابرهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه نزد محمد
علی بن محمد سمری بودیم ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس
مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند پس از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی در همان روز و همان ساعت
برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بمن نقل روایت کرده است ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت
کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت
او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا
عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را
و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشود مگر از

و نیز روایت کرده اند

رجوع کنند بسوی جماعت شیعه با و

علی بن بابویه یعنی رحمه الله عنهما

خاتم شدن او

احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد دلها سنگین شود
و زمین مملو شود از ظلم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش
از خروج سفیانی و صیحه آسمانی او دروغ گو و افترا کننده است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما این نسخه فرمان
را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی با و گفت وصی تو بعد از
تو که خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود و مؤلف
گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از
مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت دیده اند و شناخته اند دروغ
میگویند یا اگر مراد دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند اما معجزاتی که از دست و زبان سفرا جاری
شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها را داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که
من بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم شد من یک شمش بوزن آن
خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بان شمشی که خریده بودم و گفت بردار
این شمش را که عوض گمشده خریده زیرا که گمشده بما رسید و دست دراز کرد و شمشی که گمشده بود بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت
من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید که وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن بنزد
حسین آمد و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله تا بگویم چه چیز آورده پس آن زن رفت
آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد
... حقه است که آورده بودی و در این دجله انداختی و در این حقه یکجفت دست برنجن طلا است و حلقه بزرگی که در
آن دو دانه مس... آن حلقه کوچک که دانه دارد و انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آن
چه گفته بود در آن بود چون ... ات را مشاهده کرد بیهوش شد جمع دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که جمعی از
شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شا
و محمد بن ابرهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش براعجاز حضرت صاحب
بینا شد و حضرت خبر وفات او را با و نوشت و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که بعضی
خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نائب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و با این سعادت فائز نگردیدم
تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آن حضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم
که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او می آید
جوانی خوش رو و خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود آورده پس عمروی اشاره کرد با آن جوان که اینست آنکه
میخواستی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بخانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بان نداشتم خواست
داخل خانه شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد گفت
ملعون ملعون است کسیکه تاخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعون است ملعون است
کسیکه نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی
و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی
نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را بصد و پنجاه دینار و نعلین زردی در پا داشت و اثر
سفر در او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد و او را رد کردیم و نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی
برداشت و با و داد سائل او را دعا کرد جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که این جوان
چه چیز بتو داد که اینقدر دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال
بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما ... نشناختیم زیرا که براعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در
جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد که بود گفتند

گفتند چون این سخن گفتی مرا پیاده شد میان قطب راوندی در خرایج از حسن مرقی روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن عبدالله
حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن در ناحیه حضرت صاحب مذکور شد و بعیبت آنحضرت و من استهزا میکردم باین سخنان در اینحال عمویم حسین
داخل شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد تو را داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند تا وقتیکه اهل
قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمیکه میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون
بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی آن رفتم و بسیار دور رفتم تا به نهری رسیدم در میان نهر
روان شدم و هر چند روان شدم وسعت آن بیشتر میشد در اینحال سواری پیدا شد بر اسب شهبی سوار و عمامهٔ سبزی بر سر داشت
و بغیر چشمهایش دیده نمیشد و موزهٔ سرخ بر پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و به کنیت نیز یاد نکرد
بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من صاحب
وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی باین موضعی
که متوجه آن گردیده و با سانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه را از آن مستحق بریشان گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غائب گردید و ندانستم
بکجا رفت و از جانب راست و چپ بسیار او را طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این
حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد
اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب ما و بسوی ما میآمد با او محاربه میکردیم و چون تو
از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و
اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموالم حسد بردند و مذمت من نزد
خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم
بدیدن من میآمدند در اینحال محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بروی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد من از حرکت
او بخشم آمدم و پیوسته مردم میآمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من زیاده میشد چون مجلس منقضی
شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب شهبی و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم
آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت دارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزانهای
خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنرا گرفت و بعد
از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز از عم خود شنیدم شک از دل من زائل
شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضهٔ بخدمت حضرت صاحب نوشت
و بحسین بن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در
جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو خدا تو را در این زودی دو فرزند کور نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از
کنیزی او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جملهٔ آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است
و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسید و محمد فخر میکرد که من از دعای حضرت قائم بهم رسیده ام و استادان او
مدح و تحسین میکردند و میگفتند سزاوار است کسیکه بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند
صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری و میخواستم از آنحضرت سؤال کنم که امام بعد از او که
خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود ای احمد خدای عز و جل از روزیکه آدم را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از
حجت نگذاشته است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسیکه حجت خدا باشد بر خلق و برکت او دفع کند بلاها را
از اهل زمین و بسبب او باران را از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه
بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت
ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیت او
موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد ای احمد
مثل آن در این امت مثل خضر و ذو القرنین است بخدا سوگند که غائب خواهد شد غائب شدنی که نجات نیابد در غیبت او

از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل
فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن شود پس آن کودک بسخن آمد و بلغت فصیح عربی گفت منم
بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت
بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت
خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او
طول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من تا طول خواهد انجامید که برگردند از اکثر آنها که قائل بامامت و باشند باو نماند
بر دین حق مگر کسیکه خدا عهد گرفته باشد از او ولایت ما را در روز میثاق و نوشته باشد در دل او ایمان را و او را مؤید به
روح ایمان کرده باشد ای احمد این امری از امر خدا است و رازی است از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای
او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا روز قیامت در علیین با ما باشی و ایضا از
یعقوب منفوس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری رفتم بر روی تخت کاهی نشسته بودند و از جانب
راست آن حجره بود که پرده بر در گاه او آویخته بود گفتم ای صاحب من کیست صاحب الامر بعد از تو فرمود پرده را بردار
چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا میبایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده و روی
سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر جد راست او خالی بود و کاکل بر سر داشت آمد
بر زانوی پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند برو تا وقت
ظهور تو مقرر شده است پس با و نظر کردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این
حجره است ... کردید هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت
کرده است که همه گفتند ... عسکری پسر خود حضرت صاحب را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و گفت اینست امام
بعد از من و خلیفهٔ من بر شما اطاعت ... و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را
نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت کرد و ایضا روایت کرده
است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن حضرت صاحب از کنار خانه
ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غائب شد بعد از آن جعفر تجسس
بسیار کرد اثری از حضرت نیافت تا آنکه جدهٔ مادر امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند
دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانهٔ منست در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر اینجا خانه تست و ناپیدا
شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب در سامره واقع شد در
سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب
او مهدی است و اوست حجت منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض
بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آنحال بعقید خادم گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب
قدح را آورد بدست آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بر دندانها برخورد پس قدح را از دست
گذاشت و بعقید را گفت که داخل اینخانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت که چون داخل خانه شدم
دیدم که کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام
گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت
او برد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده
بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آبرا بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح
مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد و آب را بپدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید فرمود که مرا از
برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامن آنحضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد و سر و پای آنحضرت
را مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و توئی فرزند
و وصی من و از من متولد شده و توئی محمد پسر حسن و توئی فرزند حضرت رسول و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا

بشارت داد بتو امت ترا و نام و کنیت تو را بیان کرد و این عهدیست از پدرانم که بمن رسیده است و در آن تاریخ آنحضرت برنا بود
چنانچه ابن بابویه و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن عسکری ع پدر مرا
طلبید و گفت ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند
بسیاری برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم متولد شد بدو
زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مرا رخصت سخن گفتن بدهند شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم
روایت کرده است که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود که
ترا بشارت دهم در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری علیه السلام روایت کرده است که
چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم که از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از
آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این
واقعه را بحضرت عسکری نقل کردم خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک بجویند بسوی آن حضرت و
اینها یاوران او خواهند بود در وقتیکه خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در کتابهای غیبت
بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خواص
امام علی نقی و امام حسن عسکری ع و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی ع
نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل البیت
همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول ص تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید من ترا اختیار میکنم و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی پنهان مطلع میکنم و بخریدن کنیزی میفرستم
پس نامه پاکیزه نوشت بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه زردی بیرون آورد که در آن دویست
بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون
کشتیهای اسیران بساحل رسند جمعی از کنیزان در کشتیها خواهی دید جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از
جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام
روز تا هنگامیکه از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو
جامه حریر گنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی
شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت
که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا راغبتر کرده است پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر
بزی سلیمان داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن
برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید چه تعجیل
میکنی البته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب
کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه
کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود
من وکیلم از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع
شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب
این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی
بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد
شد پس با من آمد در حجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه حضرت امام علی نقی را بیرون آورد و میبوسید
و بر دیدها می چسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی
کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ

و راوی خریدن

بدان تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا
وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامیکه من
سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر
و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر
کردند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بتها و چلیپاهای خود را
بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها را بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها
همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد
پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از
چنین امری که بسبب آن نحوستها رو نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح بزودی زائل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و
گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار بدبخت
را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر نحوست این برادر را دفع کند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای
تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول رو نمود و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سر این کار را ندانستند
که این از سعادت سروری است نه از نحوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پردهای خجالت
در آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و منبری از
نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه با
وصی و داماد خود علی بن ابی طالب و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خود منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال
باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که
ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع
فرزند آن کسیکه تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو آورده پیوند کن
رحم خود را برحم آل محمد ص شمعون گفت کردم پس همگی بر منبر بر آمدند و حضرت رسول ص خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام
حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم
از بیم کشتن آن خواب را برای جدم و پدرم نقل نکردم و این گنج را بکار در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت
روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد
و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم
برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سودی نداد پس چون از علاج درد من مأیوس شد روزی بمن
گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی هست در دنیا که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر
شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیت
بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب
در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بودند پس مریم بمن
گفت این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری ع است پس بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه
بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر
میل داری که خدا و مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون باین کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیده نساء مرا بسینه خود چسبانید
دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه
طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید
جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا

رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله

فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر برای آنکه مشرکه بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنکه خدا
ما و تو را ظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا
وصال دوا نفرماید بشر گفت پرسیدم که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن عسکری ع در شبی از شبها که در فلان روز
جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان خدمتکاران و کنیزان بینداز بهیئتی
که ترا نشناسند از پی جد خود روانه شو از فلان راه برو چنین کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار
من آن بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال
کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری
محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان عربی و فرنگی هر دو میدانست
مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من
رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیز خطاب فرمود که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت
دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را گفت چگونه وصف کنم از برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر
میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم تو را اکرامی نمایم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا تو را بشارتی
دهم بشرفی ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد تو را بفرزندی که پادشاه
مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که بعمل خواهد
آمد فرمود از آنکس که حضرت رسالت پناه تو را از برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او
تو را بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن ع حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین
زنان مسلمان شده ام شبی گذشته که او بدیدن من نیامده باشد حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو خواهرم حکیمه
خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود این کنیزی است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش
کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت
امام حسن عسکری ع و مادر حضرت صاحب الزمان است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه و شیخ
ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام
حسن عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهشی هست بخدمت
شما فرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی خدا از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر
از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب کن حکیمه خاتون
گوید که جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی ع رفتم و چون سلام کردم نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت
باعجاز ابتدا فرمود ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این
امر رخصت بگیرم فرمود که ای با برکت صاحب برکت خدا میخواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت
بتو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری گرداند حکیمه خاتون گفت بزودی داخل خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت
و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد
مطهر او بردم و بعد از چند روز دیگر آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن
عسکری ع در امامت جانشین او گردید من پیوسته بعادت معهود زمان پدر بخدمت امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس
خاتون آمد و گفت ای خاتون من پای خود را دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو خاتون و صاحب منی هرگز نگذارم که تو کفش
از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت میکنم و منت بر دیده خود می نهم چون حضرت امام حسن این سخن را از من شنید گفت
خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه های مرا
تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزندی گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند
زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که ای سید من آن فرزند
در نرجس هیچ اثر از حمل نمی بینم فرمود که از نرجس بهم رسد نه از دیگری پس برخاستم و پشت و شکم نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه

اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد مثل او مثل مادر موسی
است که تا هنگام ولادت هیچ تغییر بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب
حضرت موسی و حال این فرزند شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در
شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیآییم بلکه از ران مادران فرود میآییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک
و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این حال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود
نمی بینم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میگرفتم و او بحال خود خوابیده
بود هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب از شبهای دیگر بنماز تهجد زودتر برخاستم و نماز شب کردم و چون بنماز وتر
رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک
شد که در دلم شکی پیدا شود از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش
رسیده است پس در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز
داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان بر او پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده
پس چون شروع کردم بتلاوت انا انزلناه شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم
پس حضرت صدا کرد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی ما را بحکمت گویا میگرداند در طفولیت و ما را در بزرگی حجت خود میسازد در زمین چون
سخن امام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده در میان من و او حایل شد پس دویدم بسوی امام حسن فریاد کنان حضرت
فرمود که برگرد ای عمه او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت
صاحب الامر را دیدم که رو بقبله افتاده بسجده بر زانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا
الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید فرمود اللهم انجز لی ما وعدتنی و اتمم
امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرمودی وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان
ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن ع آواز داد که ای عمه فرزندم را در برگیر و بسوی من بیاور چون
برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنی است بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند
را بنزدیک پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش
مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او نشانید و دست مطهر را بر سر آن فرزند مالید و گفت
ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم
که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین
و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان
آنچه را حذر میکردند بر گشتم ترجمه حدیث پس حضرت صاحب ع صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان
فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان را صدا زد
که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یکمرتبه نزد ما بیاور مرغ آن حضرت را گرفت و باسمان پرواز کرد
و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند امام حسن ع فرمود که سپردم تو را بآنکه مادر موسی او را سپرد موسی را پس نرجس
خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد بزودی او را بسوی تو برمیگردانند
مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بمادرش تا روشن گردد
دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ که صاحب را باو سپردید حضرت فرمود که این روح القدس است
که موکل است با ائمه ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت
که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید

من این

مرا این طفل و سال امامت حضرت عجب نمودم فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیا ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماههٔ ایشان مانند یکساله دیگرانست ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیرخوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل او را نشناختم بعرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است خلیفهٔ منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری عم بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهر روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت امام زمان و خبری دارد از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین را بر سایر امت زیاده داشته خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن علیه السلام و ایشان را مخصوص کردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص کردانید ایشان را به پیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر هرون و همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امر را از حیرتی که باطل شوند اهل باطل و خالص کردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات عسکری خواهد بود بعد از او گفتم بتو که بعد از حسنین امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آن حضرت و غیبت او چگونه خواهد بود حکیمه خاتون قصهٔ ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه خاتون گفت بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم بخدمت امام حسن و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بآن کسیکه از ما و تو با او احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهان او گذاشت فرمود سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت فرمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حقتعالی بر پیغمبران فرستاده پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد جدم همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون حقتعالی مهدی این امت را عطا فرمود و ملک فرستاد که او را برداشت بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حقتعالی باو خطاب فرمود که مرحبا آی بندهٔ من که تو را خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافتهٔ بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت هدایت تو بندگان را میامرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ابد و ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامیکه او را ظاهر گردانم و حق را با و برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد ... از شیعیان در حال غیبت عسکری و بعد از وفات آنحضرت دیده اند و معجزات او مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری را میکردم و نامههای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند نامه چند نوشتند بمدائن و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای سید من هرگاه این واقعه بوقوع رسد امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرمائید فرمود هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که

بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و نامهها را باهل مدائن رسانیدم و جوابها را گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته بود و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امامست پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهلیت امامت ندارد زیرا که پیشتر میشناختم او را که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ از من سؤال نکرد در اینحال عقید خادم بیرون آمد و جعفر را خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کردند بیا و بر او نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدند دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذارده اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی دفن کرد و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری بده جواب نامهها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم دو نشان از آنها که حضرت امام حسن فرموده بود ظاهر شد یک علامت دیگر مانده است پس بیرون آمدم دیدم حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که بود این طفل جعفر گفت والله که هرگز او را ندیده بودم و او را نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال امام حسن و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامهها از چه جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان است و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طلای روکش کرده اند بجماعت نامهها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که این نامهها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفهٔ بنی عباس در آنزمان بود این وقایع را نقل کرد و او خدمتکاران خود فرستاد که صیقل کنیز امام حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت من حملی دارم از آنحضرت باین سبب او را بابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند بنا گاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کنیز از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود بازگشت و شیخ طوسی بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک اسب خود برداریم یکی را سوار شویم و دیگری را یدک کشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ امام حسن را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته پس داخل خانه شوید هر که را در آن خانه ببینید سرش را برای من بیاورید چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی بود در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بود بر روی آب گسترده است و بر بالای آن شخصی خوشروئی ایستاده است و نماز میکند بهترین هیئت مشغول نماز است و هیچ گونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بهمان حال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای محبوب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی میائیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده اید و با کسی حرفی گفته اید گفتیم

پس هو کنندهای عظیم یاد کرده که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را به کسی نقل کرده اید هر آینه همه را گردن میزنم و ما اینها را نقل نتوانستیم کنیم مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه در سر من رای آمد و در خانهٔ امام حسن عسکری ع را شکست بعد از وفات آنحضرت پس حضرت صاحب الامر ع از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت که جعفر کذاب گفت که از پدر تو فرزندی باقی نمانده است اگر خانه از تو است بر میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی عنبر راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمده بود از او پرسیدم از حکایتی که آنشخص نقل کرده آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آن حضرت که از او مسئلهٔ چند میخواست که سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و بر دست آنحضرت نامهٔ بود و کتابت میفرمود چون آنطفل مانع میشد آن گوی را میانداخت آنطفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآنطفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آنطفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حسن عسکری ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محلهٔ قم نشسته است شصت و دو اشرفی در این کیسه هست و چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان سه دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکهٔ ری که تاریخ فلان زده اند و تاریخ آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک پاره مقراض شدهٔ ناقص هست که یک دانگ و نیم است حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحبش در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهٔ که از همسایگانش بود و مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و چون گفت که دزد برد تصدیق نکرد تاوان او را گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بر همان وزن داد که او را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که این مال فلانست که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره هست و ما دست بر این دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاده کیل کرده و گرفت و مال ایشان را در آن میان داشت حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمییز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری ع فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند بسند معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها مینشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را تعلیم میدادیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او

نام حضرت

نام حضرت رسول را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبر که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است واجب است ما تفحص کنیم احوال او را و پی آثار او برویم پس رای همه بر آن قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آنوقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمدم و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتاب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند او پیغمبر ما است که تو او را طلب مینمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید اینست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او و علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفهٔ او کیست گفتند ابو بکر گفتم نام او را بگوئید این کنیهٔ او است گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند هم قرشی است گفتم این آن پیغمبر نیست که من او را طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه و برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او است و پدر فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزندی نیست بروی زمین بغیر فرزندان این مرد که خلیفهٔ او است چون فقهای ایشان این سخنان شنیدند برجستند گفتند ای امیر این از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از این که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهائی که خدا بر پیغمبران فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب و تجسس کردن او پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع بود طلبید گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلم بمناظرهٔ او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب بخاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبر که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما خلیفهٔ او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد ص پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زادهٔ محمد اند غانم گفت من گفتم همین است که من میخواستم و طلب کردم پس رفتم بخانهٔ داود والی بلخ گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب کردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت که تفقد احوال او بکن و او را با خود باش پس رفتم بخانهٔ او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفهٔ او است و پیوسته امر خلافت خدا جاری است در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود مدت دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن ع و بعد از او امام حسین ع دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد آنچه حادث شده از غائب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیهٔ مقدسهٔ آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوش نیامد از بعضی از اخلاق رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس [illegible] نماز کردم و متفکر شدم در امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی از آن مطلع نبود گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را از من پرسید و آنچه گذشته بود همه را خبر داد جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان حج مرو و امسال برگرد و در سال آینده برو پس صرهٔ زری که نزد او گذاشته بود بمن داد و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانهٔ فلان شخص مرو و او را بهیچ

مطلع گردانی راوی گفت بعد از آن عام برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبرها آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را از برای آن منع فرموده بود از رفتن بسوی حج در آن سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا آنکه برحمت خدا واصل گردید و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه بسند معتبر روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من باميد ملاقات حضرت صاحب الامر در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت که سیلاب کعبه را خراب کرده حضرت رسول او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد چون خواستند که بسازند هر که حجر را گذاشت قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین او را بجای خود گذاشت قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض شفا خواهم یافت یا نه ابن هشام را گفتم که مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد و جوابش را بگیری و تو را از برای این کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل کعبه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که در توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود گذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشبوی خوشروی خوشموی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود نصب کرد در دست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برخاست و صداها بلند کردند و روانه شد و از مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان میکردند که من دیوانه شده‌ام و چشم از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بمن بده آنچه را با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت شفا خواهی یافت و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم کلام معجز نظام شنیدم خوف عظیمی بر من مستولی شد بمرتبه که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر را با ابن قولویه رسید بعینه او را واقع شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت زحمتی در آن سال اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را کرد و اهتمام تمام در این امور میکرد و مردم باو گفتند از دست اندازی این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سالیست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه بهشت انتقال نمود و الحمد لله بموالیه الاطهار الابرار و سید علی بن طاوس ره روایت کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذیقعدة الحرام سال ششصد و سی و هفت صدای حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از آن جمله میفرمود زنده گردان یا بلند بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و دولت ما صلی الله علیهم و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد فارسی که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر از محله ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت بیابان چند منزل که بیابان آمدیم در بادیه روزی مرا اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم بصحرای سبز خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته‌اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که تو را باین موضع فرستاده پس یکی از آن خادمها داخل آن قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و گفت برخیز داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل گردیدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر

درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر بمأس سر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و در نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و دنیا را باین شمشیر پر خواهم کرد از راستی و عدالت بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس برو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از اهل مدینه و از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم بلی راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی باهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و منارهٔ مسجدی پیدا شد گفت میدانی و میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمت بودیم تا اشرفیها در میان ما هست و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده‌اند که گفت که بیست حج کردم بقصد آنکه شاید خدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که خدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چند بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متفکر و متردد بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار کشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی‌زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد و مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت خوشروئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی را بر کمر بسته و یکی را بر دوش افکنده و طرفی را از بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم رحمه الله بجوار رحمت الهی واصل شد گفت خدا رحمت کند او را در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می‌ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم آنم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن و گفت چه کردی انگشتری که در میان تو و امام حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور و بسوی من بیرون آوردم انگشتری نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند [illegible] چون نظرش بر آن افتاد [illegible] گریست که جامه او تر شد گفت که خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام خواهی بود تو را در فردوس اعلا با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و منتظر دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت بمنزل خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را دیدم که ایستاده مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که تو را رخصت ملاقات داده‌اند پس مرا او روانه شد تا از منی و عرفات گذشتیم چون بپای عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو و مهیای نماز بگیر پس با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح مختصری کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید سوار شد و من سوار شدم بالای عقبه رفتیم گفت نظری کن چه می‌بینی پس نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت بالای آن ریگ چیزی می‌بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور آن تمام آسمان و آن وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجا است دیده‌ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در آنجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست مهار شتر را بردار و آنرا رها کن گفتم بکه بگذارم گفت حرم که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود مگر دوست خدا پس دست مرا گرفت و رفتیم تا نزدیک خیمه مطهره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو که تو را رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته

و نطع سرخی بر روی تخت انداخته‌اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم جواب سلام فرمودند روئی مشاهده
کردم مانند ماه شب چهارده از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل کشاده پیشانی با ابروهای کشیده باریک
و بینی باریک پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و گونه‌های بی مو هموار و برنیامده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند
فتات مشکی که بر روی نقره افتاده باشد و موی عنبر بوی سیاهش بهره‌ای بود نزدیک به نرمهٔ گوش آویخته از پیشانی نورانیش نور ساطع
بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یکیک از من پرسید عرض کردم که
ایشان در دولت بنی عباس در نهایت مشقت و مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان
باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم در زمین مگر جائی که پنهان تر و دورتر
جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکائد اهل ضلال و متمردان جهال تا آنکه هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم
و با من گفت بدرستیکه حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا
باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی توئی که خدا مهیا کرده است تو را برای نشر حق و برانداختن باطل و اعادی دین و اطفاء نائره مضلین
پس لازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تو را از تنهائی بدانکه دلهای اهل
طاعت و اخلاص مایل خواهد بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست
مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده‌اند و استنباط دین
از آثار ایشان کرده‌اند و مجاهده میکنند با اعادی دین و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است که صبر نمایند بر مذلتها از مخالفان
دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسر
گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک
حجرالاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک است از آلودگی نفاق و دلهای
ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاوت و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و مسلط باشند در دفع فتنه‌های مضلین و در آن وقت
خدا بوصلت دین بیار آید و صبح حق درخشان شود و حقیقت نبوت ظلم و طغیان را از زمین براندازند و بهمین و امان در اطراف جهان ظاهر شود
و مرغان در معبد شرایع دین مبین بآشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساطین ملت را سبز و شاداب گردانند پس حضرت
فرمود باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز
در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل مشکلهٔ خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه اراده فرمودم که با اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع
زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه خدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت
بجو باین بر گشتن بسوی وطن خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من کرد برگشتم و حکایات و اخبار در این
باب بسیار است شیخ ابن بابویه کتابی در ذکر آنها تالیف نموده و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد
آنها جمعی که بخدمت آنحضرت رسیده‌اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از غیر وکلا و وکلاء و ایشان این جماعتند
عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد
بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور
محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده‌اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم
بن دبیس و ابو عبدالله فروخی و مسرور طباخ آزاد کردهٔ امام علی نقی و حسن و احمد برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها
و صاحب صرهٔ سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو
الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از
اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب حصاة و علی بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء و از قزوین مرداس و علی بن احمد
احمد و از فابس دو مرد و از شهرزور ابن الخال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعهٔ سفید و ابو ثابت و
از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و
صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از هزار است
و چیزهائی که در این باب از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده

است که قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبتش بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران
را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که آنحضرت مستوفی کند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را حق تعالی
میفرماید لتركبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله
بن الفضل روایت کرده است که امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر باطل جوئی در آن شک کند گفتم
چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده‌اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت
پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت
سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر بعد از جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبهٔ خدا
و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستی که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنی بآنکه افعال او همه منوط
بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب
و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرده بود از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت
حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی
ای گروهی که ایمان آورده‌اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما ظاهر شود اندوهگین شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران
من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفهٔ ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی
از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند
انتفاع آفتاب است در روشنی که غایب گردیده باشد از ابرها و دیده‌ها و بدرستیکه من امانم اهل زمین را از عذاب الهی چنانچه ستاره‌ها امانند
اهل آسمان پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که بشما نفعی ندارد و تکلف مکنید دانستن امری که شما را تکلیف دانستن آن نکرده‌اند و
دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما بر آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند
ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا که آیا شیعه منتفع خواهد شد بحضرت قائم
در ایام غیبت فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند از او و روشنی مییابند بنور ولایت او
در غیبت او مانند انتفاع مردم با آفتاب هر چند ابر او را پوشیده باشد مؤلف گوید تشبیه با آفتاب زیرا برای اشاره
است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بر خلق
میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل ایشان خفایای معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنه‌ها از ایشان
رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده‌اند از رسول خدا
که اهل بیت من امانند اهل زمین را چنانچه ستاره‌ها امانند اهل آسمان را و هر که دیدهٔ دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد
میداند که هر گاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلبی نیابد و مسئله مشکلی برای او شبهه گردد
که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب هدایت و رحمت برای او مفتوح میشود دویم آنکه همچنان که
آفتاب با بر پوشیده باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او و آناً فآناً منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنان شیعیان
مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت
با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر آفتاب است هر گاه پوشیده بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب وجودم؟
بسحاب گاهست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان با آثار ایشان
اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوهی چند که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب گاه بدیدهٔ ما را ممکن نیست
باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن چشم شمس جمال آنحضرت شاید باشد که باعث کوری بصیرت ایشان
شود چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیاء ایمان آورده بودند بایشان و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار می
کردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان غیبت نیز چنین باشند ششم آن که در روز
ابر بعضی از مردم آفتاب را از دریچه‌ها میبینند و بعضی نمی‌بینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت
آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که حضرت قائم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی
دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهد دانست جای او را مگر مخصوص موالیان

و در روایت دیگر وارد شده است که بسیاری از مخصوصان آنحضرت خواهند بود یعنی هر که بمیرد بکری بجای او خواهد آمد و مقصود آنکه
آنحضرت و آباء طاهرین او مانند آفتاب‌اند در عموم نفع و کسی بهره از نفع ایشان نمی‌برد چنانکه حق تعالی در حق کور باطنان
فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجه دیگر آنست که اینها که بعضی انکار نمایند از بعید
آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم ع شده بلکه انکار آنحضرت کردن بمحض استبعاد از طول حیات آن
حضرت بی صورت است زیرا که اکثر اهل عامه در وجود حضرت خضر قائل شده‌اند و قائل‌اند در عمر حضرت نوح زیاده از هزار سال
و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده‌اند و عمر دجال بن صائد
را از زمان حضرت رسول صلعم تا نزول عیسی ع از آسمان قائل شده‌اند و عمر حضرت عیسی را تا ظهور مهدی قائلند پس چه استبعاد
دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدیدی باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج آن داند و آن را امر بخروج نماید و آنچه
گویند که در وجود امام غائب چه فائده است این سؤال بیوجه است زیرا که هر گاه غیبتهای پیغمبران سابق بروایات مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا در مدتها در شعب ابی طالب و در طائف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه
از اکثر خلق پنهان شده باشد هر کلام فائده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فائده
بغیر این نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل شود
کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدا حضرت فرمود
که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد بود و اهل زمان
غیبت او که قائل باشند بامامت او و انتظار ظهور آن حضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و
معرفت بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشان را در آن
زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی و دعوت کنندگان
خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقول است که
کسیکه ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند به او حقتعالی ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار
از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر که انتظار قائم کشد و بمیرد بمنزله کسیست که در زیر خیمه قائم با آنحضرت باشد بلکه مثل
کسیست که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسیست که در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و از حضرت صادق ع
منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بامر ما در آن زمان
کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که حق تعالی ایشان را ندا کند ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید
بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را
و در میگذرم از شما عفو میکنم گناه را بسبب شما و شما را باران میدهم و بسبب شما بلا را رفع میکنم از بندگان خود و اگر شما
نبودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهترین کاری که
مردم در آن زمان کنند فرمود نگاهداشتن زبان و ملازم خانه‌ها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است با آنکه
از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهیکه او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال
بحج میآید و مردم او را میبینند و نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف بن یعقوب اشباه خوک چرا انکار میکنند برادران
برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند رفتند بنزد آن حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند برادران او بودند
و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد
که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان
او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه بیوسف رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند پس میگوئیم
که بر حق تعالی واجب است که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف است بر او واجب است اگر مردم او را اخافه کردند تا آنکه او غایب گردید نقص از مردم خواهد بود
و حجت خدا تمام خواهد بود و جمعی که در اینباب تقصیر نکرده باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید بخصوص سادات دو حق که آن
برکات ائمه ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان فرموده باشند فقها و راویان اخبار خود را هادی دین

مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای
شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل
بیت ع را مقرر کرده است که نفی میکنند از دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبدعان را و تأویل کردن جاهلان
را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما
و من حجت خدایم بر همه ایشان و آن دلائل و نصوصی که بر امامت آنحضرت اقامه نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم الله لطف الله للحق المبین و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به

جلد دوم از کتاب حق الیقین تألیف علامه المجلسی رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت
قائم ع جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه دیده‌های ایشان بدولت ائمه خود روشن گردد و بعضی
از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمیخواستند باهل
رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار
وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند
و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیقت رجعت کرده‌اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی
و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار امامیه میان علمای شیعه و مخالفین در این
مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تالیف نموده‌اند چنانچه در باب جداگانه
ذکر کرده‌اند شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که از ما نیست کسیکه اعتقاد
برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر
از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند بیرون نوشته‌ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی
که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزیکه
مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی را از آنها که تکذیب کنند آیات ما را و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر
منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد از آیات امیر المؤمنین ع و ائمه‌اند ع
دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی
چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از
زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه بودند مردم که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد
از این دابه علی ع است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده
مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که مؤمن حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او کافر
است حقا و عامه نیز مثل این اخبار در کتب خود از عمار بن عباس و غیر ایشان روایت کرده‌اند و صاحب کشاف روایت کرده
است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن
خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره
درخشان یا آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و تمام رویش را تیره می
کند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته‌اند بعضی از قراء تکلمهم بتشدید خوانده‌اند یعنی جراحت میکند
ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبها مکرر میفرمود که منم صاحب عصا
و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابة الارض
امیر المؤمنین ع است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل فی القرآن فی الائمه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد گفت

شما کرده شیعه کمان میکنند که دابة الارض علی است من گفتم ما نمیگوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و علما
یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را میابید گفتند بلی معویه گفت چه چیز است گفتند مرد است معویه گفت
مید[ا]نید چه نام دارد گفتند بلی نام او ایلیاست چون نزدیکست بعلی ابن ابیطالب چون پس معویه بفرستاد سر ایشان را ...
شماکرده ... قول حق تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ اِلیٰ مَعَادٍ یعنی بدرستی
که آنکه بر تو واجب کردانید قرآن را هر آینه برمیکرداند ترا بسوی معاد یعنی محل عود و اخبار بسیار وارد شده است که مراد رجعت
حضرت رسول است بسوی دنیا چهارم قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته اگر کشته
شوید در راه خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که آیه این در رجعت است سبیل الله راه علی
است هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدن و مردن هست اگر در رجعت دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت
برمیکردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیکردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حق تعالی کُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر که کشته شود مرک را نچشیده است البته در رجعت بدنیا برمیکردد تا مرک را بچشد پنجم قول حق تعالی
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ النَّبِیِّیْنَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُوْلٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ
وَاَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِکُمْ اِصْرِیْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِیْنَ یعنی بیاد آورید وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که
هر آینه آنچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید
او را گفت اقرار کردید قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث
معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه در کتاب بصائر سعد عبد الله از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین را یاری خواهند کرد
در رجعت پس فرمود بخدا سوکند که هر پیغمبری را که خدا مبعوث کردانیده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع ایشان را برمیکرداند بدنیا
تا قتال و جدال کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد یکتاست بیمثل و نظیر است و منفرد بود در
یکتائی و کبریا او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری کردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریه مرا پس از آن نور خلق کرد پس مرا
امر فرمود و تکلم بکلمه دیگر نمود آن را روحی کردانید پس ساکن کردانید آن روح را در آن نور و آن نور را در بدنهای ما ساکن کردانید
پس مائیم روح برکزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشیا
در زیر سایه بودیم از نور سبز روشنی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که بر ما نظر کند عبادت میکردیم خدا را
تنزیه و تقدیس و تسبیح میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان کرفت
که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و کفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران
یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی کرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بحقیقت که من یاری کردم محمد را و در پیش
روی او کشتم دشمنانش را و وفا کردم از برای خدا آنچه کرفته است از من از میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد و هنوز
یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من
خواهند بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبر و رسولی که بوده باشد در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها
و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس چه بسیار عجیب است و چکونه تعجب نکنم از مرده هائی که خدا ایشان را زنده کرداند و کروه کروه از قبرها
بیرون آیند لبیک کویان و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش خود
کذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که
داده است در قرآن که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته
کرده اند البته ایشان را خلیفه کرداند در زمین چنانچه خلیفه کردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن کرداند
از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند
مرا و هیچ چیز را شریک من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندکان
من و محتاج نباشند بتقیه کردن بدرستیکه مرا بر کشتنی بعد از بر کشتن و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب
رجعتها و برکشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین

ازکیه[۲]

خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و منم صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا
در نامهای اسماء حسنای خدا و امثال علیا و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را
در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت با حورالعین و منست عذاب اهل جهنم و بازکشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم آنکه میشوند
در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم
امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن کویان و آخر اوصیا و پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط
مستقیم پروردکار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین آسمانها است و منم آنکه خدا حجت
باو تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم کواه خلایق در روز جزا و منم آنکه در نزد منست علم مرکها و بلاها و حکم در میان
خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا
و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده ابرها و رعدها و برقها و تاریکی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه
را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیزی را میدانم بتعلیمیکه خدا بمن سپرده است و آن رازها که مخفی بر پیغمبران و وصیان
فرستاده است آن رازها را پنهان پیغمبر بمن کفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را
و علم خود را بمن عطا کرده ای کروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا کواه میکیرم و طلب میکنم که
مرا یاری دهی بر ایشان وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ششم وَلَنُذِیْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنیٰ دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ
لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پیش از عذاب بزرکتر شاید ایشان برکردند حضرت
امام جعفر صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرکتر عذاب
قیامت است مراد از برکشتن و زنده شدن رجعت است هفتم رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ یعنی ای پروردکار ما میرانیدی
ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار در اخبار بسیار وارد است که یک زنده کردانیدن در رجعت است و دیکری در قیامت
و یک میرانیدن در دنیا و دیکری در رجعت هشتم اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُوْمُ الْاَشْهَادُ یعنی
بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندکانی دنیا و در روزی که میایستند کواهان برای کواهی
دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابرهیم و سعد بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت
امام جعفر صادق فرمود که یاری در دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته
شدند بلکه این یاری در رجعت واقع خواهد شد و بلد در رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بر همین اکتفا نمودیم و بعضی
در ضمن اخبار مذکور خواهد شد نهم سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که شیطان
لعین از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حق تعالی ابا کرده فرمود که ترا مهلت دادم تا یوم وقت
معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباع از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین
برکردد و این آخر برکشتنهای آنحضرت است راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده
باشد نیکوکاران و بدکاران زمانش با او برمیکردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب کرداند و مؤمنان از ایشان انتقام
بکشند پس چون آن روز ظاهر شود حضرت امیر المؤمنین برکردد با اصحاب خود و شیطان بیاید با اصحاب خود و ملاقات ایشان در کنار فرات شود
نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرکز واقع نشده باشد مثل آن کویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را صد قدم از پس پشت
برکردند و پاهای بعضی در میان آب فرات واقع شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از
نور در دست داشته باشد در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برکردد و اصحابش باو کویند که
کجا میروی او کوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردکار عالمیان پس حضرت رسول
در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیکانکی بپرستند و هیچ چیز را شریک
او ندانند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند
از صلب او بهم رسد هر سال یکفرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در نزد مسجد
کوفه ظاهر شود و از آنحضرت روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت
حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسیکه در رجعت برخواهد کشت حضرت امام حسین خواهد

بود تا بعد از پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است
که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان تا بگیرند حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را غضب
و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند و اگر کشته باشند بعوض
بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند
و دشمنان بسوی بدترین عذابهای جهنم برگردند ایضا روایت کرده است که از امام جعفر صادق پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی
وَجَعَلَکُم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم
و اسمعیل و ذریه او بیند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت
علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیرش مرا عاجز
کرده است و نمیفهمم آن آیه اینست وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست هیچ احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان
میاورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب حرکت
نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان
بزمین خواهد آمد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی میاورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد عیسی در عقب
حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند
که از چشمه صافی برداشته و اینرا روایت کرده است و قوم دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم
تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند با چیزی احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این
آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقتهای آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و به
سند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره آدمیان خواهد بود چنانچه حق تعالی
فرموده است فان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت کرده است که هر قومی که حق تعالی
را بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها
انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده در تاویل آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون وهامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که خدا زده
است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کرده اند بر بنی اسرائیل و ابنا
و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و
قمع اهل بیت رسول خدا حق تعالی وعده داده است پیغمبر ترا که چنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون مخفی
گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر خواهم ساخت و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بدست او هلاک کردم
همچنین حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان
را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهم که منت
گذارم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم
ایشان را وارثان روی زمین و برای ایشان مسلم گردد و تمکین دهیم پادشاهی روی زمین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل ابراهند از تخمها
گردانند و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابو بکر و عمر و لشکرهای ایشان تاوانهایی که غصب حق آل محمد کردند منهم یعنی از آل محمد
آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین با اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند
تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امام حسین
کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت که ای فرزند تو را بسوی عراق خواهند برد و زمینی که پیغمبران و اوصیا
ملاقات یکدیگر کرده اند با خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد با تو جماعتی از
خواهند شد که درد و الم بریدن آهن را ایشان نخواهند یافت چنانچه آتش را حق تعالی برابراهیم برد و سلام گردانید همچنین
بر دو تو سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در عالم آنقدر
پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق باشد با بیرون آمدن

تا پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بر زمین فرود نیامده باشند تا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها
از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیاء و اوصیا سوار شده بر اسبان
خدا از ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست گیرد و حرکت میدهد و
شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون میاورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و
چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که
دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه برسم هند و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع
زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد
بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله برآید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام
گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم
میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر
آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزلهای او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و
مبتلائی که باشد خدا برکت ما اهلبیت آن بلا را از او رفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرو فرستد بمرتبه که شاخهای
درختان میوه دار از بسیاری میوه ها بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی
قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان از آسمان برکتها از زمین ولیکن تکذیب کردند
پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بانچه کسب کرده اند و بحق خدا که شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیزی در زمین
و آنچه در زمین هست حتی آنکه کسی که خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام میکند بانچه ایشان میکنند و ابن بابویه
بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود که حق است و در امم سابقه
بوده است و قرآن مجید بان ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بود مانند دو تای نعل که با یکدیگر
موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر موافقند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب
او نماز کند و عیاشی از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود خلفای جور بر خود نامی گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند
و این نام مخصوص علی بن ابیطالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردمان ظاهر نشده راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود
فرمود که وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده و اذ اخذ
الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آنروز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابیطالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود
و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر پادشاهان خواهد بود اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب
سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عیاش گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و حدیث رجعت را برای من روایت
کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب ابی الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر
علی بن ابیطالب در کوفه پس گفت که این علم خاصی است که باید که امت بدانند و رد کنند علم خصوصا این را بخدا پس آنچه از
ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد بر رجعت تفسیر شافی واضح
تا آنکه چنان شدم که یقین من برجعت زیاده نیست از یقین من بقیامت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد
بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود
دور خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم گردانید پس آنحضرت را از دابة الارض
پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان
مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو او
کیست فرمود که صدیق این امت و فاروق این امت و عالم ربانی و ذو القرنین این امت باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست
که خدا در شان او فرموده و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم الکتاب و گفته است و الذی جاء بالصدق و صدق
به و تصدیق کرد او پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نامش را بگو فرمود که گفتم ای ابا الطفیل بخدا
سوگند اگر عامه شیعیان امروز نزد من بیایند که اقرار با طاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین میدانند و جهاد با مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث

کنم بعض آنچه میدانم از تأویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد ص هر آینه همه متفرق و پراکنده میشوند مگر طایفه قلیلی
از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را و اقرار بآنها نمیکند مگر ملک
مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابا الطفیل چون رسول خدا
از دنیا رفت همه مردم متفرق و مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر
از سعد بن عبدالله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق ع که علی ع را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش
حسین ع با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس خدا یاوران
او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد
و کسی از ایشان باقی نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را برانگیزد به بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس باید بگر امیرالمؤمنین
رجوع کند با رسول خدا و خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا
کرده چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف عبادت خواهد شد حق تعالی بر پیغمبر ص خواهد داد بعد پادشاهی جمیع
اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده
غالب گرداند او را بر همه دنیا هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که اول کسیکه
بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین است و اصحاب او و یزید و اصحاب او و خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان
کشته اند چنانچه حق تعالی میفرماید ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم
از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید در
ارشاد و در مجالس بسندهای معتبر از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین ع که گفت منم
سید پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او
زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده
است که فرمود من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در این باب و منزلت دیگر حق تعالی بمن
عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب خود که یکی از ایشان عبدالله بن شریک عامری باشد و علمدار
خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که گویا میبینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی در سر دارد و علاقه
در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود پیش روی قائم ع با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند تکبیر بلند
کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من پیر شدم و
استخوانهای من باریک شده است میخواهم ختم اعمال من آن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست
اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین ع خطبه طولانی از آنحضرت
روایت کرده است در عرض آن خطبه فرموده که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین
از این پس فرمود ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد شد میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این
تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند
زد و بحق خداوند که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده است که گویا میبینم ایشان را که در میان بازارهای
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و بزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده
است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مؤمنان دوستی
مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب
قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر
او حد بزند و انتقام فاطمه را بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون وقت ظهور
قائم آل محمد شود در جمادی الاخره و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا باین باران
گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که از جانب قبیله جهینه میآیند و خاک از سرهای خود افشانند
و از آنحضرت روایت کرده اند که بیرون میآیند با قائم ع از پشت کوفه بیست و هفت مرد یا پانزده نفر از قوم موسی از آنها

که حق تعالی فرموده است که هدایت میکنند بحق و بحق عدالت میکنند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و ابودجانه
انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود یاوران و حاکمان خواهند بود و عیاشی نیز مثل این روایت کرده است
و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسیکه با او بیعت کند محمد باشد بعد از آن علی
و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند که از علامات ظهور قائم آل محمد آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب
ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت
ابیعبدالله که چون قائم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر
ملحق خواهی بشوی باو ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی هم آنجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند
و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین ع ذکر رجعت و اظهار اعتقاد آن مذکور
است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر که دعای عهدنامه را چهل روز
بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر بیرون آورد در خروج آنحضرت و در آن دعا و در عهد
نامه مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از
قبر در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده را که جمیع خلق را بسوی او دعوت
مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق ع زیارت بعید حضرت رسول و ائمه را روایت کرده است و در آن روایت
مذکور است که من قائلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه خدا
خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق ع زیارتی از برای حضرت امام حسین ع روایت کرده است و در
آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند و مبعوث گرداند خدا شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما بدرستیکه
من از آنهایم که ایمان دارم برجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را
که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر در زیارت دیگر
از برای حضرت امام حسین ع و جمیع ائمه روایت کرده اند و در آن زیارت مذکور است که خدایا مبعوث گردان او را در زمان
پسندیده که انتقام بکشی با او از برای دین خود و بکشی با او دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو ای پروردگار
که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف قبض روح مؤمن از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در حدیث طولانی
که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و میآشامد
با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم آل محمد پس زنده میگرداند خدا ایشان
را پس میآیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آن وقت شک میافتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این
جهت بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین ع گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی
که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السلام باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قائم ما
نمایم و در خدمتش باشم و از معصیتش اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از
جماعتی که برمیگردند در رجعت و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم
او میباشند و محشور میباشند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است
توقیعی از حضرت صاحب بیرون آمد بسوی ابوالقاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین است این دعا را
باید بخواند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین میفرماید که سید قبیله است اعانت کرده
شده است بنصرت در روز رجعت بعوض شهادت او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار
گردند مردم با او در برگشتن او و برگشتن اوصیا از عترتش و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خدای
جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او میبریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید
و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از تفسیر
قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها
که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده لازم بر او و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت فرمود سنیان چه میگویند یا ابوبصیر

چه میگوئی در این آیه که مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده نمیگرداند حضرت فرمود که هلاک و زیان کار باد کسیکه این سخن را میگوید بپرس از ایشان که سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدایت شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند که فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند و جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است و هر دروغیکه میخواهید میگوئید نه والله که زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده اول انتقام ایشان فرمود هرگاه بیاید وعده انتقام خون حسین بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی میفرستیم بر شما بندگان را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بوده باشند در جنگ پس گردش کنند میان خانهها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتیکه خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشند مگر آنکه او را خواهند کشت وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود که آن بعد قائم است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای طلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال نیست و شیطان و حضرت قائم در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون حضرت در این نشاه شهید شد در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آن حضرت که بدنیا برگردند حضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنهج صورت منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل و واقع شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ نعمانی و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از امام محمد باقر روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه قائم از دنیا برود گفتم که قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین است و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد و انتقام بکشد و اسیر کند که مردم بگویند اگر این از نسل پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آنحضرت سفاح بیرون آید یعنی امیرالمؤمنین و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که خدا شش چیز بمن داده است علم مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب جنتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و در کافی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا زنده کند مردها را و زندهها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که حق تعالی خبر داد پیغمبر خود را و بشارت داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود و با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بآنحضرت امام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت با آنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را با آنکه او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد گردانید چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده اند در زمین و

بگردانیم ایشان را امامان و وارثان روی زمین و فرموده است بتحقیق که نوشتیم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند بود و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده که از امام جعفر صادق سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق که چون قائم ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد کرد که در میان اصحاب او و یاران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفتم بحضرت امام جعفر صادق که بگو مرا از اسمعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث کرده بود بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بهر نوع عذابیکه خواهی اسمعیل گفت که مرا احتیاجی بتعذیب ایشان نیست پس حق تعالی باو وحی کرد که پس چه حاجت داری ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای او بامامت و خبر دادی خلق خود را با آنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو آنستکه ای پروردگار مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام بکشم از آنها که مرا تکذیب کرده اند چنانکه حسین را برمیگردانی پس حق تعالی اسمعیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا برخواهد گشت و ایضا از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما با یکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید با آن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنچه منقطع شود میدانیم که اجل ما رسیده است و در آنوقت حضرت رسول میآید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بشارت میدهد و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن نوشته بود آنچه در مدت حیات خود کند و آنچه باقی مانده بعد از این خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خدا و شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری و گریستن بر او پس آن ملائکه برای گریه و حزن و بیرون آمدن او زوار او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب ابن شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزیکه میلرزانند حرکت کنندهها و متحرک میکردند آنها که ساکنند و از پی او میآید آنچه در پی آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا الخ گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از امام جعفر صادق کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای آن آیه ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیه خاضع و ذلیل میگردد و آیه آنستکه علی بن ابی طالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب و پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه مردی از بنی امیه خود را پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مرد از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از امام جعفر

مسئله فرمود که سؤال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا
با امیرالمؤمنین ع در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضاً از کتاب بشارات
سید علی بن طاوس نقل کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است
و هشتاد هزار سال دولت آل محمد ع خواهد بود و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبدالله روایت
کرده است که فرمود گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بجواهر
و حضرت امام حسین بر آن کرسی بنشیند و بر دور آن کرسی نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان بیایند و آنحضرت را زیارت
کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم
شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید برمیآورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست
والله کرامت و بزرگواری عظیم **مؤلف گوید** که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که این حالت در رجعت
خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه توقیع بیرون آمد بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری
و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست
در روزی که نفع نمیدهد هیچ نفسی را ایمان و که ایمان نیاورده باشد پیشتر و کسب نکند در ایمان خود چیزی از اعمال خیر و ابن بابویه
در کتاب صفات الشیعه روایت کرده از امام جعفر صادق ع که هر که اقرار کند بهفت چیز مؤمن است و از جمله آنها ایمان
برجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و متعه زنان
و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور
و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و از شیعیان ما اهل بیت است و احادیث بسیار در این باب بسیار است که اکثر آن را در
بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتره بالمعنی است که کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که
حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بیدینی است و بعضی از خصوصیات
که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد و انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود
که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و صراط و جهنم و میزان و غیر اینها اختلاف در اخبار واقع
شده است و این باعث نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران
و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین است و خروج حضرت قائم ع و رجعت حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین نیز متواتر
است بلکه از حضرت رسول ص نیز متواتر است و قریب بتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد
بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات اینها معلوم نیست که آیا با ظهور آنحضرت در یک زمان
خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب امامت امامت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان
قائل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بوده نزارد و حضرت صاحب الامر ع اول که ظاهر میشود زمان
امامت و اینست بعد از آن رجعت آباء کرام خود را آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است حدیثی را که از
دوازده امام و دوازده مهدی هست این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجملا اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن
احوط است ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده که الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر
سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون
در اغنیا کمتر از فقراء واقع شد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند
و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه
مردند مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان
گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای تو را آباد کنند و
بندگان تو از ایشان بهم رسند و تو را عبادت کنند با عبادت کنندگان تو پس حق تعالی وحی کرد که میخواهی ایشان را زنده
کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس اینجماعت مردند بعد از آن برگشتند پس با جلهای خود

مردند و ایضاً در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال او را زنده گردانید و بعد از آنکه
سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و
با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نبینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار
بد ایشان صاعقه بایشان رسید همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چه گویم ببنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم
پس خدا ایشان را زنده گردانید تا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس با جلهای
خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مرده ها که زنده
میکرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند با جلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند تا خدا ایشان
را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل آنها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرمود
که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در
امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت قائم بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند
و نزول او بزمین بعد از زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات
سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در
حیوة القلوب و بحار الانوار مذکور است تحقیق آنها و ختم مینمائیم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع که آیا امامی که انتظار ظهور
او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معین معلومی از برای آنحضرت هست فرمود که حق تعالی
ابا نموده از آنکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند گفتم که آیا اینکه حق تعالی در امر قیام ساعت تقرر داد
تمهید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است هر کس برای ظهور مهدی ع وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم
غیب شریک کرده باشد و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن
حضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت
شناخته و بر خلق تمام شود بدانچه که ما بر خلق لازم ساخته ایم وصفها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیت او را
برای تمام مردم ظاهر کردیم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانیم پس
خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق
تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک
میآورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه
در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که ای مفضل والله بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف
را و همه دینها یک دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران
باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد کرد و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملئکه و مؤمنان
از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نائبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم
آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسول ص در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاها پوشیده نعل حضرت رسول ص و
عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانه
کعبه تنها و بر جنوق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملئکه بر او نازل شوند پس جبرئیل
گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس آنحضرت دست بروی مبارک کشد و گوید که حمد و سپاس خداوندی
را سزاست که وعده ما را راست کرد و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم و نیکو مزد است مزد
کارکنان برای خدا پس بایستد مابین رکن و حجرالاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان
من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی
صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب بر همه غالب بوده باشند پس بشنوند

او از روی کرم و شفقت بخدمت آنحضرت شوند و ببلک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند
شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید
و خانهای ایشان بآن فرح یابد ایشان ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را
بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است
پس اول کسیکه دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بیایند و بیعت
نمایند پس سیصد و سیزده نفر نقبا بیعت و سرافرازی کنند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه
ظاهر شده است چه جماعتند آنها که با او یند پس بعضی گویند که صاحب عمامها است که داخل مکه شد پس بعضی
گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند نمیشناسیم هیچکس را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه
که آنها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند
با آواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت
دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و
مخالفت او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و
سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن ندا را
میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود از مغرب
آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه
با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دوستان او که
شیطانان انسند گویند که شنیدیم اطاعت کردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در
تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست هر که خواهد که نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه
از ذریت حسین پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست آنچه آنها مطلع نشده اند خبر دهد
من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید بنزد من بشنود پس ابتدا کند صحف آدم و شیث را بخواند آدم و شیث گویند که
اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است میخواند برما از آن صحف آنچه نشنیده بودیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و تورات
موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمای اهل ملل همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بحقیقت که از آسمان نازل شده بود
تغییر نیافته است و آنچه از آنها فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بحقیقت که حق تعالی بر
حضرت رسول نازل شده بود آنکه تغییری یافته باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آنحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که روی او
بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من من بشیرم امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک
شدن لشکر سفیانی در بیدا پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم
و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبرها را بر هم زدیم و اسبهای ما در مسجد مقدس سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه
ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها با چهارپایان و اسباب و اموال فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی زمین بغیر
از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را بر پشت گردانید چنانچه می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بنزد
سفیانی ملعون در دمشق و او را بظاهر شدن مهدی آل محمد خبر ده و او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید
و بمن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا
قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالید و بحال اول برگرداند و با آنحضرت بیعت کند مفضل پرسید که
ای مولای من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با ایشان گفتگو خواهند

کرد چنانکه مرد با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آنگروه فرود
خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحاب او در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار
از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشانرا بحکمت و موعظه نیکو
بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید
که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و آنچه بعد از ایشان
ظالمان زیاد در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میگذارد و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و میسازد و قصر کوفه
خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد فرمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت
خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون رود اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی کعبه معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سرها در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه کنیم توبه ما را قبول فرما پس
ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون رود باز آن والی را بکشند
آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردید بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که
ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر آنحضرت بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار یک ایمان
نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود
و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه و محل جمع کردن بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود
مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش بسوی
مایل کوفه باشد و در آن زمان قیمت خوابگاه و جای یک گوسفند در کوفه دوازده هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر
پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند
که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی از برای مقدس آن بقعه بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها
در آن زمین قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا او را کرامت
فرماید پس حضرت امام جعفر صادق آهی کشیدند فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند
پس کعبه معظمه با کربلای معلی فخر کرد پس حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکه
است که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید آنمکان همان مکان باشد که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در
موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم روح الله را در وقت ولادت
غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان
برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر دیگر بکجا متوجه
خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از و بظهور آید که موجب شادی مؤمنان
و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر
جد من رسول خدا است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و همخوابه او ابو
بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع
خلایق با جد من دفن کرده اند شاید که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی
در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا مدفون کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس
فرماید که آیا هست کسی که اگر ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم پس فرماید که آیا کسی هست که شک
داشته باشد که ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر
آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بدر آورند
و بگشایند و ایشانرا بیاویزند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در آنحال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش
بلند شود پس جمعی که دوست ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون
این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم ندا کند

هر که این دو صاحب قبر همخوابه رسول خدا را دوست دارد از میان مردم جدا شود و بر یکجا بایستد پس خلق دو طایفه شوند
یکی دوستدار ایشان و یکی بیزار کننده از ایشان پس حضرت امر فرماید بدوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و
اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان در جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا
قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر
شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده
و از هر که ایشان را بیرون آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی امر فرماید باد سیاه را که بر ایشان وزد و
ایشان را هلاک گرداند پس بفرماید که آن دو ملعون را از دار بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گردانند و امر فرماید
خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلم و کفر که از اول عالم تا آخر شده گناهانش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان
فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن
امام حسین و اطفال و پسر عمان ایشان و یاران و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته
شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل
محمد همه را بایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند
اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که بر درخت
بر کشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها
پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول خدا
و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید بکربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که
ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد
حتی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده گردانند پس خدا بهر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس آنگاه حضرت
مهدی متوجه کوفه شود در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر آنکس که در آنجا ساکن
باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر انواع عذابها که بر امتهای
گذشته واقع شود و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد
طوفان شمشیر خواهد بود والله که بگوئی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت
است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن
و ظاهر شود آنجا افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در
تمام دنیا نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها بمرتبهای که اگر کسی در آن بگذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است
کسی قبول نکند پس خروج کند جوانی خوش روی حسنی و بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد
مضطر بیچارهای که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی
چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوها اشهب همه سوار و مکمل و مسلح پیوسته بکشند ظالمان را تا بر
کوفه درآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و با او خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک
کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که
مهدی آل محمد است تا مطلبش آنستکه بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت آنحضرت را پس حسنی در برابر آنحضرت میایستد و
میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول و انگشتر او و برد و زره او که از افاضل میباشد
و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع میگفتند و ناقهاش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل میگویند و حمارش که
یعفور میگفتند و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس حضرت مهدی همه را حاضر میسازد
حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی
و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی

نصبکند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهاش باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن تا با تو
بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که او بیعت کند و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه
که در لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر عظیم بود پس حضرت مهدی هر چند ایشان را پند دهد
و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود لشکرها بر
سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیتالمقدس ذبح نماید پس حضرت امام حسین ظاهر شود
با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با او شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید
صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در
بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد
زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون میآید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد بآنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان
و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که بآنحضرت تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در
حقیت او و او را دروغگو میگفتند و میگفتند ساحر است یا دیوانه و کاهن است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ نموده
کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک را از ائمه تا صاحب الامر و هر که یاری ایشان کرده تا
خوشحال شود و هر که آزار ایشان در دنیا کرده که پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردد و در آن وقت ظاهر میگردد
تاویل این آیه کریمه که ترجمهاش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم تا آخر آیه مفضل پرسید که
مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که رسول خدا و امیرالمؤمنین
با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات است و جمیع
دریاها تا آنکه هیچ موضعی نماند از زمین مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پای دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل
آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شده از امت جفا
کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای ما و دشنام دادن و لعن کردن و ترسانیدن ما بکشتن و
بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت
رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا
کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند چندانکه حجتها اقامه کردم سود نداد و نامهای که تو برای
من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر او انداخت و پاره کرد و من بسوی
قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و با ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند خلافت را از شوهر
من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون که آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بدر خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول میکنی آیا میخواهی نسل پیغمبر را از زمین بر
اندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند امر و نهی را از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت
کند و اگر نه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم این که پیغمبر تو از میان
رفته و امت او همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری
و امامت هر دو را بشما نداده پس عمر تازیانه زد و دستم را شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد
و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو را فاطمه دروغگو میدانند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید کنند
و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای فرزند رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند
میدهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اگر چنین کنی یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا نماند پس
گشتم و بهمان درد و آزار شهید شد پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار
زدم و از آنها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون
صبح شد هیچ کس بیاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل
که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از

برای خدا و از او چند کشید که هیچ وصی پیغمبر از اوصیا و مثل آن نکشید تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس
حضرت امام حسن برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد
که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش بزنند و سرش را برای
معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس
کسی جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و
نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من و تو تقصیر کردند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر
بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را
غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با شما تمام وفا نمی‌کنید جمعی با ایشان فرستادم و
گفتم بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم آخر شد مگر آنچه ایشان را من خبر داده
بودم پس برخیزد امام شهید حسین مظلوم معصوم علی با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول نظرش برو افتد
بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از
جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس آنحضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول
او را بسینه خود بچسپاند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب
راست امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر
امیرالمؤمنین بر داشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهرش اینست امروز شما
که بشما وعده میدادند امروز بیابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده شده است و آنچه کرده است از کار
بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس امام جعفر صادق گریست که ریش مبارکش تر شد فرمود که
روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان
فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و گوید
وفا کن خداوندا بوعده که با من کرده در باب آنها که با من ظلم کرده‌اند و حق مرا غصب کرده‌اند و مرا زدند و بجزع آوردند
بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است
و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس احدی نماند از کشندگان و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه
هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان
شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر
خبر داده‌ایم از رجعت مگر نشنیده‌اند این آیه را ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست‌تر
عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان ما که در شناختن ما تقصیر کرده‌اند میگویند
معنی رجعت آنست که پادشاهی را بر گرداند و مهدی ما پادشاهی کند وای بر ایشان که پادشاهی دنیا و آخرت از ما گرفته نشده
بر گردد و پادشاهی نبوت و امامت و صاحب همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر اینه در فضیلت
ما شک نکنند مگر آنکه نشنیده‌اند این آیه را که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت
والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود
بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران بر
ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت
کند بجدم از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت
کند از مامون ملعون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از
معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش رسول خدا با جامه خون آلود محمد در روزی که پیشانی مبارکش را در
جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد ملائکه بر دور او باشند تا بایستند پیش جدش
و بگوید مرا وصف کردی و برادرم دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا برای امت بیان کردی پس امت تو انکار حق من

کردند و اطاعت من نکردند گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود تا گفتند که مرده است اگر میبود اینقدر غایب نمی‌بود پس
صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوء تا آخر آیه و گوید که امداد باری و فتح خدا ظاهر شد حق تعالی گفته که و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی
میفرماید که تا بیامرزد خدا از برای تو آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این حضرت امام
جعفر صادق فرمود ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که
اوصیا منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن
پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای مولای من
خدا بر ما برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل اینها همه مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص [illegible]
جماعتی که در معصیت خدا رخصت طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت کردند پس ما هیچ فائده
بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و شفیعان از
خشیة الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون مگر
آنحضرت بر همه دینها غالب نشده است فرمود که ای مفضل اگر غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای
باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و تاویل این آیه در آن زمان بعمل خواهد آمد و تاویل هم
حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت امام جعفر الصادق فرمود پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان ملخهای
طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید
که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی
ندا فرماید که در تمام عالم هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدهد و ادا فرماید حتی یک دانه
سیر و یک دانه خردل را و این حدیث را بتطویلی که زیاده است و من باین مقدار که مناسب بود ذکر کردم باب پنجم در اثبات معاد
است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است

فصل اول

در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه ذکر در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در
وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از احوال خلق منتهی شود باید همه را اذعان کرد و تاویل
در آنها نباید کرد زیرا که اعظم اسباب الحاد و زندقه فتح باب تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین تعبد و تسلیم
است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد
بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار نکنید شاید ما گفته باشیم و بعد از آن تکذیب و رد بر خدا و بر عرش اعلی است ابتدا
اثبات معاد نمودیم زیرا که از اصول عمده است و بسیاری از احوال ایشان و غیر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بمعنی
امان است و اول عود و رجوع است یا مکانی که از آن منتقل شده باشد و مکان عود بسم زمان عود و مراد در اینجا عود روح
است بجسد برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود هر سه یک چیز میگویند
و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از تعلق بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالات که
در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در آن اکتساب
کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب [illegible] دو حالت
میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و باز دیگر ارواح با ایشان متعلق میگردد و اگر از اهل ایمان
و سعادتمند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و با آتش جسمانی معذب شوند و این از ضروریات
دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع ملل است از اهل یهود و نصاری نیز قائلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که
که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده‌اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده
را آورد بنزد حضرت رسول و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را زنده میکند در قیامت حضرت

فرمودند و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد از این انشاء الله
مذکور میشود و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی است
چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی فلاسفه
حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار اینکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک
شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تدلیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات
این معنا عاجز شده اند در چنین مسئله غامض که محل انظار افکار جمیع عقلا است عجز خود را اظهار کرده اند و کسیکه باعتبار
چنین شبهه دست از دلائل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره
از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی جمع کثیری از متکلمین عامه و خاصه بهر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات
و آلام روحانی و جسمانی هر دو دارد و در روز قیامت که ارواح با بدن بر میگردد و به بهشت و جهنم میروند سعدا در بهشت لذات
روحانی و جسمانی هر دو دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته
است با آنکه معاد جسمانی از جمله امور یست که واجبست اعتقاد بآن و منکرآن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از
مفارقت بدن و تألم از لذات و المهای عقلی تکلیف بتعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا
از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیف گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت
و شریعت و گفته اند عقل دلالت میکند بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات
است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را
که ملتفت شود بسوی لذات روحانیه زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف است و در روزی که مفارقت کرده اند از بدنها
بمبدأ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتهای ایشان بهم رسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در
اینکه این حالت غایت درجات کمالات و افضل منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو محض جمع میان الرأیین است
بلکه برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد تحقیق نفی جسمانی
کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث بسیار دلالت
بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر آن از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و
داخل شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور
او بایستند و میوه های آویخته باشد بر سر او و چشمها بدور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها
برای او بگسترانند و متکاهای متعدد از برای او بگذارند و هر چه خواهش کند حق تعالی خدمتکاران از برای او حاضر سازند
پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان بسیار چشم از باغستانها بسوی او بیرون آیند و در این نعمتها بمانند چندان
که خدا خواهد و بعد از آن خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در
جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد
از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود
هستیم چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید
که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من و دوستی شما عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای
تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش
اینست که وعده داده است خدا مردان و زنان مؤمن را باغستانها و بهشتها که جاری شود در زیر آن نهرها و همیشه
در آن خواهند بود و مسکنها و منزلها خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی خدا بزرگتر است از اینها اینست
فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حق تعالی میفرماید ای بندگان
صدیق من متنعم گردید بعبادت من در دنیا که بآن متنعم خواهید گردید در آخرت و ظاهر است که باصل عبادت متنعم خواهند گردید

تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات و در تحصیل قرب و انس است و ابن بابویه از حضرت امیر
المؤمنین روایت کرده است که هر که شبی بعبادت حق تعالی احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند در
هر شهری هر چیزی باشد از آنچه نفس او آن را خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بر خاطری خطور نکرده باشد سوای
آنچه ایشان را مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید قرب در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول روایت کرده است
که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای آنها خوانندگی میکنند بخوش صوتی که جن و انس نشنیده باشند مانند سرود
مضامیر شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایتی دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن وحی کرد که
بشنوان بر بندگانم که در دنیا بذکر من و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدایی بلند شود
از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است
اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتسبیح و تقدیس و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه و بعضی متنعم اند بانواع
خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر
و استبرق در بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا از برای او عبادت
کرده است حضرت امام جعفر صادق فرمودند بدرستیکه مردم که حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنفند صنفی از ایشان
عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت عبادت حریصان و طمعکاران است و صنفی عبادت میکنند خدا را از ترس آتش
و این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت کنند خدا را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران است و
شیخ مفید در شرح این کلام گفته است ثواب اهل بهشت التذاذ بمآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس
ایشان از چیزی که مطبوع شده اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسیکه متنعم نشود
بآنها و قول کسیکه در بهشت بشری هست که لذت میبرد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قول کسیکه شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ
است از نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمیآشامند و جماع
نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عمال را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز
این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت میدهد بضد آن و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید
کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث
معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند
و حدیثیکه شیخ آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد
لازم نمیآید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند هم چنانکه در عبادت لذتهای ایشان منظور نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن
لذت میبرند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان
در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذت روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف
اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف میکنند چنانچه در دنیا لذت مییافتند
بی آنکه از قرب و وصال و محبت کامل بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل
دوستان او است و لذت از نعمتهای بهشت از این جهت مییابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان را برای ایشان مهیا کرده
است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بیغایت او را مییابند هم چنین
سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را مییابند پس بهشت ایشان روحانی و جسمانی است و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی
است هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادات است پس کسیکه در دنیا بمحبت روحی از
عبادت کرامت نیافته در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی نمییابد و کسیکه در دنیا روح عبادت را فهمیده است لذت عبادت را چشیده
است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته است و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بجا
آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نمییابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار الانوار نموده ام و ذلک مما افاض
الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد متکلمین صریح بر اثبات است
قال سبحانه وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم تا آخر سوره مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار هست

بعد

بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم که منکر حشر بعضی مطلق منکر بوده اند بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و
ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارند مثل آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم
یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتی که رمیم پوسیده شده است پس این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی ابتدا کرده بابطال استبعاد
ایشان فرمود و نسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما او را خلق کرده ایم از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای
مختلفه از جهة صورت و قوام از برای ایشان قرار داده ایم اکتفا باین نکرده ایم بلکه در این اعضا خلقی چند قرار داده ایم که از قبیل این اجسام
نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و انسان بر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا
استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکند که غریبتر است و مخصص استخوان را ایشان از بهر آن ذکر کرد از برای آن بود که از جهة دوری
ترابست و وصف کرده اند آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی
استبعاد است حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرده بکمال علم و قدرت خداوند یکه اینها را بر میگردانند پس فرمود که از برای
ما مثل میزنند با استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرینش
غریب خود را در اول خلق او پس بگو که زنده میکند اینها را خداوندیکه از کتم عدم بوجود آورده در اول بار و او بهر خلق
کننده کان و علم و دانا است و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخرش باز باستبعاد برمیگردد
و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و ختم اشاره
بجواب این شبهه کرده است بآنکه خلق اول نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید و همچنین او را برمیگرداند هر چند
معدوم شده باشد و شبهه دویم آنستکه گاهی اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن
درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزهها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی دیگری را
بخورد و اجزا ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول ناقص و اگر در بدن ماکول داخل شود
آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل شیء علیم و وجهش آنستکه اگر در آکل اجزا اصلیه
هست که از منی بهم رسیده و اجزا فضلیه هست که از غذا بهم میرسد در ماکول نیز همین قسم است پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزا اصلی
ماکول اجزا فضلی آکل خواهد شد اجزا اصلی آکل آنها است که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حق تعالی بهمه
عالم است و داند که اجزا اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزا اصلی آکل و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزا اصلی ماکول را
و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع
استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندی که از درخت سبز آتش و میزنید آتش میشود
بیرون میآورد اشاره است بآنکه دو درخت را دیده میباشد که یکی را مرخ میگویند دیگری را عفار چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ
یکی از این دو درخت را بیکدیگر میمالند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عناب و اما از اینکه
درخت بهتر بعمل میاید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش میافروزید اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر
علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده آسمانها و زمینها قادر است اینکه خلق کند مثل ایشان بلی قادر
است و او است بسیار خلق کننده و بسیار دانا و امام رازی گفته است وجه ذکر درخت سبز آنستکه آدمی مرکب است از عناصر بیشتر دیده
میشود و حیوة که در اعضا او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاری است اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن
حرارت و حیوة را در او پس استبعاد میکنید زیرا که بودن آتش در درختی که سبز و آبدار است و میچکد از آن عجیبتر و غریبتر است
و اگر استبعاد میکنید خلق جسم او را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت
او کامل است العلیم اشاره بآنکه علم او شامل است **مؤلف گوید** که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات
معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که
ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهیست و راه شک در
آن نیست برهان قاطعیست که اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس
ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات
و انسان و مکلفین باید برای حکمتی باشد ناعبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات

وکامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشاه دیگر نباشد
مخصر باشد در این نشاه فانیه منافع این نشاه که مخلوط است باضعاف آن کدورات جسمانی و روحانی و مصیبات و محن و امراض و فتن
و ضعف و عصیان و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شبیه است
باینکه کریمی شخصی را ضیافت کند بخانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر
اینها و چون وارد شود طعامی نیز از او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور برد نیش و زنند بر او و شمشیر داران
بر او ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از آنکه لقمه ممنوع او است تناول نماید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت
چنین را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه با و بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی تو را بنعمای
عظیمه سرافراز میکنم و نعمات جزیله بتو میدهم چند روز آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود
همه عقلا او را ستایش میکنند خصوصا جائی که مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت نعمت و راحت غیر متناهی **فصل**
دویم در دفع شبهها معاد جسمانی و آن موقوف بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان است بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف
بسیار هست و شیخ در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول در این باب هست و ایشان
از محققین قائل شده اند آنستکه انسان مرکب است از روح و بدن و اینکه جوهر مجردیست که متعلق ایشان بانسان تعلق تدبیر
بیکانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلیست و هر کدام را آثاری
و علمیست که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است باین
اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم آنها است و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است
بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال جزئیه که از بدن و اعضا او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن
همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند چنانچه گوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و من گفتم بزبان پس
من عبارت است از روح و ذات تو همان است و این افعال فعل او است و این اعضا و قوی آلات و سیله مثل کاتبیکه قلم بو سیله آن
نویسنده دیگری است و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است همه اعضا ظاهر چنانچه
از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود میآید و میرود و سیر میکند
میکردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند از این کلام سخن هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن
بمنزله آلت او است و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی از چراغ و فانوس پرده ظلمت
است که چراغ را در پرده مشاهده نمائی نشاید جمالش را نتوانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را نخواهی شناخت
و اینوقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است زینت جمالش چراغ تا کرفتار ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج فانوس
و مثال آنست بیمار ناتخیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج بر هنه
از ستم بهار نیست در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن در بدن مثل جوهریست در
صندوق جوهر را که برداشتند صندوق را میاندازند و اعتنا باو ندارند بیکنند و در کتاب معالم الدین روایت کرده است که کسی از حضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر میبیند فرمود روح مثل آفتاب است که مرکز او در آسمان است و
شعاعش در تمام جهان پهن است و ایضا در بصائر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که روح ممزوج بیدن و داخل بدن نمیشود
بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که آیا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه
جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قائل شده اند یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس
دویم آنکه در بدن اجزا اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزا فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود
و انسان که مشار الیه بلفظ انا است اجزاء اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آن است و بعضی از متکلمین امامیه باین قول
قائل شده اند و باین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست بلکه اینکه از بدن انسان در حال حیوة و در قبر
باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزا است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض
جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله
و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توقف کرد و شیخ بهاء الدین

و بعضی از ایشان گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعار
با آنها با این معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلیلی که در نفی تجرد گفته اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب
تجرد حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مخصوصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه
بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال اینها دلالت بر جسم میکند مگر آنکه تاویل کنند
اینها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن اینها در دور عرش و امثال اینها که دلالت بر جسمیت میکند
مگر آنکه تاویل کنند آن را باین تاویلات بعیده که بدون ضرورت از ظواهر آیات و اخبار بعید است پس بعضی و ایشان هر دو مشکل است
و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت
و حضرت رسول فرموده است که شبیه تر از آنچه خدا را او شناخت شده است حضرت امیرالمؤمنین فرموده که تکلیف کنید ذات آن
چیزی را که تکلیف علم آنها بشما نکرده اند که مبادا باشد که برخلاف حق قائل شوید و معتقد شوید بچیزی نزد خدا چنانکه اکثر گفته اند
که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بوجهی است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب [illegible]
الهیه و جماعتی دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از خطایر قدس و مجامع انس و در این بدن
از باب چراغ است در خانه که اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موثر است و تا مدتی این اثار از بدن و مفارقت او از آن و جسم او [illegible]
جسم ملکوت و سایر اجسام سموی که اینها بلطافت و شفافیت بعد از قتل محفوظ میمانند چنانچه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده
است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤالات کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده
از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد
و گمان برد که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهانست و اجسام با عیانها
قائمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش از اینها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می
افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشیده اند
و از باب چراغ نیست که تو گمان برده ای بدرستیکه آنخداوندیکه خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است
در او انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و موی و استخوانها و غیر اینها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر
میگرداند گفت روح بعد از مرگ کجاست فرمود که در زمین در محلی که بدن در آنجاست تا وقتیکه مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند
روح او کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بر زمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از
قالب در آید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه روح باقیست تا وقتیکه صور دمیده شود پس در آن وقت همه اشیاء باطل
میشود پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیاء را مدبر آنها چنانکه اول خلق کرده بود و این مقدار چهار صد سالست که
خلق در آن معطل و متوقف اند و آن در میان نفخ اول است تا نفخ دوم و بجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات
متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر جسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد اگرچه در آسمان باشد چنانچه
از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است از قلب منبعث میشود بخروج روح حیوانی التعلق
او از بدن بر طرف میشود و بعود بدن باز باز اخر تعلق بهم میرساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است
که چون روح محتاج با آلتیست که اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد میگیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن
در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیوة نیز هست و آن باندازه این بدن است و در میان آن یا خارج آن است و
چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیوة و بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب
تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و باین بدن عروج بسموات میکند و با ارواح سمویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند
و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان با و میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود
و بمقتضای فان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر
ثواب و عقاب برزخ با آن است بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چند هزار
کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و این مجمع میان اخبار بسیار میتواند شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی
ضرور نیست و بدون آن مفید آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مسئله قول بتناسخ

است بیوجه است زیرا که تناسخیه را باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب کنند و میگویند که روح را این اجساد عنصریه میگیرد
و از بدنی به بدنی دیگر منتقل میشود و بابدان حیوانات تعلق میگیرد در این نشأه و نشأه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان نیز در این نشأه است
و عالم را قدیم میدانند بصانع عالم قائل نیستند ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند بسبب این عقاید باطله کافر اند
نه بسبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که با حضرت امیرالمؤمنین بصحرای نجف رفتیم که از او وادی السلام میگویند
و حضرت در آنجا ایستادند گویا با جماعتی صحبت میداشتند و من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم
و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک
استراحت بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند
که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر پرده از تو برطرف شود خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت
کنند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روح ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای
روی زمین مگر آنکه میگویند بروحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه است از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست
که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش
میباشند فرمود نه مومن نزد خدا عزیزتر و گرامی تر است از آنکه روحش را در حوصله مرغی کند و لیکن روح ایشان در بدنهای
مثل این بدن که داشتند و ایضا از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته اند یکدیگر را میشناسند
و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مومنان سؤال نمودند که فرمود که در بهشت میباشند
بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی میشناسی و میگوئی که فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه
[illegible] مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمیه و اینقول اکثر
فلاسفه است چون جسم متفرق شود میگویند صورت نوعی و صورت جسمیه هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و صورت جسمیه و نوعیه دیگر
بر هیولی فائض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر و بعضی از حکما بهیولی قائل نیستند میگویند جسم بغیر از صورت نیست و آن در
حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چون جزئی از جسم متفرق شود اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف
شود و انفصال عارض آن میشود یا بر عکس و اینقول بسیار متین است اما در دفع شبهه محال اعاده معدوم بعض این مشکلست و اکثر متکلمین
خاصه و عامه از برای دفع این شبهه غیر آن بجزء لا یتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را منقول بحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی
از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این قول مطلع شدی و دانستی که شبهها منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است
و جواب اینها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم
اشکال قوی نیست زیرا که بنا بر همین مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزا
عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سوم گمان کرده اند که باختیار این دو قول مخلصی از این اشکال خواهند
و این محل نظر است زیرا که ظاهر اینست که هرگاه جسد شخص را بسوزانند و خاکستر را بباد دهند تشخص بدن باقی نمیماند هرچند صورت نوعیه
باقی بماند در عود شخص بعینه از عود تشخص نیز ناچار است و بعد از انعدام آن تشخص بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص
هر شخصی قائم است باجزاء اصلیه او که مخلوق شده از منی و اجزاء آن باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او
تشخص معدوم نمیشود و بنا بر اینکه بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر اینها بجای اینها بر گردد قدح نمیکند در اینکه آن شخص بعینه
باقی باشد چنانچه خاصه از رسول خدا روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان دنبالچه صلب او که متصل
بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد
فرمود که بلی و باقی نمیماند گوشت و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیرا تا مخلوق
شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنا بر
آنکه دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام
جمیع اشیا که از قول باعاده معدوم چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد و اگر کسی قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر
جسمانی بآنکه توهم کند را اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است بجز این نیست که از ماده بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتیکه شبیه

باشد با آن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلان است زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگرچه بتوسط
آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی از وقتی که روح در او دمیده شود تا هنگام پیری همان شخص است هرچند متبدل شود صورت
و هیئت او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بعضی از اعضای او را قطع کنند باز میگویند که شرعا و عرفا همان شخص است
و اگر جوانی با قصاص و جوانی از او قصاص در شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد آقا در پیری
دست بر او بیابد و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار اینکه کار با
روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین تعذیب بعد از موت نیز را
که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحویکه حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص
است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه بر دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند فی الواقع
هیولی باشد و اطلاقات شرعیه و عرفیه و لغویه مبنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست الا باینکه بر قول بهیولی حکم کنند
بطهارت آب نجسیکه یکقطره از آن بر زمین ریزد و در بعضی اخبار و آیات اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اَوَلَیْسَ
الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسیکه آسمانها و زمین را خلق کرده
است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب یعنی هرچند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث
عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و قامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد
بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه و عامه وارد شده است که محشور میشوند
در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال
کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت که گناه آن پوست دیگر چیست که او را عذاب کنند حضرت فرمود که وای بر تو این همان پوست است و غیر
آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بفرما فرمود که مثل آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب
بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با اینها احوط و اولی آنست که تصدیق
نمایند آنچه از نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد
شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در آنها که مبادا اذعان
کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد

فصل پنجم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است **مطلب اول** آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر از حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه
حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که
گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او و بعد از آن فرمود
که حق تعالی خبر موت پیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت وانهم میتون یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت
پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند بغیر ملک الموت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت آید نزد حق تعالی میایستد پس خدا از او میپرسد حال آنکه او بهتر میداند که کی باقی مانده
است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بجبرئیل و میکائیل بگو
که بمیرند پس ملائکه میگویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند خدا میفرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح
باشد مرگ را پس ملک الموت میآید بنزد حق تعالی میایستد خدا از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس میآید غمگین و محزون و از زیر نگاه بجانب بالا نکند
پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین
و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار داده اند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار
میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح کرده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او
قبض ارواح میکنند و با او میباشند و در این باب ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافاتی دارند زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را
بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده آنکه اکثر مبانی آنها نسبت باین نحو کرده اند که بعضی را ملک

موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میباشند و همه را بحق تعالی عرض مینماید از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که جناب اقدس
الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که بامر او میکنند پس برگزید
رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هر که از اهل
طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی
چند از ملائکه رحمت و غضب هستند که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل او است و هرچه ایشان بعمل میآورند منسوب باو است پس ثابت
است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند هر
نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بامری که میخواهد ملک موت را موکل میگرداند بخصوصی از خلق خود و سایر
ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر میتوانند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند
و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی طاقت ندارند مگر کسیکه خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را
بر فهم آن از خاصان اولیای او و همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای
هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف فقیر گوید** که در این حدیث شریف اشعاری هست باینکه آنحضرت یا سایر ائمه نیز قبض
بعضی ارواح مینمایند یا مدخلیتی در آن دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده و همچنین
که در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر اینکه در اینگونه امور ایمان اجمالی کافیست
و تجسس از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست در تفسیر مبانی آیات که ملک الموت را اعوان هست
از ملائکه مانند حاکمیکه پلیسان داشته باشند بهر جا و بهر کار که خواهد بفرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند
و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق
بسیار وارد شده است که حضرت رسول از ملک موت در آسمان اول در بیت از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را بیکساعت
و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از نبات
کاسه است که در پیش یکی از شما گذاشته باشند و از هر طرف که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از نبات
درهمیست که در دست یکی از شما باشد بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تجسس از تفاصیل
ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدن یا بنفوس فلکی یا عقل فعال چنانکه حکما میکنند کفر است و بدان
که خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در
آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بفعل حق تعالی است و محیی و ممیت همه اوست و میتواند بود که ملک
موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کار کنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ باشد تا روز
حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی **دوم** آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات
موت و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن حضرت رسول و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای بشارت
دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای بدتر شدن و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال
ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و در بدن مثالی است یا آنچه بخواهد حضور ایشان در جسد اصلی
یا در جسد مثالی چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وهم او بر او میگردد و اخبار
در این باب متواتر است و شعر حضرت امیرالمؤمنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بمتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من
مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا میبیند خواه مؤمن باشد خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو بادی برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری
مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او محو میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی گرداند بجان دادن و چون ملک موت میآید
که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندیکه محمد ص را بحق فرستاده است من مهربان ترو مشفق ترم
بتو از پدر مهربان بگشا دیده خود را و نظر کن پس ممثل میشوند از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و امامان از ذریت ایشان پس باو میگویند اینها اند رسول خدا و امامان که رفیقان تو خواهند بود پس چشم میگشاید ایشان
را میبیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزه که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی

و ادخلی جنتی حضرت فرمود ای نفسی که مطمئن شده بسوی محمد و اهل بیتش برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی تو از خود و خدا پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیتش و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبره دیگر فرمود هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین را نبیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو میآیند رسول خدا میآید و نزدیک سرش مینشیند و علی نزدیک پای او مینشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا که منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین برمیخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش که منم علی بن ابی طالب که او را دوست داشتی و در آن وقت نفع میدهد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آوردند و پرهیزکار بودند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین و رسول خدا در دست راست او مینشیند و حضرت امیر در دست چپ و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تو است آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را برایش میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت کند پس روح با او است او را غسل میدهند با آنها غسل میدهد میگردانند بدن او را با آنها میگرداند و چون او را کفن کردند در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او میآیند بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باز بر میگردانند تا کمر او و از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از عقائدش چون جواب گفتند دری از بهشت برو میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور و خنکی و بوی خوش بهشت و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از ایشان قبول میکند و شما را میامرزد و دین چون جان مؤمن بحلقوم میرسد شاد و خوشحال میشود و میبیند آنچه موجب روشنائی چشم است و چون محتضر میشود حاضر میشوند نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک میآید و میگوید یا رسول الله بتحقیق این مرد دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت را دوست داشته پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک الموت میگوید که این دوست داشت خدا و رسول و اهل بیت را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک الموت نزدیک او میآید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که باعث آزادی گردن خود را از عذاب خدا خلاص کنی و امان یافتی و بیزار شدی از اهل جهنم و چنگ زدی بر عصمت کبرای خدا و در زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابیطالب است ملک الموت گوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکند بنرمی و مدارا و آنچه کفن و حنوط او است از بهشت آورده و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حلهٔ زردی باو میپوشانند از حلهای بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از شمیم گلهای بهشت بر او داخل شود از پیش رو و پس و از طرف چپ و راست بقدر یکماه راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس باو بگویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنة نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و میآشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود او را مبعوث گردانند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد بیایند رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک رود و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت است او را دشمن دار و رسول خدا بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این دشمن خدا و رسول و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بسختی و دشواری بگیر پس ملک الموت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از کرب و

عذاب خدا بدر آوری و از من گرفتی برات بیزاری که خود را از آتش الحمیم بدر آوری و برات بیزاری خود را از آتش جهنم و تمسک شدی بعصمت کبری گوید ملک الموت بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و در آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بعنف و سختی از بدن او میکشد و موکل میکند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متأذی میشوند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او زبانهای آتش و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است تا بحدی که آنها اقرار نمایند در مقام بحث و تفاصیل آنها نباشند **فصل یازدهم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ ما بین موت تا قیامت چون میت را در قبر میگذارند و ملک میآیند از برای سؤال و روح را باو بر میگردانند از سر تا کمر او را مینشانند و از او سؤال میکنند جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت میباشند و بعضی در شدت و عذاب و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این باب است تا بر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فائده بیان میشود **فائده اولی** در بیان بقاء روح است در برزخ و تعلق آن بجسد مثالی و بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در این باب اخبار متواتره مذکور است و خود آیه معتبره دلالت دارد که گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی بوده و در آیت کفار را منع کنند از کوه فرموده است و فینکه ببیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشتم در عقب خود از مال دنیا پس فرماید کلا نمیتواند شد این سخنیکه این کلمه ایست که او گوینده آنست و از عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه منقول است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و با بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامیتر است نزد خدا از این بلکه چون فوت او میشود میآید بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و با ایشان ملائکه مقربین خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت بر یگانگی خدا و بنبوت از برای رسول خدا بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل او است بعقاید پس آنحضرت شهادت میدهد بر او و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربان با ایشان چون حقتعالی قبض روح او نمود میبرد آنرا بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا داشته است پس میخورند و میآشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان میرود میشناسند ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشتند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال که بر دور او میباشند کیستند گفت که اینها اطفال مؤمنانند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه **مؤلف گوید** که این حدیث احتمال بجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا را با بوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق حضرت امام محمد باقر را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با ابدان و احتمال جسد اصلی نیز دارد چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائل شده که بعد از سه روز انبیا و اوصیا را بجسدهای اصلی میآورند و مینمایند و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث صحیح شده است صورت و زیغ هر کس احتمال دارد امام در بعضی از آنها در جسد اصلی ظاهر است و در بصائر الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در صحرای نجف برگشت و بر خوابید قنبر گفت مرخصی خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نیست مگر زینت مؤمنی یا راحت نمودن در مجلس مؤمنی یا همنشینی کردن با صنع

بنانه گفت که تربت مؤمن را از آنچه که بر روی خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای ابو بصیر در این صحرا ارواح هر
مؤمن و مؤمنه در قالبهای مثالی هستند و حسن بن سلیمان نیز در کتاب ... فضل بن شاذان با سند معتبر روایت کرده است در آخر شریف کرده
استکه ای پسر بنانه اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که نشسته اند حلقه حلقه بیکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت می
دارند روح هر مؤمن در وادی السلام است و روح هر کافر در برهوت یمنست و ابن صفار در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین
العابدین که میگوید روح مؤمن در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا بر گردانیم بسوی جسدی که در آن بودی که بچه کنم بلا و زیانکاری و
غم را و کلینی از حضرت امام علی النقی روایت کرده است که خواب در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث
آن چه بود حضرت فرمود که خدای عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر اینرا
بکنیم از برای ما چه خواهد بود بخدا قسم که تو از ما بیشتر نیستی و عشیره تو از ما عزیزتر نیستند گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت
میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت بعد از مردن
گفتند ما میبینیم مرده های خود را که استخوان شده اند پس تکذیب ایشان با تحقیر شد پس حق تعالی خواب را در ایشان احداث کرد پس آمدند نزد
آنحضرت و خبر دادند با آنچه دیده بودند پیغمبر را از این باب داشتند پیغمبر فرمود که خدا خواست که حجت بر شما تمام کند این حالت را بر شما
وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود و هرچند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود یا منعم
که بدنهای شما مبعوث میگردد و شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت یا ابا بصیر هر که از شما با اعتقاد بولایت
ما بمیرد شهید است هرچند در میان رختخواب بمیرد زنده است و در احادیث بسیار وارد شده است که چون زیارت قبور خویشان و برادران
مؤمن را میکنند مطلع میشوند و انس میگیرند و چون برمیگردند وحشت میکنند چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده
که مؤمن بزیارت اهل خود میآید و میبیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند آنچه را که از او کراهت دارد و کافر بزیارت اهل
خود میآید و میبیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه میآیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر
عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال الشمس بنزد اهل خود میآید اگر مؤمن میبیند
که اهل و عیال او عمل صالح میکنند حمد الهی میکند بر آن و اگر کافر میبیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و در سند
کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بخدمت حضرت امام موسی عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود میآید فرمود بلی گفتم در
چند گفت در ماهی یا هفته یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت میآید فرمود بصورت مرغ لطیف بر دیوار ایشان مینشیند
و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی ببیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که
ایشان بقدر فضائل خود و بعضی هر روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال الشمس بامثال این صورتهای کنجشک
کوچکتر و با او ملکی میآید و باو مینماید آنچه باعث سرور او است و از او میپوشانند آنچه باعث اندوه او است و برمیگردد بآسایش و خوشی
حال و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و دو ملک را با او میفرستند بصورت بعضی
از مرغان و بر بام خانه خود مینشیند نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآة العقول
ذکر کرده ام و شیخ ... در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابو بصیر از حضرت صادق سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود
در حجره چند در بهشت میخورند از طعام و میآشامند از شراب و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا کن و آنچه وعده کرده
عطا کن و ملحق کن آخرهای ما را باولهای ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده بما داده وفا مکن
و ملحق مگردان آخرهای ما را باولهای ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و معاقب یا مثاب باشد **فائده**
ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال
ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسی
که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست
در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و یکی نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیراست
نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب میآیند بشارت میدهند ایشان را بثواب و نعیم الهی
و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب میآیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست
بلکه مخصوص مؤمن کامل محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر

تلقین کنند و از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون اولیاء او در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا
برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته استکه سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و از بعضی عامه در کتب
خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزید پس یکی از شما در نزد قبر او بایستد
بگوید ای فلان پسر فلان زن و نام او و نام مادر او را ببرد او میشنود و جواب نمیگوید پس باز دیگر بگوید او درست مینشیند میگوید ارشاد کن ما را
خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور اعتقادی را که با آن از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و برسالت محمد و آنکه پسندیدی
خدا را برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را بپیغمبری خود و قرآن را کتاب و علی و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر دست یکدیگر را میگیرند و میگویند
چرا ما باینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد اختلاف کرده اند که آیا اطفال و مستضعفان
را سؤال قبر هست یا نه و تفکر در اینمسئله ضرور نیست اکثر عدم سؤال ظاهر است در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال
است و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از مردن بر دو نوعند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل
میشوند و ثواب و عقاب نمییابند از حضرت صادق پرسیدند از کسیکه میمیرد از دنیا روح او در کجا است حضرت فرمود که هر که بمیرد و او
محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل شود روح او از هیکلش بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا
روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند برگرداند ایشانرا میکند جسم بدن او را و برمیگردانند در او بدن اصلی و محشور
میگرداند او را که جزای اعمال او را بدهد و کاملی که هست پس مؤمن بعد از مرگ منتقل میشود از جسد خود بجسدیکه مثل آن جسد باشد در صورت
پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدیکه مثل آن
باشد بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنستکه حق تعالی فرموده است در باب مؤمن
آل یس او گفته شد که داخل شو در بهشت گفت یا کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند با آنچه آمرزید پروردگار من مرا و آنکه او گردانید مرا
از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین
و در روز قیامت میگویند که داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنکه سؤال و عذاب و ثواب ایشانرا نمیباشد
و در احادیث از حضرت صادق وارد شده است که سؤال قبر و رجعت از برای کسیست که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال
و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه و ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میبرند و متنعم ایشان
در بدنهای اصلیست که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد از حضرت رسول منقولست که هر که صلوات فرستد
مرا نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد کم صلوات فرستد و هر که خواهد بسیار فرستد پس بیان کرده اند
حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را
از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد آثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده استکه شهیدان نزد خدا زنده اند و
روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند از حضرت رسول که ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانرا که در آنروز کشته شده بودند و در چاه افکنده
بودند و فرمود که بتحقیق شما همسایهای بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه خود بیرون کردید او را از دیار خود راندید پس اجتماع کردید
بر عداوت خود و با او جنگ کردید بدرستیکه من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر بآنحضرت عرض کرد یا رسول الله خطاب میکنی با سرهای مرده
خاک ایشان رفته است حضرت فرمود که ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از آنها و نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه بگیرند ایشان را
بگرزهای آهن مگر آنکه من رو را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضای حرب بصره و در میان صفهای
کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحف بگردن انداخته بود چون حضرت
او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید پس او را نشاندند فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود پس فرمود
که بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت پرسید که چه فایده دارد سخن تو با او که کشته شده
سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله
استکه دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای نعیم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد
بلکه بیان تفصیل است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی و شیخ در احادیث بسیار از حضرت صادق روایت کرده اند که سؤال کرده نمیشود در
قبر مگر کسیکه خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و کسیکه خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان

بعید نیست ... از ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سؤال از کسی واقع میشود مگر که ... واقع میشود
و آیه ... از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک میآیند که مسمایند بنکیر و منکر بسوی میت وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند رعد
قاصف ... ایشان مثل برق خاطف بزمین میشکافند بدندانهای خود و موهای ایشان را و میجنبد که در میان آنها راه میروند سؤال
کنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید که خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی در
حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا است گوید که گواهی میدهم که
او رسول خدا است پس باو گویند بخواب خوابی که در آن پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت
میگشایند و جای خود را در بهشت میبیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بر آن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز
میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون این سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند
بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین روئیده نشود و دری از برای او در جهنم میگشایند و
جای خود را در آنجا میبیند و ایضا از ابی بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق ع که کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال کنند فرمود
کسیکه ایمان را خالص کرده باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بشأن ایشان نمی
کنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامیکه در میان شما است پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان پس
گوید که امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب را خوش بکند و دری از بهشت برای او بگشایند و پیوسته
نسیم بهشت بتحفه با او میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام
او را و نمیدانم که کیست پس گویند که هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند پیوسته حرارت جهنم با او میرسد تا روز قیامت و بسند
معتبر از حضرت کاظم ع روایت کرده اند که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند
کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی او را گوید امری بود که خدا هدایت کرد
مرا بآن و مرا بآن ثابت داشت پس میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای
او میگشایند که از نسیم بهشت گلهای آن با او میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود برگردم
از کافر میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد ص میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند
از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند من گفتم پس گرز میزنند بر او که اگر جن و انس جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس
میگدازد ... بعد از آن روح را بر میگردانند ... در میان دو لوح ... پس میگوید پروردگارا قیامت را
... که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان نسبت بخدا و رسول باعث عدم ایمان با ائمه حق و توسل بایشان
... چنانچه در کتاب بحار بسند معتبر از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از
... صاحب قبر فرمود که دو ملک هستند که ایشان را نکیر و منکر میگویند میآیند نزد صاحب قبر و از او سؤال
میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند که رسول خدا است نمیدانم که حق بود یا
دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل آسمان و زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد میگوید که شهادت
میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت ... جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میگردانند میگویند بخواب
بخواب شیرین ... و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت کنند جنازه او را هفتاد هزار
ملک تا قبر او و چون داخل قبر گردید منکر و نکیر میآیند او را می نشانند میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست
پیغمبر تو میگوید که پروردگار من خدا است و محمد ص پیغمبر من است و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر دیدن او ...
و طعام از برای او از بهشت میآورند و داخل میگردانند بر او روح و ریحان را اینست معنی قول حقتعالی فاما ان کان من المقربین فروح
و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت کنند هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد
حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید که کاش مرا بازگشتی بود تا
از مؤمنان میشدم و میگوید برگردانید مرا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او را میگویند که هرگز
این سخنی است که او میگوید پس چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر میآیند بسوی او
در بدترین صورتها و او را می نشانند سؤال میکنند از او از پروردگار و دین او و کتاب او پس مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی

وکسیکه کفر خالص داشته باشد

بر او میزنند که همه چیز از او میترسند پس باز از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند که ندانستی و هدایت نیافتی ... بسوی
برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او مهیا میکنند اینست مراد از قول حقتعالی
واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم یعنی در آخرت اما آنچه در قبر از او سؤال کنند معلوم است که سؤال از عقائد
ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل
آتش شد پس سؤال کردند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که
او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه او را گفت تا آنکه بنام من رسیدند پس توقف کرد پس ضربتی بر سرش زدند که مملو از
آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک نزد او
میآیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزیکه سؤال میکنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات
یافت و اگر عاجز ماند عذاب کنند او را پس مردی گفت که اگر کسی پروردگار خود را و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چون است
حال او فرمود مذبذب است نه از آنها است نه از اینها و هر که را خدا گمراه کند هرگز از برای او راهی بسوی نجات نیابی گفتند برسول خدا یا نبی الله کی
است ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا حجت باو تمام میکند بر خلق تا آنکه نگو
یند چنانچه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتیکه انبیاء از ایشان رفتند گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم آیات
ترا پیش از آنکه مذلت بما برسد ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا بودند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه
انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و مراد از انتظار
ایشان آن بود که میگفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امام بر ایشان اسم برد خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را باین و
اصحاب صراط اوصیاء اند که بر صراط میباشند داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه ایشان
او را شیعه خود ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسانیده گواه گرفته بر
در وقتیکه پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم یعنی در اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر
مردمان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق
تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در روزیکه بیاوریم از هر امتی
گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول
کردند در طاعت اوصیا و در شأن ایشان کاش با زمین یکسان و هموار میشدند کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند
از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضائل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین ع بعالم اعلی ارتحال
نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول ص آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده ترا گریان نگرداند گفت والده ام فوت شد حضرت
فرمود بلکه والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن
میمالید والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود و سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید ... پنهان میکرد از
برای من پس حضرت برخاست متوجه تجهیز او شد پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته
گذاشت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید بعد از او بدست مبارک خود او را در لحد خوابانید
و شهادتین تلقین او کرد و چون قبر شریفش را پر کردند همه مردم خواستند برگردند ... جعفر و نه عقیل ... علی بن ابوطالب
برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام
ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحد او خوابیدم که زمین او را فشار ندهد و اما
آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال جوانی او قیامت را ذکر کردم و گفتم که مردم عریان محشور خواهند شد گفت
واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال
کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست امام تو و ولی تو شرم
کرد از آنکه بگوید علی فرزند من پس باو گفتم فرزندت علی بن ابیطالب پس خدا دیده او را روشن کرد ... میکند

و رسول خدا نیز ... از مردم که اطاعت ایشان بکنند

براکه

بر آنکه ... از زنان امامت نیز سؤال میکنند یا باید مخصوص کسی باشد که علم با مامت او بهم رسانیده باشد احتمال است که مخصوص
مقربان باشد یا مخصوص مستضعفان باشد از برای ... خلاف ... آخر حدیث ... و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که مؤمن را چون از خانه اش بیرون میاورند ملائکه مشایعت میکنند او را تا قبرش و ازدحام میکنند بر او و چون بقبرش میرسانند
بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست داشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود
دیدی با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشاید بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند او دو ملک منکر و نکیر و سؤال کنند از او که
کیست پروردگار تو گوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو گوید
فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بندۀ من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش
بگشائید و از جامهای بهشت او را بپوشانید تا بیاید نزد ما و آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس با او میگویند بخواب مانند خواب نو داماد بخواب
خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت میکنند تا قبرش و زمین با او میگوید که لا مرحبا بجای بدی آمدی والله دشمن
میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس او را تنگ میکند و میفشارد او را تا استخوانهای پهلویش
بیکدیگر میچسبد پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را میشناسند ... تا کر او با ز میگردانند
و میگویند که پروردگار تو کیست پس او مضطرب گردد میگوید میشنیدم که مردم میگفتند خدا میگویند هرگز ندانستی و همچنین از پیغمبر و
امام از او میپرسند همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بندۀ من قبرش را از آتش کنید و بپوشانید او را جامهای
آتش و بگشائید از برای او دری از آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ما است بدتر است از برای او و از این سه خالی نیست پس سه مرتبه گرز آتشین بر او میزنند
که آتش از قبرش پرواز کند که اگر ضربتی از آنها بر کوههای تهامه بزنند ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا در قبرش مارها و کژدمها را
میگزند و میکنند و شیطانها او را بغم و اندوه میاورند و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستیکه
میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد خدا آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگی دنیا
و آخرت و گمراه میکند بخود وا میگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه را که میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هیچ محل قبری
نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانۀ خاک منم خانۀ بلا منم خانۀ کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانۀ غربت منم خانۀ وحشت منم خانۀ کرم
منم خانۀ قبر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بندۀ مؤمن میگوید خوش آمدی
و نزد اهل خود آمدی تا آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت ببیند پس از آن در
بیرون میآید که دیده ها او را و نیکوتر چیزی ندیده باشد مؤمن گوید ای بندۀ خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم گوید منم اعتقاد نیکی که
تو داشتی و عمل صالحی که تو میکردی پس بگیرد روحش را گذارد آنجائی که در بهشت با خود بودند بگذارند بگویند بخواب با دیدۀ روشن پس
پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوی او را بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر میشود گوید لا مرحبا
پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را بهم کند پس بحال اول بر میگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند از آن در مردی بیرون آید
که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد گوید که منم عمل بدی که میکردی و اعتقاد خبیثی که داشتی پس روح او را آنجا که با خود
بودند در آتش بگذارند پیوسته نفخه از آتش برسد بتن او و حرارت آن در جسد او باشد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گرداند بر
روح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را درند اگر یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید بعضی از علما از ابو بصیر
روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی و یثبت الله الذین آمنوا تا آخر که قول ثابت شهادتین است و فی الاخرة در قبر است و ملک داخل میشود و سؤال
کنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند
که از امام سؤال میکنند از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا دو ملک که آنها را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند سؤال میکنند از
پروردگار و پیغمبر و دین و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد او را بملائکه عذاب چنانچه کلینی از حضرت
صادق روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت
پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که بر شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون
مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست او میاید و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بر او مشرف میشوند و صبر بکنار میرود و چون دو ملک داخل
میشوند که سؤال کنند صبر گوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را اگر شما عاجز شوید من او را درمییابم و در تفسیر امام حسن عسکری

مذکور است

مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که هر که تقویت کند شیعۀ ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند گرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی
در روزیکه او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبلۀ
منست و قرآن سرور و شادی و ذخیرۀ آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت
خود را القا کردی و واجب شد از برای تو عالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت گردد و در محاسن بسند
صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشوند در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش صورت تر و خوش هیئت تر
و خوشبوتر و پاکیزه تر از باقی صورتها پس یکی در جانب راست او می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر که
خوش صورت تر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که میاید آنکه در آن جهت است ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت
تر است با آن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید منم نماز صاحب جانب چپ گوید
منم زکوة آنکه در پیش رو گوید منم روزه آنکه در عقب گوید منم حج و عمره ام و آنکه در پایین پا است گوید منم بر و احسان به برادران مؤمن پس آنها
گویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبوتری گوید منم ولایت آل محمد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است
که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول مردم را موعظه میکرد و از جملۀ آن موعظه ها آن بود که ای فرزند آدم اجل تو سریعتر است
بسوی تو و نزدیک است که ترا بیابد و ملک الموت قبض کند روح ترا ... پس بر گردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر
و نکیر از برای سؤال و امتحان شدید تو و بدرستیکه اول چیزیکه از تو سؤال میکنند از پروردگاری است که بآن اعتقاد داشته و از کتابی
که از آن تلاوت کرده و از امامیکه ولایت او را اختیار کرده پس میپرسند از عمر تو که در چه فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در
چه چیز تلف کرده پس عذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین خود و متابعت صادقان
کرده و موالات با اولیای او و دوستان خدا کرده حق تعالی حجت ترا تلقین تو میکند و زبان ترا گویا میگرداند بثواب پس جواب نیکو میگوئی و بشارت
میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت
مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل من حمیم ...
و ایضا ضغطه و ثواب و عقاب قبر فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر ...
صلبت و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسیکه سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و من ورائهم برزخ
الی یوم یبعثون که برزخ امریست ما بین دنیا و آخرت است و آن ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسیرا که انکار عذاب قبر و ثواب
قبر پیش از قیامت میکند و حضرت صادق فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما وقتیکه کار در قیامت با ما شد ما اولی ایم
بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول فرمود
که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه روان شد گاه از جانب راست و گاه جانب چپ جنازه
را میگرفت و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر شد بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او در چید و فرج آنها را بگل و سنگ
محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم او در قبر میپوسد لیکن خدا دوست میدارد که کسیکه کاری کند محکم کند پس مادر
سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند
یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا میرفتند در جنازه او من نیز با ایشان موافقت کردم
و دست جبرئیل بود در دست من هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنکه ... و بعمل او تو فرمودی که با و ضغطه رسید فرمود بلی با
اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود زبان درشتی و غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون
سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب با او کرده و دست بر قبرش کشید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین ... چون از آنجا
سؤال کردند فرمود هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را فشاری در قبر میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون
رقیه دختر حضرت رسول بزجر و ضرب عثمان ظالم بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب
دیدۀ مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامۀ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود من ضعف او را میدانم از خدا سؤال کردم
که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسیکه او را بر دار کشند
باشد آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده است
که حضرت فرمود که پروردگار زمین و هوا یکیست وحی میکند بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق

درا...

زرا بنکرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر همان قبر گذشت و او را عذاب
نمیکردند از خدا سؤال از سبب آن کرد وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و در عوض
من او را امرزیدم بکرده فرزندش و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره ایست از برای
آنچه از او ضایع شده است از نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده که هرکه بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال
روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر که هرکه در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او رود
کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سؤال کنند در قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که
خدا خلق کرده است بشنود بغیر از انسان و مسلط کرداند بر او شیطان او را بدیها و مانند کداخته سرخ باشد گوید باو که من برادر توام
و مسلط کرداند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری دهند که دندهها هر طرف در طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر
فرمود که اگر دشمن خدا باشد جواب ثواب نگوید بر او ضربتی زنند که هرچه خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری
از برای او بسوی جهنم بگشایند باو گویند بخواب ببدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن تا آنکه مغز
سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند با و مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتیکه خدا او را مبعوث گرداند از قبر
خالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند
چرانیده است و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بگوسفندان و گوسفندان در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در
اطراف ایشان چیزی نبود که ایشان را از جا بدر آورد ناگاه همه میرمیدند و سر از چرا بر میداشتند من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل
خبر داد که در قبر کافر را ضربتی زنند که جمیع مخلوقات صدای آن را میشنوند و میترسند پس دانستم که بسبب فزع و خوف آنها بوده
است لیس نشاید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هرکه رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر باو داخل نشود
از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای سخن چینی و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در علل
الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را از علمای بنی اسرائیل در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بتو
خواهیم زد گفت طاقت آن ندارم پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز میگفت طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست
گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر
او زدند که قبرش مملو از آتش شد کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی
نجات مییابد فرمود پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسیکه از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان شهید کرد رسول خدا بر او ایستاد
و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدههایش جاری شد و بمردم گفت یاد آمد مرا آنچه از او واقع شد دل بر او سوختم و از برای او از خدا طلبیدم
که او را ببخشد و فشار قبر را بر او سهل کند پس گفت خداوندا رقیه را ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه را با آنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا
در جنازه سعد بیرون آمد هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کردند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعدی ضغطه بر او
واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیدهام که ضغطه از برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و امر آن کم میکرد حضرت فرمود معاذالله
چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت با و که تو را بهشت گوارا باد انبعد حضرت
فرمود ای مادر سعد حکم مکن بر خدا که البته او از عذاب قبر نجات یافته است ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمر بن یزید به
خدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که همه شیعیان ما در بهشتند هرچند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتهام بخدا
که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیار از گناه کبیره هست حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر
مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزیکه میمیرد تا روز قیامت **مؤلف**
گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر
گذارند روح او را با غالب بدن او بر میگردانند سؤال میکنند از آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بگشایند و میگشاید
که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست
بخدا سوگند که زمینیکه مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفته و بر پشت تو راه نرفته و چون داخل قبر میشود
زمین او را خطاب کند که من تو را دوست داشتم در وقتیکه در پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است دانستم چکنم با تو پس گشاده
میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند جمع میان این اخبار در غایت اشکال است مؤمن را حمل بر مؤمن کامل کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد

نرود به و سعد که مثال کرامه میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان و خواب بود و دعا بعمل آمده باشد
گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسیکه تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه
مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدید و منافات با ضغطه خفیفه نداشته باشد و در اخبار ضغطه مثال شیعیان مخفف است تا آنها را
که حمل کنیم بر عدم ضغطه بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلاء او ببلاها
دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از
مؤمنین دفع شد و این وجه غریب است اگرچه در بعض اخبار بعد از این وارد شده است چنانچه کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر پرسیدم که جریده
را با میت چرا میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود ما دامیکه سبز است و همه عذاب یکروز و یک ساعت است باندازه آنکه میت را داخل قبر میکنند و
قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند هرگاه در آن وقت نشده آن بعد از خشک شدن نمیشود
مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در یک ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای عذاب در یک ساعت او
میباشد هرگاه خواهند در آن وقت تعجیل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله عذاب نمیکند این ظاهر است **فائده ثالثه** در
بیان محل روح است بعد از مفارقت جسد و احوال ایشان در عالم برزخ کلینی از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعهها
میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و ابو بصیر روایت کرده است که شخصی بخدمت
حضرت صادق عرض کرد که برادرم در بغداد است میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هرجا که خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق
و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجا است وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا میبینم ایشان را
که حلقه حلقه نشستهاند و با یکدیگر سخن میگویند در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان بر درختی میباشند در بهشت و بر صفت
یکدیگر را میشناسند یا یکدیگر سؤال میکنند از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و میگویند ای پروردگار قیامت را از برای ما
بر پا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال
کنند بعضی میگویند بگذارید این را که از هول عظیمی رها شده و چون استراحت کند از او میپرسند از یاران و اصحاب خود را از او سؤال میکنند
اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید بسعادت یافته باشد بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر گفت که مرده است گویند رفت بپائین
و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و در روایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا مکن
و وعدههای ما را بعمل میاور و آخر ما را با اول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث بسیار است کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت
از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون میآید این چگونه است و حال آنکه این فرات از جانب مغرب بیرون میآید
از چشمهها و رودهها در آن هنگام حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون میآید و بسوی
آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوههای آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند
و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از آن بهشت بیرون میآیند در هوا ما بین زمین و آسمان پرواز میکنند و میآیند و میروند و چون
آفتاب طالع شد جمع بقبرهای خود میکنند خبر از هم میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را
میشناسند فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از طعام
زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است از برهوت نامند از جمیع آتشهای دنیا
گرمتر است در آنجا میباشند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنان است تا روز
قیامت راوی پرسید که چه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت رسول اقرار دارند از مسلمانان گناهکار چند که میمیرند
و اعتقاد با امامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که ایشان در قبرهای خود هستند بیرون نمیآیند و هرکه از ایشان
عمل شایسته کرده باشد از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر او راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیم بر او
داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب کند یا به بهشت میبرد یا بجهنم پس موقوف میباشند با مر خدا و همین
معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده باشند اما ناصبیان از اهل قبله که در دل
با ما خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است از زبانه و شرر و دود و فوران
آتش جحیم بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است و در آتش معذبند پس با ایشان میگویند کجا است آنکه
میخواندید بغیر خدا یعنی کجا است امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از آنکه که خدا او را امام کرده بود از برای مردم و ایضا روایت کرده

است که از حضرت صادق پرسیدم از جنات مدهامتان حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای بهشت دنیا که آفتاب و ماه در آن طلوع کرد و غروب و کاه
آخرت میشود هر که از آن بیرون نمیآید علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا و از برای ایشان
روزی ایشان در دنیا میآمد و پس فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات
خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین
فیها ما دامت السموات و الارض یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبتند پس در آتشند ایشان را در آن ناله و فریاد و فغانست و همیشه در آن خواهند
بود ما دام که باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشتند همیشه
در آن خواهند بود ما دام که باشد آسمانها و زمین فرمود این است که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی بخششی که مقطوع
نیست نعیم آخرت بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این است که آسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا
باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق پرسید از تفسیر آیه که خدا در حق فرعون و اصحابش میفرماید که النار یعرضون
علیها غدوا و عشیا پس حضرت فرمود که شما چه میگویید در این باب وی گفت که میگویند این در آتش خلد است بعد از مردن تا دنیا
ایشان را عذاب باشد حضرت فرمود پس ایشان در قیامت معذب نخواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود این در دنیا است که بامداد و پسین در او میباشند فرمود دیگر برای آنکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قائم شود میگویند که داخل کنید آل فرعون را
در سختترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در
قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از
حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول فرمودند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادیی است در حضرموت که ارواح
کفار را در آنجا عذاب کنند ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که در عقب وادی ثمنیه که از وادی برهوت که میگویند در آن وادی نمیباشد
مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آن را بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان
را بآنجا میبرند و از آب صدید چرک و خون ایشان میکنند ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت باقر آمد حضرت فرمود از کجا
میآئی اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا واقعه دیدم تا ریگ که فرسخها نمیتوانستند دید در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود
میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیده ام فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف
کرده بودند آب چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک
بریزم ناگاه دیدم از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب ده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو
دهم دیدم که مردی است و زنجیر بر گردن او است چون خواستم قدح آب را بوی دهم او را کشیدند تا نزد قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز
دیگر آمد و گفت العطش العطش مرا آب ده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب رسید بار سیم چنین
شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و او در عذاب است تا روز قیامت
و در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن ما بین بصره تا صنعای شام
است میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد نهری پیدا شد که
دو طرف آن را نمیتوانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و در نظر من آمد که از یکطرف آن آبی میرفت از
برف سفیدتر و از یکطرف شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده
بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون میآید و مجرای آن از کجا است حضرت فرمود
که اینها از چشمههایی است که حق تعالی در قرآن فرموده که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و این نهر جاری میشود و
کنار آن نهر درختان بود و در میان آنها حوریان بودند با موهای آویخته بودند که هرگز بآن خوبی ندیده بودم و در دست هر یک از ایشان
ظرفی بود که هرگز به آن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن
حوریه خم شد که از نهرها آب بردارد درختان او نیز خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست حضرت داد و حضرت آشامید باز آن را باو داد و
اشاره فرمود که باز پر کند باز درخت خم شد باز دیگر پر کرده بحضرت داد و حضرت بمن داد و آشامیدم که هرگز شرابی بآن نرمی و لذت
و لذت نچشیده بودم و از آنجا بوی مشک میآمد چون در کاسه نظر کردم سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم فدای تو شوم مثل امروز هرگز

دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزی است که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا
است چون مؤمن از دنیا میرود روحش بسوی این نهر میبرند در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن میآشامد و دشمن ما چون وفات
مییابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میریزند پس پناه برید بخدا از
آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکیر روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم
که آن را عسفان میگفتند پس گذشتیم بکوه سیاهی که بر جانب چپ راه بود گفتم یا ابن رسول الله چه وحشتناک است این کوه در این راه کوهی مثل
این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکیر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود که این کوهی است که آن را کمد میگویند و در وادیی از وادیهای
جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود آبهای جهنم از
غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون میآید از جب حزن و از فلق آثام و از طینت خبال و از جهنم و لظی و حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه
سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابو بکر و عمر را میبینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابو بکر
و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب شما بود که شما کشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید ما را کشتید از حق خود بیرون کردید
و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید بال آنچه را پیش فرستادهاید خدا ظلم کننده
نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و خازنان هستند بر جهنم زیاده از ستارههای
آسمان و قطرههای باران و قطرههای دریاها و ریگهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از او مخالفت نمیکنند و نیز سود کتاب خود روایت
کرده است که حضرت صادق فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح
مؤمنان و ایشان در غرفههای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا
پس خداوند عالم امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقههای بهشت بیاورد که بر آن ناقه قبه از زبرجد سبز باشد که
پرده آن از یاقوت زرد باشد بر آن قبهها حلهها و رفیعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشد پس سوار میشوند بر آن ناقهها
زینت تمام و حلههای بهشت و تاجها و مرواریدها بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد درخشنده باشد مانند ستارهها که در آسمان از نزدیک
و دور مینماید پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع میشوند پس خداوند جلیل امر میکند جبرئیل را که اهل آنکه آنها که با استقبال
ایشان میروند پس ملائکه هر آسمان استقبال ایشان کنند و تا آسمان دنیا ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در
پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بودهاند و با
ایشان ملکی چند باشند که برگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند یعنی بسوی آنچه میخواهند بعضی امور بد که نمیخواهند ایشان میکردند
و میدیدند آنها را از ایشان پنهان میکردند و امور نیکی که ایشان میکردند بایشان مینمایند تا زیارت قبرهای که بدنهای اصلی ایشان در
آنها است میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ شوند ندا میکنند ایشان را جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفههای بهشت پس
میگردند و چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمنست حال کافر چون خواهد بود فرمود
بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیثه چندند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند
بفزعها و هولهای آنها میرسد بسبب روحهای خبیثه ملعون ایشان که در زیر خاک است بمنزله کسی که در خواب باشد خوابهای هولناک ببیند
و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند روحها و آن بدنها
باشند تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس از روحها خبیثه را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند و حضرت قائم گردن ایشان میزند و میروند
بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از احادیث ظاهر میشود که
ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد نیستند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث
معتبرترند و ممکنست که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد مجمل قول در این ابواب آنچه مذکور شد از آیات و از احادیث
مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود اینست که نفس بعد از موت باقیست اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر داشته باشد
معذب است و اگر مستضعفست که قدرت تمییز حق از باطل نداشته باشد یا حجت بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد
کفر یا بلاد سنن میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاعی دارند نمیتوانند ببلادی آمدن که تحصیل حق کنند یا
بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت داشته باشند با شیعه عداوتی نداشته باشند و امام را مخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال
ایشان آنها را در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود در باب ایشان

اسئوله میکنند و سایر مردم ارواح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدر تمیز فهم خطاب سؤال و جواب داشته
باشند از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و عذاب قبر فی الجمله حق
است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسیکه تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اما
همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح ببدن مثالی تعلق میگیرد ببدنی لطیف مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب
در آن بدن میباشد و ممکنست که ارواح ... بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته
است و میداند بآن نحو خواهد کرد چنانچه از اخبار ظاهر میشود و یا بتوجیه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح
و طیران در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه ایشان بشکلها و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است
همه مذاهب بدن ... ساخته میشود ... اکثر اخبار ... که روح را در میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکنست تصحیح بعضی از اخبار
بالقول بتجسم روح بدن اجساد مثالیه را اخبار معتبره بسیار وارد شده است و منافی شرع و عقل از اقوال باز نیست البته قائل باید شد و بعضی
کرده اند که تناسخ که لازم میآید باطل است چنانچه دانستی و حمد در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بطلان و معلوم است که این
داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم شده است چگونه داخل در آن باشد حال آنکه قائل شده اند بسیاری از علمای ما مانند
شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید در جواب مسائل سرویه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر مگر
بلکه معذب شود هر کسیکه محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد بغیر این دو صنف را بحال خود
میگذارند هم چنین روایت شده است که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است اما عذاب کافر در قبر و تنعیم مؤمن
در آن پس در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را
تا روز قیامت پس چون صور دمیده شود انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بجسد
اصلی و حشر میکند او را بسوی موقف امر میکند او را که بهشت خلد ببرند ابد الاباد در آن متنعم میباشد اما الجسد که بان بر میگردد در بر
ترکیب جسد نیست بلکه نقد میکند طباع ... صورت او و ... که هرگز پیر نشود بان ... طباع و تعب و ... و سعی
او و او در بهشت نمیباشد روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بان و آتشی که معذب
گردد بان تا قیامت پس خدا انشا میکند جسد او را که مفارقت کرده است از آن در قبر و برمیگرداند روح او را بان بدن و معذب میگردد بان در
همیشه در آتش ... **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت که پیش از نفخ
صور واقع میشود و ... از آنها چند چیز است **اول** خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بان ناطق است در قصه ذو القرنین مذکور است
که چون سد را ساخت گفت این رحمتی است از پروردگار من پس هر گاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میکند
و وعده پروردگار من حق است در جای دیگر فرموده تا وقتیکه گشوده شود یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت
بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق و قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود یاجوج امتی است و ماجوج امتی است
و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود میبیند ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند
درختان بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساوی است و این صنفند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش
خود را فرش میکنند و دیگری را لحاف خود میکنند نمیگذرند بفیل و شیر و خوک و سایر جانوران مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد
او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه طبریه را آشامند ... و چون
خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است همین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت است
سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید کرد و بحث خصوصیات
انها ضرور نیست **دوم** خروج دابة الارض که سابقا در رجعت ذکر شد **سوم** برآمدن آفتاب از مغرب چنانکه حق تعالی فرموده است که
روزیکه بیاید بعض آیات پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را ایمانش که سابقا ایمان نیاورده باشد یا کسب نکرده باشد در ایمان خود خیری و طاعتی و عامه
از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت
صادق روایت کرده است که آیات پروردگار ائمه اند طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر
از آن حضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان میآورند و ایمان با ایشان نفعی نمیبخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند
صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان با او نفعی نمیبخشد **چهارم** دخانست که در احادیث ثابت شده

اما جواب اجساد مثالیه

مذکور است و اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد
آسمان دودی هویدا که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردناک پروردگارا این عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان میآوریم و بعد
از آن فرموده است که ما عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان
اینست از اشراط قیامت که میان زمین و آسمان را فرا گیرد و داخل گوش و بینی کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند سر بریان
شود و هر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این
از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده
است همین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره
است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت واقع خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور و
فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار دلالت میکند از طریق خاصه و عامه که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری
عظیم آفریده یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزیکه خلق شده است بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که
امر الهی برسد و در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد
از جانب تو رخصت میدمد در صور و حلول امر قیامت پس آگاه میباشد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردهائی که در قبرها در گرو
اعمال خود اند حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده که در روزیکه بدمند
در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هر گاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود
آن روز و در سوره نمل فرموده است روزیکه بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسیکه
خدا خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی
کشند مگر یک صیحه عظیم را که ایشان را بگیرد در حالیکه در یکدیگر مخاصمه و منازعه و معامله باشند مراد نفخه اولیست که باز همه میمیرند مفسران روایت
کرده اند که قیامت برپا شود در روزیکه دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه ها از یکدیگر نچیده باشند که قیامت برپا شود
و مردی لقمه برداشته باشد و هنوز بدهان نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل
خود و خانهای خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است که صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتیکه در بازار
های خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی فرموده و باز
نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرهای خود بسوی پروردگار خود بشتابند یعنی بسوی عرش و محل حکم او بسرعت روند گویند وای بر ما که ما را برانگیخت
محشور کرد از خوابگاه اینست آنچه خدا وعده داده و راست گفتند پیغمبران نبود مگر صیحه پس ناگاه همه در نزد ما در یکجا حاضر شوند و در زمر
فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود
هر که در آسمانها و زمین است یعنی همه میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند نظر میکنند یا انتظار میکشند که با
ایشان چه کار خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعید عذاب الهی بعمل میآید و فرموده است که گوش بده
و بشنو روزیکه ندا میکند ندا کننده از مکان نزدیک روزیکه میشنوند صیحه را براستی آن روزیست که بیرون میآیند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده
میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون میآیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده
است که پس هر گاه که بدمند در ناقور یعنی در صور پس آن روز روزیست دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات معلوم شد که ... یکبار
یکی دمیدن اول که بان جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند و نفخه دیگری که بان مبعوث شوند ...
و بعضی از مفسران گفته اند که سه نفخه میدمند اول نفخه فزع که همه ترسند دوم نفخه صعق که همه بمیرند سوم نفخه ... که زنده شوند از قبرها بیرون
میآیند این قول نادر است در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و اینکه بعضی گفته اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن روح است در بدنها
و در قیامت ... وجهی ندارد و مخالف ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبر است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده
است که از امام زین العابدین سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دوم چند خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پس پرسیدند یا ابن
رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود میآید با صور و صور یک سر دارد و دو
طرف و میان طرفین هر یک بقدر میان آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را ببینند که با صور بزمین میآید میگویند که خدا رخصت داده است در
... اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود میآید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه کند چون اهل زمین اسرافیل را ببینند میگویند خدا ...

داده است زمین اهل زمین پس در صور میدمد صدا بیرون میآید از طرفیکه از جانب اهل زمین است پس در زمین صاحب روحی نماند مگر آنکه میمیرد و بیرون میآید از طرفیکه از جانب آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی نماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس جبرئیل میگوید اسرافیلکه ای اسرافیل بمیر او نیز میمیرد و بر آنحال میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت موج آیند امر میکند کوهها را که روان شوند حضرت فرمود یعنی هموار و پهن میشوند بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینیکه بر روی آن گناه نکرده باشند بارز و هموار باشد کوهی و بلندی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال و عظمت قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی که باطراف آسمانها برسد که از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نباشد که جواب بگوید خود جواب گوید میفرماید که خدای یگانه قهار است من خلق کردم همه خلایق را و میرانیدم ایشان را منم خداوندیکه جز من خداوندی نیست شریکی ندارم و نه وزیری من آفریدم خلق را بدست قدرت خود من میرانیدم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفیکه بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده میشود و بر میخیزد چنانچه بود و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق برای حساب پس حضرت بسیار گریست [illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را [illegible] بمثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانید ایشانرا و اضعاف آن پس میمیراند اهل آسمان اول را [illegible] بگذارد و هم چنین اضعاف جمیع مدتها تا آخر مثل آنچه خلق کرده است و میمیراند اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس میمیراند اهل آسمان دوم را و هم چنین اضعاف جمیع مدتها تا آخر میفرماید میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانرا بعدد جمیع مدتهای گذشته تا آخر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم را [illegible] پس آخر میفرماید بعدد زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تا آخر میفرماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بعدد اضعاف زمانهای گذشته مکث میکند پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانهای تا آخر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میکند پس میگوید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که ادعای خدائی میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند [illegible] گفتم عرض کردم که چنین چیزی میباشد پس بسیار طولانی است [illegible] زمانهای پیش از این [illegible] دراز تر است [illegible] مطلع شدی [illegible] مؤلف گوید که [illegible] اخبار [illegible] دلالت کرده اند بر آنکه کل اهل آسمانها [illegible] اخبار [illegible] و ظاهر شد آنکه ارواح و اجساد [illegible] معدوم [illegible] چنانچه بعد از [illegible] بعضی میکنند که [illegible] معدوم باشند لمن الملک الیوم فایده [illegible] از حکیم [illegible] هر چند که بر ما مخفی باشد [illegible] باشد نسبت بکسیکه [illegible] ایشان [illegible] آنکه جمیع بدنها بغیر از [illegible] مردن در قیامت [illegible] ارواح و اجساد [illegible] اجسام [illegible] معدوم [illegible] روح [illegible] و متکلمان عامه [illegible] اخبار [illegible] فایده [illegible] استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام [illegible] اجزاء متفرقه [illegible] و عزیر [illegible] دلالت [illegible] مشکل است [illegible] اکثر متکلمین [illegible] ارواح [illegible] معدوم [illegible] اکثر متکلمین امامیه [illegible] ارواح اجسام [illegible] خواجه نصیر [illegible] دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام [illegible] بعضی از احادیث [illegible] حضرت صادق [illegible] روح [illegible] در آن وقت باطل میشود [illegible] کرده است [illegible] صدا است [illegible] در بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه که [illegible]

مذکور است که او است فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میکرد مثل [illegible] و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن عجیب تر بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع صنفهای آنها و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راه بوجود آوردن آن نیابند و حیران گردد جمیع عقلهای ایشان در علم آن حیران و عاجز گردد دانشهای ایشان و برگردند مانده و اعتراف کنند بآنکه مغلوب شده اند و اقرار کنند بعجز از ایجاد آن و اذعان بضعف کنند از فانی کردن و بدرستیکه حق تعالی بر میگرداند بعد از فنای دنیا بسوی خود تنها که هیچ چیز با او نیست چنانچه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه زمانی و نه حینی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور با او است [illegible] که آنها را ایجاد کرد قدرت نداشتند در هنگام که فانی خواهد کرد امتناع نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دائم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت تنهائی که با ایشان انس بگیرد نیافرید بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی [illegible] رسانیده باشد بر او سنگینی و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی کردن نه بدانکه احتیاج بآنها داشته باشد یا استعانت [illegible] بجوید این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابر این چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهیکه از برای تضعیف قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمیبخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا و هر گاه چیزها از کتم عدم بوجود آورد [illegible] چرا بعد از عدم ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از عهده امکان بدر رفته است و اگر کسی بجواز [illegible] حکم کند روا است [illegible] مطلق مجدی نیست [illegible] افاده قطع کند پس در اخبار نباید کرد [illegible] احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل [illegible]

[illegible] حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد [illegible] حشر ایمان آوردن باو [illegible] ملاحده و شبهه‌های فلاسفه [illegible] چنانچه فرموده است روزیکه بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است که هرگاه شکافته شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید باز فرموده است که منشق شود آسمان پس [illegible] و باز فرموده است که آسمان از جای خود دور کنند باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدد فرموده است که نور آنها برطرف شود و از آسمان فرو ریزند نور آفتاب و ماه برطرف شود [illegible] آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند کوهها مانند پشم [illegible] بحرکت آیند از یکدیگر بریزند مانند ریگها هموار [illegible] زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع پستیها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند مسطح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که آنها را پروردگار من [illegible] پس میگرداند زمین را بیابانی مسطح که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و جن را در یکچشم زدن در یکمکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس امر میکند منادی ندا کند باین آیه که یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی اگر [illegible] نفوذ کنید [illegible] از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید نتوانید نفوذ کرد مگر بحکم خداوند [illegible] پس حضرت بگریست [illegible] رسول خدا [illegible] المؤمنین و شیعیان او در کجایند فرمود که ایشان بر روی تلها چند اند از مشک خوشبو و بر منبرها از نور و مردم محزون میباشند ایشان محزون نیستند مردم میترسند ایشان نمیترسند پس این آیه خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنه پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگانرا در یک بقعه زمین و وحی مینماید باسمان اول که فرود بیا با هر که بر تست پس فرود میاید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است [illegible] آسمان دوم فرود میاید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر می آیند با دو برابر [illegible] پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشانرا ندا میکند [illegible] که از هر طرف ملائکه با ایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت

فصل [illegible] در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ جنبنده که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که ببال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشانرا خلق کرده است و حفظ مینماید روزی میدهد [illegible] تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که

ذکر

ذکر کرده‌ام پس پیروی پروردگار خود محشور میشوند مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر ایشان دریابد و اینه محشور شدن در قیامت است و بعضی
گفته‌اند که مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند نقل از مفسران عامه کرده‌اند
آنکه همه چیز محشور میشوند حتی مگس برای آنکه تلافی کند و تدارک مظالم ایشان بکنند معتزله گفته‌اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را
در روز قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند چون عوض الم‌ها بایشان رسید
اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد بعضی را فانی میکند چنانچه در حدیث وارد شده است اشاعره گفته‌اند که بر خدا
واجب نیست تا حشر کند وحوش را پس قصاص کند حیوان شاخ دار را از برای ستمیکه بر حیوان بی‌شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان
میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته‌اند که حق تعالی حشر میکند جانوران را که بایشان برساند آنچه مستحق‌اند
و را از عوضها برای المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق بوده‌اند
از عوضها پس از آنها که میگویند که عوض دائم است میگویند که عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان
تفضل و عامه روایت کرده‌اند از ابوهریره که حضرت رسول فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلق را در قیامت از چهارپایان و وحوش و پرندگان و
هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه‌ای میرسد که حق بی‌شاخ را از شاخ دار میگیرد پس میگوید که خاک شوید پس همه خاک
میشوند و از اینجهة است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر روایت کرده‌اند که گفت
من نزد حضرت پیغمبر بودم دو بز یکدیگر را شاخ زدند حضرت فرمود که میدانید که چرا این بز یکدیگر را شاخ زدند صحابه گفتند
نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده‌اند که حضرت امیر
المؤمنین در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناه است گناهیکه آمرزیده میشود و گناهیکه آمرزیده نمیشود و گناهیکه امید آمرزش
صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده‌ایست که حق تعالی او را در دنیا برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا حکیم‌تر و کریم‌تر از آنست که بنده
را در قیامت عقاب کند و دوم ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید بعزت و جلال خودم قسم
که از من نمیگذرد ستم ستمکننده اگرچه دستی بر دستی بزند یا مسح بر کفی دستی بکند و اگرچه شاخ زدن حیوان شاخ دار بحیوان بی‌شاخ باشد
پس قصاص میکند … بعضی را از بعضی تا آنکه احدی را مظلمه نماند پس ایشان را مبعوث میگرداند از برای حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشیده
باشد … توبه … کرده باشد پس او خاشع گردانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را و …
… که او از برای خود و امید … از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را **مؤلف میگوید** که گویا این قسم دیگر گناهان
است … در دنیا و آخرت هر دو عقاب نباید خوف ستم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه لازم
است … که فرموده است در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه منقول است از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند
بود منم … و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبا و علی بن ابیطالب بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت و در بعضی روایات
بجای فاطمه حمزه سید الشهداء را بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد بمیرد حق تعالی او را
در قیامت محشور گرداند که هر صاحب نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بسم خود او را بکوبد و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
که حضرت رسول ناقه دید که پایش را بسته‌اند و بار بر پشتش است فرمود کجا است صاحب ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت با این ناقه
خصومت کند و از حضرت صادق روایت کرده است که شتری که سه حج و بروایتی هفت حج بر آن بکنند آنرا از چهارپایان بهشت میگردانند
و از حضرت رسول منقول است که نیکو کنید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهند بود در صراط … که اسب غازیان در دنیا
است در بهشت و از حضرت صادق منقول است که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم باعورا و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب
کهف و از اینها … از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع
شده است میکنند و بعضی از حیوانات بکر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت
میشوند و آنها ثواب مکلفان بر میگردند و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند شیاطین داخل جهنم میشوند مگر
نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و عاصیان ایشان داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان
با ایمان و اعمال الصالحات ما خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند
… ایشان پست‌تر است نزد ایشان از بنی آدم و بعضی گفته‌اند که ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم روایت کرده است که
از … از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه و لیکن خدا را حظیره‌ها میباشد میان جهنم و بهشت که مؤمنان جن و فاسقان

شیعه را آنجا خواهند بود و بعضی از روایات … ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بتفضل و عده خود ثواب اعمال ایشان را
عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جان کرده است
و این … دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته‌اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است
ایشان را انسی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثواب هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته‌اند که معنی آیه آنست که حق تعالی بانس حوریه
میدهد که انسی با او مقاربت نکرده است و بجن جنیه میدهد که جنی با او مقاربت نکرده است و این استدلال ضعیفست و توقف در آن اولیست **فصل**
در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت‌اند و حق تعالی
خود فرموده و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان
رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان را ملحق ساختیم بایشان ذریه ایشان و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بسبب ایشان چیزی و احادیث بسیار
وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته‌اند که مراد با اعقاب‌اند که عمل ایشان قاصر
از آنکه بمرتبه پدران برسند حق تعالی ایشان را به پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و این را از ابن عباس روایت کرده‌اند و بعضی
گفته‌اند هر دو در آیه داخل‌اند و این اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده‌اند از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود که مؤمنان و اولاد
ایشان در بهشت‌اند علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و هدیه میدهد به پدران ایشان
در قیامت کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که قاصر بوده‌اند فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند بپدران ایشان تا دیدهای ایشان روشن
گردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا روایت کرده است که تزویج مکنید زنان خوش رو که فرزند نیاورند بدرستیکه من
مباهات میکنم بشما با امتها در قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت میکند
ایشان را ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده
است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت آسمان که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر او یا خویشان
مؤمن ایشان مرده است میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر او یا اهل بیت
مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را
بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که ایشان را غذا بدهند بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز
قیامت شود ایشان را جامه‌های خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود
در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر روایت کرده‌اند که چون حضرت
رسول در شب معراج باسمان هفتم رسید پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان
علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو اطفال چند از آن پستانها
میمکند و چون پستان از دهان طفلی بیرون میآید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت
رسول و از احوال حضرت علی بن ابیطالب سؤال کرد فرمود که او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشتی حق تعالی اطاعت
او را بر ملائکه واجب گردانیده و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که
ایشان میمکند طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را می‌یابند از او **مؤلف گوید** که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بحضرت ابراهیم
و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان … و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته‌اند که تابع پدران خود‌اند و با ایشان بجهنم میروند
و بعضی گفته‌اند ببهشت میروند و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اگر میداند که ایشان اگر میماندند
اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت برد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت بودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته‌اند که
داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته‌اند و اکثر گفته‌اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی
و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه اعتقاد آنست که حق تعالی ایشان را در قیامت تکلیف … بعد از تکلیف ایشان را مثاب و معاقب
خواهد کرد و این موافق اخبار بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه رحمه الله بسند صحیح علی المشهور روایت کرده
است از زراره از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسیکه میان دو پیغمبر
باشد یعنی از بعثت پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر … و بر اهل ضلال … باشد … مخفی شده باشد پیغمبری بر او مبعوث
نشده باشد مانند زنان خانه نشین … که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسیکه آید …

نفهمد و هنوز حجت قائم نشده باشد و ابله که تمییز حق از باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر
و گنگ و مادرزاد و پیر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند پیغمبری با ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان میافروزد و پیغمبر
میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید هر که داخل شد برو برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد
داخل آتش خواهد شد ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح بکر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر
خرفی را که سن او زیاد دریافته باشد چیزی نفهمد و کسیکه در زمان فترت مابین دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمییز میان حق و باطل نکند ایشان
بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و خدا بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را از برای ایشان میفرستد تا آتشی برافروزد
سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از کسیکه در زمان فترت مرده باشد و کسیکه بحد بلوغ
نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند آتشی میافروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد آن
بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشد خواهد فرمود که من شما را تکلیف کردم نافرمانی کردید ایضا بسند مثل آن زراره روایت کرده است
در باب گنگ و کر و طفل و کسیکه در زمان فترت بمیرد و تکلیف نکرده در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع کند و
آتشی میافروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادت است خود را در آن آتش میاندازد و بر او
برد و سلام خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است اباء میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را به آتش ببرند
میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید که من شما را خود امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید
که بدیشان پیغمبر میفرستادم که غایبانه شما را امر کند ابن بابویه در توحید روایت کرده است باسناد از عبدالله بن سلام
که گفت سؤال کردم از رسول خدا که آیا عذاب کند خدا خلق را بی حجت حضرت فرمود معاذالله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند
یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که از فلق میآید که بدترین آتشهای جهنم است در
عذاب پس بیرون میآید از آنجا خود سیاه و تاریک و نیز باز بجبرها و غلها پس خدا او را امر میفرماید که بدمد بر روی خلائق بود مبتدا از شدت
دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارهها برطرف میشود و دریاها خشک میشود و بدها تار میشوند و زنان حامله فرزند میفکنند
و اطفال پیر میشوند از هول آن روز قیامت پس خدا امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا آن
است که او سعادتمند است خود را در آن میاندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی
خواهد بود ابا میکند خود را در آن آتش نمیافکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده
از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اهل
کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است
و این تکلیف در غیر این دو خانه خواهد بود **مؤلف گوید** که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی
در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق فرمود که سزاوار است از رحمت خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت
کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوی امامت نمیکند
پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب بلایای باهره از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که در تفسیر قول حق تعالی در وصف
اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه تازه و مقبول که حضرت فرمود که
پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشته اند که ثواب بیابند و گناه نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده
و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود که خدمتکاران اهل بهشت باشند بر صورت پسران فرمود میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ
طبرسی نیز این حدیث را در تفسیر این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم
که چه میفرمائی در اطفالیکه پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از رسول خدا از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان عمل خواهند
کرد حضرت فرمود که دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا واگذارید **مؤلف گوید** که اصل در این باب آن
است که مجمل باید دانست که دلائل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که خدا عادل است جور و ظلم نمیکند در باب اطفال و مجانین و جماعتی
که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمییز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را ابدا بی آنکه حجت بر ایشان تمام
شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد ساخت چنانچه در اخبار وارد شده
است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و مجملی از این فائده است چنانچه بخاطر میآید در کتاب فوق خانه بنام ایشان در اعراف خواهند

با بهشت میبرد و درجه در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت بمرتبه اعراف خواهند
پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است که علم ایشان را بخدا باید گذاشت باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است خدا با ایشان سلوک
میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند اگر خدمت اهل بهشت کنند بخوبی خواهند کرد که
باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند شد چنانکه ملائکه لذت میبرند از خدمت مرجوعه ایشان **فصل هفتم** در بیان میزان و حساب و
مظالم بدانکه خلافی نیست در میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید
الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن
سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوی او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند
که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنین نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران
است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت
پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را میآوریم و بس است ما را که
حسابکنندگان باشیم و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن
خلاف است اکثر مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهر حمل کرده اند میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد
و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجد حسنات را در یک کفه میگذارند سیئات را در کفه دیگر و اینجا نیز خلاف کرده اند در کیفیت
وزن زیرا که اعمال اعراض اند وزن نمیتوان کرد قائم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحائف اعمال را میسنجند و بعضی عامه از ابن عمر روایت
کرده اند که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفهها را وزن میکنند و بنا بر این باید که خود نامه در
وزن قرار دهند و بعضی گفته اند که اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک قبیحه
و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قائلند میگویند باعتبار اختلاف نشأتها انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم
در عالم رؤیا بصورت شیر متصور میشود و این سخن از طریقه عقل بسیار دور است و با مقالات اهل اسلام قائلند موافقت ندارد زیرا که ایشان
بعضی بآن قائلند با اختلاف نشأت قائل نیستند و این خلاف قول با انقلاب حقایق نیز سفسطه است و بعضی گفته اند که در حقیقت ما
از اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد دلیل با مذهب کسی
موافق است که معاد را در عالم مثال و بمثال و اجساد مثالیه قائل باشند این خلاف است که بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آیا از برای همه کس
یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع
افعال ترازوها است متعدد و چون خصوص این شقوق معلوم نیست تصدیق اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده
اند بآنکه میزان کنایه از عدالت است و موازنه میان اعمال و ترتب ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت میگویند اگر تشخص قرار بعد التجسم
ندارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن که باور میکند و میتواند گفت که خوبی چند را او دیدی و بنجسد
دانیم چنانکه اظهار کردیم پس چه دانیم که بر وجه عدالت پس فائده در این کشیدن نیست و مؤید این است آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده
است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند کسیکه محتاج
بوزن کردن چیزی است که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز از او مخفی نیست سائل گفت پس چه معنی دارد میزان فرمود که
مراد عدالت است سائل پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود که هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند
معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق پرسیدند از قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین
انبیا و اوصیا اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را
بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزان دو کفه داشته باشد
و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال اعراض اند و اعراض وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که
هر چه ثقیل باشد از اعمال آنچیزی است که بسیار باشد استحقاق ثواب عظیم داشته باشد آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدر کم باشد صاحبش
ثواب چندانی نداشته باشد و حدیثی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال
میکنند در آنچه باید و ثواب در مقابل آن میگویند فلان در نزد من در میزان فلان است و مراد آنست که نظیر او است و آنچه گفته در حساب
از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش بازدارند و هر که را چیزی کسب نکرده است از نقصان نمیشود و هر که را خدا عفو کند

وکسیکه سنگین باشد موازین او که استحقاق و ثواب زیاد باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازین او بآنکه طاعتش کم باشد
و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارانند جانهای خود را و در جهنم مخلد خواهند بود و در قرآن مجید لفظ میزان بسیار وارد شده است حقیقت و مجاز
که شاید بحسب لغت ایشان مؤلف گوید که با وجود عقیده استبعادی هست از ظواهر آیات برداشتن مشکلست اما چون روایات اینباب
متعارضست باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکلست و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم و اخبار عبادات واجبات
در اینها بسیار است و ایمان باینها اجمالا واجبست و در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی فرموده است که
از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ما است بازگشت ایشان و برماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم
از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر
چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شتر گوسفند و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خدا را مشغول نمیکند حساب احدی از حساب
احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیکند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در
حساب و میزان آنست که آنها حق اند بعضی را بعضی از خلق متوجه میشود و بعضی از حجتهای خود میکند پس حساب انبیا و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری حساب
اوصیای خود میکند و اوصیا متوجه حساب امتان میشوند حق تعالی گواهست بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم
چنانکه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در
وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها و فرموده است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المؤمنین است و حضرت صادق
فرمود که سؤال از انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق بیحساب ببهشت روند سؤال همه خلق واقع میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل
الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند اما غیر دین پس از او سؤال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید
فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی از پیروان سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه ائمه و غیر ایشان هم چنانکه در
تفسیر اهلبیت وارد شده است هر کرا عذاب کنند و معنی آنست که چه بطول بازداشتن در روز قیامت باشد و بجات نمی یابد از جهنم و داخل
بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگانرا از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیکخطاب و یکدفعه که هر یک حساب خود
را میشنوند و از دیگری نمیشنوند گمان میکنند که او مخاطبست پس نه دیگری و مشغول نمیکند او را مخاطبه از مخاطبه فارغ میشود از اولین و آخرین
حساب اعمال ایشان در مقدار یکساعت از ساعتهای دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که از او ملاقات میکند گشوده شده که جمیع عملهای او
نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه ثبت است پس او را حساب کنند نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و با او
میگوید که بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و مهر بر دهانهای ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستهای ایشان و پاهای ایشان
با جمیع جوارح ایشان بر کردههای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گوید بسخن آورد ما را خدائیکه هر چیز را
بسخن آورده است و او خلق کرده است شما را اولمرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع مضامین اخبار باز خود کرده است و کلینی
از علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشانرا فوج فوج بجانب جهنم میبرند و نصب میزان
و نشر دیوانها از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که قدم
بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند او را از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او و از مال او
که در چه چیز کهنه ساخته است و از مال او که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده و از محبت ما اهلبیت و ابن بابویه از حضرت صادق بسند معتبر روایت
کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس
فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی
بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدریکه میدانستی که مرا کافی
است مقدر کرده بودی خداوند جلیل فرماید که راست گوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنکه آنقدر عرق از او جاری شود
که اگر چهل شتر آشامند کافی باشد ایشانرا پس داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید بطول حساب پیوسته چیزی بعد
از چیزی از نعمتها ظاهر میشد خدا میبخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق نمود بتوابین کاران تو کیستی گوید منم آن فقیر که با تو
بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر
آمد گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از خلق مطلع نشده است و بر من گرانست و اجلال از تو
دارم که بگویم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود کند او را بر یک یک از گناهانش مطلع کند پس بیامرزد و بر آنها

مطلع

مطلع نگرداند نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل را و بعضی از گناهانش را و زانیرا و مستور دارد که موجب رسوائی و خجلت او گردد پس گوید
بسیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان
ایشانرا بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را میاورند روز قیامت و در قیامت
حساب باز میدارند حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدیرا و گناهان او را میخواند چون اقرار بگناهان
خود کرد حق تعالی بکاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنند گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانند آنها را از برای مردم چون ببینند مردم گویند که آیا
بنده یک گناه نداشته پس امر کند او را ببهشت برند و اینست تاویل آیه در گناهکاران شیعیان ما است پس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده
که رسول خدا فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسیکه بخدا شریک قرار داده باشد که او را بحساب بجهنم میفرستند و ایضا بسند صحیح
از حضرت روایت کرده اند که اول چیزیکه از بنده سؤال میکنند محبت ما اهلبیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین
با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با و عطا فرماید و مهمات او را کفایت
فرماید و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه
و زمین خدا واسعست و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بآن در آخرت
حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر جزای حسنی بهشت و زیاده دنیا است
و از حضرت صادق منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهیکه از او صادر شده است یا در نعمتیکه تقصیر کرده است در
شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مهیا بسر کشید میان من و عمل او پس نعمتهای
خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا با و ببخشید و معامله کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملها او حق تعالی شر او را محو
برطرف کند و او را داخل بهشت گرداند اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی او را ثواب لطف میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و
پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقاید بر شرف رستنست خدا او را امید بر رحمت خود اگر خواهد تفضل میکند بر او بعفو
خود و شیخ طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است از
خدا سؤال کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس آنحضرت این آیه را خواند که ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم و در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا میایم در قیامت پس آید نزد من
کتاب خدا پس اهلبیت من پس امت من پس سؤال میکنند که چه کردید بکتاب من و اهلبیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه
السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را سؤال میکنند
از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن
را از او حساب نمیکنند طعامیکه میخورد و جامه که میپوشد و زوجه صالحه که او را اعانت نماید و فرج خود را با و حفظ کند از حرام و
در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفتند که حق تعالی
میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده شوند در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و انار نعمت دنیا است حضرت فرمود
بصدای بلند که شما چنین تفسیر کرده اید خدا فرموده اید بعضی گفته اید که آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبو نیکو است و بعضی گفته
اند خواب لذیذ است و خبر داده است مرا پدرم که این اقوال نزد جد حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمی
کند بندگانرا از چیزیکه بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه
بخالق عز و جل نسبت داده شود چیزی را که از برای مخلوقین نمی پسندیده است و ایشانرا نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهلبیت است و موالات
و اعتقاد بامامت است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند زیرا که بنده وفا بآن بکند او را بسوی نعیم بهشت
که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داده است مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا بعلی گفت یا علی اول
چیزیکه بنده سؤال کرده میشود بعد از مردن شهادت بوحدانیت خدا است و آنکه محمد رسول است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه
تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها از آن بسوی نعیمیکه زوال ندارد و کلینی
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها
عریان و پا برهنه بیموی بی عیب و بی شک در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا برانند ایشانرا تا آنکه بایستند در عقبه محشر و
ازدحام نمایند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگردد و عرق ایشان بسیار شود و

ایشان

ایشان بلند شود از اول هول [illegible] پس هر یکی از ملائکه از جانب خدا ندا کند که همه خاموش شوند پس صداهای ایشان پست
شود و دستهای ایشان خاشع گردد و [illegible] ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آسمان پس ندا کند خداوند عادل
ای خلایق منم خداوند که بجز من خدائی نیست منم حاکم عادل که ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدل حکم میکنم و [illegible]
ظلمهای مردم را بحسنات مبدل میکنم و [illegible] بجهت مظلمها ثواب بدهم و [illegible] از این عقبه مگر ظالمی که نزد او مظلمه باشد مگر مظلمه که صاحب
ببخشد و من او را ثواب میدهم [illegible] مظلمهای خود را طلب کنید از هر کسی که بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان
و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود را از ایشان میکنند [illegible] تا آنکه حال ایشان
شدید میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا [illegible] ایشان میرسد فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر
اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند تا از این عقبه نجات یابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید ندای پروردگار
خود بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید اگر میخواهید مظلمها را بر یکدیگر ببخشید تا از این عقبه بگذرید و اگر نمی‌بخشید
مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند و مظلمها را می‌بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند بعضی از ایشان میگویند پروردگارا
مظلمهای ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد [illegible] قصرها از نقره از قصرهای بهشت جنة الفردوس بیارایند بانواع
نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حور و غلمان [illegible] نظر ایشان جلوه دهند پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید این قصر
را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که این قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را
اکثر آنها عفو کنند [illegible] قلیلی مانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان
نزد او باشد تا آنکه آن مظلمه را در روز حساب از او بگیرد ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس ایشان را بگذارند که بعرصه حساب در آیند
نزد عرش الهی و دیوانها گشاده گردد و میزانها برپا شود و پیغمبران و امامان شاهد و گواهان بر خلق شوند هر امامی گواهی میدهد که اهل عالم
خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است ایشان را بخدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مؤمنی
نزد کافری مظلمه باشد چه چیز خواهد گرفت از آن کافر حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که ساقط میشود از گناه مسلمانان بقدر آنچه از او
کافر است پس کافر را عذاب کنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمانان نزد او است پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه
از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و در
علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میآید شکایت کند اگر قرض‌دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند
و اگر حسنات ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند [illegible] که از آیات و اخبار معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سؤال در
قیامت معلوم است خصوصاً اما کیفیت سؤال و حساب [illegible] معلوم نیست که از چه چیز سؤال
میکنند و حساب [illegible] آنست که از جمیع سؤال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که
از برای حلال دنیا حساب و از برای حرامش عقاب است و در احادیث [illegible] گذشت که مؤمن بر نعمتهای دنیا حسابی نیست و در بعضی احادیث
گذشت که در مأکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بعضی از اعمال وارد است که میشود که عامل آن بی‌حساب داخل بهشت شود و
آنچه بی‌حساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است [illegible] و حساب نیست بغیر ایشان [illegible] و جمع میان احادیث
دیگر بچند وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در
امور ضروریه باشد مانند آنچه که مذکور شد و حساب کردن در غیر ضروریه امور باشد مانند اسراف و تبذیر [illegible]
انواع [illegible] زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در اینکه [illegible] محشور
و پوشیده مبعوث شوند و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد در این باب گذشت و در احادیث
معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای موتای خود را که با آنها محشور خواهند شد [illegible]
مؤمنان کامل باشد [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible] آن حضرت از برای [illegible] باشد

یازدهم در بیان سؤال از رسل است و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت

بدانکه جمع کنند خدا [illegible] فرماید [illegible] چه جواب دادند امتهای شما [illegible]
است که فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی البته سؤال خواهیم کرد از آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان [illegible]
[illegible] ایشان را بعلم و ما غائب نبودیم [illegible] ایشان و فرموده است [illegible]

و نور انبیا و بر ایشان گواه و فرموده است و روزی که بر انگیزانیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشان عذاب عظیم
که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بر آنچه میکردند و دادن نامه عمل بدست راست و چپ
[illegible] انبیا و اوصیا شده است با سانید صحیحه منقول است در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم که از رسولان میپرسند که چگونه جواب شما کردند
امتهای شما در حق شما و اوصیای شما ایشان در جواب گویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیا و خلفای ما [illegible]
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی امروز روزیست که نفع میبخشد راستگویان را
راستی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت بعرصه حساب
نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی که بطلبند
بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله سید قریش را بطلبند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب
را بطلبند پس بیاید از جانب چپ رسول خدا بایستد پس ائمه از ذریه آنحضرت را با سایر امت بطلبند از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین
باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند از جانب عرش الهی باز دارند پس اول کسی را که
از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که تو نوشتی در
لوح آنچه ترا الهام و امر بیان نموده بودم از وحیهای من قلم گوید بلی ای پروردگار تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام نمودی
از وحی خود حق تعالی فرماید که کی گواهی میدهد از برای تو با من گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق تو مطلع
میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم بایستد پس حق تعالی با او فرماید
که آیا قلم در تو رقم کرد وحیهائی را که من او را الهام کرده بودم و امر بیان نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم به اسرافیل
پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن نوشته بود قلم از وحی من گوید بلی
پروردگارا رسانیدم و آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل
بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه رسیده بود از
اسرافیل و ادای رسالت تو را بهر پیغمبری کردم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا با ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت
و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر فرمود که پس اول کسی که میخوانند
از فرزندان آدم برای سؤال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد که هیچکس در آنروز قرب و منزلت او نزد خدا
مثل و نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و از برای او
تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی پس حق تعالی فرماید به محمد که آیا رسانیدی
امت خود آنچه رسانیده بود جبرئیل بتو حضرت گوید بلی پروردگار رسانیدم بامت آنچه مرا وحی فرموده بودی از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد
کردم در راه تو پس حق تعالی گوید به محمد که کی شهادت میدهد از برای تو با این حضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت
و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست از من پس ملائکه را بطلبند ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد را بطلبند سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت
دهند از برای آنحضرت که تبلیغ نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه کردی که در میان ایشان
قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در آن اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در
زمین و گوید محمد بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابیطالب را که برادر و وصی من و وزیر و بهترین امت من بود
نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود
گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد پیروی او کنند تا روز قیامت پس علی بن ابیطالب را بطلبند از او
پرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هدایت
باشی و آیا بعد از او قائم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد وصیت بسوی من نمود و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد بسوی تو
رحلت کرد انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که بر من
مؤخر گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا

کشتند

کشند پس علی گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کنند بندگان ترا بسوی تو و بر راه رضای تو
علی گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود و فرزند پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سؤال که از علی ابن ابی
طالب کرده‌اند از او بکنند و همچنین هر امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول فرماید و اجازت حجت
ایشان بکند حق تعالی را بنوی فرماید که امروز نفع میبخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت
کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید نزد محمد و او بر تلی
باشد از مشک و علی با او باشد اینست معنی قول حق تعالی فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی پس چون ببینند او را صاحب قرب
و فضیلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید با محمد حق تعالی گواه از من طلبید بر تبلیغ رسالت گوید ای جعفر و ای حمزه بروید گواهی
بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق ع فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت
ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجا است حضرت فرمود شان و منزلت علی از این بزرگتر است که او را از برای گواهی بفرستند
مؤلف گوید که ظاهر شاید که اول بودن نوح ذکر از انبیا اولو العزم باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیا و عیاشی روایت کرده است از حضرت
امام زین العابدین که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود نصب نمایند منبرها رو بروی او حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه‌اند و شهادت
میدهد هر امامی بر اهل عالم خود که قیام در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق
در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده است بخصوص در هر قرنی از ایشان
امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است و از بعضی این نوع است که امام هر زمانی بر اهل
زمان شاهد است و هر کرا امام زمان شهادت بر ایمان او میدهد نجات می‌یابد و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا را است حجت کامله تامه
بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی اگر گوید که
جاهل بودم گوید پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است
که حضرت صادق فرمود که هرگاه یکی از شما بعضی از صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت کند او را بر اهل آن محله و او را بر ایشان
گوید که آیا فلان در میان شما نبود آیا سخن او را نمیشنیدید آیا گریه او را در شبها نمیشنیدید پس او حجت خدا است بر خلق و حق
تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر شود و پهن کرده شود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه‌های اعمال
مردم است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود هر کرا نامه او را بدست او دهند و گویند بخوان پس حق تعالی یاد
میاورد جمیع کرده‌های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بحدی که گویا الحال کرده است پس میگویند یا ویلتا ما لهذا
الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها یعنی وای بر ما چه میشود این نامه را که فرو نگذاشته است صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما
جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان
و دیده‌های ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده‌اند و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها فرجهای ایشان است
این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند میگویند ما هیچ از این کارها را نکرده
ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند
و شهادت میدهند از برای تو پس سوگند یاد میکنند که ما این کارها را نکرده‌ایم چنانچه حق تعالی میفرماید روزی که خدا مبعوث میگرداند همه
ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی هستند که غصب حق امیرالمؤمنین را
کرده‌اند پس در آن وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن میآیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزها
که خدا حرام کرده است و دیده گواهی میدهد بآنچه نظر کرده است بسوی او از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه
گرفته‌اند از حرام و پاها گواهی میدهند بآنچه سعی کرده‌اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان
ایشان را گویا میگرداند و میگویند به پوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما در جواب گویند که گویا کرد ما را خدائی که هر چیز را
گویا کرده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش

و نه دیدهای شما

و نه دیده‌های شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده
است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است
بسند معتبر که بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمده دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یکموضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی
که رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و باز می
فرماید که انکار میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر گفته است امروز مهر میزنیم بر دهنهای
ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند با اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یکموطن نیست که نقیض یکدیگر
باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدار پنجاه هزار سال میباشد پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یکموطن که
یکدیگر را میشناسند استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی‌اند که ظاهر شده است از ایشان اتباع و اطاعت
بر دوستان و اتباع ایشان و معاونت کرده‌اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعن میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی‌اند که ظاهر شده
است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده‌اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر
یکدیگر را میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزیکه آدمی از برادر خود و پدر و مادر خود و زن خود
و پسر خود بگریزد اگر معاونت بر یکدیگر در ظلم و عدوان کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند که اگر آن صداها
ظاهر گردد برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها از هم شکافته شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته
گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگویند در آن موطن ایشان این سخن را و میگویند
بخدا قسم ای پروردگار ما که ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میزند بر دهنهای ایشان و سخن در میآورد دستها
و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بر معصیتها که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند
پس میگویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما ها گویند که گویا کرد ما را آنکسیکه هر چیز را گویا کرده است
پس جمع میشوند در موطنی که بخشی در میان نیست از جمیع خلایق پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه رخصت دهد او را خداوند
رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا
بک علی هؤلاء شهیدا و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا با یکدیگر مخاصمه
میکنند و حق تعالی حق هر مظلومی را از ظالم میگیرد و این در پای عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کنند در حساب
مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت صادق که
پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که اینها شهادت
میدهند برای او در روز قیامت و کلینی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد
پس میپوشاند گناهانش را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه میپوشاند حضرت فرمود که از خاطر دو ملک که موکلند
بر او نوشته‌اند گناهان را محو میکند و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی میکند بسوی بقعه‌های زمین که پنهان
کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار
وارد شده است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسیکه از او پیروی کند و عمل بآن نموده تا آنکه او را با علای درجات
بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ما گواهانیم بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما
ایشان را جزا میدهند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روزیکه میاید ندا میکند ای فرزند آدم منم روزی تازه پس بگو در من
سخن خیر و بکن کار خیر تا گواهی دهم از برای تو در روز قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و ایضا از آنحضرت منقول
است که مؤمن در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن کتاب نوشته است که این کتاب از خداوند عزیز حکیم است که فلان را داخل بهشت کنید
و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای مالهای
خود در وثیقه‌های خود و مالهای خود که گواهان عادل بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بندگان را از برای ایشان بانکه گواهان از
برای ایشان گرفته است ملائکه چند بر ایشان موکل و گواه کرده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر شود از اعمال و اقوال
و نگاه کردنهای او و هم چنین بقعه‌های زمین که روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها
گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و بر او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود

ایشان از برای او وجه بسیاری که در قیامت شفیع و معتمد گردد بگواهی ایشان برای او بد سنیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث گرداند همه بندگان خود و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدا را داعی را همه میشنوند حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهها از برای کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت دهند و روزها و سالها و ماهها و بقعهها نیز و منبرها برای کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح و بقعهها منبرها و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبها جمعه و عیدها از برای ضایع میکرد ساعات ابد و کسیکه عمل بد کرده باشد اینها همه شهادت میدهند بر او و شفیع شهادت ایشان بغی میشود شقاوت ابد پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز و بعد از آنحضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه آنها و اعمال صالحه در آنها و گواهی دادن در آنها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید بکتاب زهد از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مومن را حساب کند نامه او را بدست راستش دهد میان خود و میان او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کردهام پس خداوند کریم فرماید که امروز آمرزیدم گناهان را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی که هر که نامه او بدست راستش داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلیکه در دنیا داشته اهل او بیند در بهشت اگر مومن باشد پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب کند او را علانیه در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند نامه اشرا بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سرا و میدهند پس واثبورا خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا گمان میکرد که بآخرت برنخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باینحال اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه خلد بودن را در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسانی و خداوندا نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضا آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند که حق تعالی احداث صوت در آنها میکند و بعضی گفته اند که ایشانرا حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند که تصفیه در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و بعضی گفته اند مجاز است و همچنین در گواهی دادن ماهها و بقعهها زمین و درهای آسمان که اعمال مومنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که با آنها موکلند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند که این جمادات را شعور ضعیف هست و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت ایشانرا عقل و شعور و آلت نطق و بعضی گفته اند که از برای ایشان خلق میکند اول و اولی آنستکه با ینها ایمان اجمالاً ایمان بیاوریم و فکر در حقیقت کیفیت اینها ننمائیم زیرا که اکثر ضروری مبهم بیان میفرمایند و بعقل ما قصور از فهمیدن تفصیل آنها است الله یعلم و هو یهدی السبیل فصل دویم در ذکر وسیله و لوا و حوض و سایر مناصب حضرت رسالت و اهلبیت آن حضرت در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است که انکار ضروری دین میکند و ایمان بآنها واجبست خصوصاً حوض کوثر و شفاعت اکبر قلیلی از اخبار را در اینرساله ایراد مینمائیم و اکثر را در رجوع القلوب ایراد شده است کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه دیگر یکماه راه هست و بعضی پایها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید بعضی از جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها مانند ماه باشد در میان سایر ستارگان پس نماند در آنروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال آنکسی که این درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت فرمود من در آنروز میآیم و جامه از نور پوشیده باشم و تاجهای پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب در پیش روی من رود و لوا و علم مرا بدست داشته باشد و نوشته بر آن لوا نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله چون بگذریم بر پیغمبران گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالا در جات منبر در آیم علی یکپایه از من پستتر باشد علم من در دستش باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و بسیار مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی من است علی بن ابیطالب است خوشا حال کسیکه او را دوست

دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ باو بندد پس حضرت رسول فرمود که نماند در آنروز در مشهد قیامت احدیکه ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو برآمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او را بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی که این قدر گرامی است نزد پروردگار تو کیستی تو گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بآنچه انعام کرده است بمن بده اینها را ببرادرم علی بن ابیطالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس نزدیک من میآید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او را حمد و ستایش میکنم بر آنچه بر آن انعام کرده است مرا و بآن تفضل داده است مرا بده بگیر اینها را ببرادرم علی بن ابیطالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی بیاید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش بدست او باشد و جهنم بخروشد و شعلهاش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شررهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه شرار مرا فرونشاند علی گوید بقرار بگیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج از مردم بیایند آنحضرت گوید با جهنم بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه جهنم در آنروز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب راست عرش بازدارند پس حضرت ابراهیم را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیرالمؤمنین را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول بازدارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین بازدارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین بازدارند پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن بازدارند و همچنین سایر ائمه را بطلبند و حلههای گلرنگ بر ایشان بپوشانند و هر یک را از جانب راست یکدیگر بازدارند پس شیعیان ایشانرا بطلبند و در برابر ایشان بازدارند پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیان او همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزة و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علیست و نیکو سبطند دو سبط تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کننده اند که از ذریه تو اند فلان و فلان تا جمیع ائمه را نام ببرد و خوب شیعه اند شیعه تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی و سبطان و امامان از ذریه ایشان فیروزی یافتند پس امر کنند که ایشانرا ببهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس بتحقیق رستگار شد و سعادت یافت و در بصائر الدرجات از حضرت صادق مرویست که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند پس امیری بر منبر بالا رود و از جانب راست و ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابیطالب است داخل بهشت کند هر که را میخواهد و داخل جهنم کند هر که را میخواهد و انبیا علیهم السلام چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بیاید و لوای حمد بدست او باشد بر آن منبر بالا رود و خلایق بر او عرض کنند و او هر که را بشناسد که شیعه او است داخل بهشت گرداند و هر که را بشناسد دشمن خود داخل جهنم نماید و تفسیر این در کتاب خدا است که میگوید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا اعمال شمارا و رسول او و مؤمنان ائمه اند و ایضاً امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طریق عامه و خاصه روایت شده است در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است یعنی بیندازید در جهنم هر کسی را که کفران کند و معاند باشد و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده است که همچنین نازل شده که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامیکه همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت شود از برای من نصب کنند منبری که هزار درجه داشته باشد پس بر منبر بالا روم و جبرئیل لوای حمد بیاورد و بدست من دهد و بگوید که این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پستتر بایستد و لوای حمد را بدست او دهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد

[illegible] که این مقام محمود است که خدا تو را وعده داده است پس کلیدها را در دامن علی بگذارم پس قال الله تعالی القیا
[illegible] این مقام محمود است که خدا وعده داده بود ترا پس داخل کن دشمنان خود را و دشمنان دشمنان خود را و دشمنان امت خود را
در جهنم پس آن کلیدها را نیز در دامن علی میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از زن مؤمن باشد بشوهر اینست معنی قول
خدا القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی نکرده
باشد پیش از من پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء مرسلین پس ثنا کنم بر امتان صالح پس بنشینم و خدا ثنا کند بر من و ملائکه او
کنند بر من و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او پس حبیب خدا فرمود که تو نیز ای فاطمه دختر من بگذر و دو حله سبز پوشیده
باشد و هفتاد هزار حور [illegible] حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین ایستاده باشد
پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست گوید که این برادر من است که امت تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی بآورند
که ای دختر حبیب خدا از برای این تو نمودم آنچه امت تو نسبت بکو [illegible] نمودند زیرا که ذخیره کردم جزای خود برای مصیبت تو که نظر
نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر ایشان پس حق تعالی همه ایشان را
بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم
خالدون یعنی ایشان را بانده نمیباید ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفسهای ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون
اخبار الرضا از آنحضرت از آباء طاهرین روایت کرده است که رسول خدا فرمود که یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی و علم من در دست
تو خواهد بود و آن لوای حمد است و هفتاد شقه دارد که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در علل و در بشارة المصطفی از امام زین العابدین
از آباء طاهرین و [illegible] روایت کرده که رسول خدا بعلی گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت
میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و
علم من در دست تو باشد که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران و اوصیاء در زیر آن علم باشند و در امالی و بصائر بسند معتبر
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند
و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی حجت من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی دوستی و موالات کند هر چند معصیت من کرده باشد
و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل روز قیامت نزد من خواهد آمد با
لوای حمد و هفتاد شقه دارد که هر شقه وسیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم
[illegible] پس بگیرم آن علم را و بدهم بدست علی بن ابیطالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت آن علم دارد که هفتاد
شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد فرمود چون روز قیامت شود حق تعالی علی را چندان قوتی بر او کرامت فرماید مثل
قوت جبرئیل و از نور مثل آدم و از علم مثل علم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا مثل صدای داود و اگر نه این بود که داود خطیب اهل
بهشت است هر آینه علی را مثل آن صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمه زنجبیل و سلسبیل آشامد و علی و شیعیان او بلند مرتبه ترین جایگاهی
میکنند پیشینیان و آیندگان و [illegible] و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس
بامامهم یعنی روزی که میخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا با اصحابش و علی را با اصحابش و امام حسن
و امام حسین با اصحاب ایشان و هم چنین هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت او نمود
کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند بر بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن زمان آنها را که
ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند یکدیگر را لعنت کنند و سنیها و پیروان دیگران
بطرف منعقد از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر وارد بر من بر پنج رایت اول آنها رایت عجل است
ابوبکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستم بدستش برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر که با
او باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید
تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بود ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را میبرند تشنه
لب و بد حال بجانب شمال که محل اهل عذاب است و نکال است با روهای سیاه و یکقطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من
یعنی عمر و اکثر امت من در این رایت باشند و ایشان همه چون ابو ذر شنید گفت زاهر کرده اند فرمود بلکه دین ما را فاسد کرده
اند و حق ما را باطل کرده اند و ایشان کروهی اند که غضب کنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان

از برای محض دنیا است چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و بند بند اعضایش مضطرب
او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگتر را نسبت دروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگ کردیم و ایشان را کشتیم
پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان را تشنه و آب نداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نخورند
پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس باشد از امت من احوال ایشان و سؤال و جواب همان نحو باشد که گذشت پس
رایت فلان بیاید یعنی سرکرده خوارج او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال او نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان
و قائد رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین
بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق نمودیم و متابعت کردیم و کوچکتر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم
بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان
مانند ماه شب چهارده و بعضی از ایشان مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و مقداد گواهی دادند
که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما عطا کردیم بتو کوثر را و مفسرین خلاف کرده اند
در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اتباع امت و بعضی گفته اند
بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق
عامه و خاصه باین مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهری است در بهشت و ابن عباس روایت کرده است
چون این سوره نازل شد رسول خدا بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر فرود آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست
فرمود نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه ها است از مروارید و یاقوت میآیند و وارد میشوند بر آن
نهر مرغان سبز چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکو است آن مرغان فرمود میخواهید
خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی
و از حضرت صادق روایت کرده اند که آن نهری است در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که
حضرت رسول فرمود که نهری است که وعده کرده است پروردگار من مرا آن نهر خیر بسیار و آن حوض من است که وارد میشود بر آن نهر امت من
در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من میرانند من گویم پروردگارا ایشان از امت
منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند و بخاری و مسلم در صحیح خود روایت کرده است و مفید در مجالس شیخ مفید
و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر روایت کرده اند که چون قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین
عریان و پا برهنه پس باز دارد ایشان را در راه محشر و عرق ایشان جاری شود و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق
تعالی فرموده است و خاشع گردد صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم روانه شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله و صنعا است
باشد پس جناب امیر المؤمنین را بطلبد و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که از آن بیاشامند
و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهلبیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند مگر گوید پروردگارا
از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد بسبب چه گریه میکنی حضرت فرماید که چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان
برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم
و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بآنها که دوستی تو و ایشان را داشتند و در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد کردم
و قبول کردم شفاعت تو را در حق ایشان و گرامی داشتم تو را باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود چه بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان
شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد با مامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و بر
حوض ما وارد شود و جمیع ابن شهرآشوب بسند معتبر روایت کرده از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سؤال کرد از حوض
کوثر فرمود که نهری است که جاری میشود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرمتر است از مسکه سنگریزه
اش از زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش از زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایهای آن در زیر عرش است پس
حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین زد و فرمود یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که حق تعالی نهری از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر عرش است و [illegible]

از طلا و خشتی از نقره و گیاهش از زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش از مشک سفید بهتر است و از برف سفیدتر است
و شیرین تر از هر چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده
است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت
مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد
است مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که هر که خواهد
خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب پس بدرستی که او
صاحب حوض کوثر من است و رد میکند از آن حوض دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز
سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز تشنه نخواهد شد و نیز بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین گفت که من در روز قیامت با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسیکه اراده داشته باشد که با ما باشد
گفتار ما را اخذ کند و بقول ما عمل کند پس بدرستیکه ما را در روز قیامت شفاعتی باشد از برای اهل مودت ما پس سعی کنید و سبقت گیرید بیکدیگر
در ملاقات ما در نزد حوض پس بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و هر که شربتی از آن
بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نشود و حوض ما مملواست از دو ناودان که میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و
بر کنارش زعفران روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و این حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده است که ... دشمنان خود را از حوض و وارد خواهند شد بران دوستان ما و بسند
دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت فرمود که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر اهل پاکی باشند
دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی
طالب است ... و دور میکند از حوض کسانیرا که از شیعیان او نیستند
چنانچه دور میکنند صاحب شتران شتران بیگانه را از شتران خود و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که من بهترین
انبیا و مرسلینم و بهتر از ملائکه مقربینم و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب
انبیا و مرسلینند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادران مؤمنانند و امت من بهترین امتهاانند و من از همه پیغمبران
اتباع بیشتر دارم روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصری و صنعا است و در آن ابریقها بعدد ستاره های آسمان و خلیفه
من بر حوض من در آن روز خلیفه منست در دنیا گفتند و کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیرمؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان
خود را از آن آب میدهد و دشمنان خود را از آن منع میکند چنانچه شتر غریب را از آب منع میکند پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند
او وارد شود بر حوض من و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او نماید در
دنیا مرا در قیامت نه بیند و او را از پیش من برانند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین
است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش ما بین مشرق و مغرب است
و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده مو نشود و نمیاشامد از آن کسیکه پیمان مرا بشکند و نه کسیکه اهل بیت
مرا بکشد و از حضرت رسول روایت کرده است که ... هر که از شیعیان اهل بیت نیست او را از آن حوض دور کنند و احمد حنبل در فضائل نیز این
مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع روایت کرده است که حضرت صادق فرمود کسیکه دلش بدرد آید از برای
مصیبتهای ما ... فرحیکه هرگز از دلش بیرون نرود تا بر ما وارد شود بر حوض و کوثر فرح کند بدرستیکه چون بر کوثر
وارد میشود ... انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر برود ای مسمع هر که از آن یکشربت بیاشامد
گرسنه نمیشود و بعد از آن تشنه نمیشود ... از عسل شیرین تر است و از مسکه نرمتر
و آب آن ... بیرون می آید ... سنگریزه مروارید و یاقوت
جاری میشود ... بوی خوش آن هزار سال راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا
و نقره و الوان جواهر ... میکنند
... از آن حوض ... در مصیبت ما گریه ... البته خوشحال
شاد ... نظر کردن بکوثر و آب دهند از آن ... دوستان ما را ... از آن لذت ...

لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیرالمؤمنین ایستاده است و عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر
از درخت طوبی و دور میکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بگو بامام خود
ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امام من که تو گفتی از من بیزاری میجوید حضرت فرماید بسوی آنکس برگرد
برو که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق
شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی ترا زیاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک آید
حال آنکه دیگران نزدیک حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع میورزیده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور
میشده ما را بد نمیگفته و ترک میکرده است چیزی چند را که دیگران بر آنها جرأت مینمودند از گناهی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبود و نه از برای
خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت بوده و مشغول بوده است بآن و برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد
مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان نموده و عقیده داشتن ابوبکر و عمر و عثمان بر همه
کس پس باین اسباب از حوض منع باید و محروم برگردد و در اینباب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست
در میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافی که
هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند یا از برای اسقاط عقاب گناه
کاران امت نیز خواهد بود و اکثر علمای امت اتفاق دارند که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و عیدیه معتزله اعتقاد دارند که شفاعت
مخصوص قسم اولست یعنی زیادتی ثواب ... میگویند چنانکه بر خدا واجبست که وفا کند بوعده ثواب واجبست که وفا
کند بوعید عقاب و اسقاط عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فائده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع
عقاب فساق شیعه باشد هر چند از اهل کبائر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی بر خصوص
شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و ... بسیاری از شیعیان شفاعت خواهند کرد ... رسول خدا روایت
کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبائر از امت خود و در خصال بطرق عامه روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را و در قیامت و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان مقبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام زین العابدین
و امام رضا منقولست که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل
کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست ... محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه معنی دارد قول حق تعالی
ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است که شفاعت نزد
ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهلبیت طاهرین او و از برای صالحان و مؤمنان و نجات
میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و مؤید است آنچه در روایات صحابه از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من
شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و ادنی کسی از مؤمنان که کمتر
شفاعت میکند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و با اینکه دلالت میکند شفاعت کند مخصوص
کفار و نبیهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسیکه نزد خدا عهدی گرفته
باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسیکه او را خدا رخصت شفاعت داده باشد و ایشان
انبیا اند و اوصیا و صلحا و شهدا و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است که مراد ... که در روز قیامت بعضی بعضی را
... در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدد وارد شده است که کسی شفاعت نکند مگر برخصت الهی ... و قول ... که
میگفتند ما عبادت بتها میکنیم از برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که حضرت
فاطمه گفت یا رسول الله کجا ترا بیابم ای پدر بزرگوار در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف عظیم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه در نزد در بهشت در
وقتی که لوای حمد با منست و شفاعت میکنم از برای امت خود گفت ای پدر اگر ترا در آنجا نبینم در کجا یابم فرمود که در نزد حوض کوثر در وقتی
که امت خود را آب میدهم گفت ای پدر بزرگوار اگر ترا در آنجا نیابم فرمود در نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا امت مرا سلامت بگذران از آن
گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود در نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن
در وقتی که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه شاد شد علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال

آورده‌ام از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق و بعضی عرق بدنهای
ایشان بدهان ایشان برسد عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم که او ما را شفاعت کند پس بیایند
بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد نوح چون بنزد
نوح آیند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر بعد از خود کند تا بحضرت عیسی [illegible] گوید با من بیائید
و ببرد ایشان را بنزد محمد چون بنزد حضرت محمد روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت [illegible] بدرگاه رحمت بسجده در آید
و بیاد در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت تو را قبول کنم اینست معنی آنچه خدا فرموده
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند
اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرو گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا این تاریکی را از ما بر طرف کن پس [illegible]
آورند گروهی که نور روی ایشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها همه پیغمبرانند ندا از جانب حق تعالی آید که ایشان
پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه‌اند ندا رسد که ایشان ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند
گویند پس کیستند ندا رسد با ایشان که ای اهل محشر بپرسید از ایشان که کیستید شما چون پرسند گویند ما ذریه رسول الله ایم و اولاد علی ولی
الله ایم مخصوص بکرامت خدا ایم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود
پس ایشان شفاعت نمایند و شفاعت ایشان را قبول فرماید و در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده‌اند
و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما ملحق خواهید شد بما در روز قیامت ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت
خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد [illegible] از جانب راست او [illegible] و از جانب چپ او [illegible]
دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که انکار سه چیز کند از
شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و علی بن ابراهیم بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که بخدا سوگند که ما
بسیار شفاعت میکنیم و قبول میشود تا آنکه چون دشمنان ما این حال را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را
شفاعت کنندگان و نه دوستی مهربان پس کاش ما را بازگشتی در دنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که
[illegible] امام محمد باقر ع آمد گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکنید میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد
[illegible] شد که رنگ مبارکش متغیر شد فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا مغرور کرده است ترا اینکه شکم و فرج خود را از حرام باز داشته
و اگر [illegible] قیامت را [illegible] احتیاج خواهی داشت بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت نیست مگر از برای کسیکه مستوجب جهنم شده باشد [illegible]
[illegible] از اولین و آخرین مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را
شفاعتی [illegible] و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهل خود و مؤمنی باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل
[illegible] شفاعت کند حتی از برای خادم خود میگوید که پروردگارا او حق خدمتی دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشت و ابن بابویه
از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یکدر پیغمبران و صدیقان داخل میشوند از یکدر شهدا و صالحان داخل میشوند
و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و پیوسته من بر کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار [illegible]
شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هرکه ولایت ما را داشته باشد پس ناگاه از جانب عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت
ترا در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان ما و کسیکه محبت ما داشته باشد و یاری ما کرده باشد و با دشمنان ما جنگ
کرده باشد بگفتار یا کردار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یکدر دیگر است که سایر مسلمانان از آن در داخل شوند از آنها که
شهادت توحید [illegible] در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که
مؤمنی از شما [illegible] آشنائی [illegible] که او را در جهنم [illegible] گوید [illegible]
نیکی کرده‌ام [illegible]
خدا [illegible] روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند [illegible]
[illegible] ملائکه مقربین و انبیا مرسلین شفاعت کنند برای ایشان قبول نگردد و در علل الشرایع از [illegible]
روایت کرده است که چون روز قیامت شود [illegible]
باید شفاعت کنیم [illegible]

بسوی بهشت عنبر سرشت فاطمه را گویند که [illegible] کان خدا [illegible] هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت کن و ببر بسوی
بهشت و فرات ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که جابر بحضرت باقر ع گفت فدایت شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده
خود فاطمه که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول ص فرمود که چون روز قیامت شود نصب
کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که هیچیک
از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب منبری بگذارند [illegible]
بلندتر باشد از منبرهای ایشان پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس آنحضرت خطبه بخواند که هیچیک از انبیا مثل آن نشنیده باشند
پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور و نصب کنند از برای دو پسر و دو فرزند زاده‌ام و دو گل بوستان من در ایام حیات
من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید ایشان خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس جبرئیل ندا
کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی [illegible]
پس حق تعالی فرماید ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین گویند که امروز بزرگواری از خداوند یگانه قهار
است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قرار داده‌ام ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده
ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه‌های بهشت که دو پهلوی او [illegible] باشند و مهار او از مروارید
تر باشد و جهاز او از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک را بفرستد که از جانب
راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت رسانند چون بدر
بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات تو بعقب چیست گوید پروردگارا میخواهم قدر من
در این روز دانسته شود حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن که هر که در دل او محبت تو باشد یا محبت یکی از ذریه تو دست
او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر ع فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آنروز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را
چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب کنند
حق تعالی فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما از چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا ما
خواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داشته از برای محبت حضرت
فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده از برای محبت حضرت فاطمه دست او را بگیرید و داخل بهشت
گردانید پس حضرت فرمود والله باقی نماند مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانچه خدا
فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند که کاش بدنیا بر میگشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات
آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا بر گردند عود خواهند کرد بآن اعمالیکه ایشان را از آن نهی کرده‌اند و
کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر ع که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل
میآورد حتی نماز را ترک میکند و زکات نمیدهد [illegible] از کارهای دیگر حضرت فرمود که سبحان الله و دیگر عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم
بکسیکه از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسیکه نصب عداوت ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت
و او نیست کند [illegible] از برای ذکر ایشان [illegible] گناهان [illegible]
بر او شفاعت مقبول نیست [illegible] و مؤمن شفاعت کند از برای همسایه [illegible] پروردگار
همسایه من آزار خود را از من باز داشت و شفاعت کند از برای او پس حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو [illegible]
جانب تو [illegible] داخل بهشت کند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنی [illegible] شفاعت [illegible] نفر را شفاعت میکند [illegible]
شفاعت زیاد [illegible] **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله [illegible]
دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و اخبار [illegible] که بروی جهنم میکشند [illegible] داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبره
عامه و خاصه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده‌تر است و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص [illegible]
میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری از آن میگذرند [illegible] و بعضی [illegible] در آتش جهنم میافتند [illegible]
صراط مستقیم در دنیا است که دین حق [illegible] ولایت [illegible] امیر المؤمنین ع و ائمه معصومین [illegible] هر که از این صراط [illegible]
و میل بباطل کرده است در گفتار و کردار [illegible] صراط مستقیم سوره حمد [illegible]

و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است بر زبر و جمیع خلایق بر او مبعوث خواهند شد حق تعالی فرموده است که و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است پروردگار تو حتم و لازم است و قضا شده است و صراط در وجهی دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراط که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی گفت یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل بر صراط بنشینیم پس نگذرد مگر کسی که برائت بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است باین سبب دین را صراط میگویند و امامت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت مانند جسری است که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می‌ایستند و امیرالمؤمنین از جانب چپ و ندا از جانب خدا بایشان میرسد که بیندازید در جهنم هر کافر معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چند قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر و بعضی میگذرند مانند برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بر شکم و بر دست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی پایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد و جیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین خبر داد مرا که چون حق تعالی اولین و آخرین را جمع کند در قیامت بیاورند جهنم را با هزار مهار که بکشند آنرا صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدا در هم شکستن و خروش و غیظ عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که خدا مرگ را تأخیر کرده باشد از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانی از آن ظاهر شود که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که ای رب امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر باشد و بر آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم بر مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف کنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشد از این عقبه نمیگذرند تا از جهت آن بدستی جهنم افتد و از این عقبه اگر نجات یابند نماز ایشان را نگاه میدارد و از این عقبه نیز اگر نجات یابند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است که ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است بر کمینگاه و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده و بعضی بیک پا لغزیده و بپای دیگر خود را نگاه میدارند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم ببار ای پروردگار عفو کن بفضل خود و سالم بدار و بلا مگذر از ایشان و مردم میریزند در آتش مانند شب‌پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یابد و بگذرد گوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده است و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت صله آل محمد و ادای امانت عدم خیانت در عهد بیعت ایشان باشد که مفسر بنماز واضح شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه بگوئیم اینها نیست و منزل است کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط پیش از ورود بر صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بمعرفت خدا است و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که شناخت او را در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم در دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین خود و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ابن بابویه در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که قنطره است بر صراط که احدی از آن بر مظلمه بگذرد نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه و خاصه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش هفتاد هزار سال است که هزار سال بالا میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابی طالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و علی بن ابی طالب و اهل بیت او و بهمین اسناد در تفسیر فرات از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر یوم لا یخزی الله النبی که گفت اول کسیکه جامه پوشانند محمد است و الذین آمنوا معه یعنی خدا رسوا نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی

علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای فاطمه و علی مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و اولاد ایشان را تعقیب ایشان شناسند پس اهلبیت محمد و آل محمد بگذرند و گروهی از صراط بگذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد بگذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بر دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میکند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام کن از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور روند مانند برق و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسیکه نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی و قفوهم انهم مسئولون یعنی و بازدارید ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده‌اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیده‌های خود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سیده زنان عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده‌های خود را بر هم گذارند بغیر از محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شود کشیده باشد جامه آنحضرت بر روی صراط یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یکطرف دیگر در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در رشته‌های جامه سیدة نساء العالمین پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبند بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ در رشته‌های او زنند که هر فئامی هزار هزار نفر باشند همه نجات یابند بسبب آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا است چنانچه حق تعالی فرموده است که روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در عقبات که در راه محشر است آنست که هر عقبه باسم واجبی و فرضیست از اوامر و نواهی الهی پس چون بعقبه که مسمی باسم واجبی است که تقصیر در آن واجب کرده است آدمی را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا از در آن واجب و سؤال میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از خدا که او را دریابد نجات مییابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس بسوی او میبرند از آن عقبه بعقبه دیگر و در هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در حق آن اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی مییابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی مییابد که هرگز شقاوت بعد از آن نمیباشد و ساکن میشود در جوار رحمت خدا با پیغمبران و حجتها و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر در عقبه او را حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد در دنیا و او را رحمتی از جانب حق تعالی در نیابد قدمش در آن عقبه میلغزد و میافتد در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را در نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او و اگر ایشان را بجا آورده است نجات مییابد و میگذرد و اگر بجا نیاورده است میافتد و بجهنم میرود چنانکه فرموده است و قفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است ان ربک لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یکعقبه رحم است و اسم یکی امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل

چهارم در تحقیق حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان ببهشت و دوزخ جسمانی بنحویکه در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسیکه منکر بهشت و دوزخ را انکار کند یا تأویل کند آنها را مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه مشهور کافر است و فلاسفه را انبیا و طایفه‌ای از اشراقیان که قائلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما میگویند که این بهشت و دوزخ جسمانی نیست و بالکه در عالم متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آئینه دیده میشود پس ثواب و عقاب ایشان مانند خواب خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و نزد اهل حق بعید نیست اگر گویند اشیای از مثالها مانند در عالم برزخ بعالم مثال قائل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار معاد و بدنهاست در حشر و این مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی بهشت و دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قائلند غیر اینست که ما میگوئیم بلکه مثل جسم لطیف است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بایشان تعلق میگیرد تا وقت عالم خواب و خیال نمیکنند و بهم مشابه اند که اکثر فلاسفه ایشان اند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور و غیر آن میکنند بلکه آنکه روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلوماتی که در این نشاه

کرده‌اند و سعادت و ثواب بهشت ایشان همین است و آنها که جاهلند از این علوم و کمالات اند بخیل انکار کرده‌اند در الم و حسرت‌اند از فقد این علوم
و شقاوت و عقاب جهنم ایشان همین است و این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک
لذت این الم را کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر عوام بودند خبری از لذات و الام روحانی
در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه را ذکر کرده‌اند برای ترغیب ایشان بطاعات و تحذیر و ترهیب ایشان از شرور و معاصی
و مثبات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال اینها و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار
و اشباه اینها نموده‌اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مذهب نموده و در شفا از بعض علماء اسلام معاد جسمانیه را حواله بصاحب شرع
نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر اینها با انکار شرایع انبیا
جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند بنابر تقیه و معاشرت مسلمانان انکار شده‌اند از اهل دین و تکفیر بلفظی چند از ضروریات دین بر زبان
جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قائلند یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند
گویند چون بشاگردان و خواص خود خلوت میکنند گویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده‌اند یرضونکم بافواههم
وتأبی قلوبهم واکثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید باطله و شبهات شیطانیه بتقلید فلاسفه قائل شده‌اند و در ابطال معاد زده‌اند زیرا که کسی
که قائل باشد که واجب تعالی صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر چه از او صادر شود باید قدیم باشد و عدمش محال است و عقول و افلاک
و هیولی عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قائل نباشد
و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصر باد را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد باینکه خدا
فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادثند و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و سایر
و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و
بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بر زمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس باسمان رفتند و هم چنین سایر
معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت معهود و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ
کوچک و فرو بردن عصای موسی سحرهای ساحران را از چوب و ریسمان و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع
نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند و یا ایشان را العیاذ بالله نسبت بنادانی و جهل و مغالطه دانند که در مقام مدارا عمر شان این بوده که مردم
را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند از همه غریبتر
آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب نیات و اثبات مستحبات نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد
درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان بر آیند و کسیکه رد و انکار این عقاید باید در جهات دیگر بسیار
بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسیکه از باب این عقاید لغز کند و فخر میکنند که ما از جمله
لا یعتنی بشانهم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسیکه
انکار کند کافر است اما مسلمانان عامه خلاف کرده‌اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجود است یا در قیامت موجود خواهد شد اکثر
متکلمین را اعتقاد آنست که موجوداند بالفعل و در ابتدا خلق عالم آنها را خلق کرده‌اند و قلیلی از معتزله قائل شده‌اند که بعد از این مخلوق خواهند
شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب قائل شده باشد این قول را نسبت بجمعی داده‌اند و از او بسیار بعید است
و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها دارد مانند آنکه در قرآن فرموده است مثل الجنة التی وعد المتقون اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث
معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول ص داخل بهشت شد و جهنم را با آنحضرت نمودند اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند
و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدند که یابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و
جهنم که آیا امروز مخلوق شده‌اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در آن شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی
میگویند که امروز مقدر شده‌اند اما هنوز خلق نشده‌اند حضرت فرمود که ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت
و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حق تعالی فرموده هذه
جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند با آن مجرمون میگردند میان جهنم و آب جوشی که
در حرارت بنهایت رسیده گاه میسوزند و گاه حمیم و حضرت فرمود رسول خدا فرمود که مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت
کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم چون با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه حوریست

و نیکی صفات و اخلاق حوریست و بظاهر انسیه است و هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده
است که دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده‌اند آنست که حق تعالی میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای
مؤمنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانها است آنست که در حق کفار فرموده
است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است فوربک لنحشرنهم
والشیاطین ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا پس البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس البته حاضر میکنیم ایشان را بدور جهنم بزانو در آمده و معنی حول جهنم در باب آنست که محیط است بدنیا
آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت و فرموده و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی و امیگذاریم ایشان را بر روی زانو و در
خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیرالمؤمنین سؤال چند کردند از آن جمله پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در
کجا است فرمود که بهشت در آسمانست و جهنم در زمین پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه
کدام است حضرت فرمود که هشت در بهشت و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عرض کردم که یونس میگوید
که بهشت هنوز خلق نشده است حضرت فرمود که دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم با همین مضمون بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن
بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که شیعه ما نیست کسیکه چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سؤال قبر و خلق
بهشت و دوزخ و شفاعت را و از حضرت امام رضا روایت کرده است که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه حج و متعه و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و
حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب و مؤمن حقاست و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته
است که اعتقاد ما در بهشت و دوزخ آنست که مخلوق شده‌اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون
نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه
دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند او اختیار آخرت میکند در آن وقت قبض روح او میکنند اما جنت آدم
پس از باغستانهای دنیا بود که آفتاب در آن طلوع و غروب مینماید جنة خلد نبود و اگر جنة خلد بود هرگز بیرون نمیآمد مکان بهشت
باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانها
و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته‌اند که یعنی اگر آسمانها و زمینها را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل وسعت همه
آنها است و بعضی گفته‌اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه کنند که هر یک از این طبقه‌ها سطحی باشد مؤلف از الاجزاء لا یتجزی و بعضی را ببعضی
وصل کنند که یک سطح شود هر اینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته‌اند از برای هر شخصی بهشتی خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده
اند که هر گاه عرض آن مثل عرض آسمانها و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته‌اند که ما میگوئیم که بالای آسمانهای هفتگانه است
میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در احادیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمن است و روایت کرده‌اند که
هرقل پادشاه روم از حضرت رسول ص پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود
سبحان الله روز که آمد شب در کجا است و بعضی در معنی این حدیث گفته‌اند که هم چنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی
باشد شب در جهت اسفل است و هم چنین بهشت در فوق سموات است و دوزخ تحت الارضین است و عامه روایت کرده‌اند که از انس بن مالک پرسیدند
که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام زمین و آسمان گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت در بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش
و اگر گویند که هر گاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین است پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور
میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه همین بتصدیق اجمالی با آنچه انبیا خبر داده‌اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها
که موجب تطرق شبهات شیطانیه است نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بر دارد و با آیات و اخبار همه اذعان نماید همه با یکدیگر
منطبق میتواند شد زیرا که هر گاه کواکب فرو ریزند و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود
و میتواند بود که ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند کرده‌اند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و
علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و جهنم احاطه میکند و صراط بر روی آن نصب کنند و راهی میشود بسوی بهشت و چون
اینها کنده شوند منتهی میشود ببهشت و عرش الهی که سقف آنست و جمعی از عرش متصل بمحشر خواهد شد که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا در آنجا خواهد بود کذا است و عرش را بر شبکه حکما گفته‌اند فلکی فرا نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام
و رحمت و نعمت او عام دارد و اینکه طول و عرض آن چند هزار سال است با اینها موافقت و مکان امر بسیار و موافق آنچه گفته است و چنانچه پیش از خلق آسمانها
مکان نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید هم چنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها محدود شد و امکان آنها بر طرف میشود و حکم فوق و تحت

بهم رسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست بر تقدیری که محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر را در آنجا خلق کند بالجمله کسیکه
دست از قواعد اصول فاسد حکما که مبنی بر شبهات و اهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم
ضرور نیست و اعتقاد اجمالی کافیست والله الموفق للخیر والصواب و الیه المرجع والماب فصل پنجم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار
از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد با نها لازم است باید دانست که بهشت را بقا و ثبات هست و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا
موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنا منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده
اند در عصر ما بود و جمعی تکفیر ایشان باین سبب کردند و هم چنین روایت دیگر که فرموده است که بهشتیان را از مرگ ایمن کرده اند و الزام مرگ دنیا است
و اینکه در بهشت کوری و کری و پیری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ابتدا از فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه
نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد آن برای آدمی حاصل است و ابدالآباد در آن مخلد است و هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست
و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدل نمیباشد و هر کس با نچه خدا باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکنند و بعضی از ایشان
مرتبه اعلی بدار اهل مرتبه ادنی میآیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه آنها در نظر ایشان پست گردد و عیش ایشان منغص گردد و این
و این ضرور نیست زیرا که ممکنست که خدا ایشانرا بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگر نکنند ایضا چنانچه در دنیا
بعضی از مردم مطعوم ماد نیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در نجات خبیثه اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکنست که
در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانسته و بان راضی و مشعوف باشند لهذا فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس
پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف باشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجه سافله
در بهشت آرزوی درجه دیگر دارند و دیگر آنکه ایشانرا بول و غایط و کثافت نمیباشد بعنوان عرقی خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشانرا حیض و زنان
و ادمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنان است نمیباشد از ازواج مطهره
باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای پیش از طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود را باین تفسیر
کرده اند و شراب بهشت مستی و بول و درد سر و صداع و تلخی و طبع ناخوش ندارد و لغو و فحش و دشنام با آن نمیباشد و شراب بهشت هیچ یک از اینها را ندارد
و لذت شرابها اضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احبا لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش اندام حسن
خوریان نیز باید خوشتر میباشد در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته بطلا و مرصع بجواهر نشسته
تکیه داده برابرها و روبروی یکدیگر کرده و گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر
از شراب معین که از نوشیدن آن صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل نمیگردد و میوه هر نوع که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش
کنند و مصاحب خود با نسیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید نهفته پاداش از عملی که نموده اند و نمیشنوند در آن شراب
نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند
کبیر را که با این بندهای حقیر و بندها از یا نقصیر چه مهربانی سلوک و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشانرا چه نام
و ایا ذبیان فرمود و بعوض عملی اندک چه نعمتها و الطاف بایشان لطف نموده و انبیا و اولیا و ادوات آفرید و در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او
بعمل آمد چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاوید از برای ایشان مهیا ساخته پس کجاست مرتبه شناسی فلله الملک وله الحمد و هو الرحیم الغفور
و اینکه باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه ها است زیرا که التذاذ از سبزه ها و گلها و سبزه ها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا
احتیاج به رفتن و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج برفتن نیست اگر خواهند با شافرود میتوانند آمد و مروی است که غرفه های بهشت
که در زمین بلند میشود بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفه ها و درختان ایشان جاری میشود و ابن بابویه در خصال
و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول خدا رسیدم و از او وصف بنای بهشت پرسیدم گفت شنیدم
از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگره های آن از یاقوت
سرخ و سبز و زرد است سوال کردم از درهای بهشت گفت درهای مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکی
است و یک لنگه است باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و مابین دو مصراع پانصد سال راهست و از خروش و ناله هست و میگوید
خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم ابا در سخن میگوید بلی خدا او را صاحب جلال و اکرام او را بسخن میآورد اما باب البلا از یاقوت زرد است
و یک مصراع است و بسیار کم است کسیکه از این در داخل شود و اما در بزرگ پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع
و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند بسوی او و چون داخل بهشت شوند بر کشتیها می نشینند و در رودها از آب صاف سیر میکنند

و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتیها را بان حرکت دهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند
گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامهای سبز اند و در آنها نور پروردگار عالمیان هست و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر کنند گفتم اسم آن نهر
چیست گفت جنه الماوی است گفتم آیا در وسط آن بهشت دیگر هست گفت بلی جنه عدن است و آن وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ
و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنه الفردوس و حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار
عالمیان است و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوش روها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بعضی حور
حوریان اند و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت سنگ یکدیگر میکنند بغنا و خوانندگی میکنند بصدای بلند چند که خلایق مثل آن نشنیده اند و گویند
مائیم راضیات که خشم نمیگیریم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و وزنان شوهران گرامی چون زنان دنیا این سخنان میگویند
دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید مائیم که وضو ساخته ایم و
شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب شوند و تفوق کنند و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند
که هرگاه مرد مومنی باشد و زنش مومنه داشته باشد هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت
فرمود که خدا حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میگرداند اگر اختیار او کرد او زن او خواهد بود و اگر زن بهتر است او را مخیر
بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید که در پایین آن دو بهشت دیگر از آن بهشت و بهشت دیگر هست میگویند
بهشت یک درجه است بلکه درجات است بعضی بر بالای بعضی و تفاوت مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت و مومن داخل بهشت شود
یکی مکانش بلند تر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که بالا رفتن بایین میتوانند آمد و آنکه پایین تر است
بالا نمیتواند رفت مگر آنکه مرتبه بالاتر او است لیکن اگر خواهند که یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبه ها
خود یکدیگر را ملاقات نمایند و ایضا روایت کرده است که علی بن عباس از حضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه که میگوئیم که جمعی از
جهنم بیرون میآیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چه میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا
میفرماید و من دونهما جنتان و الله ایشان با دوستان خدا در یکمکان و یک بهشت نخواهند بود راوی گفت که ایشان کافر بودند گفت نه والله
اگر کافر بودند داخل بهشت نمیشدند گفت مومن بودند فرمود اگر مومن میبودند داخل بهشت نمیشدند لیکن واسطه اند میان مومن و کافر و ابن
بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است بر صفحه های طلا و چون آن حلقه
بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شامی از حضرت امام محمد باقر سوال کرد از اهل بهشت که
طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان چیست فرمود نظیر ایشان در دنیا جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و فضله ندارد
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند یک خشت از طلا و یک خشت از
نقره و گاهی دست باز میدارند پرسید که چه سبب است که گاهی میسازند و گاهی دست بر میدارند گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرج
شما چیست گفتند گفتن مومن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه دست بر میدارد ما دست
بر میداریم و عیاشی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمومنین روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در
خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی هست از آن درخت و خواهش چیزی در خواطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن
شاخ از برای آن حاضر میکند و اگر سواره تند روی در سایه آن صد سال بتازد از سایه آن بیرون نرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند
تا از پیری تمام آن سفید شود بالای آن نمیرسد و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از
زیر آن اسبان با لجام و زین و بال که بیرون میآیند که سرگین و بول ندارند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان
هر جا که خواهند پس جمعی از ایشان پست تر ند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث شد که این بندگان تو باین مرتبه رسیدند خدا
جلیل میفرماید که ایشان در شبها عبادت میکردند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من
جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه
چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها دیده میشود و از اندرون بیرون آنها که میشود که سخن او نیکو باشد و طعام بمردم بخوراند و بر کند
سلام کند و نماز کند در شب هنگامیکه همه مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول پرسید
زنیکه دو شوهر کرده است بعد از مردن همه داخل بهشت شوند زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود ای ام سلمه او را
شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم بسند

کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت اصلش در خانه امیرالمؤمنین است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست
برگهای آن امتها را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت تو شوهردار را چرا انقدر میبوسی حضرت فرمود که چون
در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین
آمدم با خدیجه نزدیکی نمودم حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی را از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح
از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق کردان بسوی بهشت حضرت
فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پستترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر همه جن و انس مهمان
او شوند همه را از طعام و شراب بمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که در نزد او است چیزی کم نشود و پستترین اهل
بهشت بحسب مرتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه بهشت در نظر او در آید چون داخل بهشت پستترین شود بمقدار از زنان و خدمتکاران و
میوهها و نهرها در نظر او در آید و جلوه نماید که دیدهاش روشن کردد و دلش شاد کردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس کویند
بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون بهشت دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در بهشت اول ندیده باشد کوید پروردگارا این را
بمن عطا کن ندا آید که اگر این را بتو بدهم شاید آنرا که دیگر را خواهش نمائی کوید همین را میخواهم و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن بهشت شود سرور
و شادی او مضاعف کردد و شکر خدا را بکند پس در الخلد یعنی از جنة الخلد بروی او بکشایند و اضعاف آنچه پیشتر در آنجا دیده بود مشاهده
نماید و کوید پروردگارا الحمد لله که بر من کرم کردی مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بیپایان جنان ابوبصیر گریست و گفت فدای
تو شوم زیاده کردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن نهرها روییده است هرگاه مؤمنی یکی از آنها بکند دیگری بجای آن
خوش ابدا بکند و بعوض آن دیگری بجای آن دیگری بروید کفت فدای تو شوم زیاده کردان فرمود هر مؤمنی هفتصد باکره و چهار هزار
زن ثیبه بدهند و هفتصد زن از حور العین کفت فدای تو شوم هفتصد باکره میفرماید فرمود بلی هر وقتی که نزد ایشان برود باکره باشند کفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع ایشان از پس هفتاد حله در حجاب باشند و روایت کرد مغز
استخوانهای ساق او از پس هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد و جگر مؤمن آینه او باشد کفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که
بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که اهل بهشت خلقی ... مانند آن نشنیده باشند کوید
ما ایم خالدات که هرگز نمیمیریم ما ایم زنده و ناعم که هرگز ... نشویم ما ایم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم ما ایم خوشنودان که هرگز
خشم نیابیم خوشا حال کسیکه از برای او خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم ما ایم آنها که اگر کیسوی یکی از ما بر
آسمان و زمین بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما در بهشت اشاره فرمایند از نور رخسار او مستغنی گردانند
ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانه
در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل
بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازل ایشان که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند با ایشان نمایند و کویند
که اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا کرده بودید داخل این منازل میشدید پس اگر از فرح و شادی کسی بمیرد با ایست اهل بهشت در آن روز
از شادی هلاک شوند که از عذاب را از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت
پس چون نظر کنند با ایشان بنمایند منازل ایشان و نعمتها را که در آنجا مقرر کرده اند و کویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن واندوه بمیرد بایست اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را با اهل بهشت
بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
یعنی ایشانند وارثان که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که
هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر از نماز شب که از بسیاری ثواب و عظمت بیان نکرده و از آن گفته است که پس
نداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائیکه موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه
که خدا را کرامتی هست بر بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حقتعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک
بدر وازه بهشت برسد بکوید از برای من رخصت طلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس در بانان بنزد مؤمن روند و بکویند که پروردگار
تو در دروازه ایستاده رخصت طلبید که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند با ایشان کوید که ای زنان من بینید که چه چیز را از برای تو
عطا کرده اند چیزی از برای نو از بهشت بهتر ... کدام جامه را بر کیرد که ... هست که یکی از آنها را بر کیرد و دیگری را

در روی ... ابرار
از ... اهل ...
باهل ...

دوش افکند و بر هر چه بکذرد از نور آن منور و روشن کردد تا بوعده کاه لقای الهی برسد چون بدانجا جمع شوند نوری از انوار حق بر
ایشان جلوه کند بسجده بیفتند حقتعالی فرماید که ای بندکان من سر بردارید امروز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما بر
داشتهام ایشان کویند چه چیز بهتر از این نواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق ندا بایشان برسد که مضاعف کردانیدم آنچه
را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر آنچه بود مضاعف کردد و اینست معنی قول حقتعالی
فرموده است و لدینا مزید بدرستیکه شب جمعه شبی نورانی و روز آن روزی روشن است پس در آن شب و روز بسیار بکوئید تسبیح
و تهلیل و تکبیر و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید چون مؤمن بر کردد هر چیزیکه بکذرد از نور او روشن شود تا بنزد
زنان خود برسد پس کویند بحق خداوندیکه ترا بما کردانیده است ای ما بهتر ترا که هرگز نور ترا بهتر نیکوتر ازین ندیدهایم کوید از آن است که
نظر کردهام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیکر نمیبرند و حائض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی کفت فدای تو شوم
خواهم سؤال کنم از شما چیزیکه شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن کفتا آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی
هست امر میکند حقتعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی صدائی و نغمه نشنیده باشند
حضرت فرمود این عوضیست از برای کسیکه در دنیا از ترس خدا از شنیدن غنا کرده باشند راوی کفت فدایت شوم زیاده بفرما فرمود حقتعالی بهشتی
دست خود بهشتی خلق کرده است که دیده از مشاهده نموده و مخلوقی بر آن مطلع نکردیده است کشاید آنرا پروردگار در هر صباح
فرماید زیاده کن بوی خود را زیاده کن شمیم را و اینست که حقتعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از حضرت رسول سؤال کردند از تفسیر قول حقتعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور
کردانیم متقیان را و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن کروه کروه حضرت فرمود یا علی اینکروه بنشسته کروه سواران و ایشان مردانیند که از معاصی خدا
پرهیزکاری کرده اند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص کردانید و عمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده پس فرمود یا علی بحق خدا
وند یکه حبه را شکافته و کیاه را برویانیده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون میآیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقهای
چند از ناقههای عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند و مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و زمام آنها از بافته بهشت
و پرواز کنند آن ناقهها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک و ندا از پیش رو و از جانب راست و چپ ایشان را بعزت بروند تا نزد
در بهشت برسند بر در بهشت درختی هست که هر برکی از آن هزار کس را سایه کند در جانب راست آن درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان
که بکشربتی از آن بیاشامد پس پاک کند حقتعالی بان دلهای ایشان را از حسد و بریزد بان موها از بدنهای ایشان و معنی قول حقتعالی و سقیهم
ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانند بان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس بر کردند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در
و آن چشمه حیوة میباشد یعنی چشمه زندکانی پس هرگز نمیرند هرکز ایشان را بعد از آن مرکی نمیباشد اند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده اند از آفتها و بیماریها
و دردها و از سرما و کرما که هرگز بایشان نمیرسد و نشوند پس خداوند جبار خطاب بکند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان
را با خلایق بازمدارید که سبقت کرفته است خشنودی من از ایشان و واجب کردیده است رحمت من از برای ایشان و چکونه خواهم ایشان را با صاحبان
حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را بسوی بهشت چون بدر وازه بهشت برسند ملائکه حلقه را بر در بزنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود
که جمیع حوریان که در بهشت از برای دوستان خدا مقرر کرده اند صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیکر را
با مدن ایشان و کویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را از برای ایشان کشایند و داخل بهشت شوند مشرف شوند بر ایشان
زنان ایشان از حوریان و آدمیان و کویند مرحبا بشما خوش آمدید چه بسیار مشتاق بودیم بملاقات شما و دوستان ایشان نیز چنین
کویند پس علی از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حقتعالی لهم غرف من فوقها غرف مبنیة یعنی ایشان را غرفهها است و بالای آن غرفهها است
کار از برای چه بنا کرده اند این غرفهها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفهها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد
سقفهای آنها از طلا است منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفهها فرشها بلند کرده اند با
بعضی بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنکهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشد از مشک و کافور و عنبر و اینست معنی قول حقتعالی
و فرش مرفوعه و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی کرامت بکذارند و بپوشانند بر او حلههای طلا
و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند بپوشانند او را هفتاد حله برنکهای کوناکون و نقشها مختلف بافته بطلا
و نقره و مروارید یاقوت سرخ چنانکه حقتعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در بهشت بدستینهها از طلا و نقره و مروارید و پوشش ایشان
در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار کیرد ولی خدا در بهشت در منازل خود رخصت طلبید

لبیه برادو ملکی که موکلست بهشتهای اوکه بهشت مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گوید با و خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان
که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه او مهیا مضاجعت و گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ
گردد پس زوجه حوریه خود از خیمه بیرون خرامد بجانب او روان گردد و کنیزان او بردور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که
مرواریدها و یاقوت و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند در پایش دو نعل بوده باشد از طلا مکلل
بیاقوت و مروارید و بندهای نعلها از یاقوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از شوق او حوریه گوید ای ولی خدا امروز
روز تعب و مشقت نیست نه تو برخیزی و نه من پس هر دو از یکدیگر باشتیاق انس گیرند و معانقه کنند که هیچ یک از یکدیگر ملول نشوند پس
مومن نظر کند بگردن حوریه ببیند در گردن او قلاده از یاقوت سرخ و در میان آن لوحی باشد که در آن نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و من حوریه
تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو نیز بنهایت رسیده پس خدا هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه
و چون بدر اول درهای بهشتهای او رسند گویند بملکی که موکلست اندکه رخصت طلب کن برای ما از ولی خدا که خدا ما را بمبارکباد او فرستاده است
او فرستاده است ملک گوید باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند
که هزار ملک از پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از او رخصت طلب میکنند حاجب گوید بمن دشوار است که ابتدا کنم
بولی خدا رخصت طلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب ببوی قیم رود و او را اعلام
کند و قیم برود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند ایشان هزار ملکند که برای
تهنیت ولی خدا آمده اند و او را اعلام میکنند که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند رخصت دهد
ایشان را داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها بگشایند و هر دری ملکی از رسولان خدا داخل
شوند هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند اینست معنی قول حق تعالی والملئکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از همه درهای
در غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد وسلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب صبری که کردید
در دنیا پس نیکو خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حق تعالی و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید
نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این اشاره است بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت
میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند بر او و فرمود که نهرها در زیر قصرهای ایشان جاری است و میوه ها نزدیک است
چنانچه خدا فرموده است دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان بهشتها و آسان کرده باشد
چیدن میوه های آن را از برای ایشان چنانچه گفته اند که اگر برخیزد بلند شوند و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند
با خدا [illegible] حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها بر ایشان که از نزدیک است بایشان مومن هر نوع
میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در حینیکه تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری
و فرمود که هیچ مومنی نیست مگر او را باغهای بسیار است بعضی درخت دار و بعضی بی درخت و نهرها دارد از شراب و نهرها از شیر و نهرها
از عسل و چون ولی خدا طعام خواهد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میشود بی آنکه خواهش خود را ذکر کند
پس خلوت کند با برادران مومن خود و بدیدن یکدیگر بروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی مانند طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و
بهتر و از برای هر مومنی هفتاد زوجه از حور باشند و دو زن از آدمیان و مومن یکساعت با حوریه باشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با
خود خلوت کند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند گاه تکیه بر تخت کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود
که این چه شعاع میباشد که مرا فرو گرفته شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران او
گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه است از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است
شوقی بتو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب شده است چون تو را دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسم کرد بسوی تو از شوق
تو و آن شعاع که تو دیدی و نوری که تو را احاطه کرد از سفیدی و صفا و صفای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید تا بیاید
بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا تو را خواسته پس از خیمه بیرون آید هفتاد حله
پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد معطر گردانیده بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر
هفتاد حله نمایان باشد طول قامتش هفتاد ذراع باشد عرض ما بین دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند او را
خدمتکاران با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل

نشو

نشود پس حضرت امام محمد باقر فرمود بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت فردوس و جنت نعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر
است که محفوف شده اند باین بهشتها از برای مومن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید تنعم کند در آنها هر نحو که خواهد هرگاه اراده
کند مومن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر باو
کنند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است
که برایشان میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذت فارغ شوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن حمد خدا را
میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و میاورند
از برای دوستان خدا پیش از آنکه سوال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند و ابن بابویه
در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو
هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد
خشتی از طلا و خشتی از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش را از مروارید و خاکش از زعفران و مشک
[illegible] و گفت سخن بگو گفت خداوندی جز تو نیست زنده که تو را مرگ نیست سعادتمند است مومنی که هم چیز بتو قائم است و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند
کسیکه داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسیکه مدام
شراب بخورد و پیوسته مست باشد و از غیر خدا باشد و نه سخن چین و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه
انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسیکه بجبر قائل باشد افعال بندگان را از خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بخدا
سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان
از روزیکه آفریده است آن را مولف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مومنان در بهشت برزخ که بهشت دنیا میباشد و ارواح کافران
در آتش دنیا زیرا که مراد بمومنین و کافران در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است زیرا که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه
بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار در دنیا باشد حق تعالی میفرماید [illegible] بگوئیم جهنم را که ایا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی
بن ابراهیم و حسن بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند و چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بسبیل تقریر
فرماید که ایا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا زیاده هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که
پر کنی و مرا پر نکردی پس حق تعالی در آنروز خلقی بیافریند که پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت صادق فرمود خوشا حال ایشان که غمها
و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین فرمود که بر تو باد بقرآن خواندن زیرا که حق تعالی
که بهشت را بیافرید بدست خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران و ریگش مروارید است و درجات آن بعدد
آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو گویند که بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در
از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق مسائل پرسید از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت
جدا کند و تناول کند همان میوه بعینه در درخت بسیار است حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند
از روشنی او چیزی کم نشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق
و لطیف است و ثقلی ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوریه هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود زیرا که او از
طینت طیب خلق کرده شده و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخ چیزی بغیر از آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و
نجاسات آلوده نمیشود پس رحم او بهم پیوسته است زیرا که بغیر از آلت شوهر چیزی داخل نمیشود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد
و شوهرش مغز ساق او را از عقب حله و پوست و گوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهم را در آب صافی میبیند هر چند
عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست مگر آنکه فرزند یا پدر یا یکی از اقارب خود در
بهشت نیست و چون او را در بهشت نبیند شاید بخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسیکه دوست او در جهنم است
حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا فراموش میکند که ایشان را و بعضی گفته اند که انتظار قدوم ایشان میکشند
و امید دارند که ایشان در اعراف باشند مولف گوید که بر زد حضرت در جواب شاید باعتبار فهم سائل باشد و قطع نظر از دو
میتواند بود که در آن نشاه که اغراض فاسد نبوی بر طرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی باشد از دشمنان خدا بیزار کند
با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب ایشان ملتذ شوند هم چنانکه در دنیا بیزاری از دشمنان خدا کرده بودند با

ایشان

ایشان منافقان و محاربه کردند بدست خود ایشانرا میکشتند لعنت از منبر رند حق تعالی فرموده است بیابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و
روز قیامت و دوستی کنند با کسیکه دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان
یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بجمله شهادت نمایند اهل ... و میتواند بود که وجه صلاح این بوده باشد حضرت از برای فضول
فهم سائل ذکر نکرده باشد اند وجهی که موافق فهم او بود از دیگران نقل فرموده باشد و الله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود
چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از شاخهای آن هست
اعلای آن سبدها است که مملو از حلهای بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد است و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ
شبیه دیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامهای اهل بهشت و وسط آن درخت سایه اینکشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض بهشت
جمیع ... و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و سواره نند رو که در سایه آن صد سال بتازد قطع
نمیکند اینست که حق تعالی فرموده و ظل ممدود و در پایینش میوهای اهل بهشت و طعام ایشان که در خانهای ایشان و آویخته است در هر یک صد
رنگ صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اند در دنیا و از آنچه ندیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه که بچینند بجای آن مثل آن برویند چنانکه
فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب غیر متغیر شده باشند و نهرها
از شیر که طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل مصفا شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف
حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلهها و سندس
و استبرق و در و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و از او در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از
ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدایت شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و غنا
اهلبیت ... و نماز بسیار میکند با آنحال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا اینحالت او را مانع میشود از آنکه
نماز را در اوقات فضیلت بجای آورد و روزه داشتن و عیادت بیماران و حضور جنازه مؤمنان و دیدن برادران گفتم مانع نمیشود او را
از این حال و چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود این از وسوسهای شیطانست و آثار امر بد میشود پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را
در متابعت لذات و شهوات و نفسانیات و حلال و حرام پس حق تعالی ... خوش بیامیزد ملائکه فرزندان آدم را و در طبع ایشان نیز ... ملائکه لذات
و شهوات بنی آدم قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون ابتحال را مشاهده کردند فریاد بدرگاه پروردگار بر آوردند و گفتند پروردگارا
ما را عفو کن و از تقصیر ما در گذر و برگردان ما را بحالیکه ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بان ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم
گرفتار شویم پس حق تعالی آن حالت را از ایشان برداشت پس چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت یابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه
صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند
رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل بهشت شده اید گویند ما کاری ... مدام
گروهی بوده ایم که خدا را پنهان عبادت کرده بوده ایم که کسی بر آن مطلع نشد تو هم حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آنرا جعفر گویند در کنار راست آن نهر در سفید هست که در آن هزار قصر هست و در
هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در جانب چپ آن در زرد هست که در آن قصر هست و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل
ابراهیم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان
شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوران مخدره مستوره اند که در خیمها از در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در
دارد و هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و هر روز کرامتی از خدای عز و جل بایشان میرسد تا بشارت
دهد خدا بایشان مؤمنانرا و ایضا روایت کرده اند که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم میگویند که نهر کوثر ... میگویند که خدا جزا دهد ترا
جزای خیر حضرت فرمود خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون میآید و بر این نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان
ایشان و در دو جانب کنار آن نهر دختران هستند که از زمین رویده اند و هر یک را که بکنند دیگری بجای او روییده میشود و آن دختران باسم
آن نهر مسمی شده و خیرات حسان ایشانند پس شخصی به دیگری که میگوید جزاک الله خیرا اراده منزلها است که خدا مهیا کرده است آنها را از برای
ما خالق خود و فرات ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کرد از صفت قصرها
... پس ... کرامت فرمود حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است خشتی از طلا و در میان خشتها مثل عنبر است

و در بکشتن زمرد و ریسمان در و یاقوت و خاک آن زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از آن قصرها چهار نهر است
از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف اند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از آن نهرها خیمها هست از یک قطعه
در سفید که در آن نه درز و فصلی نیست خدا گفت باش پس بهم رسید اندرونش از آنها بیرون و بیرونش از اندرون نمایان بود و در هر خیمه کرسی
باشد که در آن نشان کرده باشند بیاقوت سرخ پایهای آن از زبرجد سبز باشد بر هر کرسی حوری از حور العین نشسته باشد و بر هر حوری هفتاد حله
سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد مغز ساقهای آن از زیر استخوان و پوست حلی و حلهای چنان نماید که شراب صاف در شیشه سفید و هر حوری هفتاد
گیسو داشته باشد که هر گیسوی بدست کنیزی و در دست هر کنیزی مجمره داشته باشد که آن گیسو را بخور کند و از مجمره بخار خوشبوی ساطع شود بی نار و لیکن
بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب الاعمال بسند معتبر روایت کرده است که هر که هر روز صد مرتبه لا اله الا الله بگوید حق تعالی عطا کند او را
هر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید یا یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه بر فتار سوار تند رفتار باشد در هر درجه شهری و در
شهری قصری باشد از یکجوهر که در آن فصلی نباشد در هر شهری از آن شهرها از خانها و غرفها و قصرها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها
حوریان و منکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلهها آن قدر باشد که مخلوق وصف آنها نتواند کرد و چون
از قبر بیرون آید از هر موئی او نوری ساطع باشد و هفتاد هزار ملک که در پیش او و از جانب راست و از جانب چپ او
با منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب و پیش او و در پیش ایشان باشند تا بشهری رسد که بیرون آن از یاقوت سرخ باشد
و اندرونش از زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد چون منتهی شود بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا آیا
دانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چند بودیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزیکه آن تهلیلها را میگفتی و این شهر و
در آن هست ثواب تست ... شنیده ... و سید ابن طاوس ... بسند معتبر از ابن ابی بصیر روایت کرده است که گفت روزی خدمت
حضرت امام جعفر صادق بودم ... حضرت فرمود ... از پیش که رو بعد
در استان ... که خدا در بهشت ... است که یکخشت آن از نقره است و یکخشت آن از طلا و در آن
صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر هست نهری از آب و نهری
از شراب و نهری از شیر و نهری از عسل و بر آن قصر درختان هست از انواع میوه و بر آن قصرها درختان مرجان هست که بر آنها از مروارید
است بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز عید بر شود و ابر شود بسوی آن قصر اهل آسمانها
تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی و از جانب پرواز میکنند در آن شهر و در آن شهر مانند ملکه جمع شوند پرواز
کنند و انعطر بر ایشان بیفشانند در آن روز نثار حضرت فاطمه را که در درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر تحفه فرستند و چون آخر
از روز شود از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود که ایمن گردید از زوال و غیر آن ... و در مثل این روز
از برای کرامت محمد و علی و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید درختی از برای او در بهشت با
سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوها باشد مانند پستان
دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر منبری از منبرهای بهشت مرا نشانید و بهی بدست من داد و آن بدو نیم شد از میان آن
بیرون آمد که حوری که مژهای دیدها او در پیشانی مانند شهپر کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله یا احمد السلام علیک یا محمد گفتم
کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل مرا از مشک است و اعلای مرا از کافور و وسط
از عنبر و خمیر کرده از آب حیوان و ندا کرد پس خداوند جبار فرمود باش پس بهم رسیدم و آفریده شدم از برای پسر عم تو وصی تو و وزیر تو و داماد تو
علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر روایت کرده است که خدا منبرها بدر خانه بهشت شد بر رحمت ها و از آن منبرها باید بعقو
و قسمت کنید به رحمت ... خود بغیر از خود سوگند که ما را میکرد یا شما را در خانه خلق و از کرامت و چون داخل بهشت شوید و
حضرت آدم خواهید بود و شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه سال و بر زبان محمد بالغت عربی و بصورت یوسف در حسن و جمال و نور از
روی شما ساطع باشد برد لحضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها
چهار است براکه کریم منان فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از مقام خدا یعنی بمحاسبه خدا دو بهشت هست و آنها از برای کسیست که
هست و ذا حضرت فرمود که کسیکه او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد بخاطر او رسد مقام خود خود را اجتناب شود
و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این بهشت او است و هر آینه بهشتها را از برای مؤمنین و صابرین فرموده است و ...

جنات حضرت فرمود که یعنی پستتر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت و بسبب رتبه و مکان
اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنة النعیم و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتها [illegible] درختان و ستارگان آسمان
نیز این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است همه را که طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آن طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی
از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد از نهایت صفا و جلا آدمی روی خود در دیوار آن بیند
و در [illegible] هشت در هست و هر دری و مصراع آن [illegible] یک سال راه است [illegible] ایضا فرموده که زمین بهشت بجای سنگریزه اش [illegible]
است و بجای خاک زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت و کرسیها از زمرد و یاقوت [illegible] فرموده است
سرر موضونة یعنی بر کرسیها بافته تکیه [illegible] باشند حضرت فرمود که یعنی مثال کرسیها از آنجایی که [illegible] از مروارید و یاقوت بافته باشند
و حجلها از بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها از [illegible] مروارید و یاقوت باشد [illegible] از حریر بر زمین بر آن کرسیها از فرشها [illegible]
شصت غرفه از غرفههای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون
حضرت فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است که حجلها بر آن نصب کرده اند فرمود که رسول خدا فرمود که [illegible] بهشت [illegible] و آنکه رخنه در زمین بهم رسد
بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرینتر و از مسکه نرمتر و گل آن مشک [illegible] خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و
جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و هر سمت که دوست خواهد در بهشتهای خود و اگر [illegible] جمیع نهرها را که در دنیا بوده اند [illegible]
هر آینه فرا گیرد همه را در خوردن و آشامیدن و در زیورها و حلهها هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول روایت کرده است که [illegible]
بهشت ساقهایش از طلای سرخ است کنگرهایش از زبرجد سبز است خوشههایش از مروارید سفید برگهایش از حلههای سبز و رطبش [illegible]
از نقره و شیرینتر از عسل و نرمتر از مسکه و در میانش دانه نباشد [illegible] ده ذراع بوده باشد از بالای برگها تا پائین [illegible]
ها متصل بیکدیگر باشند و آنچه از آن بچینند در ساعت عوضش بهم رسد چنانچه بود و اشاره باینست قول حق تعالی لا مقطوعة و لا ممنوعة
و هر رطبی در بزرگی مانند سبوی [illegible] باشد و موز و انار [illegible] دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و [illegible] ایشان از
در و مروارید و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت [illegible] ایشان [illegible] سرمه کشیده [illegible]
و اکلیل بر سر و طوق در گردن [illegible] و هر یک از ایشان قوت صد مرد دهند
در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت [illegible] چهل سال [illegible] ایشان نور
بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید [illegible] زیور سبز جامه بوده باشند [illegible] باشند که [illegible]
و دنیا [illegible] باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند خندان باشند که هرگز [illegible] و پوشیده باشند که هرگز
[illegible] و نیکو طبیعت باشند که هرگز [illegible] نکنند [illegible] و شادمان باشند [illegible] و هرگز برهنه نگردند سیر باشند
هرگز تشنه نگردند و جامه پوشیده باشند هرگز عریان نباشند سوار شوند [illegible] سلام کنند بر ایشان [illegible] که پوشیده
در نهایت حسن و جمال باشند ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد خدمت ایشان [illegible] باشند [illegible]
ثنا کنند [illegible] و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام با ایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوص صفات بهشت و نعم آن
[illegible] آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر آنها در کتاب بحار الانوار [illegible] روایت
و بعضی در کتاب عین الحیوة مذکور است [illegible] ایراد نموده ایم رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها والی الیقین بها بمحمد و آله
الطاهرین **فصل نهم** در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آن اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله الشفعاء
یوم الدین حق تعالی فرموده است [illegible] اکثر مفسرین گفته اند که مراد [illegible] کبریت
و بعضی گفته اند [illegible] است که با عابدان آنها بجهنم میبرند و [illegible] خلد بودن کفار در جهنم بیان است و فرموده است [illegible] که اهل
کافر باشند [illegible] بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و در جهنم مخلد خواهند بود سبک نمیشود از ایشان عذاب و
مهلت نمییابند در مواضع متعدده فرموده است [illegible] کافران [illegible] فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین
خود و بمیرد و کافر [illegible] پس ایشان حبط کرده میشود عملهای ایشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتشند در آن همیشه خواهند بود و فرموده است
که آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم [illegible] در شکم خود مگر آتش را [illegible] و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا
فرمود که مبعوث شوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهانهای ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند یا رسول الله کیستند آنها
حضرت این آیه را خواند [illegible] و فرموده که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است [illegible] همیشه در آن خوا[هد]

بود و فرموده است که بدرستیکه منافقان در درک پائین آتش اند مفسرین گفته اند که جهنم را درکات و طبقات است چنانکه بهشت را درجات
و منافقین در پستترین طبقات جهنم است و فرموده آنها که کافر شدند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن نیز با آن
باشد که همه را فدا خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب دردناک میخواهند که بیرون
روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشان است [illegible] از برای ایشان است عذاب مقیم و دائم و فرموده است که از برای ایشان است
شرابی جوشیده از آب و عذاب دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کردیم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده
است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان
را بعذاب الیم در روزیکه سرخ کنند آنها را در آتش جهنم پس داغ کنند با آنها پیشانیهای ایشان را و پشتهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و بایشان
میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج گذاشتید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان
منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود و این بس است ایشان را و خدا لعنت کرده است ایشان را و از برای ایشان است عذاب مقیم و فرموده
پس [illegible] که ستم کردند [illegible] عذاب [illegible] فرموده است که خائب [illegible] هر جبار
معاندی و از عقب او است جهنم و [illegible] از آب [illegible] یعنی چرک و ریم جرعه جرعه [illegible]
از هر مکان و از هر جهت بسوی او و [illegible] از برای او عذاب غلیظ [illegible] حضرت صادق فرموده که [illegible]
خون و چرکیست که از فرج زنان زناکار در جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آبست و مزه اش [illegible] و از حضرت رسول و حضرت صادق روایت کرده
اند که [illegible] پوست سر و روی [illegible] بیفتد چون بیاشامد جمیع امعا
[illegible]
[illegible] کشتیها در آب [illegible] ایشان جاری [illegible] و فرموده
است جهنم وعده گاه ایشان است [illegible] از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که جهنم
هفت در است [illegible] هفت طبقه [illegible]
گذاشته [illegible] جهنم است و بر بالای آن لظی و بر بالای آن حطمه و بر بالای آن سقر و بر بالای آن
جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پائین همه هاویه است و بالای همه جهنم و از ابن عباس روایت کرده اند که درکات
جهنم دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه و هفتم هاویه است و بعضی گفته اند که آتش هفت در دارد [illegible] درکات بعضی
بر بالای بعضی [illegible] بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون [illegible]
از آتش و دوم جای یهود است سیم جای نصاری چهارم صابئون پنجم مجوس ششم مشرکان عرب هفتم که درک اسفل است جای منافقین است
و فرموده است [illegible] ایشان را عذاب بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند
بعضی گفته اند [illegible] و از ابن عباس روایت کرده اند [illegible]
[illegible] مارها و عقربها مانند
[illegible] ایشان را در جهنم بدو زانو درآمده
[illegible] جهنم و
هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم میشود [illegible] پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان
را بدو زانو درآمده در جهنم [illegible] بعضی گفته اند مراد از ورود [illegible] جهنم [illegible]
بر جهنم است [illegible] پس حاضر کنیم ایشان را در جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد
داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانچه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب [illegible]
و [illegible] از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند [illegible] جهنم [illegible] افروختن آن را زیاد میکنیم و فرموده
است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان [illegible] بعضی گفته اند مراد [illegible]
است از آتش که احاطه کرده است بایشان [illegible] که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد [illegible] کنایه است از احاطه آتش از همه جا
بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریاد رسی ایشان میکنند بآبیکه مانند مهل است یعنی مس گداخته یا مانند دردی [illegible]
یا چرک و ریم و خون که رویها را بریان کند بد شرابی است و بد منزلیست جهنم از برای ایشان و فرموده است

پس آنها که کافر شده اند بریده شده است از برای ایشان جامه‌ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه‌ها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش
بند و میپاشند بر بالای سر ایشان آب جوشانیده که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها
است از آهن هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانیده شوند ایشان را در آتش و گویند با ایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده
روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی چند بر سر شان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که از زمین بردارند
نتوانند برداشت و ابن عباس روایت کرده اند که آتش زبانه خود آنها را بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که
هفتاد سال راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که ... آتش
ایشانرا فرو گیرد چنانچه جامه آدمی را فرو گیرد پس لبهای ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد
چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکتر است از روی اعمال ایشان پر
ایشانند که بانکار خدا ... شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بروی ایشان بود و رویهای ایشان ... کرده گفته اند
که مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان زبالا و پائین درهم کشیده باشد و دندانهای ایشان نمود شده باشد با ایشان گویند که آیا آیات ما
بر شما خوانده نمیشد پس شما با آنها تکذیب کردید گویند پروردگارا غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی از گمراهان پروردگارا
ما را از آتش بیرون آور پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی فرماید دور شوید با من سخن
مگوئید و فرموده است که مهیا کرده ام از برای کسیکه تکذیب کند بقیامت آتش افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دور بشنوند از
برای او صدای خشم از او و ناله اهلش با خروش او و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکانی تنگی سنهادر گردنهای ایشان با شیاطین در زنجیر کشیده
در آنجا فریاد کنند وا ثبوراه و وا ویلاه ملائکه با ایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید
از حضرت صادق منقول است که یکسال راه خروش جهنم را خواهند شنید گفته اند تنگیهای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که
و لیکن لازم شده است قول از جانب من که پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است آنها که کافر شده اند از برای ایشانست آتش جهنم
زمان با ایشان نمیرسد که بمیرند از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و
استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا ما را بیرون آور از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند با ایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر
که متذکر شوید و تفکر کنید در عاقبت خود کسیکه خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود که این سرزنش از برای جوانانی است که هجده ساله شده اند و آمد
بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا یاوری نیست و فرموده است که بعد از آنکه نعمتهای بهشت را از برای مؤمنان ذکر کرده است
آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که گردانیدیم امتحانی از برای ستمکاران آن درختیست که بیرون می آید از اصل جهنم میوه آن گوئیا
است مانند سرهای شیاطین پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن آمیخته از حمیم که آب جهنم
که بر روی آن میباشد مانند چرک این طعام و شربت جهنم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختیست که در آتش که میوه آن در
نهایت تلخی و خشونت خواهد بود و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چگونه میروید حق تعالی فرمود که ما آنرا
گردانیده ایم از برای ستمکاران و فتنه ... شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین جنیان از مارها
میوه را تشبیه بسرهای مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که
بر اهل جهنم گرسنگی غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند استغاثه بمالک میکنند پس ایشانرا بسوی آن درخت میبرند ابوجهل در میان
ایشانست و میخورند از میوه آن درخت تا شکم ایشان پر میشود و میجوشد میان شکم ایشان مانند دیگی که پرجوش باشد پس آب طلب میکنند از
مالک حمیمی که از حرارتش ... و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان میآورد و چون نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان
بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق و بعضی گفته اند
که آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند
آب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقهای ایشان میکنند و بعضی گفته اند که عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب
شبیه آنها است و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست بالای ایشان و در زیر ایشان و فرموده است که گویند آنها که در آتشند
بخازنان جهنم بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند که آیا نیامدند بسوی شما پیغمبران شما با معجزات
و دلایل و براهین اصحاب آتش گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمیبخشد دعای شما و کافران مگر بیفایده
و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است که ندا کنند مالک را که بمیراند پروردگار تو ما را

گوید

گویند در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که استغاثه
کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام گناهکارانست که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای
ایشان از باب جوشیدن آب گرم که در دیگ بجوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را پس بکشید در میان جهنم پس بریزید بالای سر او عذاب
جهنم و گویند با او بچش بدرستیکه گمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و ... عذاب نخواهد کرد و فرموده است که گوید قرین او یعنی ملکیکه
موکل بوده است باعمال او که اینست آنچه نزد منست نامه اعمال او و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در اخبار ثابت و خاصه و عامه وارد شده
است که خطاب تثنیه برسول خداست و امیرالمؤمنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفر کننده و معاند را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم و دوستان
خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که خطاب بدو ملکست که موکلند بکافران و فرموده است که شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیماهای
ایشان پس بزبانیه بگیرند ایشانرا با پاهای ایشان غل میکنند در جهنم میافکنند و گویند اینست جهنمیکه باور نمیکردند کافران
گاه با آتش ایشانرا عذاب میکنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش
باشد نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجیرا که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد
که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ترساننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما میشنیدیم و تعقل
میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای گرانست و طعام خار داریکه در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی
زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد از گوشت و پوست و استخوان ایشان و هیچ نوع
از عذاب نمیگذارد که با ایشان نرساند تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنمند گفته اند
دیدهای ایشان مانند برق رباینده و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید ما بین شانهای
هر یک هزار ساله راه است در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب بوده اند گنجد رحم از دل ایشان برداشته
شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را میگیرد و هر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بخصوص نوزده ملک
موکلند از برای درکات دیگر خزانه داران چندند روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنانرا بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت کنم شما
دو نفر را کفایت کنید در آن وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیدیم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از نوزده بودن ایشان ... نگردانیدیم
عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتش که انکار میکردید آنرا بروید
بسوی آتش سایه که بر آنست سه شعبه ... و نه از جهنم بیرون می آید بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و جانب
چپ نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید احاطه میکند بکافران مانند سراپرده سه شعبه میشود و در آن
تا از حساب فارغ شوند و بعضی گفته اند که سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده با ایشان نمی بخشد و از زبانه آتش مانع ایشان
نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر بزرگی و در نظر مانند شتران زرد و سیاه مینماید و فرموده است که جهنم بر سر راه عاصیان
است و طاغیان و کافرانرا مآب و مرجع است مکث خواهند کرد در آن حقبهای بسیار و حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند حقب
و سه حقب است هر حقبی هشتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده اند بسند معتبر که این آیه در شان جماعتی است که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق
روایت کرده که هفت حقبست و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال دنیا است و عامه از ابن عمر روایت
کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسیکه داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در او بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و
نمی چشند در آن برودتی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است
مال گرد آورد و منع نمود هرگز چنین نیست البته میاندازند او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه آتش خداست که افروخته میشود و مشرف میشود بر دلها
و درهای آنرا بر روی ایشان می‌بندند در عمودهای کشیده شده پس محکم میکنند آنرا بمیخهای آهنین تا آتش نا امید بیرون آمدن از آنها
قطع شود و نسیم بر ایشان داخل نشود و غم ... از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید
و مسلمانانرا که توحید شما فایده بشما نبخشید ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن بجهنم پس پروردگار عالم غضب کند از برای مسلمانان
ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشانرا پس شفاعت کنند از هر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبرانرا که شفاعت کنید ایشانرا پس شفاعت

کنند انقدر که خدا خواهد پس فرماید بمؤمنان که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من ارحم
الراحمینم رحم میکنم پس بیرون آیند مانند ملخ از آتش پس بیندازند ایشانرا در نهری که آنرا نهر حیوان گویند پس حضرت فرمود که بعد از آن
عمودها میکشند و درها را بر ایشان میبندند و بخدا سوگند که اهل آنجا مخلد خواهند بود ... و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو
بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که یابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی
دراز بدرستیکه جبرئیل آمد نزد رسول خدا و رو ترش کرده بود و پیشتر که میآمد متبسم بود حضرت فرمود ای جبرئیل امروز ... گفت امروز دمهائی
که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم
دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک اگر قطره از ضریع که عرق اهل
اهل جهنم است و چرک و ریم فرج زنهای زناکار است که در دیکهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میدهند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع
اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع است که بر اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر
پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن بمیرند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل
هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی
بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل بخدمت آنحضرت میآمد متبسم بود پس حضرت صادق فرمود در آن روز اهل آتش عظمت
جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند که خود را بالای
جهنم برسانند پس چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان بکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند
و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب را ایشان بیشتر احساس کنند پس حضرت ... گفت که ... کافیست ... بس است
معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت آنچه بایشان میرسد از
الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب فارغ شوند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و دایم
تشنه و گرسنه باشند و کر و کور و گنگ باشند و روهای ایشان سیاه باشد و محروم و نادم و پشیمان و رانده و غضب کرده پروردگار
خود و رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش را بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بیاشامند و از زقوم جهنم بعوض
طعام بخورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه غضبناک باشند بر ایشان و ایشانرا در شکنجه دارند
و بر ایشان رحم نمیکنند برو بروی ایشانرا در آتش میافکنند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و در
غلها و بندها ایشانرا میبندند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و اینست احوال جمعی که
بجهنم روند و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ... است
داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در این در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر
سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که ... از آن داخل میشود هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوش زند ایشانرا بطبقه بالا میاندازد
پس هفتاد سال دیگر فرو میروند پس ابدالآباد حال ایشان اینست و یکدر دیگر ... که دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که ما را یاری
نکرده از آن داخل جهنم میشوند و این در بزرگتر از همه درها است و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق
پرسیدند از معنی فلق فرمود ... در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار
حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبو زهر است و جمیع اهل جهنم را در این ... گذر میافتد
در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا است یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده باشند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بمحشر خواهند آورد
که صراط را بر روی او بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانو در آیند و استغاثه در آیند و در
حدیث دیگر منقولست که غاسق وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه سیصد ...
و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبو زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر
خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای ... کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است ... که اهل آنرا
سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیک میجوشد و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسوی خود میکشد
دست و پای هر کافر را و پوست سر ایشانرا بجانب خود میکشد کسی را که پشت گردانیده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای

دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست
و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است
بسیار سیاه کننده پوست ... ظاهر و هویداست برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه
است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند بر هوا میروند و هر که را در آن میافکنند او را درهم میشکند و
میکوبد مانند سرمه و روح از او مفارقت نمیکند چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بحال اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه
است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان آید ظرفی از آتش برمیگیرد که مملو است از چرک
و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند چون نزدیک روی ایشان میاورند پوست و گوشت
روی ایشان میریزد از شدت و حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید برای ستمکاران آماده کرده ام آتشی که احاطه کند بایشان سراپرده‌هایش
و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون نزدیک روها ایشان برند بریان کند روهای ایشانرا
بد شرابیست ... از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوست
بسوزد حق تعالی بدل از آن پوست دیگر بر بدنش بپوشاند طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است
از آتش و در هر قصری سیصد خانه است از آتش و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و غلها
از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده است ... چنانچه حق تعالی میفرماید که مهیا کرده ام از برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه
هفتم جهنم است که فلق در آنجا است و آنجا چاهیست در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه‌ها است ...
صعود کوهیست در میان جهنم از مس ... و آثام ... خانه است از مس گداخته که در دور آن کوه جاریست و ... بدترین مواضع آن
طبقه است از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده نفس نکشیده است
و اگر خدا او را رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت
و گند و بوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آن از برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه
میبرند از گرمی آن کوه بخدا و نعفن و کثافت آن کوه و عقابها که خدا برای اهلش مقرر فرموده است و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا
استغاثه مینمایند از گرمی و کثافت آن دره و عذابهائی که در آن دره است و چاهیست که اهل آن دره از گرمی و نعفن و کثافت و عذاب آن بخدا پناه میبرند
و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و نعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن مار از زهر قرار داده بخدا استغاثه مینمایند و در
شکم آن مار هفت صندوق است که ... پنج کس از امتهای گذشته و دو کس از این امت ... از آن پنج کس قابیل است که برادر خود را کشت و نمرود است
که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و مجوس است که نصاری را
گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی هر دو و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که فرمود برای اهل معصیت نقبها در
میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده
اند و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده و بسته اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند
پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است
و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میآید با مالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که
ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در جهنم چاهیست که
اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت ندارد
باشد و هر که عداوت محمد و آل او را داشته باشد و فرمود که کسیکه در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای
آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش بجوشد مانند دیک و گمان
کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر است و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارتش استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع
جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است که اهل آن چاه از شدت حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن شش کس از
پیشینیان و شش نفر از این امت جا دارند اما آن شش کس از پیشینیان پس قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون
و سامری که گوساله را پرستید و آنکسیکه یهود را بعد از پیغمبر خود گمراه کرد و آنکسیکه نصاری را بعد از پیغمبر خود گمراه کرد و اما شش کس

اخرت بتمامی از آنست و منقولست که سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم آورده از حضرت رسول منقولست که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند
و یکی از اهل جهنم نفسی بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آنست بسوزند و فرمود در جهنم مارها است ببزرگی گردن شتران
که یکی از آنها که میگزد کسی را چهل سال یا چهل خریف الم آن میماند و عقربها مانند استر پالان کرده که اگر بگزد کسی را الم آن چهل سال میماند و از عبد الله
عباس منقولست که جهنم را هفت در است بر هر دری هفتاد هزار کوه هست در هر کوهی هفتاد هزار دره است در هر دره هفتاد هزار وادی
در هر وادی هفتاد هزار شکاف در هر شکافی هفتاد هزار خانه است در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه
و نیشهای ایشان مارها بمثابه نخلهای طولانی است می آیند بنزد یک فرزند آدم و میگیرد پلک چشم و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهای او
میکند پس جو میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم میافتد که تا چهل سال یا چهل خریف در آن فرو میرود و از حضرت صادق منقول
است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب خدا ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ اگر مرگ
بصورتی از صورتها در آید آیا خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند او را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ
بدارند و گویند با ایشان که ببینید این مرگ است ذبح نمایند و ندا کند ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست ابدا و ای
است که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت و روزیکه کار هر کس منقضی شود و ایشان در غفلت باشند
انکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود که مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود
و مرگ شما را نباشد در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق روایت کرده
است که رسول خدا فرمود چهار کسند که اهل جهنم با آزار ایشان آزار دیگر دارند از آنچه دارند یکی از ایشان در تابوتی از آتش است و دیگری
امعاء و رودههای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و دم جاری است و دیگری گوشت بدن خود را میخورد پس سؤال کنند از او یعنی صاحب تابوت
که چیست این بدبخت که عذاب و ما را آزار میکند گوید او مردی بود که در گردن او مال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او کند و آنکه امعاء
خود را میکشد پروا نمیکرد از بول که بهر جای بدنش که میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش جاری است سخن چینی میکرد و نقل میکرد و آنکه
گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدائی
شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداختند و اینساعت بقعر جهنم
قرار گرفت پس حضرت رسالت نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی
را که میدیدم سلام میکرد و میخندید و مرحبا میگفت تا آنکه ملکی را که از او عظیم تر ندیده بودم در نهایت خشم و غضب پس او نیز سلام کرد و
مرحبا گفت اما نخندید و بشاشت ننمود چنانکه سایر ملائکه دیدم از او ترسیدم گفتم یا جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم گفت سزاوار است
که از او بترسی و همه از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزیکه خدا او را والی جهنم گردانیده است پیوسته
خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میشود خدا با انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر پیش از تو خندیده بود هر آینه بروی تو نیز خندیده بود
پس سلام کردم و جواب سلام مرا داد و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتیکه در آسمانها داری و همه اطاعت ترا میکنند چنانچه
خدا فرموده است مطاع ثم امین آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما بمحمد آتش جهنم را پس پرده را گشود و یکدر از درهای
جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک
بپوشاند پس جبرئیل بمالک گفت که پرده را برگردان پس مالک خطاب کرد بآتش که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند
موثق کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا تشریف بردند لب آنحضرت بخنده گشوده
نشد و ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمودند که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت
با امیر و با قاری قرآن و صاحب مال با امیر گوید که ای آنکسیکه خدا ترا بزرگ کرده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید
و فرو میبرد چنانچه مرغ دانه بر چیند امیر را برباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسیکه قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا
کردی در حضور او پس او را فرو میبرد و میگوید با مالدار که ای آنکسیکه خدا مال دنیا بسیار فراوان و گشاده بتو داده بود و از تو قرض
بعنوان قرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آن را بتو عوض بدهد بخل ورزیدی پس او را نیز میرباید و فرو میبرد و از حضرت صادق روایت کرده
است که آتش جهنم بر کافران عذاب است بر خازنان جهنم رحمت یعنی از آن عذاب نمییابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین
در اشاره اهل سعیر در وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید است حرارتش شدید است و شرابش چرک است و عذابش تازه
است مقامع و گرزهایش آهن حدید است و عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نیست

اهل آن شنیده میشود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله
است ابن ابی ایشان حضرت امام محمد باقر فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل شوند در جهنم دیدگان جهنم بانگ
ایشان آید گویند ملئکه که داخل شوید در آن سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که از بهشت چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج
جهنم کنند و آنروز روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفهها از بهشت بیاورند و
ایشان را داخل بهشت کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرمود در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد
ایشان را بیکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود پیراهنهای ایشان از مس گداخته است چون آنها را بر ایشان بپوشانند
که بر روی ایشان آتش و فرموده است در باب زناکاران و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت امام محمد باقر فرمود که اثام رودیست از
گداخته در پیش از آنکه سنگها بیشتر آتش را و آنها جای کسیکه غیر خدا را پرستیده باشد یا کسیرا بناحق کشته باشد و زناکار نیز در آنجا
خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر میگویند که هرگاه آتش جهنم کم میشود از آن آتش
بآن فروخته میشود و اینست معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر
روند چون بپایان جهنم میرسند جهنم نفسی بکشد و ایشانرا ببالا اندازد پس گرزهای آتش را بر ایشان زنند تا بزیر روند پیوسته حال
چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق که در جهنم وادی ایست برای متکبران که آنرا سقر میگویند
شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت
کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که خدا بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم
آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقربها و مارها گروهی را عذاب کند که میگفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریک در خلق او
برای خدا قائل شده اند تا آنکه بچشاند بایشان عذاب آنچیزرا که آفریده خدا نمیدانستند ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که در جهنم کوهی است که آنرا صعود گویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر میگویند و در سقر چاهیست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از
آنچاه برمیگیرند زگرمی آنچاه اهل جهنم بفریاد آیند و آنچاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی
روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بمؤمن میکرد چون آن کافر مرد
حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر با و میرسانند و میگویند با او اینها
همه بسبب نیکی و مهربانی است که نسبت بفلان همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که مؤمنی در مملکت پادشاهی
ظالم و جباری بود و آن پادشاه در مقام آزار آن مؤمن بود و او گریخت و ببلاد مشرکین رفت نزد مردی از اهل شرک او را جای داد و رفق و مدارا
با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی نمود باو که بعزت و جلال خود سوگند که اگر ترا در بهشت مسکنی بود
ترا در آن ساکن میکردم و لیکن بهشت حرامست بر کسیکه با شرک بمیرد و لیکن ای آتش او را آزار مکن و او را از جای دیگر روزی او را بمیرسان
و روزی او را از دو طرف روز از برای او بیاورید از او پرسیدند که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد [illegible]
در حدیث منافقان نمانده با آنکه گذشت که دلالت کرده اند بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمیابد زیرا که بودن
در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار با ایشان نرسانند و در حدیث دوم از احتجاج و تخفیف آن ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از آن
تخفیف نمیابد و ممکنست که این احادیث مختص آنها باشد باشند از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که حق تعالی امر کند مردم را که بر
بگذرند مؤمنان با ایشان بگذرند و منافقان در جهنم بمانند پس حق تعالی گوید که ای ملائکه سزاکن منافقان در جهنم پس مالک در دوزخ
جهنم بسوی بهشت بگشاید ندا کند ایشانرا که ای گروه منافقان بیائید بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شتاب کنند منافقان در
آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند که بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از ممر دیگر دری بگشایند
و گویند از این در بروید آن هفتاد سال سیر کنند در درکات آتش تا آنکه چون بآن در برسند از بیرون ایشانرا ببندند و همیشه بایشان
چنین میکنند چنانچه ایشان در دنیا استهزاء میکردند و میگفتند انما نحن مستهزئون الله یستهزء بهم
حق تعالی در آخرت استهزاء خواهد کرد با ایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر فرموده که استهزای خدا با ایشان در آخرت آنست که چون
داخل گردانند منافقان حیله ساز را در جهنم که دار لعنت و مذلت و عذاب کنند ایشانرا بانواع عذاب عجیب و غریب فرا رسد مؤمنانرا که
منافقان ایشانرا در دنیا استهزاء میکردند در روضه جنان بمحضر محمد برگزیده ملک جبار ایشانرا مشرف گردانند بر اهل که استهزا
میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه منافقان گرفتار آنند از عجایب نقمتها و بدایع رنج و شادی

ایشان بشماتت که بر منافقان میکنند مانند لذت سرور ایشانست بنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان نگاه فرمایند بمنزلهای ایشان و صفات ایشان مشتاق میشوند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان شعلهای آتشهای جهنم اند که میجانند ایشان را و بعضی در میان چنگالهای زبانیه اند که بار میکنند ایشان را و زهم میکنند و بعضی در میان زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان میگویند عذاب و نکال ایشان را شدید گردانند بعضی در دریای حمیم غرق شده اند و برو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه جر میکنند و غساق را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند کافران و منافقان نظر میکنند میبینند مؤمنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی بر فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای بهشت متنعم میباشند و ملائکه بعضی در غرفهها و بستانها و منتزهها ان سیر کنند و حوریان و کنیزان و غلامان و پسران و خدمتکاران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند با نواع خدمتها ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند جلیل میآیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با نواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه و هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند مؤمنان که مشرف گردیده اند بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خواری مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای وای بر ما که ما را این نعمت میسر شود مؤمنان گویند نظر کنید درهای بهشت را گشاده ببینند گمان کنند که اینها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و ایشان از پی ایشان روند و عمودها و گرزها و تازیانهها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو روند و انواع این عقوبتها را کشند تا وقتیکه گمان کنند که بآن درها رسیده اند پس ببینند که درها بر روی ایشان بسته شد و زبانیه بر ایشان عمودها زنند سرنگون بمیان جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان بخندند و استهزا و سخریه با ایشان کنند و اشاره باینست الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است الیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آن روز اهل ایمان از ایشان میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود که اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت کنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته فروزانست و زبانه میکشد و ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد از قبول حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بآن آتش مگر آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست ترست و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که روزی بیرون رفتم در پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری که تو شیخی هستی گفت چرا اینها میگوئی یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند تو را حدیثی نقل کنم از خود و از خداوند عز و جل که در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون من از پهن فرستادهٔ خدا بسبب خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی ترست برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنما کسی را که از من شقی ترست مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد پس مالک بآن گفت ساکن باش ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاهتر و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد و هم چنین مرتبه که میبرد از مرتبهٔ سابق گرمتر و تیرهتر تا طبقهٔ هفتم آتشی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بدیدها خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که ساکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر ایشان گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته اند و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را خلق کند نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق روایت کرده است که مردی در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن انستکه انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و ایشان صنفی اند از زنادقه ...

از زنادقه است که ایشان را دهریه گویند و سید بن طاوس از کتاب هدایة النبی روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسالت پناه فرمود بحق خداوندیکه جان محمد در دست اوست که اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه اینها را برای او بگویند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت درست و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از برای غاصبان و کافران هست حضرت رسول گریستن گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میشد پس یکی از صحابه رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که او آرد جو در پیش گذاشته و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریه او را نقل نمود حضرت فاطمه برخاست چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آن را بلیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب کرد از لباس من بحق خداوندیکه ترا براستی بخلق فرستاده است که پنجسال است که نیست ما را فرشی بغیر از پوست گوسفندی که بر روی آن علف شتر را میخوریم در روز و چون شب میشود بر آن میخوابیم و بالش ما از پوستی است که لیف خرما در میان آن پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در سابقان خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید بر روی در افتاد و گفت وای بر کسیکه داخل شود جهنم را پس سلمان گفت کاش من گوسفندی بودم که مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و پوست مرا میدریدند و نام جهنم را نمیشنیدم و ابوذر گفت کاش مادر مرا نزائیده بود و نام جهنم را نمیشنیدم و عمار گفت در آن وقت کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و حضرت امیر فرمود کاش شیرها گوشت مرا میدریدند یا مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و گریست و گفت وای از سفر دراز و توشه کم در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بندهای آتش گوشت ایشان را میبرند بیماری چند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح چند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند اسیر چند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامههای آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند و احادیث در صفات جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است و بعضی در ضمن آیات مذکور شد و اکثر آنها در بحار الانوار ایراد کرده ام خداوند جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل سیم در بیان اعراف

حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه را وعده داده بود ما را پروردگار ما حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده کرده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانیست که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده اند که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است فرمود که ندا کند که لعنت خدا بر جماعتی که تکذیب کردند ولایت و امامت مرا و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت و دوزخ حجابی است و بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک از ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردانیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید شما را جمع کردن اموال و اسباب دنیا و تکبری که بر قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بآنها نخواهد رسید پس بآنها گویند که داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمهٔ ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند مشهور آنستکه اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان جهنم و بهشت سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهر آن در رحمت است که جانب بهشت باشد و باطن آن عذاب و بعضی گفته اند اعراف کنگرهها و بالای آن حصارهاست و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف کرده اند در اهل اعراف بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است که ببهشت روند پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان آنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکند بعضی

کفته‌اند که مکلف اند بصور مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هردو هستند یا حافظان اعمال‌اند که گواهند
در آخرت بر مردم و بعضی گفته‌اند پیغمبرانند و بعضی گفته‌اند که از مؤمنان‌اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر
و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی روی و احادیث بسیار از ائمه وارد شده
است که ماییم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت کنیم و هر که شیعه
ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر
الله و ... که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و منقولست ... که اصحاب اعراف کیانند که در اعراف در
رسول خدا و ائمه خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت گردانند و از صراط بگذرانند و دشمنان و کفار و منافقان
و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد اهل اعرافند که ایشان موقوف
میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و مردود
مجملست چنانکه ابن بابویه رحمه الله ... گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردان چند
هستند که هر کس را میشناسند بسیمای ایشان و امیران رسول خدا و اوصیای اویند که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را شناسد و ایشان
او را شناسند ... ایشان و ... مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد به
ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته‌اند حصاریست در میان
... در این باب آنست که مکانیست که نه از بهشت و نه از دوزخ و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در
اعراف خواهند بود رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریه او و ایشانند که خدا فرموده و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردد و انچنانچه فرموده یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده یعرف
المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لایات للمتوسمین یعنی بدرستیکه در این آیات است
در میان خلق او و طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و ملاحظه میکنند و بسیمای ایشان ایشان را میشناسند و حضرت امیر
فرموده منم صاحب عصا و میسم ... از حضرت باقر منقولست که ماییم متوسمین که خدا فرموده است و در
احادیث وارد شده است که ... ساکن میگردانند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده‌اند باعمال حسنه خود ثواب را و مستحق خلود در
جهنم نیز نشده‌اند ... مرجون لامر الله که خدا فرموده است و برای ایشان شفاعت باشد پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند
ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت حضرت رسول و حضرت امیر و ائمه و بعضی گفته‌اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین
مکلف نبوده‌اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در آنمکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها
که در دنیا بایشان رسیده است یعنی چندکه پست تر است نعمتهای اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده‌اند و در بهشت باشند هم میرسد اینها
ذکر کردیم ... و احادیث در این باب وارد شده است و حق در حقیقت حال ظاهر میداند و آنچه ... اعراف مکانیست
میان بهشت و جهنم و میباشند در آنجا حجتهای خدا که در ... مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و
بعد از آن خدا بفرماید که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق
که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا بازمیدارند هر پیغمبری را و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خودش چنانکه میباشد
سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیش رفته‌اند بسوی بهشت پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران
که با او ایستاده‌اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکاران رفته‌اند و پیش از شما ببهشت رفته‌اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان
چنانچه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده‌اند و لیکن طمع دارند امید
دارند که داخل شوند و فرموده است لم یدخلوها و هم یطمعون یعنی داخل بهشت نشده‌اند و طمع دارند که خداوند ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت
پیغمبر و امام و نظر کنند آن گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا کنند اصحاب اعراف
که پیغمبران و خلفای ایشان باشند بامر یکه از جانب خدا با ایشان میشود داخل شوید در بهشت ... بر شما ... و ... خواهید شد
شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده‌اند از اصبغ بن نباته که گفت ... حضرت امیر بودم عبدالله بن الکوا آمد از آنحضرت تفسیر
این آیه را پرسید ... حضرت فرمود ... ماییم بر اعراف ... روز قیامت ... میان بهشت و نار و هر که ایمان بما آورده باری
... او را بسیمای او و او را داخل بهشت کنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم

یعرفون کلا بسیماهم یعنی ائمه اند که بر اعراف موکلند که ما امامیم میشناسند ما را و جمیع خلایق را بسیماء ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان
و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنت و نار و رجال
ائمه اند که میباشند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتیکه مؤمنان کامل بجانب بهشت رفته‌اند پس میگویند با شیعیان خود که گناهکار
که نظر کنید بسوی برادران خود که بجانب داخل بهشت شده‌اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه با ایشان ملحق گردند پس
ائمه با ایشان گویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند گویند پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه اصحاب
نار را که ایشان را میشناسند از دشمنان خود در جهنم اند گویند بی نیاز نکرد شما را آنچه جمع کرده بودید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کرده بودید بر
حق ما گویند پس گویند با اهل که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد
شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت نه بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب
آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه حق تعالی روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران
که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته‌اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانکه ایشان فراموش کردند ملاقات
این روز را و آیات ما را انکار میکردند **فصل چهارم** در بیان جماعتیکه داخل جهنم میشوند و جمعیکه در آن مخلد میشوند و جمعیکه نمیباشند
بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بی عذاب و خواه بعد از عذاب بیرون نخواهد
آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب ایشان کم نخواهد
شد ... در این باب گذشت اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند گذشت که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند
بود یا تکلیف دیگر نسبت با ایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعیکه دور از بلاد اسلام
و ... تمیز نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند که حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات
در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام
آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد داند مگر کسیکه تازه مسلمان شده باشد هنوز ... ضروریات
باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها و کسیکه ترک اینها کند کافر نیست و کسیکه ترک اینها را حلال داند کافر
است و ... و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف دین باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید ...
یا در نجاست اندازد یا ... یا حق تعالی یا یکی از ملائکه یا یکی از انبیاء را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در
نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بجهت خراب کند یا عمدا در آن بول یا غایط کند و همچنین است روضه مقدسه حضرت رسول الله یا ائمه
استخفافی بکند ببول یا بغیره یا تربت شریف حسین را استخفاف کند ... مثل آنکه العیاذ بالله بان استنجا نماید یا نسبت بکتب
شیعه استخفاف کند و بعضی کتب ... شیعه نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است ... و استخفاف ...
بترا معبود خود قرار دهد یا از برای قصد عبادت سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار به بندد ...
و ... خود را بروش هنود ... کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر ضروری ... مذکور خواهد شد و اما غیر شیعه ...
... و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه ... مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند انها نیز کافرند و نجس و مخلد
در جهنمند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده‌اند و ... بامام میگویند مانند ... یا غلات که ائمه را خدا میدانند یا
جزء از پیغمبر میدانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده باشد یا ایشان را ... دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که آنست که عداوت با
همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق منقولست که غسل مکن در حمامی
که در آن جمع میشود غساله حمام که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی ... بدتر است از ولد الزنا بدرستیکه حق تعالی خلقی
نکرده از سگ بدتر ... و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند بلور یا بصورت پیر یا ساده میدانند یا
نیز کافر و مخلد در نار اند و در غیر اینها از فرق مخالفان ... که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان
مذهب خود نیز دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت پدران و اسلاف بدین باطل قائل شده‌اند و حق
تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص در حق نمیکنند و خود را از اغراض باطله که قائل شده‌اند خلاصی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و ...
در حق نمیکنند یا آنکه قدرت بر ... ندارند و هم جاهل چندند که ضعیف العقلند باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند
کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص در حق ندارند یا در زمان فترت و یا جاهلیت‌اند یا اطفال‌اند ... و اهل حق

از خوف پنهان کنند حق بر ایشان ظاهر نشده است امثال ایشانند چنانکه اشاره به اهالی شد اما جماعت و هم مشهورند به اهل الاعراف که ایشان
مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت حال ایشان معلوم خواهد شد چنانچه حق تعالی فرموده است
که مستضعفان و مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان
و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه که وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که داخل
کافر شوند و نه راهی بسوی ایمان می یابند که ایشان اطفال اند و انها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته
اند که مستضعف کسی است که ولایت اهلبیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمی کند و در بعضی از روایات وارد شده است که
هر که اختلاف مذاهب را نداند و نفهمد او مستضعف است و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را
تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد
شده است که مراد گروهی اند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که
داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول خدا که هر که حسنه بیاورد از برای
او است ده برابر آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بگیرد و اجتناب
از محرمات کند و ورع نیکو داشته باشد نه عارف باشد و نه ناصب فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در
کتاب غیبت خود روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت
میشود کسی که امامان را خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد یعنی شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزد در که پرده بر او آویخته بود
بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه در سن نزدیک به چهار سال صدا زد که ای کامل بن ابراهیم لرزیدم و
ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او و سؤال کنی که داخل بهشت نمی شود مگر کسی که مثل تو عارف
شیعه باشد گفتم بلی والله از برای همین آمدم فرمود که اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت
شوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود گروهی اند که بسبب آنکه بعلی دارند قسم بحق او یاد میکنند نمیدانند حق
او و فضل او را اما جماعت اولاد که متعصب و مخالف اند در باب ایشان خلاف است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر
و مخلد اند و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی و جمعی باین قائلند و اکثر علمای امامیه اعتقاد دارند که در دنیا حکم اسلام دارند و در آخرت
مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بیرون می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند
که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما اهل که میگویند که بر خلاف
حضرت امیر علیه السلام بیرون شده است اکثر اصحاب ما قائلند بر آنکه ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند اما آنها که قائلند که ایشان فاسقند اختلاف
کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این
قول نادر است و سید مرتضی و او قائل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت میکند بر کفر مخالفین
و آنکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول بآنکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل
بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قائلان معلوم نیست و اندک میان متأخرین شهرتی هم رسیده است که خبری از اخبار و آثار و اقوال
قدمای اخیار ندارند ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت بغیر اهلش
قائل شود ظالم و ملعون است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری
من کرده انکار خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار
پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او بمنزله کسی است که ایمان بیاورد
بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و امامان بعد از
من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر است و آخر ایشان قائم آل محمد است طاعت ایشان طاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است
و هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما
کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کردند مثل قول پیغمبر است که هر که با علی جنگ کند با من قتال کرده و هر که با علی جنگ
کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و نیز آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسنین گفت که من جنگم با هر که با ایشان
جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت از بتهای چهارگانه آنست که ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و از زنان

چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و پیغمبر
و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه که هر که انکار کند امامت یکی از ائمه
و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در وضع دیگر
فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد
از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها را بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند فبها و الا ایشان را بکشد زیرا
آنکه مرتد شده اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه
ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است زیرا که اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که
که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت خواهد بود و انکار امامت کفر است هم چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که جهل بهر دو در این باب یک
نحو است پس است که ذکر کرده اند باخبار بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار گفته است و معلوم است که کفر
و اقعی ایشان را اجماع شیعه و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از
جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما خدا چون میدانست که دولت باطل برد و لت حق پیش از ظهور قائم غالب خواهد بود و شیعیان
را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دنیا باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده است تا جان
و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و تزویج ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند
از ایشان بگیرند تا بر احکام اسلام اجرا بکنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم کفر ایشان
را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند باین وجه جمع میان
همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که بگوئیم که چون در این زمان شبهه ایشان است ناجیه حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان
حضرت قائم چون حق ظاهر و حجت بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند از جمله احادیثی که دلالت بر
کفر ایشان دارد حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمرده است بمردن اهل جاهلیت
و از حضرت صادق پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که سه کس اند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت
کند از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده باشد و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند
و در احادیث بسیار وارد شده است که وبال اعمال در عذاب آیة کفار و مشرکان وارد شده است با اهل سنت و مخالفان ذکر کرده اند و ابن ادریس در اخبار بسیار وارد
شده است که هر ناصبی هر چند سعی بکند در عبادات داخل این آیه است عامله ناصبه تصلی نارا حامیة یعنی عمل کنند و تعب بکشند
با ناصبی بهشت ملازم آتش خواهد بود که آتش سوزنده در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت
ما اهلبیت داشته باشد زیرا هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لکن ناصب کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و بداند که شما شیعه ما اید
و ولایت ما دارید و بیزار از دشمنان ما اید و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام
علی نقی و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بیش از آنکه ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت ایشان داشته باشد
حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب
معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که منقطع شود
و مانند مشک کهنه بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان را بکند او را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی هر که کسب کند گناهی
را و احاطه کند با و خطای او پس ایشان اصحاب جهنمند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که یا و احاطه بکند آنکه او را بیرون
کند از دین خدا و برکند او را از ولایت خدا و دوستی او و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر بنبوت محمد و کفر بولایت علی و خلفای او
و هر یک از اینها سیئه ایست که با و احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو گردانیده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده
اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر آیه کریمه که هر که انکار کند امامت ایشان را
از اصحاب نار است و همیشه در جهنم خواهند بود و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود و ابدالآباد
بیرون نخواهند آمد و هرگز و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که چون روز قیامت شود منادی

ندا کند از آسمان که کجا است علی بن ابیطالب پس بمن گویند تو کو علی کو هم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت
شو و امر کن که هر که دوست تو و شیعه تو است و امان بخشید تو را و آنها را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوند ایمنان و بر سیر شما ... امروز و انده و هذا
... خواهید شد ... و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در روز قیامت هر گاه که این خلق ... میکنند خدا ایشان را امتحان میکند که ...
چرا فرمود برای آنکه انکار حق و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از آنکه کفر ...
در حق و ولایت اهل بیت ... اهل ... هر که مخالف حق باشد در ولایت امامت اهل بیت ... هر چند ...
... و فاطمه باشد و بسند ... الصحیح دیگر فرمود که هر که مخالف شما باشد و از ... ولایت ... از او بیزاری ... هر چند ...
علی و فاطمه باشد در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی را نشانه میان خود و خلق قرار داده ... هر که ...
او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار حضرت امیر کنند
جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت
امام هر زمان بغض او و لعنت کند او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام که ائمه بعد از پیغمبر دوازده
... که منزلت با ایشان ... میگوید هر که یکی از ایشان را انکار کند یا یاد کند ... بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده است که از ذکر علی بن الحسین از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود
که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت احوال ابوبکر و عمر را سؤال کرد که
کافر بودند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث منفرق است و اکثر در بحار الانوار ...
و اما احوال ... شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند
بود و ... ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت اما آنکه آیا بعضی از ایشان ... داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان
ملحق نگردد یا آنکه ... هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث
در این باب مختلف و ابهام بسیار دارد گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرات بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت
... اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت
کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسیکه اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از
مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میآمرزیم
گناهان شما را ... راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب شود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا
پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا که شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان
... راهی نیست راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی ... شفاعت نمیکنند ... مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و کسیکه مرتکب کبایر شود پسندیده نیست حضرت فرمود
هیچ مؤمنی نیست که از ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بد میآید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود که بس است پشیمانی از برای
توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و بد کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسیکه پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد
پس مؤمن نیست از برای او شفاعت نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که در قیامت نیست ظالمان را دوستی و نه شفیعی
که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسیکه پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردیده
حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هر گاه
پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم و پشیمان نگردد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نخواهد شد
زیرا که مؤمن نیست باو ... نکرده است عقوبت گناهی که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت داشت البته پشیمان میشد و رسول خدا
میفرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر آنکسی
را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزای حسنات و سیئات است یعنی دین داخل است کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد
پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان خود چون میداند عاقبت آنها را در قیامت و در تفسیر عسکری مذکور است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی ... حسنه است که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه اهل میرسد
از ظهر ... گناهان بتحقیق ... در دنیا و ببعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین تو ولایت و محبت علی و مخالف

سینه است که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طعامهای نیکو بنعمت و وسعت و فراخی روزی و چون وارد آخرت
میشوند بغیر از عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار ولایت امامت علی کند بجحیم خود هرگز بهشت را نخواهد دید
مگر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود
و کسیکه ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و دوستان او ... نماید و دشمنان او ... بجحیم نخواهد دید
مگر در وقتیکه جای او را در جهنم باو مینمایند میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو در اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار داشته باشد و
او را داخل جهنم میکنند اندکی که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی او ما
خود را از جهنم بیرون میآیند حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعیان که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبیح اعمال شما
بدست بیاید پس سعی کنید بطاعات و عبادات برسانید و رفعت درجات بهشت کنند تا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی
فرمود کسیکه چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد
و مخالفت کرده باشد ... اگر برای او مغفرت کرده باشند ✝ بیاید روز قیامت کثیف و چرکین آلوده و بخس پس باو گویند محمد و علی که تو چرکین
و بخس و صلاحیت ... نداری و معانقه حور باو و مصاحب ملائکه مقربان مگر آنکه تو را پاک کنند از این کثافات پس او را داخل
میکنند در طبقه بالای جهنم و ببعضی از گناهان او را عذاب کنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شدائد بایشان
میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که بر ... میربایند ایشان را از میان مردم
مرغ دانه را بر میچیند و داخل بهشت میشوند و بعضی گناهان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شدائد و نوائب که از پادشاهان و ظالمان
بایشان میرسد و بالآخره که در دنیا بسبب آنها بایشان میرسد تا آنکه او را در قبر کنار نند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ شیعو
و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان شود و اگر گناهی باند بیند بایشان که بعد از مرگ بایشان برسد
کفاره میشود و اگر باز بماند باید بعرصات قیامت و اگر بسیار و عظیم تر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب کنند و ایشان از سایر محبان
ما عذاب ایشان شدید تر است و گناهان ایشان عظیم تر است و این جماعت را شیعه ما نمینامند دوستان و دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند
نیست شیعه ما مگر کسیکه پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا روایت کرده اند که فرمود
بخدا سوگند دو نفر از شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآنست فرمود در سوره الرحمن
لا یسأل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف نیست حضرت
فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب بخدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که
گفت بخدمت حضرت صادق فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد دشمنان بدتریم از یهودی و نصرانی و مجوس و مشرکان حضرت تکیه
فرموده بود و چون این را گفتم درست نشست فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند و الله یکی نیز داخل
نمیشود و الله که شما شیعه اهل این آیه که مضمونش اینست چه شود ما را چرا نمیبینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم
پس فرمود که شیعیان شما را در جهنم طلب کنند و یکی از شما را در آنجا نیابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند
فرات بن ابراهیم روایت کرده از حضرت صادق که رسول خدا فرمود که یا علی روز قیامت تو و من ... میشوی و من بنور خدا و فرزندان
تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل
خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان
پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری برای ما که خدا
تخفیف دهد عذاب را از برای ما زیرا که ما نمی‌یابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت
بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من تو را سیر کردم
و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من تو را جامه دادم و دیگری بدیگری خطاب کند که آیا تو نمیترسیدی و من تو را پناه دادم
و دیگری بدیگری گوید که آیا سر تو را پنهان نداشتم و همچنان هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او نیز
نماید پس همه گویند با ما که پروردگار از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس از برای ایشان دعا کنند و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را
در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ائمه گویند با ایشان که شفاعت ایشان کردید که شما دعا کردید خدا ما را از عذاب
خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت بجای بد ... ایشان دعا کنند حق تعالی باد بر امر کند که بردهان اهل

بهشت بوند و آن نام را فراموش کنند و ما واء در بهشت از برای ایشان قرار دهد و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را بیرون می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آن را عین الحیوة میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس میرویند چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم از حال کسیکه داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند حضرت فرمود اگر خواهی تو را خبر دهم بآنچه پدرم در این باب گفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری که نزدیک بدروازه بهشت است و آن را حیوان میگویند و از آب آن بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتیکه مانند زغال میشوند پس شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل کنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و آثار سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا این نام را از ما بردار پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی ع همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش جهنم بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد ایشان حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد اما با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم و وقتیکه قائم ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که آخر کسیکه از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که در این احادیث معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فاسقان شیعه در اینها داخل باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد ابن بابویه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا روایت کرده است از برای مامون نوشت از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران از اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب از گروهیکه ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما را دارند و آن امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس حضرت درست نشست و بمن رو آورد غضبناک و فرمود که دین نیست کسی را که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد و امامت و عتابی و غضبی نیست برای کسیکه عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت و گفتم آنها را دین نیست و براینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور اینها است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کردند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران و پیشوایان ایشان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کرده اند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند همیشه در جهنم

خواهند بود

خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را که در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال نیکوکار و پرهیزکار باشد و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او نزد خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا عفو میکند هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرموده است ملازمت نمائید مودت ما اهل بیت را بدرستیکه هر که در روز قیامت ملاقات کند خدا را و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندیکه جانم بید قدرت او است که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی که رسول خدا ص فرمود یا علی جناب قدس الهی امرزید تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را و ایضا از حضرت امام رضا ع منقول است که گفت که رسول خدا فرمود که حق تعالی میفرماید که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و ولی من او را داخل بهشت میکنم با هر عملیکه داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد باین حق داشته باشد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را ببلائی و اگر این کفاره گناهان او نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این هم کفاره گناهان او نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت بیاید او را داخل بهشت کنند و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان همه را بجا آورده چنانکه فرموده رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد دوم مؤمنی باشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روییده که گاهی کج شود و گاهی راست و هر طرف که باد او را بگرداند و او آنست که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد محتاج شفاعت است عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستیکه حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق ع روایت کرده که روزی حضرت رسول در سفر سواره بود تا آنکه فرود آمد پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حق تعالی شکر او را چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسیرا که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از خدیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن تو را خبر دهم بکسیکه بدتر از این مرد است آنکه ناصب علی است و تا کند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد شد و آن برادر تو بیرون نخواهد رفت از دنیا نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث رفع خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر پدرم بسیار میگفت که دوست آل محمد را هر چند بدکردار

باشد

باشد دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه بدارد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که خدا
معبوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با همه گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب
چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد امن و امان با ایشان باشد مردم بترسند و ایشان نترسند
مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سوار شوند بر ناقه‌های که بالهای آنها از طلای درخشان باشد نرم باشند
بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم‌تر از برای کرامتیکه نزد خدا دارند و بروایت دیگر جامه‌های سفید پوشیده
باشند مانند شیر و نعلهای طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و جهاز ناقه‌های ایشان از نور باشد و کلکلها و یاقوت و تاج
پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید
زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدایت شوم شخصی دوست دارد بنی امیه را با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مرد
شما را دوست دارد با شما محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند گفتم و هر چند دزدی کند پس اشاره کرد که بلی و ایضا روایت
از عمر بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که دروغ بگویم بدرستیکه گواهی میدهم بر جعفر بن
محمد که من از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسیرا که در وقت مردن اعتقاد ما و ولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از امام
شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و ازین باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت
کند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده‌اند که حضرت باقر
فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه دعوی تشیع میکند همین که قائل باشد بمحبت ما اهلبیت والله که نیست شیعه ما مگر کسیکه پرهیز از
معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعیان ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی
با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقراء و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگوئی و تلاوت قرآن و زبان نگاه
داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خویش باشند در همه چیز پس جابر گفت یابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات
ندیده‌ام حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو بس است مرد را که بگوید دوست دارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست دارم حضرت
رسول را و حال آنکه حضرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت از برای او فائده ندارد پس از
خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی
ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا
مگر بطاعت و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است او ولی ما است و هر که عاصی خدا است او
دشمن ما است بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی
که عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل از برای خالق کند از برای خالق خود و امید ثواب
او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به‌بینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت
کرده‌اند که حضرت امیر در شبی مهتاب از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با او ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که
شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد بروهای ایشان و گفت چرا نمی‌بینم بر شما سیمای شیعه گفتند
سیمای شیعه چیست فرمود زرد روها باشند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری
ایستادن در عبادت و شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان
نشسته و از حضرت باقر منقول است که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق روایت کرده
که نیست از شیعه ما مگر کسیکه بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه کسیست که موافق باشد با ما بزبان و دل
و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها شیعه ما اند و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من
یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است
و اجتناب از کبائر یکه وعید آتش جهنم برای آنها کرده است و ایضا بسند معتبر از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم پرسیدم
که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول فرمود که زنا نمیکند
در وقتیکه زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتیکه دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله سنان روایت کرده است
که از حضرت صادق پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل

عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذاب او را انقطاع و مدتی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر
را و او را حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب کند او را سخت‌ترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه است که کرده است
و بر او حلال نمیداند او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر است از عذاب مرد اول و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه خصلت در هر که باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز کند و دعوی مسلمانی
کند کسیکه چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث
بسیار در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میکند اخبار بسیار آمده است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث بسیار رجا و
پیوسته مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجا غالب منتهی میشود بافراط و ایمن بودن از عذاب الهی
و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم است و آن نیز از گناهان کبیره
است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای هر دردی را بدست تو داده‌اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا
کنی مرض خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل کرده است و مغرور ساخت ترا بپروردگار
کریم که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها مصور کرده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی
در آیات و اخبار یکه متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعاء روز جزایند میکنی
تفکر کن اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعاء خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده‌اند و پیوسته آه جهان سوز از سینه
بی کینه بر میکشیدند و نهرها از آب دیده خونین بر رخسار مبارک جاری میکردند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع بعضی است بعضی از
اعمال بابت نیز است و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص تو از وساوس شیطان برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که
برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده‌اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته‌اند و فرایض و ترک کبائر
چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه است و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوق اند
و دزدان شیاطین در کمین نشسته که اگر رخنه بیابند خود را بدرون سینه برسانند آنچه توانند از جواهر عقاید ایمانی بربایند با آتش شک
و دود شبهه همه را باطل کنند و تو بتکیه آن پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و بندها را میگشائی که شفاعت شفیعان
مرا کافیست و بخواب غفلت رفته مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که حافظ
دینند از خود رمانده و شب و روز اندر زندان ایمان تفنن مشغول بوده تا ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت
جان کندن شیاطین عدیله نیز با ورای ایشان میکردند و تو فی الحال خبر میشوی از خواب غفلت و بیهوشی و بیخودی حال و از ذنبان و جهالت
بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال الصالحه را باخته باشی و ملائکه غلاظ و شداد بر سر تو ایستاده باشند و هر چند
ارجعون لعلی اعمل صالحا گوئی فائده نکند و شفعاء تو همه خصم تو اند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از عمر باطل
بغیر حسرت ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی
از برای تو خواهد ماند حضرت صادق فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر نقل کرده است که ایشان استغاثه میکردند بدرگاه
حق تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کردی حضرت
فرمود اینها برای این میگفتند که میدانستند که بعضی دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخبار یکه دلالت
میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه باینها مغرور میشوند و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از
این انشاء الله بیان خواهد شد چه دانی که در آن احادیث چه معنی وارد شده و آن معنی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیان
کاری در آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب
رحمانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف
بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد بهترین احوال است و اگر خوفی است که موجب نومیدی
[illegible] نعمت و کرم او گردد و ترا در دعا و عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت
و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه رجا بر خوف بهتر است

فصل ششم در بیان معنی اسلام و ایمان و
کفر و [illegible] احکام آنها بدانکه خلاف است در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین [illegible]

و باور داشتن و در حقیقت شرعی ان نیز اقوالست و خلاصهٔ سخن در اینباب آنستکه ایمان یا از افعال قلوبست یا از افعال جوارح است و بر تقدیر اول که باقرار قلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر در فصول بان قائل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلبست بر انچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و ان امریست که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بران مترتب شود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل می شود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح اینسخن گفته اند که تصدیق آنستکه باختیار خود نسبت دهی صدق را بمخبر دهنده پس اگر علم بدل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هرچند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است بر اصحاب این مذهب لازم میاید که اکثر کفار که علم بحقیقت محمد داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و ایات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بودند بآنها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را که میدانستند کافر شدند بان پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنستکه باور دارد و در دل خود قرار دهد و عازم بر اظهار ان باشد در غیر حال ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و این مذهب کرامیه است که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هرچند در دل انکار کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله قائل شده اند بانکه عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزلهٔ بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از جمیع اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی ایات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضا و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قائل شده است یا آنکه عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید در اینباب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بان قائل شده اند و بعضی از ایات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی دیگر نیز میکند و جمع میان اینها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول انکه قائل شویم بانکه ایمان در لسان شرع بچند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک انها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحهٔ معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم انکه یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید حقه است با عدم انکار انها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و آنچه از احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا ع منقولست که اصحاب کبایر مؤمن نیستند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر وقت شرب خمر مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و انکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب شود عدم استحقاق مذلت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسیکه اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر است و مغفور است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث وارد شده است از جمیعکه مرتکب غیر کبیره باشد از گناهان یا تارک غیر فریضه باشد از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمعصومان و حشر با ایشانست یا تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است یقینی بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه اخبار در صفات مؤمن و صفات شیعیان و ایات سورهٔ مؤمنان ظاهر وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین با میرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمیاورند اکثر ایشان بخدا مگر انکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معصیتها باعتماد بر غیر جناب قدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز

کردانیدن

کردانیدن انکشتر از انکشت با انکشت و ثمرهٔ این ایمان انها استکه از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و قربیکه عقل از ادراک ان قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال و ثمره که بر این مترتب شود در دنیا امان یافتن است از جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر انکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن باشد یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر کردن و در آخرت انکه اعمالش صحیح باشد و بالجمله که باید حد قبول برسد او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا باشد و بالجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنابر یکقول اصلا داخل جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنابر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت شود در روز قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را باین معنی اطلاق کرده اند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه فعلیکه موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانچه مذکور شد در کفر یکه مقابل ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعهٔ اثنی عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنمند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم انستکه کلمهٔ شهادتین گوید و انکار امریکه ضروری دین اسلام است ظاهر نکند و فعلیکه مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود و اگر اعتقاد بر باطن نداشته باشد و هرچند اعتقاد بحقیه ائمه نداشته باشد و اظهار انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنابر مشهور انستکه جان و مالش محفوظ باشد و از انکاح تواند کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز داخل ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع ایات و اخبار میتوان شد در هر مقام مناسب آن مقام بریکی از انها معانی محمول خواهد شد وجه دوم انستکه ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از ایات و اخبار میتوان نمود اما بدون انضمام وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنستکه ایمان محض عقاید حقه باشد انچه در اخبار وارد شده است که دلالت دارد اعمال باشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان و مراتب کمال ایمان باشد بسیار است و ایات و اخبار مختلفه محمول بر اینمراتب اکثر علمای امامیه باین وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزدیکست بوجه ثانی اما بر وجه اول انسب و اولی است وجه چهارم انستکه گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین نیز میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین را آثار چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل انکه شخصی در خانه نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است باین خانه میاید لیکن اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند و هرچند خبر او بیشتر میرسد قرائن بیشتر از او هویدا میگردد خوف و هراس او بیشتر ظاهر میشود و تدبیر رفع او بیشتر بر میاید تا انکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در انوقت بیتابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر میافکند و هم چنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هرچند ایمان کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست بیشتر میشود و خوفش از امور یکه موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد اثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق منقولستکه حضرت رسول فرمود که ایمان برادر است خود وار روشنائی دست میشود ایمان انستکه خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق ان کنند و گواهی در حصول ان در دل بدهند بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلبست حیات روحانی ایمان نیز بقلبست چنانکه بینائی و شنوائی ظاهری بگوش و چشم و سر است بینائی و شنوائی بچشم و گوش قلبست و کسیکه حیات ایمان ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حق تعالی فرموده در حق کافران و ایشان مردگانند و زندگان نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمیبینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است در حق ایشان که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهایکه در سینهٔ ایشانست کور است و این بسبب آنستکه حیات عبارتست از امریکه منشا علم و قدرت باشد و آثار بر ان مترتب شود و حیوة ظاهری منشا علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار او میاید و حیاتیکه بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقی است و اثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لایات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان معرفان خدا ممتاز است و اینبدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هرچند اینچراغ افروخته تر و پر نورتر میشود نور و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میشود و بدانکه قلب را دو معنی اطلاق یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار

است لطیف که حامل روح است و منبعث از قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات او موقوفست برین بدن و آلات و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلق باین بدن کثیف ظلمانی بهم رسانیده و اول چیزی که باعث حیوة بدنست و منشاء ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلبست بقلب زیاده از اعضاء دیگر تعلق میگیرد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند چنانکه نفس کامل میشود اثرش در بدن ظاهر میشود چنانکه روح بدن هر چند ماده اش در قلب صنوبری بجمیع بدن بیشتر بهم میرسد قوه آن در اعضا و جوارح بیشتر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جاری کرده باشند هر چند بیشتر بهم میرسد قوه و رواج نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدن روان میشود و تمام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها منبع فرماید و این هر دو چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته جاریست تا بنده راضی بدیست که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی که از اخلاط بدن بهم میرسد کل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا انهار عین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بینابیع حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن صحیح و سالم باشد تمام بدن صحیح است و هرگاه بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسمند یکی دل سرنگونست که هیچ خیر در آن جا نمی کند و آن دل کافر است و یکی دل آنست که خیر و شر هر دو در آن میباشد هر یک قویتر است در دل غالب گردد و یکی آنست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمنست و از حضرت صادق منقولست که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب همه کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و باید همه متابعت او را متابعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او هست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس هرگاه که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را روشن میگرداند که امور غایبه را بآنها ببیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میبود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش طاعات و خیرات را میدمد و شیطان در گوش دیگر بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتیکه گناه بر او غالب میشود و او را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی فرمود که در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت امیر منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امر قلبیست و از اعمال دلست و مراتب مختلفه دارد و هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها آثار ایمان و شواهد حصول اند و بانیوجه جمع میان آیات و اخبار متعارضه میتوان کرد و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین و یقین قابل زیادتی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید محض میدانند گویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار یکه دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل کنند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست و بنابر تحقیقیکه سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان هر دو باشد چنانکه حق تعالی در قصه ابراهیم گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دلم مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و ایضا فرموده است زیاده شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب آیات و اخبار بسیار است ایضا معلوم است که ایمان و یقین سلمان و امثال او مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی نیست و حضرت امیر

فرمود که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نشود و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت است و امثال او و از حضرت صادق منقول است که رسول خدا در مسجد نماز گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میآید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته است حضرت از او پرسید که بر چه حال صبح کردی و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین و شبها مرا بیدار و روزها تشنه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خدا را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند و یکدیگر در بهشت بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش منست پس حضرت با اصحاب خود فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کرده است پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حالیکه داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من کند پس آنحضرت دعا نمود و بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت میکند بر این مطلب بسیار است و هم در بیان اجزای ایمان قلبیست خواجه نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق بنبوت پیغمبران او و تصدیق بامامت ائمه بعد از پیغمبران او و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه اینها را داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام است دانستن آنها و تصدیق بآنها لازم است و انکار آنها کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است معارفیکه باینها ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علا است و مراد باین تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است ازلی و ابدی و واجب الوجود بالذات یعنی وجود و صفات ذات قدیم او است نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفتست علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدی بقا گفته اند و علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است که قدرت و حیات و علم و اراده و ادراک و کراهت و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق است دوم تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست که ظلم نمیکند و امریکه عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند در عدل خود در آنچه بر او واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمتست سیم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم شد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آنحضرت آورده در تحقق ایمان از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است از احوال مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سایر امور یکه بتواتر معلوم شده که حضرت رسول خبر داده است اینها آیا تصدیق بتفصیل آنها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر نیست در تحقق ایمان پس گفته است که ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتیکه هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید هر چند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد مؤمنست و مؤید اینست آنکه اکثر مردم در زمان رسول عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت کردند تا وقتیکه بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم میآید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم و علی ای حال از مکملات ایمانست که واجب شود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از تغییر و دور شدن از شبهه های گمراه کننده و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب این نه از جهت آنکه موقوفست ایمان بر آن و آن معتبر است در تحقق ایمان نه در نفس

بعصمت حضرت رسول وطهارت او وآنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبران و شرایط ایشان از کلام
بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر نیست در دین که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهر ایشانست که در حکم با ایمان
کسیکه غیر ایمان با سوای جمیع تفصیلا و ایمان با او بالیت اجمالا ندارد کافی باشد اما شرطست که ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسیکه
در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در جزایر و جبال
با اینها ممکن نباشد حکم بکفر او نمیکنند بعد از القای برو اگر قبول نکند حکم بکفرش خواهد شد چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد پس گفته
است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که
مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول شرط است که تصدیق کند بآنکه ایشان امامانند که هدایت کنند مردم را بسوی حق و اطاعت
ایشان در امر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غیر از این حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره
و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند و عالمند بآنچه صلاح
امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسیکه
بهوای خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی
علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است
که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را بآن محتاج میشدند ملک بر ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش می
شد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو میرود و آنکه بتمام شدن ایشان دنیا تمام میشود و نبوت بر ایشان
نمیباشد و آخر ایشان مهدی است و زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد یا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع اینها
شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست و وجهی که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاری است میتوان ترجیح داد
قول اول لیکن با آنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوص عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است
بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت ایشان چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار
ائمه بوده اند از شیعیان که اعتقاد بعصمت ایشان نداشتند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانستند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع
ذلک ائمه حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و اما کافیست هر شیعه که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی
ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد در دنیا از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت کند بر این و وجوب اعتقاد ب[illegible]
امام نیست مجمعیکه بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم علامه که شیخ زین الدین فرموده اند در
مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافی نیست وجه است زیرا که از بسیاری از صفات
ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه است بحد ضرورت رسیده است که ائمه اقرار فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است
آنچه ایشان فرموده اند حق است و از جانب خدا و حضرت رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یکی را بنص دیگری چگونه اثبات
میکنند پس هم چنانکه انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن
متعه کند چون از ضروریات دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه نیست کسیکه متعه را حلال نداند و هم چنین
عصمت ائمه و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قائم زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نیست
و آنکه عالم اند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلومست که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت
باشد اما بعضی از اموری که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج
از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد آنها بعد از موت باسمان
و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند و لا ممکن است که در آنوقت
ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر اینها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره
و ابو بصیر علما اینها را اکثر تاویل کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نبودند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و
مغرور بتوبه و عفو گردیده باشد اگر اینها را میگوید که در حق امثال اینها غیر اینجماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است
و ائمه با ایشان و بعضی مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا
است که اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده واجبست که اعتقاد کند و اگر

اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در غیبت سؤال کردن از فاطمه بنت اسد از امامت حضرت امیر محمول بر اینست پس فرموده است اصل
پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی و آن اتفاقی کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی
قائل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر
آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و نطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب
است تصدیق بآنها اجمالا برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود
و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت
یا غیر اینها از تفاصیلیکه باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها باعث قدح بایمان نباشد و هم چنین بودن جهنم
در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها پس در معنی اسلام است در اصل اختلاف بعضی را اعتقاد آنستکه اسلام
و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام
است و این در دنیا نفعی میبخشد و در آخرت نفع ندارد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
است و بعضی گفته اند ظاهرا بکلمتین است اگرچه بآنها اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان
جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور شد ایمان نیز اسلام را اطلاق میکنند حتی آنکه بر معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام را اطلاق
میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمره اثبات اینها آنستکه در معنی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را با ایمان
ایمان را اطلاق کنند یکی از اسلام معنی که در اینمقام ذکر کردیم مراد است چهارم آنکه خلافست که آیا یقین در ایمان معتبر است یا ظن
یا ظن نیز کافیست و ایضا خلافست در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و خلاف در
یقینی و ظاهر کلام علامه و اکثر علما آنستکه بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و استدلال کرده اند
بآیات و احادیث که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در اینها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری
از آیات مذمت تقلید وارد شده است و ایضا حق تعالی فرموده است که نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و در
این باب شک نکرده اند و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان و اکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند
بآنکه در عصر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القاء دلائل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام
و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم میآید که حکم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند باید
تشکیکی متزلزل میشوند و در بعضی که اینجماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند که ضرور
نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و رفع اشکالات منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر
باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین
است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را بتفهیم القا فرموده
و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی و بچه دانستی گفت پشک شتر را که در راهی میبینم استدلال
میکنم بآنکه شتری از این راه رفته و جای پا را که میبینم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده آیا آسمان باین رفعت و ستارهای روشن و زمین باین وسعت و دریاها
و کوهها دلالت نمیکنند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و بمذهب زنهای پیر و کسیکه رجوع کند باثار سلف و
اخبار صدر اسلام میداند که هرگز اهل مسلمانان میکرده اند و از تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بعبادات
و طاعات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور
و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل امت ایشان راضی نبودند و لهذا میبینم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست بعلوم ظاهر نکرده اند یقین
ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است
از ایشان و هرچند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت کند بر آنکه آنها از
لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی این نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی
از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پنجم خلافست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان
حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین خاصه و عامه را اعتقاد آنستکه ممکنست که زایل شود بلکه واقع است
و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر این میکنند چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز

قبول نمیشود توبهٔ ایشان و ایشانند گمراهان نواصب فرموده است بگروهیکه ایمان آورده اند اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الخ و از این باب آیات بسیار است و نسبت میدهند بعضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند و ایمان بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است بمرتبهٔ یقین نرسیده بوده است و آیاتیکه دلالت کند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه قلبی هم چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهنهای ایشان و ایمان نیاورده دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بایمان دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد اما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکنست که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا هم بایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت و شارع حکم به ارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کسی جرات بر این امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورت ندارد اگر کسی در صورت حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند آیا ممکنست که یقینی که از بعضی براهین عقلیه و قواعد منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقع نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجدهٔ بت نمودن و استخفاف بمصحفهای الهی جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسیکه متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات ممکن است پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که باین یقین متصف نبوده و بر دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کامل بوده باشد که مخصوص معصومین است که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد احتمال دلیلیکه بر آن قائم شده باشد در زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکنست چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یکقسم ایمانیست که مستقر و ثابتست که هرگز زایل نمیشود و آن زایل نمیشود و دیگر ایمانیست که ودیعه و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود که خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس گفتم مردی کافر میباشد کفر او نزد خدا ثابت است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستیکه خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتیکه مجبول گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل کفر و ایمان هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتیکه قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامهٔ براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر لیکن بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها موید بایمان او میگردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق آن هدایات نگردیده اند کافر شده اند و مع ذلک نه از مجبول و مجبور بر کفر نیستند اینست معنی امر بین الامرین که در اول رساله اشاره بان شد و محتمل است که مراد از دو فقرهٔ آخر حدیث آن باشد که بعضی بان هدایت عامه یا خاصه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند این بطریق متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافقتر است ایضا بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را از برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان ایندو خلق آفریده است و به بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند آنرا برای ایشان تمام میکند و الا بعکس و بسند حسن از حضرت باقر ع روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن و در شام کافر است و بنده هست که صبح کافر است و در شام مؤمن است و گروهی هستند که ایمان را با ایشان عاریت داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین مینامند و ایشان

از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق ع نشسته بودم و امام موسی ع کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من با آنحضرت گفتم که این کودک نمی‌بینی که پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از این ما را امر کرد که ابو الخطاب را دوست بداریم و الحال امر میکند که او را لعن کنیم حضرت در آنکودکی فرمود که خلق کرده است خلقی را حق تعالی برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است ایشان را ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب کند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را با او عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق ع رفتم آن سؤال و جواب را با آنحضرت عرض کردم فرمود که او چشمهٔ علم و نبوت و پیغمبریست و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان عاریه داده است و اگر دعا و الحاح بکنند در دعا بر ایمان خواهند مرد و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود بدرستیکه حسرت و ندامت و ویل تمام و عذاب از برای کسیست که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود بمقتضای دین خود و ندانند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا پرسیدند بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوی تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق گفتارش باشد پس گواهی داده شده است برای او بنجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان حق تعالی اگر خواهد بگشاید آنچه در آن پنهانست از ایمان و ظاهر و ثابت گرداند بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده و دهقان آن پروردگار عالمیانست و در حدیث دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد از تزلزل و اضطراب بیرون می‌آید چنانچه خدا فرموده و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قراءت اهل بیت چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دل او از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده و در ادعیه کثرت استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبهٔ یقین کامل برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغ باین حد نادر است و مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مؤمنانست چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغ باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامهٔ خلق باین حرجست بلکه از قبیل تکلیف بمحال است ظاهر آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد در زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکنست و درجات ایمان بسیار است چنانچه دانستی و در بعضی ممکن است که زایل گردد بشک بلکه بانکار بر گردد و آنا ایمان بمعنی است در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی زوالش ممکنست بقول و فعل نه باعتقاد مانند کفره که علم بصدق رسول الله داشتند اما از برای اغراض باطله نبوت انکار میکردند انکار مانند ابوجهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص حضرت امیر را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهر چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکنست ارتداد کفر و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امریکه شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجدهٔ بت یا قتل پیغمبر یا امام یا القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسیکه شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معنای اسلام و ایمان و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر یک کفر خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمرهٔ ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقهٔ امامیه است ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باختلال یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون ثابت شد که ایمان بعقاید حقه مشروط است بانکه انکار ضروری از ضروریات دین ایمان که مذهب امامیهٔ اثنا عشریه است انکار نکرده باشد و فعلیکه مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن یا کعبه یا سجدهٔ بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نقیض خود یا بانچه خارج از اسلام است یا بعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن

کنند مانند یهود و نصاری و مجوس یا مانند بت‌پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریح مانند سجده کردن بآفتاب یا بت یا انداختن مصحف کریم در نجاسات عمداً یا انداختن نجاسات در خانه کعبه عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد در اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه بکند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان قسمت میکنند این حکم او است ظاهراً و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا یا توبه او مقبول است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که توبه اش مقبول است زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است هر گاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش در میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال و زن او با او بر نمیگردد اما بعد از عده گفته‌اند که میتواند او را بعقد دیگر خواست و بعضی گفته‌اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محال نیست که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه بکند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته‌اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته‌اند حدی ندارد تا احتمال امید هست که بر گردد او را مهلت و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند این احکام در باب مرد است و زن را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و عقوبت میکنند هر چند مسلمان زاده باشند و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه کرد قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قائلند و خالی از قوت نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته‌اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصر نکرده‌اند آنها را و منتشرند در ابواب فقه [illegible] که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضرور است که در این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را گویند که وضوحش در دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه در آن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر تحریم بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و شرط بودن نماز بر طهارت فی الجمله بنا بر قول و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملاً و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بر تقدیر معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف بعرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملاً اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهر و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بد دروغ که نفع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر نامحرم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور [illegible] و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را حلال میدانند اما [illegible] که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و دختران و خواهران و دختر خواهر و عمه‌ها و خاله‌ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود فی الجمله بنا بر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهت یا زدن و تعذیب کردن مسلمانان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال و رجحان سلام و جواب آن بر احتمال قوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه بودن قطع صله رحم بنا بر احتمال و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث [illegible] بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمال و آنکه تصدق و خیرات بمیت نفع می بخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملاً رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن زن نامحرم باید پوشیده باشد فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت جانب مرجوحه و حلیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زدن مسلمانان و حقیقت قرآن مجید فی الجمله و منزل بودن آن از جانب

خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده‌اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر اینها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروری است و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و حضرت رسول بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر دنیا غالب خواهد گردید و وجوب بیزاری از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بنا حق کردند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که صریحاً دعوای امامت کرده‌اند و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با حضرت امیر و حسنین جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده است و بیزاری از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و خوبی خواص ائمه عموماً و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپائین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بر احتمال و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب و مؤمنین فقط بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و فار و موش و امثال اینها بنا بر اظهر و حرمت وطی محارم [illegible] بلکه عدم قول بجواز مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملاً هر چه ظهورش در دین اسلام و مذهب اثنا عشری بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما نص بر این نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین بر ایشان لازم میآید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده‌ام و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده‌ام و حضرت امام رضا در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص ایمان آنست که گواهی بدهی که خدا یکانه است و شریکی ندارد و واحد حقیقی است اعضا و اجزا ندارد و همه باو محتاجند و او قائم بذات خود است و همه چیز بدانا و شنوا و بینا و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالم است بهمه چیز و [illegible] و قادر است که هرگز عاجز نمیشود و بینا است که هرگز محتاج نمیشود و عادل است که هرگز جور نمیکند و آفریننده همه چیز او است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادات و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد بنده او است و امین او و برگزیده او است از خلق او و بهترین پیغمبران است و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده نیست ملت و شریعت او و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او و تصدیق جمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق کتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و گواهی بده که همه کتابهای خدا حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری به محکم یا متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصه‌ها و خبرهای آن و آنکه قادر نیست خلق که مثل آن بیاورند و گواهی بدهی که دلیل و راهنما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی او و خلیفه و ولی او و کسی که بمنزله هرون است از موسی و او علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است و امام متقیان و پیشوای شیعیان دست و پا سفید است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است و بعد از او ائمه را یکیک شمرد تا حضرت صاحب و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت خدا بر خلق تا وقتیکه همه خلق زمین بمیرند و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت کند ایشان را گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده‌اند از جانب حضرت رسول و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمیرد بر جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت و سعی در عبادت و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجود و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج امام علیه السلام بصبر نیکو و با مردم مصاحبت کردن [illegible] افعال وضو

را فرمود تا مسح پاها هر یک یک مرتبه است و آنکه نمی‌شکند وضو را مگر بول یا غایط یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه‌ها مخالفت
خدا و رسول کرده و ترک فریضه کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در
اول وقتها افضل است و فضل نماز جماعت با نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی‌توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی‌توان کرد مگر با اهل
بیت ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمی‌توان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است و چون تا نیز آگفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر کنی روزه را نیز باید
افطار کرد و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و قضا بر او واجب است و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز
بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را باید از پایین قبر برد و مدا از آن بدو و گفتن بسم الله بلند در جمیع نمازها
سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بنا بر
دیدن ماه باید گرفت هم در روزه داشتن و هم در روزه گرفتن افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و
هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان
تمتع و حج قران و افراد که عامه میکنند نمی‌باشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمی‌توان بست و
جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و نباید کشت در تقیه واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه
بخورد و از برای دفع ظلم از خود بخورد گناه و کفاره ندارد و طلاق و نه نیست که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر فرمود که زنها
نخواهید را که سنیان طلاق گفته‌اند در یک مجلس که اینها شوهر یافته‌اند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دایم نمی‌توان کرد و صلوات
بر حضرت رسول و آل او واجب است در هر موطن که نام او مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها و کشتن حیوانات حق
و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی پدر و مادر واجب است
هر چند ایشان کافر باشند اما اطاعت ایشان نمود در معصیت خدا و غیر ایشان جایز نیست زیرا که اطاعت نمی‌باشد در معصیت مخلوق خالق
حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادرش حلال است که پشم و مو بر آورده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج
تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند پدر و مادر را احدی میراث نمی‌برد مگر زن
و شوهر مگر کسی که خدا از برای ایشان سهمی در قرآن قرار داده است و اولی و احوای میراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث
بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه پسر باشد و خواه دختر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کرد و
سر را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا یا نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختران گرامی کردن
ایشان نزد شوهران و خدا تکلیف نمی‌کند نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه خلق تکوین
یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده است همه چیز را و بجبر قایل مشو که
خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که ایشان را گذاشته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا نمی‌گیرد
را بعوض گناه او عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران عذاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود گناه کاری گناه دیگری را و نیست
از برای آدمی مگر آنچه سعی کند و خوش آن است که عفو کند از گناه و تفضل کند بر ثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور
کند و واجب نمیکرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه میکند و بمعصیت می‌افکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و نمی‌گزیند
از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا اطاعت شیطان خواهد کرد بر معصیت و حجت بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه
معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زنا
کننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند اما کسی که گناه کبیره میکنند که مستوجب جهنم گردیده مسلمانند نه مؤمنند نه کافر و خدا داخل
نمیکند مؤمنی را که او را وعده بهشت داده است از آتش بیرون نمی‌آورد و حال آنکه او را وعده خلود در جهنم کرده است و نمی‌آمرزد
شرک بخود را و می‌آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران از اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می‌آیند از جهنم و
شفاعت از برای ایشان جایز است و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی
از منکرها واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای امانت است و خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره
و ایمان معرفت است بدل و اقرار است بزبان و عمل است باعضا و جوارح و نباید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیر و منکر و مبعوث شدن بعد
از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کرده‌اند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون کنند و بنای ستم بر ایشان

گذاشتند

گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر کردند و بیزاری از آنها که بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرم
حضرت رسول را دریدند و زوجه آن حضرت را از خانه بیرون آوردند و با حضرت امیر جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بظلم و
جور شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند
و منکردهای حضرت رسول را و بیرون کردهای رسول را پناه دادند مالها را بتوانگران خود قسمت کردند مانند معویه و عمرو
بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری از اتباع ایشان که با حضرت امیر جنگ کردند انصار و مهاجران از اهل فضل و سایر اخیار را
کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که در شان ایشان فرموده است آنها که کردارشان
ضایع شد در زندگانی دنیا و گمان میکنند که کار خوب کرده‌اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت
حضرت امیر و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را بی‌امام ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس بپا نمیداریم از برای
ایشان میزانی را و حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری جست از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و
قائدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوی امامت کرده است و بیزاری از اشباه کشندگان ناقه صالح از اشقیای
اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه
پیغمبر خود رفته‌اند و تغییر و تبدیل در دین خدا نکرده‌اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم و سهل بن حنیف و عبادة
بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان
هدایت یافته‌اند و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی که مست کننده است کمش و زیادش و هر چه بسیارش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر
شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که از
خون است و حرام بودن ماهیها که فلس نداشته باشد و اجتناب از گناهان کبیره که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب
خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح
کرده باشند و حرمت آنها در صورتی که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و
کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب
خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا
و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بعمل تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا
و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمه الله اکثر این مضامین را بسند معتبر از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که اینها شرایع
دین است از برای کسی که متمسک شود بآنها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است
بیان فرمود و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند در پوست هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زیرا که
بعضی برای تعریض از جانب ... و محبت و ولایت دوستان خدا و محبان ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان
است و از آنها که ستم کرده‌اند بر آل محمد و هتک حجاب آن حضرت نمودند از فاطمه فدک را غصب کردند میراث او را منع کردند حق
شوهر او را و قصد کردند خانه او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول را کردند و بیزاری از طلحه و زبیر
و معویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب است و بیزاری از قاتلان حضرت امیر و جمیع قاتلان ائمه واجب است و از جمله مؤمنان که ولایت ایشان
واجب است جابر انصاری و عبد الله انصاری را نیز ذکر کرده‌اند و فرموده است که اصحاب حضرت دعا گفتند مؤمنان نیز در آن ... و
شفاعت جایز است از برای ایشان و مستضعفان هر گاه پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول مرتبه شرک بخدا ذکر کرده است و
چون این دو حدیث معتبر بسند از دو معصوم بزرگوار در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در اینجا ایراد نمودیم همه چون اکثر
متکلمین در معارف تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل آنکه خدا فکر را اندر روزی تکلیف
بمعارف بعضی از متکلمین گفته‌اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف که قادر باشد
آنچه مکلف بآن شده است و تمییز میان ... پس قبل از این حالت تکلیف ندارد بآن حالت و بعد از آن مکلف میشود خواه بلوغ
شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چند سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن مکلف شود
باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در ذهن و ضعف و بعضی از ایشان گفته‌اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات
که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اشتغال باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده‌اند

که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت می‌شود و بحث کرده‌اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا
بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد بر قول سابق اعتراض کرده‌اند که چون مشهور که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سالگی
مکلف باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشد باز خلاف کرده‌اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغول
نظر و فکر است چون معارف همه نظریست با کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار
مشکل است زیرا که لازم می‌آید که حکم کنیم بر کفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم
باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و سعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می‌آید تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع
کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده‌اند در آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافر یست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد
اگر کسی گوید هر گاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس باید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد این
خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمی‌شود در جواب گوئیم که ممکن است داخل شدن او در بهشت بتفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال
و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و منتهی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و محقق دوانی
که چیزی گفته است که حکم بایمان او می‌توان کرد و نه حکم بکفر او و حق تعالی منت نظر و فکر بلکه بر تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او می‌کنند مانند اطفال
زیرا که تکلیف تمام بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او با قیست بر اتحاد آنها تا بر او و قتی بگذرد که ممکن باشد او را نظر بکند
و موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد حقیر احوط است چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در هر مرتبه از مراتب
ایمان مکلف است خدا و تند فرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها حق تعالی تکلیف نمی‌کند نفسی را مگر آنچه در طاقت و توان او بوده و بعنی
و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده‌اند که حضرت صادق فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما آنست
که خداوند حجت می‌گیرد بر بندگان با آنچه با ایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل گردانیده و در
آن کتاب امر و نهی کرده بنماز و روزه و فرموده اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید
بعد از صحت قضا کنید هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی
هست و من نمی‌گویم که با ایشان گذاشته است هر چه خواهند می‌توانند کرد بلکه خدا هدایت می‌کند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود
وا می‌گذارد و آنچه را با ایشان تکلیف کرده است که زیاد و سعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است
لیکن مردم را در ایشان چیزی نیست که باین و سعت تعب بخالفت کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و بیماران
و نه بر آنها که نمی‌یابند آنچه خرج کنند حرجی نیست بر محسنان نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می‌آیند که ایشان را
سوار کنی تو میگوئی که من نمی‌یابم چیزی که بر آن سوار کنم بر می‌گردند و آب از دیده‌های ایشان می‌ریزد پس خدا از اینها همه تکلیف برداشته چون
خرجی نمی‌یافتند بر ایشان دشوار بود و بر قعود دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که خدا حجت می‌گیرد بر مردم
مگر با آنچه با ایشان داده است و شناسانیده است ایشان را و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی که بود
است که خدا حکم بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود
که یعنی شناسانیده باشد با ایشان آنچه باعث خوشنودی او است یا باعث سخط و غضب او است و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقواها یعنی
بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید کرد یا باید ترک بکند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی
راه با و شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند باز فرموده است اما ثمود فهدیناهم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در
حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول کند خواه نکند و کلینی روایت کرده است
که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خدا است بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی
از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده‌اند که بمعرفت یابند آیا می‌توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان تکلیف بمعرفت کرده
اند فرمود نه بر خدا واجبست که بیان کند خدا تکلیف نکرده است بغیر امکان و توسع ایشان تکلیف نکرده است مگر چیزی را که با و عطا کرده است
در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر
فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند بعد از آن خدا را بر همه خلق هست که بعد از شناسانیدن
ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسید که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را
از بندگان محجوب کرده است از ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر صحیح روایت کرده‌اند از آنحضرت که رسول

خدا فرمود که برداشته شده از امت من نه چیز از خطا و فراموشی و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر شوند
بان و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه‌ها در احوال الخلق تا آدم که بلب سخن نگویند از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار
است که در رسائل کتب خود ایراد نموده‌ایم اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک
آن عقاب نمی‌کند اتمام حجت بانواع می‌باشد و یکقسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمان باشند در بلاد اسلام نشو و نما کرده و مذهب حق بر او
ظاهر کرده در اول بلوغ اطمینانی از دین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن به پدر و مادر و خوبان و استادان او بتقلید
ظنی هم رسانیده است و دیگر آنکه از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور شد و هم آنکه در این مدت بسیج الابلاء
بکوشش او حق بداشته است او در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی دلایل هم رسانیده است و نیز بطریق اولی کافیست اگر طالب یقین باشند
هر روز بطاعات و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند پیوسته ابتهال و تضرع از کریم ذو الجلال طلب نمایند معرفت بکنند و
بر روز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند اگر تقصیر در این ابواب بکنند
اگر فتنه مضله با ایشان عارض شود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی خواهند بود
و اگر العیاذ بالله از دین برگردند تقصیر خود ایشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد اهل خلاف باشند اگر تعصب بگذارند و طالب حق
شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه وسیله از برای هدایت ایشان مهیا میکند و ایشان را
هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانکه گذشت اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش بجویند هدایت راسخ در
دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند بسیار باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان واضح هم نشده باشد با تشخیص
مرجون لامر الله باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند حق بر
ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند اگر بهشت نبرند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین
و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجملا باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام
نکند عذاب نمی‌کند ایشان را و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافیست و همین قدر که مذکور شد اکتفا نمود
نور فصل سیم در انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مرصد است مرصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان
علما خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره بدانکه شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته‌اند که گناهان کبیره‌اند زیرا که
همه شرکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت با فوق و با تحت آنست که مثل بوسیدن اجنبیه
صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
داده‌اند و بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده‌اند شما را
از آن تکفیر می‌کنیم و محو میکنیم گناهان شما را او باز فرموده است آنها که اجتناب می‌کنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهانی بسیار قبیح
رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم یعنی صغیره و در احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر
اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد اینها از آنکه گناه صغیره نمی‌باشد آن باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت
خداوند کبیر و صغیر را حقیر نباید شمرد و نافرمانی خدا عظیم و بزرگست بلی بعضی از گناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت به بعضی
خوردترند پس حق آنست که گناه بر دو قسمست یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق
عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت
بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مغفور و بعفو است و خداوند بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها
بمقتضای وعده خود عقاب نمی‌فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است شهید
گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت بر یکنوع از صغایر بی توبه یا در بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آن
است که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطر نداشته باشد توبه و نه عزم بر
فعل آن ظاهر آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده است
این کلام شهید بود و بعضی گفته‌اند که اگر صغیره بکند بعد از او عزم بر صغیره دیگر بکند بعد از او عزم صغیره دیگر بکند باز
بعمل میاید و بعضی گفته‌اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل میاید و بنا بر این فرق میان صغیره و کبیره نخواهد
بود و بعضی گفته‌اند که بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته‌اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع

محتمل است و بعضی قائل شده اند که همه گناهان کبیره اند و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع
نباشد همچنین که ارتکاب و گناه را از یاد از اجتناب باشد هر گاه که گناه او را میسر شود و بجا آورد بر ترک توبه البته فتح رعد الله و
کند کمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل اصرار نیست بلکه اصرار بر مداومت بر یک گناه تکرار آنست بدون توبه یا بسیار
مرتکب صغایر شدن بهمچنین که مشعر باشد بی اعتنائی او بشرع و دین و عدم رضای او بر آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در انواع
علما و اخبار اختلاف بسیار است در آن بعضی گفته اند هر گناهیست که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد بعضی گفته اند
هر گناهیست که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب بر آن شده باشد یا بعضی گفته اند هر گناهیست که کردن آن
مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی ثابت شده باشد بعضی گفته اند هر گناهی
است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت اند اول شرک بخدا
و جمیع عقاید فاسده که مخل با ایمان باشد دوم قتل آدمی بناحق سیم تهمت زنا بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن
بغیر حق پنجم زنا ششم گریختن از جنگ واجب هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه دیگر افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت
و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و بعد از هجرت اعرابی شدن و نا امید
شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و گوشت خوک و خون و گوشت حیوانی که بغیر
نام خدا کشته باشند و رشوه در غیر ضرورت و سود گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان در ظلم و حبس حقوق
مردم با قدرت بر ادای آن و اسراف در مال و فال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند طنبور و تار
و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت
هفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش
جهنم بر آن شده باشد یا تهدید بعظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز
و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید یا تهدید بعظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی
بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخلست و قول اول اظهر
است و قول آخر احوط است و در حدیث معتبر عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و عقوق
پدر و مادر و خوردن مال یتیم و کشتن نفسیکه خدا حرام کرده است بغیر حق و گفتن تهمت فحش و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم
خوردن دروغ و دزدیدن از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی دادن بغیر حق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا
با چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن و پیمان مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار
و وعید از آنها تهدید بعظیم یا بعذر در آن وارد شده است در غیر شد اینها میشود والله یعلم و در بعضی از نصائح نیز جمع اینها را جمع کرده اند
و اینها است که در این حدیث صحیح مذکور شد که آنها بعضی خبر دادن از جز و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از
سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن
ببلادی باشد که در آنجا عالم نباشد مسائل دین خود را اخذ نتواند کرد و نسبت دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه و غیبت و بهتان بعضی گفته اند ترک
جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب و منع کردن از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام بپدر
و مادر را بکند یا بد هند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند که گناهان اشتر از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا
و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومن
بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قمار و شار در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف
وعده کردن بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و آزار نمودن بسبب شنیدن کنیز و غلام زنا با بر حد که جمعی
و منع آب مباح از کسیکه محتاج آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عمدا خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان
و خوردن شکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان
و دشنام دادن بر ایشان و گمان بد بردن بر ایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق
خصوصا مجالس شراب بغیر ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعتهم نشینی کردن و گناهان را سهل شمردن و خوردن حرام و
از عینکه تا آخر محل اشکالست کبیره بودن اینها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلافی هست و احادیث بسیار دلالت

میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا الحن آواز است در حلق که موجب طرب گردد
یا اند و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در دعا و قرآن و ذکر باشد یا غیر او و اکثر علما استثنا کرده اند از غنا حرام
که از برای بند فن شتر حدی خوانان میخوانند و بعضی مرثیههای حضرت امام حسین را استثنا کرده اند و خالی از قوت نیست اگر هر چه
عروسیان بخوانند بعضی استثنا کرده اند هر گاه زنی که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و اینها بجز
کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند استثنا اینها خالی از قوت نیست چون احادیث معتبره در اینها نیز وارد شده است
و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک اینها احوط است و احادیثیکه در باب مدح صوت نیکو وارد شده است
دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که صوتی هر آواز کسی خوش است و هر چند بحد غنا نرسد نباشد همچنین کلماتی که
قرآن و دعا را بصوتی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن خصوصی ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن
و صوت حزین وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد آنچه تصریح بر ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که
بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال
آلات لهو و لعب مانند طنبور و عود و نای و دف امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق
اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند این احوط است و انواع قمار
همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی
و اسب دوانی و اشتر دوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیراندازی در قمار هاشکه نهی اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد
و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هر چند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی
و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و
سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن بنرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقول است
از حضرت صادق که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن بآن شرک است و سلام
کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه بازی میکند دست در میان آن کند دستش چنانست که در گوشت
خوک برده باشد و نماز مقبول نیست تا دستش را بشوید کسیکه نظر کند بآن چنانست که در فرج مادر نظر کرده باشد و کسیکه نظر کند
بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را
در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت و ندامت و بال است روز قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازیکه
مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت در معرض غضب الهی اند و ابکر دو بیدن و سنگ بکر و انداختن و چیزهای سنگین را بکرو بر داشتن
و بلند کردن و کشتی بکرو دویدن و کشتی گرفتن و جوکان بازی کردن و امثال اینها اگر بکرو بیند باشد حرام است اگر بیکرو باشد خلاف
است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا اگر غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت
بر جواز میکند بلکه حدیث در کشتی گرفتن حسنین در حضور رسول خدا و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان را نیز اشعار بر
استحباب آن نیز میتوان کرد و علما جزم کرده اند بحرمت نکترد بازی و استعمال آنکه در روایت جعفریات طاق و جفت بازی و تفنگ و کمان
گلوله بکرو انداختن و بکپا ایستادن و دویدن و مکث زیر آب کردن خواه عوض در گرو قرار داده باشند و در کشتی گرفتن و کبوتر بکرو
پرانیدن در فرستادن و گرو دویدن اگر عوض قرار نداده باشند نرد و اشکالی کرده است نگاه داشتن کبوتر از برای انس خانه نیز است
بلکه مستحب است از برای فرستادن نامه خوب جایز است بکرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بی عوض باشد خلافست
جواز خالی از قوت نیست و احوط ترک است پرانیدن از برای تفرج سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند این در
صورتیست که متضمن فعل حرام باشد اگر متضمن در دیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشهها و نظر و فحشها
و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند جنگ انداختن حیوانات را بکرو و جنگ انداختن حیوانات
عوض قرار کنند خواه نه و بعضی اینها را مطلقا تحریص بر جنگ کردن بکرو حرام میدانند علامه گفته است که خلافی نیست در آنکه حرام است
مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مومنه که شناسند تعریف
پسران ساده با مرد بطریق مطلق خواه معین و خواه غیر معین خواه شناسند خواه نشناسند خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان
حربی را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کرهیست یا افسونی است یا سخنی است که نقل کنند یا بنویسند یا عملی

بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا در دل او یا عقل او یا بدن او یا انکه بظاهر مباشرت کرده‌اند بعضی از جمله سحر شمرده‌اند خدمت ملائکه و جن و نازل
کردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن ایشان در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بر زبان او و اکر بعضی
از اینها اصل داشته باشد ظاهر از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در انکه عمل
سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکثر است تا یاد کرفتن را بعضی تجویز کرده‌اند نه بقصد عمل کردن بلکه از برای انکه از ان احتراز کنند و
بنا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین گفته که چون
حضرت رسول انکشتها را کشود و از میان انکشتها مانند کثرت آب جاری شد احتمال سحر نداشت اکر انکشتان را هم میچسبانید و میچو ابا میبند
احتمال سحر نداشت و حق آنست که معجزات انبیا از ان واضح‌تر است که احتمال سحر در آنها توان نمود و نهایت انست که چند قطره آب بیرون
اید نه اینکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفت اخر وار عصا و ریسمان را ببلعد بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد
بود و امر صاحب الامر ظاهر بحدی نخواهد بود که شبهه در ان پیدا شود و در روایات وارد شده است که حل یکن اما میتوان و اکثر ابخل بر احادیث
ان کرده‌اند که بقران و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه خلاف دارند سحر را واجب کشتن او و ایضا خلافی نیست در
انکه حرام است کهانت و کفته‌اند که ان علمی است که موجب اطاعت بعضی از جن کردد و خبرها از برای او بیاورند و این نزدیک است بسحر و از حضرت
صادق منقول است که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و ان اعمال
غریبه است که معرکه کیران بچالاکی دستی کار چند کنند که غریب نماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه و اکر
اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اکر ممکن باشد که اصلی داشته باشد
ظن غالب آنست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حرمت مشکل
است مکر انکه متضمن مفاسدی دیکر باشد چنانچه شیخ شهید گفته است احوط و اولی اجتناب از همه اینها است و ایضا خلافی نیست در
قیافه و ان متمسک شدن است بعلامتها از مشابهت و ترکیب صورت که بسبب آن ملحق کردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب
چنانکه در باب نسب اسامه سخن مذکور شد از قیافه و نبدید او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و کفته
اندکه وقتی حرام است که جزم بان بکنند یا امر حرامی بران مرتب سازند مثل انکه نسبی را که شرعا ثابت باشد نفی کنند یا محرمی را
محرم کردانند امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیکر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه
او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده‌اند بر حرمت فروختن میته و شراب و کوشت
خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنک و فروختن سک بغیر سک شکاری و کله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره
غیر ماکول اللحم حرام است اما عذره و بول ماکول اللحم خلافست جایز بودن فروختن روغنیکه نجس شده باشد مشهور آنست که جایز
است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال ان نتوان کرد و چوب
را با ان چرب نتوان کرد و دنبه و پیه که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر
جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در امور یکه طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات خریدن
و فروختن چیزی چند است که کافران از برای عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی و خریدن و فروختن
التهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و قمار و الاتها مانند نرد و شطرنج و کنجفه اکر از برای استعمال حرام خرند
و اکر انتفاع حلالی از آن متصور باشد با این هیئتی که هست مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده‌اند و بعضی منع کرده
اند که در انصورت حرام است که شکسته‌اش قیمتی نداشته باشد و اکر شکسته قیمتی داشته باشد برای انکه مشتری انرا بشکند در منفعت حلالی
منتفع شود و اهتمام بر دیانت مشتری داشته باشد میتوانند فروخت و بعضی کفته‌اند تا انرا از هیئت خود نبرند نمیتوانند فروخت
و در فروختن ظرف طلا و نقره نیز خلافست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتیکه جنگ داشته باشند
با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و همچنین کفته‌اند حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا
و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن انکور را از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای اینکار میکیرد خواه در
ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازند و فروختن چوب از برای بت ساختن بنا بر الاشهر و اکر بکسی بفروشد
که اینکار را میکند مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته‌اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا
خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن

مسوخ

مسوخات مانند میمون و فیل و درندکان مانند شیر و پلنک و اشهر جواز است خصوصا حیواناتی که شکار کنند مانند یوز و شاهین و عقاب
و مشهور میان علما جواز بیع کربه است و بعضی دعوی اجماع بران کرده‌اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندکان است مانند پوست
شیر و پلنک و ابن البراج کفته است ثمن کربه را تصدق باید کرد و تصرف دیکر نمیتوان کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و ابن جنید
کفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخ و درندکان در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند این نیز
معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است اکر هر دو شق یکطرف نباید سایه از ان بیفتد خواه متصل
بدیوار باشد یا جدا باشد ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر کاه مجسم و سایه‌دار باشد در
صورتها که بر دیوار و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و کل و کیاهها و بناها که سایه‌دار باشد حرام نخواهد بود
و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند اکرچه سایه نداشته باشد و بعضی صورت درخت و غیر ذی روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف
احادیث معتبره است اکرچه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز حرام است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه بعضی از علما قائلند
کفر است و موثر ناقص دانستن یا انکه اوضاع فلکیه فی الجمله تاثیری هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و تاثیر ماه در برودت اکثر
علما فسق میدانند و اکر موثر ندانند و کویند عادت الهی جاری شده است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین
حادث شود یا اینکه حق تعالی انها را برای اهل علم علامات قرار داده است اکثر کفته‌اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر
در علوم نجوم و یاد دادن و اموختن ان را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بران دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علما کفته
اند اکر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و انچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود انستکه اوضاع انها علامت حدوث
حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا است و ایشان باخبر و غیر ایشان احاطه تامه باین
علم ندارند یا بسبب مفسده بسیار دیکر از مصالح کلیه منع کرده‌اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها
و تعلیم و تعلم اینعلم را حرام کردانیده‌اند و فرموده‌اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر
در جهنم است و حضرت صادق فرمود منجمی را که کتابهای خود را بسوزان و ما ساعات و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که
بعضی سعادات و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و خدا قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس
او نحوستها را مبدل کرداند بسعادت و بنای اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعادت
نحس کردانند بلکه در دفع مخاوف و رفع بلاها امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده‌اند و در احادیث رعایت ساعات فرموده‌اند مکرر در نکاح
و زفاف و بعضی از امور که امر باحتراز بودن از قمر در عقرب از انها نموده‌اند و کمان فقیر انستکه این بر وفق اصطلاح منجمین نیست
بلکه محاذات ستاره‌های عقرب است چنانچه مدار عرب بر ان بوده و هست و در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت
شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره کذاشته است که خواص و عوام در ان یکسان بدانند باشند
و در این زمانها اکثر ستاره‌های عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما علم هیئت افلاک و کیفیت و کمیت حرکات انها مشهور آنستکه
حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته‌اند بسبب انکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنستکه اهتمام در
در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوس کواکب بر انها منطبق میشود و در بعضی
حیران شده‌اند و از از مشکلات آن فن شمرده‌اند و ارصاد مختلفه که بسته‌اند در اکثر امور با یکدیکر مخالفند و بغیر خدا که
اینها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که با ایشان وحی و الهام فرموده است دیکر از اهل حقایق انها اطلاعی نیست اما قلیلی از انکه
منجر بمزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوه و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل انها حرام است
بمطابقه انها با واقع انها نیز زیرا که علم غیب مخصوص بخدا است و اکر بسبیل فال نیک شود کوید باکی نیست زیرا که روایت کرده‌اند که
فال نیک زدن دوست میداشتند و طیره یعنی فال بد زدن اکراهت داشتند و حق انستکه رجوع باین فن در مردم نکنند و سخن
ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و ابن جماعت که خبر از آینده میدهند
و همچنین عراف انکه میکویند که رمل از حضرت دانیال ماخوذ شده اصلی ندارد و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مشیخه ابن
محبوب از هشیم روایت کرده است که کفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که نزد ما در این مردی هست که بسیار است که خبر میدهد
کسی را که مال او دزد برده است یا مانند ان از چیزها حضرت فرمود که رسول خدا فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی
یا کذابی که تصدیق او کند در انچه میکوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و کفته‌اند حرام است شکستن

باشد

باشد مانند آب رشته کردن و نشاسته که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته‌اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و نحو
زینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن و وسمه بر ابرو گذاشتن و لباسی مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دستبند پوشیدن
و همچنین گفته‌اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکال
نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضا را از اعمال و سحر حرام دانسته‌اند و این خالی از اشکال نیست و احوط آنست که اجتناب کند
از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری
از پیغمبران که بگو قوم خود را که مپوشند لباس دشمنان مرا و مخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان
دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن منند و اکثر علما گفته‌اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجب مانند غسل دادن اموات و کفن
کردن و نماز کردن و دفن کردن بر اینها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است و اینها خالی از قوتی نیست بر مستحبات مزد میتوان گرفت و اکثر
گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته‌اند و اجرت بر پیشنمازی و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده‌اند اما همه تجویز کرده‌اند
روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر اینها کرده باشند میتوان گرفت و مشهور آنست که
جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح خواندن و بر طلاق و جمعی از علما گفته‌اند که جایز نیست فروختن و خریدن قرآن مجید
را و اگر فروشند باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته‌اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و خط را ببخشند
زیرا که احادیث بسیار در نهی آن وارد شده است از جمله اینها روایت سماعه است که گفته است از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود که قرآن
را مفروشید که فروختن اینها حرام است بعد پرسیدم چه میفرمائید در خریدن اینها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخرید و بگوئید
محو و غیر اگر بر آن قرآن نوشته باشند که بر تو حرام خواهد بود و وزرش بر آنکه فروخته است و در حدیث صحیح از آن حضرت
مرویست که مصحف را بخرم دوست‌تر دارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت میکند بر کراهت و بر اجرت گرفتن کتابت مصحف مشهور
کراهت است و بعضی با شرط حرام میدانند حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه
بدهند قبول کند یا اجرت را بازای غیر قرآن بگیرد از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت
گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجبست
گرفتن بر تعلیم آن حرام است زیاده از آن اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است اگر اول شرط کند کراهت زیاده است و بعضی با شرط
حرام دانسته‌اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته‌اند
و در علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته‌اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور
آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثوابش را از برای مرده بفرستند یا هدیه کنند و در بعضی اخبار منع وارد شده است و جمعی کراهت
بر آنکه شرط کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای
او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است از حضرت باقر ع منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول
و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه مجبور باشد و بداند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکند و حق او ضایع میشود و در این صورت
بعضی تجویز کرده‌اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسیکه اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادلی نبوده باشد
یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه کرده‌اند و احوط آنست که تا ممکن
باشد رجوع بسوی ایشان نکند و در حدیثی وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد بر او حرام است و قرآن را بطلا
و غیر طلا نوشتن کراهت ندارد و بعضی حرام دانسته‌اند و گفته‌اند اعشار را بطلا نوشتن مکروه است چنانچه بسند صحیح از
سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق ع که مردی هست که عشر قرآن را بطلا می‌نویسد حضرت فرمود ...
گفت این معاش منست حضرت فرمود که از برای خدا ... از محمد بن وراق منقول
است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق ع قرآنی که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت
عیب نکرد هیچ چیز از آن مگر آنکه قرآن را بطلا نوشته بودند و فرمود که خوشم نمی‌آید که بنویسند قرآن را مگر بسیاهی چنانچه اول مرتبه نوشتند
نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر ع نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نیست
و ابو الصلاح زینت نمودن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما و افاضل آنست که طلا کردن مسجد حرام است و بعضی مکروه دانسته
کردن را حرام دانسته‌اند و مستند هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن

حرام است

حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته‌اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام
نیست مانند عمارت کردن و طبخ نمودن و سایر خدمات مباح و در بعضی از اخبار منع مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است
و محمول است که بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است که رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده‌اند پس مس میکند شما را
آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده‌اند بمیل قلبی و بعضی گفته
که مراد از ظالمان مشرکانند و بعضی گفته‌اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان
محض مخالطه و معاشرتها از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون نمودن خیرخواهی و اطاعت است
باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و بهیچ وجه احوط آنست که بدون تقیه یا اصلاح شرعی
مانند هدایت ایشان و دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام
است نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه و یاد دادن و یاد گرفتن آن مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای
سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر اهلها یا اخذ کلمات حقه از کلام
ایشان یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج و مقاسمه میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد
و جایزه‌ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته‌اند که اگر این کس را حواله کنند بر محل
باز جایز است گرفتن و در این مسئله اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از
مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او ندهد اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه
برندارد و اکثر گفته‌اند که زنان نان و نان خورش را بی اذن شوهر بقصد تصدق میتوانند بخشید اگر او منع نکند و زیاده نکنند که باو ضرر
برسد اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا بدهد مشهور آنست که اگر خود احتیاج داشته باشد و موصوف بآن صفت بوده
باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده
است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر واجب النفقه او نباشد مشهور
میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر از انسان جایز است و بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی کار نکلوله انداختن را حرام دانسته‌اند
و بعضی گفته‌اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال آن از آن ساختن
و بعضی مکروه دانسته‌اند و وجهی ندارد و استعمال شانه از مستحبات است از جمله محرمات که جمعی از علما تصریح کرده‌اند بحرمت خواندن و شنیدن
قصه‌هاست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه است و افسانه‌های معلوم الکذب یا بعضی از آنها که معلوم الکذب است مانند روایات موضوعه
مخالفان که مشتمل بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی با ایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر
اعیان علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال اینها باشد یا از برای تقیه مضطر باشد بخواندن و شنیدن
اینها باشد چنانکه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح گفته است که حرام است دروغ و این
جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصه‌های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی نقل میکنند و یا بر جنگهای واقع چیزها
زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه‌های اختراعی و قصه‌هایی که دروغ
بر آن زیاد کرده‌اند و بقصه‌های دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است
قصه خوانان در مجلس حضرت صادق ع مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از
سؤال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسخن گوینده پس بتحقیق
که او را پرستیده است و اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید باشد مستمع خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان
را پرستیده است و باز از آن حضرت پرسیدند از قول خدا که شعرا را پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه
خوانانند و احوط آنست که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده
دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الخ یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل
را از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و آیات قرآن را استهزا کند ایشان را است از برای ایشان عذاب خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر
مفسرین روایت کرده‌اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت کرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید
و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و

اسفندیار

ها اسفندیار و اکاشی یا اشعار عجم را به خوش آمد آنها را شنیده و ترک می‌کردند شیخ فرزانه را از کلینی نقل نموده
اند و کلینی و شیخ طوسی بسند تا الصحیح از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت امیر قصه خوانی را دید که در مسجد قصه می‌خواند تازیانه
بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که بگوید
بیتی از شعر را در روز جمعه حظ او همان است و کفره آن نقل می‌کند بر مثل بر سرش اگر چه بسند رته باشد خواندن شعری که مشتمل بر
دروغ و لغو نباشد جایز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب
و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد منقول است که شکمی که پر از چرک و ریم باشد بهتر است از شکمی که پر از شعر باشد
منقول است که هر که بیتی در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت رسول منقول است که شعر از شیطان است و اما از
حضرت روایت کرده اند که از جمله حکمت است شعر و از حضرت امیر و امام رضا و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل به اشعار
یاد می‌کرده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضیلت مدح حضرت رسول و ائمه و مراثی حضرت امام حسین وارد شده است خلافی نیست
در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی یا تعریف زن معینه نامحرمه یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگر چه راست باشد و گفته اند
اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود را در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما منافی مروت است
عدالت را می‌برد لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح نا اهل باشد که موهم کذب
است اکثر علما تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که داخل کذب نیست و حرام است و بعضی گفته اند که
از قبیل مبالغه است که باعث آن می‌شود که مردم خلاف واقع را اعتقاد کنند بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه تشبیه
می‌کرده و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد یا تحسین فسق و ظلم و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست
که از این جهت حرام باشد از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها
از امور قلبیه اند تا اظهار نکرده معلوم نمی‌شود و خلاف عدالت ثابت نمی‌شود و از بسیاری از احادیث ظاهر می‌شود که اظهار آنها
معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فعل است هم چنین گمان بد به مؤمنان بردن یا اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد
حرج لازم می‌آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد هجران و ترک معاشرت مؤمنان از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث
بسیار بر آن دلالت دارد اما ظاهر آن محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد مطلقا زیرا که ترک معاشرت ناس بسیار وارد و از جمله
محرمات است تجسس عیوب مؤمنان و اخبار و روایات بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ابن شهر آشوب نقل کرده بر خانه مسلمانان و بام ایشان
رفتن و نظر به حرم ایشان کردن حرام است اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی به قتل او شود خونش هدر است
اما اول باید که تا منع بکنند ممکن باشد زیاده تعدی نکنند پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ یا اضطرار از برای مرض
و رفع ضرر جایز نیست که جامه دیگر نداشته باشد خوف ضرر داشته باشد حرام نیست اگر حریر محض نباشد یا پنبه یا کتان یا پشم ممزوج
باشد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند احوط آنست که بر رو نبندد و اگر بکنند
با مردم بکنند پوشیدن طلا مردان را حرام است پوشیدن طلا و حریر بر اطفال تجویز کرده اند و اما کنند بر ایشان
اشیا خلافی نیست در آنکه خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره حرام است و مشهور آنست که استعمال اینها مطلقا حرام است
از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کمی که استعمال کنند مانند دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره
و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب
باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و قرآن به طلا و نقره باکی نیست چنانکه وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام
از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد جدا کنند
در ظرفهای کوچک که از برای غالیه سازند خلاف است مثل طلا و نقره را استعمال کردن باکی ندارد و مساجد و مشاهد
مشرفه را به قندیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و هم چنین خلاف است در زینت کردن در و دیوار و سقف به طلا و نقره و لباسها و
میلها و تعلیقهای طلا و نقره اشکال هست و احوط اجتناب است خصوصا تعلیقی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره
دور نیست که تجویز باشد در سرمه که بدان می‌کشند اگر طلا و نقره باشد احوط است و تیغها و صندوقهای ملبس به طلا و نقره محل
اشکال است و احوط اجتناب است از ظرفهای طلا به ظرفهای دیگر بر کنند بخورند آن طعام حرام نیست و زینت
حلیه طلا و نقره جایز است از روی شهوت و لذت بلکه

در بیان نظر و

در این خلافی نیست ظاهرا میان علما حرام است و ایضا بوسیدن اطفال را به شهوت و از رسول خدا منقول است که فرمود زنهار حذر کنید از پسر
ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه اینها بدتر است از فتنه دختران در خانهها و فرمود که هر که پسری را به شهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی
از آتش بر سر او کند و نیز منقول است که هر که پسری را به شهوت ببوسد لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و مهیا نماید خدا از برای او جهنم را و بد مصیری
است جهنم از برای او و اگر از روی شهوت نباشد هر بدن مرد را مرد می‌تواند دید بغیر از عورتین و زن بدن زن را می‌تواند دید بغیر از عورتین و مرد را حرام
است نظر بر عورت زن و زن را حرام است نظر به عورت مرد و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد
و مراد به عورت در مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف تا زانو است و بعضی گفته
اند از ناف تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند بر زنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را می‌تواند
دید و زن تمام بدن شوهر خود را می‌تواند دید و بعضی نظر به عورت را نیز مکروه می‌دانند و هم چنین کنیز تمام بدن آقای خود را می‌تواند دید اگر شوهر نداشته
مرد تمام بدن زنان محرم خود را می‌تواند دید مانند خواهر و برادر بغیر از عورت و برعکس و محرم کسی است که بر او نکاح محرم شده باشد هر موضع
را که نظر می‌تواند کرد بغیر شهوت لمس می‌تواند کرد و صاحب جامع گفته است که مرد محرم نظر می‌تواند کرد بر زن محرم رو و دستها و سر و سینه
و ساقها و بازوها را از برای آنکه حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را
بغیر از رو و دستها نمی‌توان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بی شهوت و این خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را بالذت و
شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز و
اعاده نظر حرام است قول اول خالی از قوت نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و بر نظر کردن غلام بالغ بر آقای مالکه خود خلاف است
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیه‌های ایشان را بریده اند خلاف است بعضی گفته اند که مالکه خود را می‌تواند
دید و خالی از قوت نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز می‌تواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگر چه بعضی از
اخبار دلالت بر این قول می‌کند خصوصا اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که زنی را خواهد بگیرد جایز است نظر
کردن بر رو و دستها و بعضی گفته اند بر مو و گردن او نظر نیز می‌توان کرد و روایات بسیار دارد و هم چنین زن می‌تواند نظر کند به مردی
که اراده تزویج او را دارد دوم کنیزی که خواهد او را بخرد جایز است نظر کردن به دست و رو و مو و سایر بدن بغیر از عورت خلافا
و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم آنست که جایز است نظر کردن در دست و رو و موی کفار که در را مانند فقرا می‌کنند اگر از روی شهوت
نباشد و بعضی جایز نمی‌دانند و اقوی نیست چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت می‌تواند کرد چنانکه در اعصار
سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت می‌کرده اند بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بر دختران
کوچک و زنان پیر سیما که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و طبیب و جراح
حتی عورت را و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که عورت خود را از او بپوشاند و واجب نیست
در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند
و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوت نیست
چنانکه در اعصار رسول و ائمه زنان در مجالس مردان می‌آمده اند و در نمازها حاضر می‌شده اند از برای حوایج بازارها می‌رفته اند
و ایشان را منع نمی‌کرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی گفته اند مطلقا حرام است به جهت خوف لذت و بر ایشان
فتنه بعضی حرام می‌دانند و احوط آنست که زیاده از قدر حوائج سخن نگوید نشنود و بهتر آنست که زن در پس در باید در شب سخن نگوید
و از روی عشوه و ناز و سخن خوش آینده نگوید در وطی در بر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت و حرام است دیگر
زاید بسیار بدی بالدنامه بیاید و اگر بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند جایز است و بهتر نیست
در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زن یا کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و هم چنین در مالیدن ذکر بغیر از دست و وجه کنیز
خود از سایر بدن او بغیر از فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که حرام نیست اینها و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثار که در عروس
می‌کنند جایز است و بعضی مکروه می‌دانند مشهور آنست که جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن
از آن جایز نیست گفته اند مگر آنکه او صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن است و وطی در قبل زن در ایام
حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زن که او را بعقد دائم
خواسته باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند بعضی حرام و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیه نطفه را ده

است و نه طلاق عدّه که بگویند حرام موبد میشود و نیز اگر شوهر با زن لعان کند حرام موبد میشود و از جمله احکام عدم میان زنان است و از جمله
آنها آنکه هر چهار شب یکشب نزد یکی از ایشان بخوابد چون نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند بدون رخصت او از
خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در اینجا احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر
محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام
آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که هرگاه نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر
لعنت و نفرین کنند برای نفی حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است بعد از تحقق لعان زن بر او حرام موبد میشود و احکام عتق و

زیاده از چهار ماه

اشتر بر زن دهد خلاف نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و احوط ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد
زن و حرام است مرد هر زنیکه خویش نسبی او باشد بغیر از اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها که از مردان حرام اند و از رضاع
نیز حرام است هرگاه شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اگر کسی
زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام است وطی کنند مادر آن زن را و مادر مادر او و مادر پدر او هر چند بالا روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر
او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند او را از زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان و دختران آن زن حرام موبد نمیشوند
اما نا مادر زن بمحض عقد او است دختر را نمیتواند گرفت و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر او را و مادر زن بمحض عقد بدون وطی حرام

حلیت آنها دیکر باشد یا از چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است و بیوت ابائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای
پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در آنکه اجداد در پدران داخل است چون پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات
در مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما و برادر
و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا
خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه خالو و عمو پدری باشد یا مادری و یا پدر و مادری و ظاهر
آنستکه عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم یعنی یا آنخانه که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی
گفته اند مراد خانه بنده است زیرا که مال او از آقا است یا خانه کسیکه او مدبر او و کلاهی باشد مانند وکیل و وصی طفل که ایشان بقدر معروف
از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنستکه در خانه خود مالی بیابد که نداند از او است از حضرت صادق ع منقولستکه مراد از آن هر دست
که وکیلی داشته باشد در مال او و قیام نماید بدو و نداند او و انمال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست شما و در معنی صدیق خلافست بعضی
گفته اند مراد دوستیست که در دعوی صادق باشد و بعضی گفته اند آنستکه باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافقست و
از حضرت صادق ع منقولستکه بخدا قسم که او مردیستکه داخل شود در خانه صدیق و برادر خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر
وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب خود که مال او بردارد گ
گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق نیستید ایضا از آنحضرت منقولستکه از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنستکه حق تعالی او را در انس و اعتماد و
انبساط و ترک احتشام کردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند او و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا
که اهل جهنم در روز قیامت استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم
جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست باکی بر شما و حرجی در اینکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق شوید بدانکه ظاهر آیه کریمه آنستکه آدمی از
خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد اگر ظن قوی
بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آنخانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن
از چیزها که اگر نخورند خوف فساد در آن چیزها باشد این دو قید بسیار بعید است گویا از برای این این قیدها را ذکر کرده اند که بنای این
حکم را گذاشته اند که در این صورتها ظن رضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در اینجا آنستکه صاحب خانه راضی باشد بجز ندرت … از
مقام اذن صریح کردانیده اند و همچنانکه در صورتی که قراین در آنها اذن واضح است خصوصیتی ندارد و شیخ مینماید مثل آنکه
طعامی نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت دهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند مواهمه از خدا است و او اعلم است بمصالح عباد
و اینها مطلق است میشود که خواهش از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند او تواند
خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته استکه از ائمه منقولستکه باکی نیست که بخورد از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در
مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان از بابت رخصت کسیست که گرسنه باشد داخل باغی شود و از میوه
اتباع بخورد و یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد این توسعه ایستکه حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی
گفته اند که اباحه اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه ایشان بر ایشان واجب
باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کنند با عدم وجوب نفقه اذن شرط نیست مگر آنکه علم بعدم
کراهت مالک داشته باشد این سخن بسیار دور از کار است اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ نصی
در این باب ضرور نیست الا همان قدر تقیید کردن و در روایت زراره وارد شده استکه زن بی رخصت شوهر میتواند بخورد و تصدق کند از
خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از ذوات قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در
این جماعت که در آیه مذکور شده اند هر گاه کسیرا باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز کردن بر فرشهای ایشان و در حمامهای ایشان
و وضو ساختن با آب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت بود لا نستحق جواز برداشتن زیادتی از این و حسب صدیق میمود
اما بمجرد این روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکلست بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم در نهرها و قناتها بخورند و وضو و غسل
استنجا و سایر اشتغال الا ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولستکه سه چیز استکه همه مردم در آن مساوی اند
آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراها مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها اگر ضرر بمالک
نداشته باشد بسیار کردن در آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردانیده است

و پاک کننده کردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال الایتام اجرة المثل عمل خود را بردارند با احتیاج یا مطلقا و احوط آنستکه اقل
امرین از خرج ضروری و اجرة المثل را بردارد و دوم مشهور میان علما آنستکه جایز است مردم را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت
خرما و سایر درختان میوه دار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی اینکه شیخ طوسی بر این اجماع کرده است و احادیث بسیار
جواز دلالت کند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار احادیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد
خوردن برود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنستکه تا ظن رضای مالک نباشد نخورد
و مشهور میان علما آنستکه مسابقه که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض مخصوص لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به غیر اسم خدا
یا رسول یا ائمه حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است ناز المیا بچه بر روی زدن در مصیبتها و روی را خراشیدن و موی را
کندن و بریدن و ایضا مشهور میان علما حرمت جامه چاک کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند
گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و بغیر روایت معتبر بعضی … تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط
ترکست و مشهور آنستکه ریش تراشیدن و بی ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن
سلعها اگر ظن نفع باشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با اهلیت احتیاط و هیچ یک از اینها غیر حاذق را جایز نیست
و مشهور آنستکه حرام استکه مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه با نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد
و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن
و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم احوط آنستکه دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در
زیر یک لحاف نخوابند اگر بخوابند لحاف را در میانه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن
مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد و از حضرت صادق روایت کرده استکه حضرت
رسول فرمود که پسر و پسر را و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند یکدیگر از رختخوابها و در یک رختخواب نخوابند و گفته اند
روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش باید رختخواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله
شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنستکه پیغمبر را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایت
وارد شده است و شاید که در میان پنج و شش مکروه باشد در داخل شدن خانه اجانب واجبست رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند
… اگر جواب ایشان سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است که ای گروهیکه ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها غیر خانه خود تا آنکه …
خبر کنید یا رخصت طلب کنید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید
خبر بکنید اهل آنخانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنخانه گفته اند باینکه سه مرتبه بگوئید السلام علیکم آیا داخل شوم اگر رخصت ندهند الا
برگردید پس فرمود اینست سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما تا شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آنخانه احدی را پس
داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست
و بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهائیکه محل سکنای مردم مخصوص نیست مانند رباطها و کاروانسراها که آنها متاعی از
برای شما هست یا متاع برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه پنهان میکنید
دور نیست که دیوانخانهای اکثر مردم که قرینه اذن دخول در آنها باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه رخصت طلبیدن سه مرتبه
است مرتبه اول میشنوند و دوم حذر میکنند سیم اگر خواهند رخصت میدهند پس اگر نخواهند رخصت نمیدهند پس اگر رخصت طلبید
میکردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حقتعالی فرموده بر زمین زدن نعل و سلام کردنست و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت
کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و آسیابها و کاروانسراها و اینها بی رخصت میتوان داخل شد و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ع که رسول خدا نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که اختیار
ایشان با اینها است و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده استکه میباید رخصت طلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر شود و پدر هر گاه
بخواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نیست که رخصت طلبد و بسند دیگر روایت کرده استکه پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید که رخصت
بطلبد از پدر فرمود بلی من بر پدرم رخصت طلبیدم و مادرم فوت شده بود زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت طلبیدم که مبادا
پدرم با او خلوت کرده باشد و من راضی بر دیدن ایشان نباشم اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که
میباید مرد رخصت طلبد بر دختر و خواهر خود اگر شوهر داشته باشد و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه بالغ باشد داخل شود بر خانه مادر و خواهر

و نه خاله اش

و نخواهر پیغمبر ... سایر محرمات و نحو آن مثل ... که باید با ایشان و از ایشان ... نماز فرموده
اینکه ای گروه مؤمنان باید رخصت طلبند از شما آنها که بندگان و مملوک شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی آزادان
سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتیکه جامهای خود را میکنید که بخواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت بعد
نماز خفتن اینها سه وقت که مظنه است که عورت خود را مکشوف کنید بر شما و بر ایشان باکی نیست که بی رخصت طلبیدن ایشان بر گرد شما
میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا
دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ بعد از آن پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت می طلبیدند آنها
که پیش از ایشان بوده اند از بالغان آزاد در سایر اوقات بهمضمون آنچه در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از آیه مستنبط
میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند
و بعضی از فواید را باید بهمه کس ساخت و لازم که خوب تفهیم فرموده و امر کرده است البکر اکه در این اوقات رخصت طلبند مراد از ممالیک
بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند اخادیث ... نفی این امر میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامان اند حدیث زراره
صریح است در آنکه مراد غلامانند بر و کنیزان داخل نیستند بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند حدیث صحیح فضیل بن یسار صریحست
در این و ممکنست نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه و تهم اینکه این آیه دلالت کند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد
اقلا در بعض مبای ایشان و آزاد نباشد مؤید قول جماعتی شود که غلامان و خواجه سرایان را محرم دانند بسیم آنکه تکلیف اطفال نابالغ
باشد با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را تمرین بکنند آنکه فرموده
است که باکی بر ایشان و بر شما نیست شما با بر ذات و بعضی گفته اند این بر سبیل تجوز است و تکلیف اسم بانسبت بایشان میباشد و اولا ظاهر
و بر هر تقدیر مراد صبیانیست که تمیز مبانی و بدعورت از غیر عورت کنند چهارم گفته اند ... بعضی از اوقات ثلاثه آنست که در آن
مظنه آنکه کشف عورت واکثر بدن نسا ما پیش از نماز صبح زیرا آنکه وقتیست که از خواب بر میخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه
روز میکنند هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است مضاجعت با یکدیگر و اندامشان بعضوا انبابهاو هم چنین بعد از عشا تبدیل جامه روز
است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول ایشان
شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ رسید رخصت طلبد سه دفعه و در هر چند خانه او
در میان خانه خود تو باشد خدا از برای ایشان امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت خلوت و غفلت شمایند طوافون
علیکم تاکید و تعلیلیست از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما
رجوع است اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید
و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هر گاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد
کنید از آن بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان این فقره آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلافست در معنی
تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر لغویین و مفسرین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیت را که در این داخلست و بعضی گفته اند
هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانچه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا بدان راضی
عوض بدهند از آن بدهند این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی باشد
چنانکه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اگر یکی از شما عطسه بکند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس
حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که کنیزی امام حسن علیه السلام یک دسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد
از سبب این پرسیدند فرمودند خدا ما را چنین ادب نموده است پس بهتر از این گل آزاد کردن نیست و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده
است که رد جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن
در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند بگوید السلام علیکم
در جواب بگوید و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و بر فقهها سلام است اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته اند
که هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بخدمت حضرت آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و رحمة الله دیگری
آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم
زیاده کردی و برای سیم زیاده نکردی ... یعنی آنکه تحیت مرا در او رد کردی ... بالجمله سلام ... داخل ...

واجبست و تحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگویند حکم نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دوم ...
آنست ندا کر بگوید السلام علیکم یا علیکم السلام صحیحست و واجبست دران و علامه گفته است اگر علیکم السلام بگوید جواب واجب نیست
که این سلام نیست بلکه جواب سلام است مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله
حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب میگوید علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند
و سلاما و السلام و سلام علیک و سلام الله علیک و ظاهر این است که در هیچ یک از اینها و امثال اینها جواب واجب نمیشود ایضا
اینها همه هست و وجوب رد اظهر است هر خلافست در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر آنست
در تذکره این است اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر واو زاید نماز دو بگوید علیکم السلام صحیح است کردن و کسی بیکدیگر برسند
هر یک دیگری سلام کنند جواب سلام دیگری بر هر یک واجبست اینجا کلام علامه بود و این در بسی موجب اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب
کافی است و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر یکی از شما سلام کند بگوید سلام علیکم
و اگر کافر سلام کند بگوید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و ایضا
که دلالت کند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست ... دعوی اجماع کرده اند که رد
سلام واجب کفائیست یعنی پس هر گاه یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب سلام میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده
است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است که بکه بر جمعی وارد شود
و مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید مخصوص سلام بر همه باشد خلاف کرده اند که هر گاه در جمع کودکی ممیز باشد جواب دیگران ساقط میشود یا نه
احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوب است
ششم آنکه وجوب رد فوریست که بکه تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند در ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند
اکثر علما گفته اند واجبست جواب ابتدای سلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید
که اگر کر نباشد بشنود و در صورتیکه کر باشد باید اشاره با سر کند که بر او معلوم شود که جواب گفته است بسند معتبر از حضرت صادق منقول
است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشند و چون
که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند علامه گفته است که اگر ندا کند از پس پرده
یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلانه یا نامه بنویسد و در آن نامه سلام کند یا رسولی بفرستد بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت او
برسد بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجبست در صورت نهاد دیگر واجب نیست که نامه
او میرسد و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت کنند اند دعا است نه تحیت و جواب آن
نیست سنت **فواید دیگر** که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت سنت ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن
او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر ایشان خواهد بود و در جامع
الاخبار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر یکی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف
احادیث بطریقه متاخرین اعتنا بآنها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب سند کافی باشد این اخبار نو انکرد بعموم آیه استدلال
بر وجوب رد میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند سلام زن حرام است بر اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر متاخرین در این باب توقف
کرده اند بنا بر آنکه دلیلی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او
بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد
بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود بر من زیاده از آنچه
طلب کرده ام از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند
خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع صورتها هم خلافست که آیا ابتدا بسلام
بر اهل ذمه میتوان کرد یا اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان نیست و احادیث بسیار وارد شده است اما اگر اضطرار
نباشد بجهت حرمت تلست علی ای حال باید سلام بکند مثل بغیر حال ضرورت و مصلحت ... کلینی ... از عبد الرحمن بن حجاج
کرده است که گفت ... حضرت ... که مرا ضرورت اگر احتیاج شود ... نصرانی ...

شاید ... فواید

نصحی نیز رسانیده و ایضاً بسند حسن کالصحیح از ... روایت کرده است علاء که گفت سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کنند ذمی یعنی یهود و نصاری
در امان باشند یا کسی که او را نشناسد بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگوید علیک یا بگوید هداک الله یعنی هدایت کناد ترا خدا
یا انعم الله صباحک یعنی نیکو گرداند خدا صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام ایشان کند بگوید علیک
شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است که رسول خدا فرمود که اگر مسلمانان بر شما سلام کنند بگوئید علیک السلام و اگر اهل
ذمه سلام کنند بگوئید علیک و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقول است که حضرت امیر فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بسلام و اگر سلام کنند بر شما بگوئید
و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بر شما سلام کنند و نشسته باشد بگوئید علیکم و در بعضی
سؤال فرمود بگو علیک پس از این احادیث معلوم شد که کفار را مطلقاً ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در
حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم با واو و بی واو هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده‌اند و اکثر علما
تمام بر ایشان قبول کرده بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است اما جواب ایشان هیچیک از آنچه مذکور شد اجتناب خلاف است و احوط آن
است که ترک نکنند انعام را از جهت سلام را اعلام گفته است تا اخبار گفته است و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا که بحضرت صادق گفتند
که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی الدنیا یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیا و از خالد قلانسی روایت
کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که ملاقات میکنم ذمی را و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بر دیوار یا بخاک بمال که مصافحه با ناصبی
و دشمن اهلبیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو
نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما دست شستن
را حمل کرده‌اند بآنکه با رطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب کرده‌اند هم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت
بسیار وارد شده است که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق روایت است که ابتدا کننده بسلام اولیست بخدا و رسول و از حضرت امیر
منقول است که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یکی از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول منقول
است که بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد در سلام احدی از مسلمانان و از حضرت صادق
منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول منقول است که چون ملاقات میکنید یکدیگر را ملاقات کنید
بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمانان بر مسلمانان آنست که سلام
کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که سلام میگفتند مسلمانان افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه
سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام نکنید احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد
شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیر کراهت داشت از سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در
خصال از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسیکه بنماز جمعه رود و کسیکه
در حمام باشد و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و کسیکه صورت
میسازد و بر کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه بر تخته چهارخانه قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز
و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصیکه بر غایط
باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعریکه بر شعر خود فحش بر زنان عفیفه گوید بر آنها که بخوش طبعی مادر یکدیگر را فحش دهند
و ایضاً از حضرت امیر روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی
کنند و آنها که شراب خورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بازی و شعر و ایضاً از حضرت صادق
از پدرش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه نصاری و نه بر گبران و نه بر بت‌پرستان و نه بر آنها که بر خوان شراب نشسته باشند و نه
شطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و نه بر شاعریکه فحش میگوید بر زن محصنه و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد سلام کند سلام
او مستحب است جوابش واجب است و نه بر کسیکه سود خورد و نه بر کسیکه بر غایط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام باشد و نه بر کسیکه علانیه فسق
کند در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار کرده شده در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان
اکثر این احادیث عامه‌اند و همه از این باب احادیث بطرق بسیار و بعضی را اعتقاد آنست که کسیکه در بعضی از این احوال سلام
کند مثل حمام و در وقت خطبه و در نماز جواب واجب نیست و با این احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جواب واجب

و نهی از سلام با جماعت ممکن است که محمول بر کراهت باشد یا کراهت و نفی یا بمعنی اقل ثواب باشد چنانکه مولانا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده
است و کراهت سلام در حمام وارد شده است و در صورتیکه لنگ نبسته باشد بعضی از ائمه در حمام سلام کرده‌اند و مشهور آن
است که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث خلاف ندارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان
گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی میکند و کسیکه غنا میخواند و کسیکه از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که
مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیدم و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه
حنفیه گفته‌اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب
ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب بدل او نیز در من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که بنا باشد که او را مشغول کرده‌اند از قیام بواجب اگر
رد کند یا ترک واجب کرده باشد اگر نکند و این قول و علت هر دو ضعیف‌اند باز بر هر دو را از آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد رد وقتیکه عطسه کند میگوید
یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مرد دیگر بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مرد دیگر دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله
هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه‌اند که اعمال و غیر آنها هستند مینویسند قصد همه بکند یا آنکه مینویسند بنا بر قصد
را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بر آنکه زن با ایشان سلام نیز بخطاب مذکر واقع میشود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر
کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم ده حسنه است و کسیکه بگوید السلام
علیکم و رحمة الله بیست حسنه و کسیکه بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده در سلام کنند و از برای جواب گویند
بگذارد و در جواز زیاده از قدر مقرر بگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر گذشت بر جماعتی و
بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفته
اند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و سنت است سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم
بر بسیار و خورد بر بزرگ و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلس شود باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر یکی از اینها
عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول سلام میکرد بر اطفال و از دم خود غم فرموده است فاذا
دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید بخانه چند پس سلام کنید بر نفسهای خود تحیتی از
جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب پاکیزه و موجب طیب نفس شوند بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه
که اولاً آنکه مراد سلام اهل آنخانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمااند از باب که فاقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند
الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بر روش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحاً و امثال اینها مگوئید سلام بکنید که تحیتی
است که خدا بر شما پسندیده است و موجب کثرت طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که صحابه حضرت رسول چون نزد آنحضرت میآمدند
میگفتند انعم صباحک و انعم مساءک و این تحیت اهل جاهلیت بود پس خدا فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی هرگاه آیند نزد تو تحیت
میگویند ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا بان خدا پس حضرت فرمود با ایشان که خدا بدل کرده است از برای ما آنرا بتحیتی که بهتر است از این و آن
تحیت اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده
است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند این است سلام بر نفسهای شما و در مجمع البیان این مضمون
را از حضرت باقر روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد یا آنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام کند و اگر نباشد
بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته‌اند اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قصد
کند ملکی را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند
گوید السلام علیکم و اگر او را اهل نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و اگر هرگاه برادر مؤمن تو بگو حیاک الله بالسلام
واحلک دار المقام و از حضرت رسول منقول است که هرگاه احدی از امت من اراده بیرون رفتن کند بر او ناخوش بود در آنحضرت شود و هرگاه داخل خانه خود شود سلام کند بر
ایشان تا خیر خانه او بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده‌اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شود بر اهل مسجد سلام کند و وجه سیم اظهر و جواب است و
مؤید است باحادیث معتبره و تکلیفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا یا آنکه بگوید
سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایات علی بن ابراهیم است و بهم خدا فی نسبت مبانی علما و ائمه هرگاه کسی در نماز باشد دیگری

بر او سلام کند واجب بر او که تلفظ کند بسلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطلست و بعضی گفته اند که مبطلست بلکه بعضی گفته اند
مبطل نیست و بعضی گفته اند که هرچه از اذکار را بعد از سلام پیش از رد بعمل آورد مبطل میشود والا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و رجحان ذکر کردن آن و حکم
ببطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر آنست که در رد سلام معتبر است که بعمل کند بجنس کلام او و رد سلام نگوید پس اگر
سلام در اثنای کلمه کلام واقع شود تمام کردن آن کلمه با کلام منافات با فوریت ندارد چهارم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز
بلفظ سلام علیکم واجبست که مثل آن باشد جایز نیست جواب بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است که بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست
منابعت مشهور اولی و احوط است اگر بجای علیکم علیک بگوید رحصور رد نزد است و اگر سلام کنند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او
واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند او مستحق دعا باشد و علامه را بهمین مسئله تردد کرده است اگر جایز باشد جواب او واجب باشد مستحب
خلافست و بعد از فوت نیست بر تقدیر وجوب یا معتبر است سلام علیکم با جواب بمثل جایز است خبر صحیح دلالت کند بآنکه جواب بمثل
اولیست هرچند معارض نیز دارد قول بتخییر خالی از قوت نیست پنجم اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال الصلوة بگوید مانند صبحکم الله بالخیر
و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید با غفلت عمدا نگوید یا بسلام دیگر
نظر بعموم و بعضی از اخبار و اگر در نماز جواب بگوید احوط آنست که بخصوص تحیت نگوید بلکه جواب سلام بگوید یا بسبب غیر سلام جواب گفتن مقدار کمتر است اگر
چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر بعبارات اسمی شخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل
سام علیک و سلام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند که جایز نیست او را جواب گفتن و محقق گفته است که اگر دعا کند برای او و مستحق
دعا باشد قصد دعا کند در رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه گفته اگر سلام کنند سلام علیکم بگوید در کند مثل او و نگوید علیک السلام از برای
آنکه عکس قرآنست و حضرت صادق در جواب کسیکه پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید علیکم السلام
برای آنکه عمار بر حضرت رسول سلام کرد در نماز حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام بجنس
برده است جایز است بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام بجنس نبرد جایز است در جواب آن دعا کند از برای او و اگر مستحق دعا باشد
قصد دعا بکند رد سلام و در مختلف در واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالست و جواز رد بقصد دعا خالی از قوت نیست و اگر جواب بجنس
عربی و سلام بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خود جواب بگوید ظاهر کلام محقق
در معتبر آنست که شنوانیدن و خوانکوید بشنوانیدن اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید بلند بگوید که او بشنواند
در نماز اگر ممکن باشد ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که واجب نیست شنوانیدن ظاهر اما در غیر نماز باید او را بشنواند یا اشاره کند باو که بفهمد که جواب او را
گفته است و اخبار بکه دلالت کند بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانچه شهید علیه الرحمه در ذکری گفته است زیرا که
مشهور میان عامه آنستکه جواب واجب نیست قطع و علامه در تذکره گفته که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند بسلام را آهسته میان خود و نفس خود
گر گذرانده باشد از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفتم اگر کودکی جواب سلام بگوید او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز در جواب
بگوید یا سنت یا جایز نیست بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد سخن را در این مسئله بسط
داده برای آنکه در اکثر اوقات در محل احتیاج بان احکام میباشد و اکثر علما متعرض آن نشده اند و بنابر اجمالی که بعضی از متقدمان داده اند که ابر که سیما
همه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسبست آنکه مشهور میان علما آنستکه چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ
طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است او را عوض بدهد تا بو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر نسبت به بلند تر
مقتضی عوض هست و میباید مثل او را عوض بدهد یا عوض بدهد نا تصرف دران جایز نیست این ابن و قول بعید نادر است و تفصیلش آنستکه
کسیکه چیزی میبخشد یا شرط عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار دارد و اگر
شرط عوض کرده باشد باید بان شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده لازم میشود پس اگر قبول کند هبه بچه شرط شده است دو واهب قبول
کرده هبه لازم میشود و فسخ نمیتوان کرد یا لازم است که قبول کند عوض را خلافست اظهر آنستکه لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر
چند متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد تعیین نکرده باشند اگر بر چیز اندکی یکدیگر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق
نکنند ظاهر آنستکه بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده است یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد یا قیمت موهوبه وقت قبض
اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است در آنکه رد عین یا فروع
مسئله بسیار است مشهور میان علما آنستکه حرامست رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند ایضا حرام است
و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس نامهای خدا و انبیا و ائمه نیز حرام دانسته اند ایضا حرام است بر ایشان خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند اتفاقا

انها و حرام است داخل شدن آنها در مسجد الحرام و مسجد رسول ص مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط است با جنابت و حیض
داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه شوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلافست احوط آنستکه مس کتابت قرآن و اسما شریفه نکند و غلام و کنیز و
زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و ادا کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جایز نیست و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک و
غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند در روایت وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت
دیگر تادیب اطفال از برای ایشان سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که مملوک را بقدر حدی بزند بغیر آنکه موجب حد او شده باشد
زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی آنستکه اینرا واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده که محرم غلام خود را آزاد
میتواند کرد یا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قول میتوان کرد قول کود کرا در حد و در زدن خون خانه و از جمله محرمات صید حرم است
که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرامست هر بجسی حرامست خواه بالاصاله نجس شده باشد یا بالعارض و هر مسموم و هر چیزی که
حرام در آن داخل کرده باشند حرامست و فریاد رسی مظلومان و دفع کردن ظلم از ایشان با قدرت لازم است و واجبست و اگر فریاد رس نباشد بعضی
گفته اند حاضر بودن در آن مکان حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن شخصی که راضی نباشد بشنیدن و در بعضی
از روایات وارد شده که زنیکه در موضعی نشسته باشد کرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو
الصلاح حلبی دکانی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیح را مانند مدح بقبیح و هجو از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسیکه
مستحق مذمت باشد بعکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات اینها و ترکیب کردن دواها
محرمه و سموم قاتله و نگاهداشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانیکه در ذبح آن وارد نشده است و آزاد
دادن اینها بر وجهیکه در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از آن انتفاعاتیکه شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت نانا از برای
مرزان و نقش کردن روی زنان و بطلان زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و معابد غیر اینها از معابد
اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر اینها
بغیر حق خواه بگفتار یا بکردار یا برای تدبیر یا جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در دلایل اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب آنها
بگوید و نقض انها و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و فتوا دادن بباطل یا بجهت آنکه حاکم
و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اعمال سحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن امور واجبه و آنچه حرمت آن باشد قیمت دادن زنا
دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و باری آن نفوا یا بعقلها برای عوض گرفتن از انها همه حرام است و همچنین حرام است اجرت
گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوا دادن بآنها و جاری کردن احکام تعلیم قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن
مردها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان اجرت اینها همه حرام است و همچنین اجرت جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از
از منکر و سایر عبادات و اجرت بار بکردن بر اینها حرام است و حرام است لواط پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و طی
جمیع بهایم و طلب کردن بدست حرام است زنا و مقدمات زنا از دیدن و دست بر کردن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و پهلو
خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و طی مستحاضه تا خود را بشوید و زنیکه ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنیکه عقد کرده
باشد بعد از زنا تا استبرا آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزیکه خریده باشد تا بیک حیض
او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنیکه لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنیکه محرم گفته باشد از زنیکه
با کره باشد بعد از آن محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم
و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافقت با مشهور و بعضی مخالف و چون از زیاده از دیگران در این باب سخن کرده است و عمل بقول
او غالبا با احتیاط اقربست کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلست از کثیر و حجه است از بسیار
حق تعالی در باب در هر حال بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار
واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان نماز باشد کبیره است و قریب بهزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة نیز بیان
ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجبست و ترک آن حرام است و اگر موجب ترک آن حرام است و ترک
مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا از راه بیاعتنایی وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد
چندین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است و همچنین نکاح که بسبب آن دو هزار احوال مختلفه لازم میشود
مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ

شرح ح

و در نزد عمل آنها

و در فوایا شانه

بعد دیر گرفتن ایشان

زن روزه دار تا افطار کند

است بر مطلق بعضی گفته اند

اعدام عوض کند

حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بر روی ایشان نگفتن و اگر رشت بدهند با ایشان صبر کردن و متعارف نمودن و امثال اینها و یا فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر با ایشان نرسانیدن و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه با ایشان بسیار است و از زوجه از نفقه و کسوه [illegible] و با کج خلقی ایشان ساختن و بعضی از اذیت با ایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یکشب [illegible] کردن و بسیار حقوق دیگر که تفصیل در اخبار مذکور است اگر متعدد باشد عدل در قسمت [illegible] با اعلام و کنیز [illegible] نمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق [illegible] و ایشان را زیاده از طاقت کار نفرمودن و گرسنه ایشان را اسیر کردن و منع عون از ایشان نکردن مانند و همسایه [illegible] ایشان در بیع نداشتن و ظروف و فرش [illegible] ایشان دادن و اگر اینها داخل ماعون است [illegible] و ویل از برای آنان که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقول است که ماعون قرض است که میدهی و معروف است که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوه و کفت که ما همسایه داریم که هر وقت [illegible] با ایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند آیا بر ما باکی هست که ندهیم فرمود هرگاه چنین است باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حجوار آنست که در خانه بنا نمیدان ندارد چنانکه و آب باران با یشان ندهد زیاده از طاقت ایشان بار نکنند و بعضی نزنند بروایتی وارد شده است که حق تعالی زن را عذاب کرد که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است و بعضی اکتفا میکنیم و چون از خانه بیرون رود بمعاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و راه رفتن و غیر از آن حقوق بسیار هست که اکثر آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مهمان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و بد گمانی با ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن با ایشان و تعصب کشیدن از اهل قوم و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و تبختر در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بیهوده گوئی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بیسبب شرع کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افترا بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علاینه مرتکب محارم شدن که بر هر یک تهدید عقوبات وارد شده است و وجوب امر به معروف و نهی از منکر و حب فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد ایشان را نشکستن و تقیه از مخالفان و [illegible] و حکام و امرای ظلمه کردن در جائی که بیم ضرر داشته باشد در بدن یا عرض یا مال و کشتن تقیه حرام است اگر حکم بکشتن کسی کنند خواهد شد با این فعل کشته نمیشود و شخص خلاف حق گواهی ناحق از برای تقیه نتواند کردن و امثال اینها اگر اراده کنند و اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است در هر دو اگر ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوگند یاد کند که نزد من نیست قصد کند که مالی که تو باید از من بگیری نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه جایز و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و در بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که بهتر باشد مثل آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن با ایشان و کشته شود چنانکه پدر و مادر عمار کردند و مثل آنکه تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد و بحق تعالی که اکثر را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر موزه و حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و اخبار را بعضی تاویل کرده اند و اگر در امری باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغ که در آن مصلحتی شرعی باشد جایز است اما توریه اگر ممکن باشد اگر مصلحت سهل باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی میآیند او را باز میدارند میگوید بگوئید در خانه نیست و موضع محصور را قصد کند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در اخبار بسیار و عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که آن را سوال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگری باشد و خصم دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و هر یک خبر آنچه دیگری گفته است بگوید کسیکه وعده با اهل خود بکند و وفا نکند

و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که موجب فساد مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطیکه در ضمن عقد لازمی باشد آیات و احادیث دلالت میکند بر حرمت مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفای آن متضمن مفسده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند کر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و محرمات در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال بکار بستن آدمی هست در گفتار و کردار خود در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوه و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب و امثال اینها پس آدمی می باید همیشه منضبط و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد در هر فعل و قولی که تفکر کند و بداند که موافق رضای الهی بعمل آید و اگر بغفلت خلافی از او صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن شود و انابت و توبه و استغفار بکند این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره بعضی از آنها شد در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی است بتجارت و لعب یا بستان یا مکروه یا وجوب علم و عمل همه اینها متعلق است هر یک را باید که هست باید بدانند تا عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین مکرر میفرمود که التجار اول مسئله بیع و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدستیکه تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسیکه بحق عمل کند حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع شرعی انواع دارند بعضی حلال اند بعضی حرام اند و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست که کیفیت حلال آنها را و حرام آنها را حلال کرده اند متعاقب است و اگر محرمات آنها را بنا دانی مرتکب شود و نقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه بحقوق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بهر یک چندین تکالیف عظیم الهی متعلق است با اینها و بمخالفت اینها در زنا و مفسدها از مسافت ابتدا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال و خوردن و آشامیدنی که ادمی در هر حال ضرورت میشود و احکام مواریث که امیر المؤمنین ابتدا است میباید در همه منکره است و واجب است عمل باین احکام کسیکه مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق ستد و بدعت در دین خدا کرده است حیا عمر اندر ضلالت و معاند خود و تعصب سایر بدع و آثار را تا قیامت در میان مردم گذاشت احکام و صایا و سبق و رمایه و قضا و دیات و حد و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهی معلوم شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خدا و بیان علم است که تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از ایشان تا بدانند طالبان که اطاعت خدا آسان نیست و راه خدا خطرناک است و سلوک سبیل النجاه دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمیشود و بسیار آدمی میشود و انابه میخواهد

مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد چون حق تعالی میفرماید که متقی و پرهیزکار نشوید مگر کسانی که از خیالات شیطانی انها اعراض شود منزه کرده پس ایشان بینا میکردند این احکام نسبت بانبیا و اوصیا و ارشاد استفتهم را بخلق باید تعلیم نمایند همه را در میان ایشان تجاهل کرده اند هر که مخالفت نماید بحد و تعزیرات ادب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام معلوم است بعلما و راویان اخبار که حافظان اسرار دین مبین و نایبان ائمه اند بر همه کس اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانچه در احادیث وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و اندر مرتبه شرک بخدا است.

دوم در بیان وجوب توبه و شرایط آنست و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان وجوب توبه و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است از گناهان کبیره اگر ترک شده باشد زیرا که ذکر شد که با اجتناب صغایر از کبایر مکفر است یا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است اکثر را اعتقاد آنست که واجب است و اشهر و اقوی است و اما احوط آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند با حوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولی تضرع و استغفار و توبه نامه فرمودند تا توبه ایشان قبول شد و اشتباه اثر گناه نه بمحض عفو آخرتست بلکه گناه دل را تیره میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از او میکند و باعث استیلای شیطان و جرئت بر کبایر میشود و بتهسهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاها در دنیا میگردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما رسد از کردهای شما است و خدا از بسیاری عفو میکند حضرت صادق فرمود که بپرهیزید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشوند گفتم که آنها کدام است فرمود آنستکه آدمی گناهی میکند میگوید خوشا حال من که اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسی مرتکب گناهی میشود پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میکرداند که حق در آن قرار نگیرد و از خدا بر گردد و منتهی شود بانکه کافر شود و ایضا فرمود که هیچ رگی نمی جهد و پای بسنگ نمیاید و سر درد نمیاید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند آنچه خدا عفو کند

بهتر است و ایضا فرمود که گناهی که آدمی را از روزی محروم کند فرمود که آدمی گناهی میکند بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمی
دهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقول است که هر بنده مؤمنی که در دلش نقطه سفیدی و نوری از ایمان هست چون
گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام سفیدی را میگیرد و از امید [illegible]
آنکه [illegible] صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است باز توبه از آن واجب است یا نه
نصیر و علامه قائل شده اند که توبه همیشه واجبست برای که ندامت فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است برای که آیات و اخبار دلالت
میکنند بر آنکه بتوبه اول عقاب ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد
تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاءالله و این ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که خطا [illegible]
بکند [illegible] منفک نمیشوند بر تقدیر اینکه عقابی بر آن مترتب شود بلکه [illegible] توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقابش [illegible]
بر نمیگردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قائل باشند و هم خلافست میان علما که آیا توبه از بعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند
دون بعضی یا آنکه باید از همه گناهان توبه کند توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اول کرده اند و توبه بعض
را صحیح دانسته اند و این اظهر است و اگر نه لازم می آید که کافر [illegible] از کفر توبه کند و مسلمان شود از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد مخلد در
جهنم باشد و ایضا خلافست [illegible] رحمهم الله توبه موقوفست بر آنکه توبه کند که یک گناهی را نکند حق اینستکه صحیح نیست برای که شرطست که در توبه عزم
کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از معاصی مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان خود را بشمارد و توبه کند اقوی اینستکه مجملا
کافیست خصوصا وقتیکه بتفصیل بخاطر نداشته باشد **مطلب بیست و یکم** در معنی توبه است و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهانست از جهة
که گناه است پس اگر پشیمان شود از شرب خمر از جهة که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند اگر مشغول است و عزم بر ترک آن کند که
در آینده هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست لهذا داخل تعریف او نشده است که [illegible] ندم و
پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند توبه حاصل میشود بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوب او
و سمهای کشنده است از برای کسیکه مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین هم رسانید حالتی دیگر او را عارض میگردد که متالم میگردد
از آنکه محبوب و مطلوب از او فوت شده است بسبب کردن گناهان و این تالم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالتی بهم میرسد که قصد
کند سه چیز را که اول متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب بود دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر دیگر آن گناه نکند سیم تعلق دارد
بگذشته که تلافی بکند آنچه تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناهان
و پشیمانی از آن و قصد کردن باین امور بر ترتیب حاصل میشود و گاه است بمجموع اینها اسم توبه اطلاق میکنند و گاه بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را
مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند چون توبه نیز عبادتست که
شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است لهذا باید که توبه از برای خدا باشد [illegible] چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان این
مذهب بسیار است و کسیکه معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینستکه یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد و
نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از برای
غیر خدا ترک کند خدا از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از خدا نسبت بخصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد
مطلب بیست و دوم در بیان انواع گناهانست که از آنها توبه کنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که اگر گناه مستتبع امر دیگر نباشد باز
باید توبه مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد از این او را بجا نیاورد اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا
یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان آن بکند یا باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان آن امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آنکه
حقوق مالیه مانند بنده آزاد کردن در کفاره و واجبست با قدرت آن که اتیان آن بکند یا باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان آن بکند و میان
اکتفای بتوبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام یا نایب او که حد خدا
را بر او قائم بکند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت شود حد بر او میخواهد بود یا نه دفع گناه از او میشود و اما
با اقامه حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر احادیث آنستکه بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن
کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از [illegible] که گفت از حضرت باقر پرسیدم از شخصیکه او را حد
کنند آیا در آخرت معاف خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر منقولست که گناه سه قسمست اول گناهیکه آمرزیده است

دوم گناهیکه آمرزیده نیست سیم گناهیکه امید از برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایستکه خدا او را در دنیا بر گناهش
عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریمتر است که دوبار او را عقاب کند گناهیکه آمرزیده نشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال
خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی نمیگذرد تا از من و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و
امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم **مؤلف گوید** که این خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط
توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازهائیکه قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و غیر اینها که قضا آنها را مانند اداء
عبادات برای آن توبه کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که آنچه بر ذمه او است از آن بصاحب حق یا وارثش برساند [illegible]
میشود و اگر [illegible] بصاحب حق [illegible] واجبست که [illegible] اگر صاحب حق
بمیرد [illegible] بهر طبقه قائم مقام او [illegible] اگر آن شخص خود وارث [illegible] از جانب [illegible] حق او را برساند بصاحب حق یا وارث او یا
بوارث وارث او [illegible] و اگر [illegible] در روز قیامت طلب کنند [illegible] خواهد بود اگر گفته اند
صاحب او طلب خواهد کرد چنانکه روایت [illegible] از حضرت صادق در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارثها او طلب خواهد کرد اگر چه بامام
منتهی شود و بعضی گفته اند که حق خدا خواهد بود و اگر او یا وارث او نیابد باید عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد باو برساند
و اگر مأیوس شود [illegible] کند و اگر صاحبش [illegible] باشد [illegible] اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد
بکند و او را از اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که [illegible] اگر [illegible] گمراه شده اند
بر نگردند توبه او مقبول نیست و اگر [illegible] توبه کامل [illegible] اگر قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود یا عضو بکند مثل آنکه بگوید
پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیه بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد [illegible]
او یا وارثش را اعلام کند و تمکین قصاص یا دیه بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص [illegible] باشد [illegible]
صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزنند یا عفو کنند اگر نداند خلافست که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت از شخص
ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث [illegible] است و
عداوت کینه او میشود و اگر [illegible] و طلب [illegible] اند که بطلبد همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زن [illegible] نیز همین حکم
در آن هست این حکم دارد و اگر کسی غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند
که کفاره غیبت چیست فرمود آنستکه استغفار کنی برای آنکه غیبتش کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد
و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجبست عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر
غیبت باو رسیده است باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم باو رسانیده است باید که تدارک کند اگر نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبد
زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه از
حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش
کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت است که استغفار کنی دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنستکه
استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه هر کس را نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض یا مال باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار
و درهمی نباشد از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و جمع میان
این دو حدیث آنستکه استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده است یا آنکه دسترس باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو
رسیده باشد و دسترس باو رسد بدانکه خلافست در آنکه اینها آیا از شرایط تحقق توبه اند یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه
توبه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد
بود بلکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است **مطلب بیست و سیم** در بیان وقت توبه است خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری
است و بتاخیر آن اثم بهم میرسد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه در سموم باید مبادرت کند پیش از آنکه او را هلاک کند همچنانکه [illegible]
کسیکه گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر توبه
دو گناه برای او حاصل شود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرود در قلیل یک ساعت اگر [illegible] قسمت کنیم آنقدر
جمع میشود که محاسبان از حساب آن عاجز شوند و چون در کمتر دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حد
تعدی که حساب او را نمیتوان کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال از آنها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی باین نسبت قسمت کنیم معلوم

شرک هم چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسیکه توبه
و تاخیر توبه میکند از دو خطر بیرون نیست یا آنکه مرگ او را امان ندهد و یا آنکه بعد از آن توبه نتواند کرد و خطر عظیم که اگر یکی سالم بماند مشکل است که دیگری سالم بماند اول
آنکه اجل که پنهانی او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد فنا چنانکه حق تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون
یعنی حایل شود میان ایشان و آنچه میخواستند و طلب مهلت بکنند و یک ساعت کنند با و گویند که مهلت گذشت دیگر تو را مهلتی نیست چنانچه
که حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی و بعضی از مفسرین این آیه گفته
اند که محتضر در هنگامیکه پرده از پیش روی او برداشته شود میگوید با ملک موت تاخیر کن مرا یکروز تا عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم
و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز نمانده است گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده
است پس در توبه بر او بسته و ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و شاید باشد
که در این احوال و اضطراب اغوال شیطان ایمان او نیز بغارت میرود نعوذ بالله من ذلک دوم آنکه ظلمتهای معاصی در دل او متراکم و مجتمع گردد
بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل او هم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آئینه هم
رسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد این میشود چنانکه زنگار آئینه را که مکرر بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حالت بگذرد و از اجلا
ندهد چرک بجرم او میرود و او را فاسد کرده که دیگر قابل جلا نیست و همچنین دل آدمی چون اثر گناه در او هم رسید بتوبه و اعمال صالحه
جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و ایندل را قلب مطبوع و منکوس
و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجایی میرسد که امر شریعت در نظر او سهل میشود و در دل او از قبول احکام
نفرت میکند و ایمان از او زایل گردد مانند آنکه آخر وقت قبول توبه وقتیکه جزم بمرگ هم رسانند و معاینه امور آخرت بکنند یا آنکه ملک الموت را
ببینند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم ببینند یا رسول خدا و ائمه را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید در این وقت اجماعی است که
توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه کنند تا اینکه مرگ یکی از ایشان حاضر
شود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که بمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از عذاب برای ایشان عذابی دردناک و روایت از حضرت
صادق منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند تا داخل
غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد غرغره در حلقش ظاهر گردد و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خدا و نعم نسبت به بندگان
آنست که امر کرده است ببعض از اجزا که ابتدا کنند در نزع روح با انگشتان پاها و بتدریج و تأنی تا بسینه رسد بعد از آن بحلق برسد
آنکه در این مهلت تواند در دل رجوع بخدا و تدبیر بکرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه او
مقبول شود و از مردم حلیت بطلبد یاد خدا بکند روح او که مفارقت بکند یاد خدا بکند ذکر حق تعالی بر زبان او باشد عاقبت او نیکو
گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه او در روح نمی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه
زنا کننده بعد از آن ذکر او را ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر زنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رسانند آیا توبه مقبول است یا نه اکثر گفته اند
مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و بوجه است هم چنین اگر مرض مخوفی بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول
است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون
و وقتیکه در یافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائیکه ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الان ایمان میآوری
که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت کردی و بودی از افسادکنندگان در زمین و فرموده است چرا نبوده اند از اهل قریه که ایمان بیاورند
پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب برطرف ساختیم از ایشان عذاب خواری کننده در زندگانی
دنیا و برخوردار نمودیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا پرسیدند که بچه علت خدا غرق
کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آوردن او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت
دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان که حق تعالی فرموده است فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا
به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم
پس نبود که نفع بخشد ایشان را ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان
او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری و هم چنین فرعون چون غرق و زاد را فتاد اظهار ایمان کرد پس با او
گفتند الحال ایمان میاوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی کردی و افساد کردی در زمین بدعوی خدائی و

که ظن غالب بموت بهم رساند ح

کرده

الله منافق شد حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمیآمدی که اعلام کنی کار تو که دشمن خاطر یعنی شیطان
آمده است نزد تو و از تو پرسیده که تو را خلق کرده گفته خدا پس گفته است که خدا را خلق کرده است اگر در گفتار ما یعنی با خدا فقد که ترا بحق فرستاده
است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمده از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده که شما را گمراه کند از راه دین بلغزاند و
هرگاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت
رسول فرموده که این والله محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد
از چیزهائیکه در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که خدا خواهد تو را بر حق ثابت بدارد و شیطان را از تو دور گرداند و ابن بابویه روایت کرده است که
گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امور چند که در خواطر ایشان در میآید اگر باد ایشان را از جای بلند بر زمین اندازد یا ایشان را پاره پاره کنند احب
است بسوی ایشان از آنکه تکلم کنند بآن حضرت فرمود که آیا اینرا در نفس خود می یابید گفتند بلی حضرت فرمود والذی نفسی بیده که این صریح
و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خواطر شما خطور کند بگوئید امنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و برسولش و نیست
از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا مؤلف گوید که مراد آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنکه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده
که مراد آنست که این خوفیکه تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و مشترک در هلاک کند باشی از محض ایمان است اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی
از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمانست که این اخبار را دلالت میکند زیرا که بدلایل و براهین باطل کنی رد مذهب خود تا
یقین شود سیم آنکه در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شد از آنکه شما را از این وسواس بت پرستی رساند پس بسبب این حالت محض ایمان است یعنی
اول که از تمام مقولات شیطان است چهارم تو حیله برای رفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مراد او از دادن این حالت زبان بدین نیست
و بتوجه بجانب توست یا آنکه باین کلمه طیبه دفع نمائید برود دوم آنکه نفی میکند این اراده در خواطر او افتاده است زیرا که لا اله الا الله دیگر باشد تصریح میکنند
بآنکه خدا جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او میکند و میکند باین جهت باین کلمه طیبه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه
افاده آن میکند سلسله ممکنات باید منتهی بسوی او شود و او موجد ایشان باشد پنجم آنکه کسیکه متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج
نتواند بود دوم معصیتیکه آدمی اراده کند و بعمل نیاورد و حق تعالی از بفضل خود عفو فرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام باقر یا امام صادق
روایت کرده است که حضرت آدم گفت پروردگارا مسلط کردی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری کردی پس چیزی از برای من قرار بده کهان
او بجانب تو آیم پس یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم قرار دادم از برای تو اینرا که هر که از ذریه تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نشود و اگر بعمل آورد یک
گناه نوشته میشود و هر که قصد بکند که حسنه بکند و بعمل نیاورد از برای او نوشته میشود و هر که بعمل آورد ده حسنه از برای او نوشته شود گفت پروردگارا
زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند امرزیم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را قرار دادم تا جان بگلو برسد
گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که حق تعالی بمعز فرمود که کسیکه باو جواب دهیم منع عذاب الهی
شود شقی و محروم است و الخصلتها اینها است که بنده قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد نیت نیکش و بنویسند از برای او و اگر بعمل آورد
ده حسنه از برای او مینویسند اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناهی بر او نوشته نشود و اگر بکند هفت ساعت او را
مهلت دهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن تا
بعد از آن حسنه بکند که اینرا محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید که حسنات بر طرف میکند گناهان را یا شاید استغفار بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن
نکند صاحب حسنات بصاحب سیئات گوید بنویس که گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد خصوص این استغفار با غیبت آنکه اکمل و افضل
مذکور شده باشد ایضا بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی سوال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمی میند
آیا علم بهم میرسانند بقصد بد یا قصد خوب که بنده اراده کند فرمودند بحضرت فرمود که بوی کنیف و محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکی
گفتند فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه بکند نفس او خوشبو میشود پس بیرون میاید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که برخیز که او را اراده نیکی است
قصد حسنه کرده پس اگر او را بجا آورد زبان او قلم او است و آب دهانش مداد او است پس برای او می نویسد و قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون میاید
ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناه کرده پس اگر او را بجا آورد زبانش قلم او است و آب دهانش مداد او است پس برای او مینویسد و بدانکه حق
تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در دلهای
شما است یا پنهان کنید او را حساب میکند شما را خدا بآن پس میآمرزد هر که را میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و
عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف باحادیث است در این مطلب بتوجه آنکه دلالت کند بر اینکه هرچه در نفس واقع شود خدا بآن

مرا خلق کرده ام ح

بکفر و معاصی ببندد از شما ح

ابراری ایشان ح

و استغفار ح

مجلسیه

وگمراه کردند مردم و ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و
حرام خدا را بدانند و مردم را بسوی خدا بخوانند منقطع نمیگردد از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود درها
توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسیکه پیشتر ایمان نیاورده باشد اگر چه بعد از آن خلق خواهند بود و ایشان آنها اند که قیامت بر ایشان
قائم میشود و در تفسیر امام ع مذکور است که ...

[illegible]

محاسبه نمی فرماید اگر میخواهد می آمرزد و اگر میخواهد عذاب میکند این شامل وسوسها و ارادۀ گناهست ممکنست باین روش جمع کنیم که عفو از آنها
مخصوص شیعه است مراد بمردم شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند نه غیر شیعه مؤاخذه میکند اگر چه باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکال
نیست زیرا بعموم شامل خطورات هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و در اینباب حدیث صحیح نقل کرده اند این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف بقدر وسع و طاقت آدمی میباشد ... عقلا
میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید که مراد از این چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات
و امور چند که از اعمال متواتر است اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت
رسول که عفو کرده اند از امت من آنچه فراموش کنند و از آنچه در خواطرها بگذرانند پس گفته است که آنچه در خواطر خطور میکند از معاصی حق تعالی
بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم میکند مردم بر آن و عقد قلب خود بر آن میکنند با آنکه میتواند خود را از آن نگاه دارد پس از آن جمله ...

[illegible]

هرگاه توبه کرد آمرزیده میشود پس بعد از توبه کاری را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست وی گفت که بعد از توبه و استغفار باز عود کند
بر گناه و باز توبه کند چونست فرمود که گمان داری که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند او وی گفت اگر مکرر گناه
و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است
قبول میکند توبه را و عفو میکند از بدیها زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند
و نگذارد عود کند بان گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگرانرا نصیحت کند که مثل او بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا
باشد و بعضی گفته اند که توبه ایست که ریشه خواهش شهوتها را از دل برمیکند و ظلمت گناهانرا که در دلها و هم رسیده است بطاعات و عبادات محو کند
زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقابست که به پشیمانی برطرف شود بلکه دلها تیره میگرداند و روح انسانرا مکدر میسازد و قلبی که رحمت از انکس میراند
و آدمیرا از نفحات خاصه حق تعالی دور میگرداند گویا دزدی بخانه در آید و مدتها آن خانه را بمعاصی متصرف باشد تا منی که معمور داخل شود و صاحب
خانه در خواب باشد تا دشمن مدت مدید بخانه او باز امی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه اندک تنبه شد دشمن را از خانه بیرون کند بلکه باید
نماید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن باشد خرابیها را باصلاح بنا و رو منامها زیند را عوض نکند بحالت اول برنمیگردد و همچنین در
شهوات نفس و دشمنی مانند شیطان و منی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها است که در دل در خرابی باشند مایه ایمان و اعمال صالحه را در
باید پیوسته در خرابی کوشند صاحب خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه ببیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته
و ظروف و آلات شکسته و خانه از بدبو معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان شود بتیره و شمشیر و ناله استغفار و استعانت بملک غفار
دزد غارتگر را از خانه بیرون کند او دربیرون خانه در کمین نشسته منتظر فرصت باشد که بخانه و بر آنها باز آید و بلکه باید مدتها مدید
کند و خانه را آبادان کند و متاعها در دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و بوهای معاصی را از در و دیوار دل زایل کند و رخنهای شیطانرا از خزانه
ایمان مسدود گرداند تا نوعی شاید بحالت اول تواند برگردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین اند از برای
آنکه بمکروهی یا ترک اولی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه در پیش روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه
اش مقبول شد حضرت داود نقل کرده اند که گریست که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتش بار میکشید که آنگیاها میسوخت توبه کامل اینست و در این مقام سخن
بسیار است و در این رساله جای ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه خلاف
است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست که بعد از توبه عقاب نکند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است
رحمتی است که نسبت به عباد بانسبت باین متکرر امتکرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود بنماید معتزله باول قائل
شده اند و اشاعره بثانی قائل شده اند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند خواجه نصیر در تجرید در انبیا
توقف کرده است و جزم بأحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست این است که محض ندامت
و عزم بر ترک عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبود چنانکه در عبادت عجل چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته شدند تا توبه
ایشان قبول شد نقل کرده اند که تا عضوی را که بان گناه کرده اند نمیبریدند توبه ایشان قبول نمیشد در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین
میفرماید که حمد میکنم خدا و ندی را که دلالت کرده ما را بر توبه که نمیشماریم او را مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را
هر آینه نعمتا و نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا
توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و بار دیگر فرموده است الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهام و انقدر فغان و فریاد
کنم که صدا قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو
تا حدقهای چشم من بیرون کند و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم
مانده شود پس نظر خود را بلند کنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب شوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود و اگر خواهی مرا بیامرزی در
وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز نخواهد شد از برای من با استحقاق و نه من اهل
آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که تو را کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار وارد است هشتم در بیان
امور است که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو آنها فرموده و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس که اختیار آدمی نباشد چنانچه
از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از وسوسه هرچند بسیار شود حضرت فرمود که هیچ چیز در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله
و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج باآنحضرت عرض کرد که در دلم امر عظیمی میافتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هرگاه
چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد ایضا بسند معتبر از حمران از امام محمد باقر که مردی آمد بخدمت رسول الله و گفت یا رسول

شمشیر بکشد اگر باشند قاتل و مقتول هر دو در آتشند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل بکرده است
که این اخبار از طرق خاصه و عامه وارد شده است و معاضد با اخبار معتبره میکند بر نقد این تسلیم حدیث اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر
آنکه از برای خدا باشد اگر از برای خدا نباشد سیئه نوشته شود و نه حسنه حدیث دوم مجملست و صریح نیست مثالیکه گفته است اول سخن است
و ممنوعست حدیث سیم ممکنست که مراد اراده با افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن واکه قائل شده اند که
معاقبست کوبنده که عزم بر سیئه معاقب شود نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه بکری بر اصل فعل نیز مترتب شود چهارم اعمال قلوب از
عقاید باطله و شک در اصول عقاید و دارائی که نیست که با اینها معاقبند پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حسد و حقد و کینه مؤمنان و سوء ظن
بایشان و امثال اینها را معصیت نمیدانند هرچند اظهار آن نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این
است شریعت سمحه سهله و عدم حرج بر ظاهر آنستکه عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثیکه
وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بود است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و مشغول
معصیت خدا باشند جوابهای دیگر نیز گفته اند و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنستکه اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی
آنها را بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی امثال آنها را میآمرزد پس آنچه خواجه نصیر
در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل آن گذشت و سید مرتضی در تاویل قول حق تعالی اذ همت
طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه آنکه عزم بر آن کرده اند بعد از آن گفته است
معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند تا آنکه عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در قواعد گفته است
تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و از جمله چیزها نیستکه تا نیشد است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده
است پس گفته است اگر نیت کند مرتکب شود امر یا که معصیت است و خلاف فی بر او ظاهر شود این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که معصیت
معصیت نشده است پس عزم آنستکه معصیت کرده است پس بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از اینجهت که دلالت کند بر آنکه
هتک حرمت شرع نکرده است و جرأت بر معاصی کرده است حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر آب تجاوز را بیاشامد بخواهش آنکه شراب مسکر
و شبیه این فعل حرام کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح خلاف داشته باشد چند امر دیگر است که محل نظر
است اول آنکه کنیز یا زن خود را در خانه دیگری بیابد گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده
است دوم آنکه زوجه خود را وطی کند گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی در دست دیگری ببیند نداند که ملک
او است و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم
آنکه شخصی را بکشد گمان کند که محقون الدم بوده پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی
از جمله این صور شمرده اند آنکه نماز کند در خانه بگمان آنکه حریر است یا مغصوبست و عالم بحکم او بوده باشد که نماز در آن باطل است بعد
از نماز ظاهر شود که ممزوج است غصبا نیست یا مباح است نزد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنستکه نزد یکی نیست در
آنکه نمازش باطل است بلکه صحیح است حفص بن البختری گفته که همه آنها که در عبادات را منکر شده اند سیم در بیان امور یست که حق تعالی بر آنها
مؤاخذه نمیفرماید بسند های بسیار صحیح از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقول است که حق تعالی بر داشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی
امریکه بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرده که تیری بجانب آهوئی ببندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا جراحت
در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند بدل از جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیر نکرده باشد یا طبیبی معالجه بیماری خطائی بکند که
در آن تقصیر نکرده باشد اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه میشود در بعضی هست در اول دیه لازم میشود بر عاقله و هم چنین اگر در خواب کسی
را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیه لازم میشود بر مال او و یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و طبیب بعضی گفته اند که مطلقا
ضامن است و بر او در مال خود و بعضی گفته اند که اگر کسیکه معالجه او میکند ابرا ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقابی
نیست بر کسیکه از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هرچند اگر ترک رکنی بکند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز را باید بکند و در ترک بعضی از افعال باید قضا
بعضی سجده سهو لازم میشود سیم آنچه ندانند و ظاهر آنستکه جاهل مطلقا معذور باشد از آیات و اخبار بسیار دلالت دارد و بسیاری از مواد
است که لا یعلمون انکرد خواه جاهل مسئله باشد یا جاهل بموارد حکم اما اکثر علما در مواضع خاصه با این قائل شده اند مثل کسیکه جاهل باشد که
جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور است که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسیکه جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه
در آن نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند یا نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها

که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر نه اصل مؤاخذه عقاب باشد اگر نه صبر بر تفحص نکرده باشد ظاهر شر عموم جمیع احکام وارد شده
بر آن دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت آن نداشته باشد چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی پروردگارا
مکن بر ما چیزی که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است هر چند بر خدا قبیح و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است
دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل شد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت
داشته است ظاهر آنست که مراد تکلیفهای شاقه است که بر امم سابقه بوده است و در این امت حق تعالی آسان کرده است و در این معنی احادیث ظاهر است
پنجم چیزی که مضطر شده باشند بآن خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال
اضطرار و آشامیدن شراب در حالی که لقمه در گلو بند شده باشد و مانع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر شده باشد بنابر مشهور
میان علما و اخبار بسیار وارد شده است که جایز نیست تداوی بحرام خصوصا در شراب چنانچه در چشم کشیدن آن و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که میل آن را
بچشم کشد حق تعالی میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی شفا قرار نداده است و بعضی از علما
تداوی بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند [illegible]
[illegible] مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی [illegible]
زیرا که حق تعالی فرموده است فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی
و عادی خلاف است و بعضی گفته اند و اخبار وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی آنست که دزدی کند و بر اینها میته حلال نمیشود
دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث
دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود [illegible]
[illegible]

[illegible]

تمام شد کتاب حق الیقین در آخر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت با استعجال [illegible]
تراکم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظرین آنکه بزودی در صدد اعتراض
در نیایند چون تجدید و ترمیم اصول مندرسه امامیه
کرده بسا آنها است که آثار آنها محو شده
[illegible]
[illegible]
شکران را بکفران مبدل ننمایند که باعث غضب [illegible]
و دعای خیر یاد نمایند

فقد فرغ من هذا الکتاب المسمی بحق الیقین فی تاریخ شهر ذیقعدة الحرام سنه [illegible] محمد
علی [illegible]

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

جناب
خیر الحاج حاجی
میرزا محمد

خلف
مرحمت و غفران پناه خلد
آشیان حاجی محمد سعید
خوانساری در تصحیح و صحت و چاپ او
کمال سعی را نموده امیدوار است که بنظر مطالعه کنندگان
مطبوع واقع بشود چون اصل نسخه قریب الی
الله است امید است که خیر دنیا و آخرت در او
بوده و روح والد زایی و مقابله کننده
و کاتب و چاپ کننده را بدعای خیر یاد
فرمایند در کارخانه استاد
الاساتید آقا سید

مرتضی
بطبع رسید
۱۳۲۱